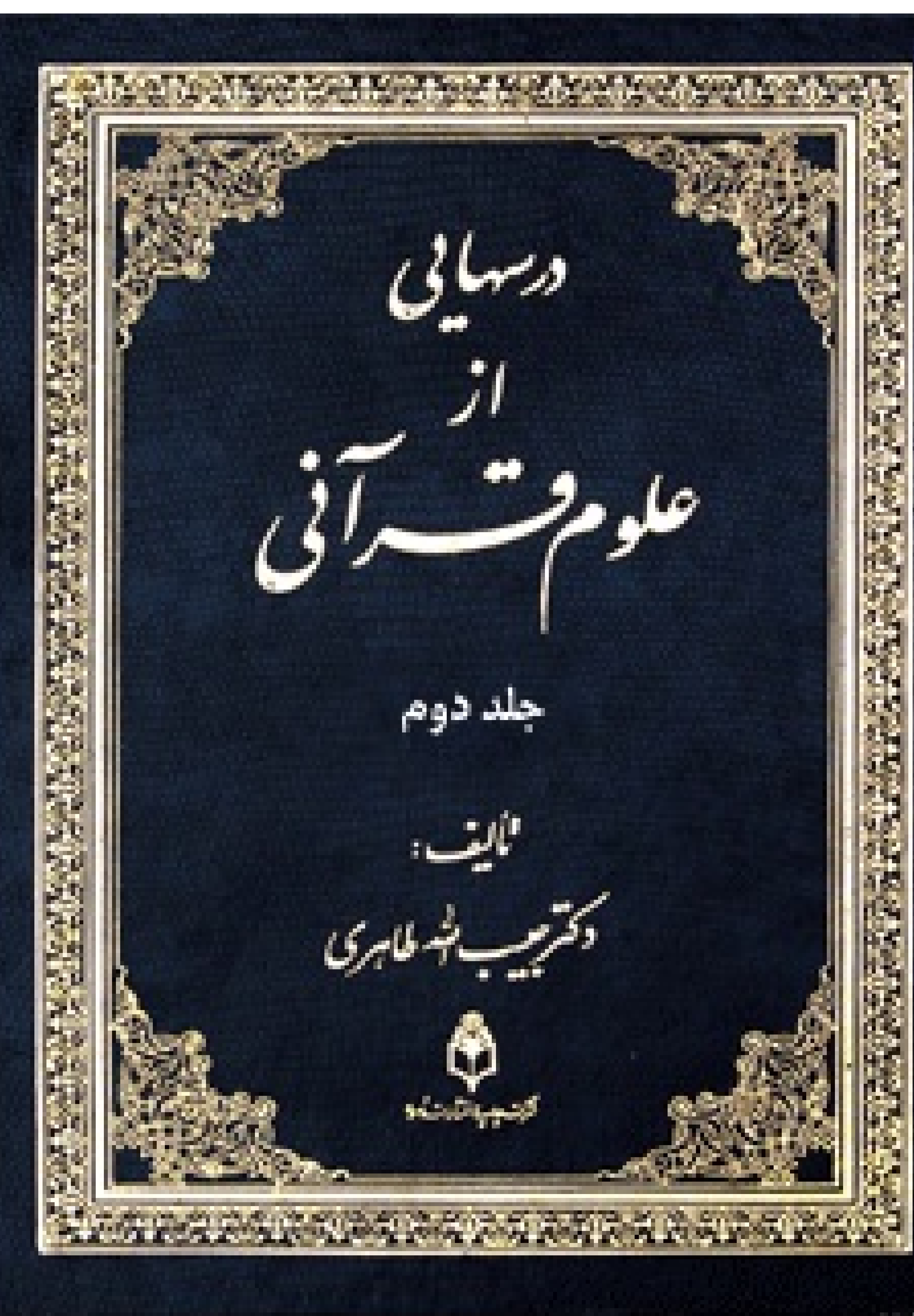

درسهایی
از
علوم قرآنی
جلد دوم
تألیف:
دکتر حبیب الله طاهری



درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)

نویسنده:

حبیب الله طاهری

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسهایی از علوم قرآنی (طاهری)

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهری حبیب‌الله – ۱۳۲۸

عنوان و نام پدیدآور : درسهایی از علوم قرآنی تالیف حبیب‌الله طاهری مشخصات نشر : تهران سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات اسوه ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۲

شابک : ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی ؛ ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی ؛ ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی ؛ ۲۸۰۰۰ریال دوره۲جلدی

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه موضوع : قرآن -- علوم قرآنی موضوع : قرآن -- بررسی و شناخت شناسه افزوده : سازمان اوقاف و امور خیریه انتشارات مدرسه رده بندی کنگره : BP۶۹/۵/ط۲د۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۲۱۹۷

[جلد دوم]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

تقدیم به:

ساحت مقدس نبی اعظم اسلام: حضرت محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت معصوم و پاک او علیهم السّلام و تقدیم ثواب آن به روح پر فتوح پدر بزرگوارم «شیخ حسین طاهری» که معلم قرآن من بود و دهها نفر از محضر پر فیضش، قرآن را فرا گرفته و با کلام الهی آشنا شدند، اللّهمّ تقبّل منّا إنّک أنت السّمیع العلیم.

مؤلف

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷

پیشگفتار

الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلواة و السّلام علی محمّد و آله الطّاهرین و لعنة اللّه علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدّین.

بر کسی پوشیده نیست که قرآن کریم، کتاب هدایت و انسان سازی و ملجأ و پناهگاه انسان در هنگام هجوم فتنه‌ها و تاریکیهاست، قرآن نسخه شفابخش دردهای بشری و بزرگترین دستور العمل زندگانی مادی و معنوی بشریت است، قرآن طرح جامع مکتب اسلام است که از سویی دیدگاههای الهی نسبت به آنچه که هست را بیان می‌کند و از سوی دیگر راه وصول به سعادت و کمال فرد و جامعه انسانی را با تبیین آنچه که باید باشد، مشخص می‌سازد.

امام خمینی- رحمة اللّه علیه- در رابطه با عظمت قرآن، سخنان بسیار دارد که به عنوان تیمّن و تبرک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«قرآن کریم که در رأس همه مکاتب و تمام کتب است، حتی سایر کتب الهیه، آمـده است که انسان را بسازد، انسان بالقوه را انسان بالفعل و موجود بالفعل کنـد، تمام دعوت انبیا هم بر حسب اختلاف مراتبشان، تمام دعوتها هم بر همین معناست که انسان را انسان کنـد، انسان بالقوه را انسان بالفعل کند و تمام علوم و تمام عبادات و تمام معارف الهیه و تمام احکام عبادی و همه این چیزهایی که هست، همه اینها برای این معناست که انسان ناقص را انسان کامل کنـد، قرآن کتاب انسان سازی است، کتابی است که با این کتاب اگر کسی توجه به آن کند، تمام مراتبی که از برای انسان

است، این کفایت دارد و همه مراتب آن را در نظر دارد» «۱».

و در کلام دیگرش می‌فرمایـد: «... در هر صورت انبیـا آمدنـد که همه مردم را آدم کننـد، علم انبیـا علم آدم سازی است، قرآن هم یک کتاب آدم سازی است، نه کتاب طب است و نه کتاب فلسفه و نه کتاب فقه و نه کتاب سایر علوم است، هر چه در قرآن هست اگر کسـی مطالعه کنـد، درست می‌بیند، آن چیزی که در قرآن هست، آن جنبه الوهیّتش است، همیشه هر چیزی طرح شده، به جنبه الوهیت طرح شده است، همه چیز در آن است، اما به جنبه الوهیّتش، اسلام برای خدمت به خدا آمده است، انبیا خدمه خدا هستند و برای خدا آمده‌اند و برای توجه دادن همه موجودات اینجا و همه انسانهای اینجا به خدای تبارک و تعالی» «۲».

و در کلام دیگرش در این رابطه که قرآن حرکت آفرین است و سدی در برابر بیگانگان و اینکه می گویند دین افیون جامعه است و انبیا عمال استعمارگران بوده‌اند، می‌فرماید:

«ما بایـد یـک مطـالعه سـطحی (لاـزم نیست خیلی مطـالعه دقیق) در قرآن بکنیم، یک مطالعه سـطحی در آنهایی که مردم را دعوت کردنـد و پیامبرانی که مردم را دعوت کردنـد، بکنیم ببینیم که آیا آنهایی که دعوت کردنـد مردم را، اینها یک اشخاصـی بودند که آمدنـد و توده را ضـعیف کردنـد؟ توده را خواب کردنـد؟ برای خراب کردن توده آمده‌انـد؟ و اینها عمال قدرتمندها هسـتند؟ یک مطالعه‌ای در حال آنها بکنیم و ببینیم که قرآن آمده است برای ذکر و دعا و برای حرز و امثال ذلک، یا نه قرآن را نشناختند؟

اگر در قرآن مطالعه کنیـد می‌بینیـد که آنقـدر آیات در جنگ هست که وادار به جنگ است، وادار به جنگ با کی؟ با قدرتمندان، قرآن آیات زیادی در کیفیت جنگ و جنگهایی که در صدر اسلام بوده است، بین قدرتمندها و بین پیغمبر اسلام بوده (۱)- صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۶.

(۲)- صحیفه نور، ج ۸، ص ۸.

است، دارد و قرآن یـک کتـابی است که از آن تحریـک بیشتر اسـتفاده می‌شود تـا چیزهای دیگر، یک کتابی است مردم را حرکت داده است از این خمودی که دارنـد حرکت داده است و بـا همه طاغوت‌هـا در انـداخته است «۱» (پس چگونه می‌توان قرآن را مـایه خمودی دانست)».

و در کلام دیگرش می‌فرماید: «دشمنان ما تنها به آخوند اکتفا نکردند بلکه گفتند:

اسـلام افیـون است!! دین اسـلام افیون است!! این دینی که همه تحرکهـا بواسـطه آن است، قرآنی که آیـات قتـالش آن طور روشـن است، آیـات تحرکش آن طور روشن است، اسـمش را می گذارنـد افیون! یعنی می‌خواهنـد مردم بیچـاره را بخواباننـد تا قدرتمنـدها بخورنـد، قرآنی که به جنگ قدرتمندها آمده است، اینها می گویند قدرتمندها درست کرده‌اند که بیچاره‌ها بخوابند! آن نبی اکرم و سـایر کسـانی که اسـلامی هسـتند جنگهایش با همین قدرتمنـدها بوده است، معـذلک تزریق کرده که اینها را قدرتمنـدها روی کار آورده‌اند، اینها نقشـها است که شـما را جدا کنند خودتان را از هم و شما را از قرآن جدا کنند، قرآن یک سدی است که اگر به آن تشبّث کننـد و کرده بودنـد مسـلمین به این گرفتـاری (مبتلا) نمی‌شدنـد ما قرآن را رها کردیم و به این سـد محکم تشبث نکردیم،

رسیدیم به اینجا که از هر طرف تو سر ما دارند می‌زنند، از هر جا که سر بلند کنید یک مأمور گذاشتند تو سر ما می‌زنند» «۲».

به هر حال، قرآن کتابی است که در تمام زمینه‌ها راهگشاست سعادت بشر را در همه مراحل و خیر بشر را در دنیا و آخرت تأمین و تضمین می‌کند ولی متأسفانه در اثر سهل انگاری مسلمین در طول تاریخ، قرآن مورد تهاجم بوده و کوشش شده است که مردم از فهم قرآن عقب بمانند و در نتیجه به آن عمل نکنند و تأسف اینجاست که ضربه‌های هولناک قبل از آنکه از ناحیه دشمنان اسلام از خارج بر پیکر قرآن وارد (۱)- صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۴.

(۲) صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۳.

شود از داخل به وسیله خود مسلمین وارد شده است، وقتی انسان دقت می‌کند می‌بیند تمامی یا اکثر گرفتاریهای مسلمین نشأت گرفته از جدایی قرآن از عترت است و این جدایی از ناحیه خود مسلمین در صدر اسلام انجام گرفته است، با آنکه حدیث ثقلین متواتر بین جمیع مسلمین است و در کتب صحاح اهل سنت و کتب دیگرشان با زبانهای مختلف از پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است که آن حضرت نجات امت اسلامی را تنها در پرتو تمسک به قرآن و عترت دانست و فرمود که بین آنها جدایی نیندازید که آنها از یکدیگر قابل جدایی نیستند، ولی با کمال تأسف هنوز جسد مطهر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خاک دفن نشده بود که شعار «حسبنا کتاب اللّه» بلند شده و به مرور زمان صاحبان اصلی و مفسران واقعی قرآن خانه نشین شده و جاهلان و نااهلان، زمام امور مسلمین را در دست گرفته و هر کسی به هوای خود قرآن را تفسیر نموده است و بدین وسیله مسلمین را پراکنده و متفرق نموده و اساس قدرت را از آنها گرفته و به جای آنکه آنها به حبل اللّه المتین تمسک نموده و پشتوانه یکدیگر باشند دشمن یکدیگر شدند و به جان هم افتادند و دشمنان اسلام نیز فرصت را غنیمت شمرده و از این اختلاف نهایت بهره‌مندی را داشتند و حتی کار را به جایی رساندند که به خود اجازه دهند و بگویند اسلام و قرآن در جامعه به منزله افیون و تریاک است و جامعه مذهبی، جامعه افیونی است و بدتر از آن این است که برخی از مسلمین که حتی ادعای روشنفکری را داشتند و دارند، این سخن را پذیرفته و حتی به جای استعمارگران آنها آن را ترویج می‌کنند و می‌گویند قرآن برای تأمین زندگی بشر کافی نیست، برخی از کلمات امام خمینی را که در بالا ذکر کردیم ناظر به همین جهت بوده است.

پس ما باید بیدار باشیم که یکی از توطئه‌های شوم دشمنان اسلام جدا کردن مسلمین از قرآن کریم است که برای رسیدن به این هدف به شیوه‌های گوناگون متوسل می‌شوند که از جمله این شیوه‌ها همان تبلیغات دروغین کافی نبودن قرآن برای اداره امور مسلمین است، تأویلها و تفسیرهای یک بعدی و انحرافی و خلاف

واقع آیات قرآن از ناحیه آنان متأسفانه خیلی‌ها را به دام انداخت و از طرفی دیگر شعار جدایی دین از سیاست نیز قرآن کریم را از زندگی و شئونات مختلف مردم خارج کرده و آن را مهجور نموده است.

پس بر همه لازم است که در حد توان خود به معرفی قرآن کریم بپردازند و تا جایی که ممکن است مردم را به قرآن آشنا سازند. و نگارنده با بضاعت اندکش سعی کرده با تألیف این کتاب در این راستا قدمی بردارد، به امید اینکه مقبول درگاه حضرت حق قرار گیرد انشاء اللّه.

قم مقدسه حبیب اللّه طاهری اول ذیحجه ۱۴۱۵ برابر با ۱۱/ ۲/ ۷۴

درس شانزدهم تفسیر و طبقات مفسرین

اشاره

در این درس کوشش ما بر این است که در پیرامون مطالب ذیل بررسی به عمل آوریم:

۱- مفهوم تفسیر.

۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن.

۳- تفسیر در دوران صحابه.

۴- تفسیر در دوران تابعین.

۵- طبقات مفسرین.

۱- مفهوم تفسیر «۱»

تفسیر در لغت:

دانشـمندان لغت، کلمه «تفسیر» را از ریشه «فسر» می‌دانند که در اشـتقاق کبیر مأخوذ از «سفر» و مقلوب آن است و هر دو به معنای کشف و برداشـتن پرده و پوشـش است، با این تفاوت که «فسر» در کشف باطنی و معنوی و «سفر» در کشف ظاهری و مادی به کار می‌رود. (۱) برای توضیـح بیشتر به کتابهای: مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۱ و کتاب: سه مقاله در تفسیر و نحو، مقاله اول، سیری در تفسیر قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی و شناخت قرآن، علی کمالی و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی و تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه و برهان، زرکشی، ج ۲، باب ۴۱، ص ۱۶۲- ۱۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳

ابو الفتوح رازی در این باره می‌گوید: «ابو الحمد حارنجی» گفت: این کلمه مقلوب است از «سفر» چون جذب و جبذ و بض و ضب و اصل «سفر» هم کشف بود و «سفرت المرأة» آن باشد که زن رو باز کند و «اسفر الصّبح» آن باشد که صبح روشن باشد.

و ابن زیـد گفت: اصـل کلمه از «تفسره» است و آن آب بیمار است (ادرار بیمار) که بر طبیب عرضه کننـد تا در آن نگرد و دسـتور خود سـازد تـا به علت (مرض) بیمـار راه برد و چنانکه طبیب به نظر در آن آب، کشف کنـد از حال بیمار، مفسـر نیز کشف کنـد از شأن آیه و قصه و معنا و سبب نزوله آیه «۱».

تفسیر در اصطلاح:

اشاره

در اصـطلاح برای تفسیر تعاریف گوناگون و مختلفی است که مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع البیان به آنها اشاره کرده و فرمود از اختلاف تعاریف پیداست که دانشمندان در صدد بیان تعریفی بودند که جامع افراد و مانع اغیار باشد، ولی این علم، آن علمی نیست که بتوان برای آن چنین تعریفی را پیـدا کرد، زیرا این علم حاوی مسائل مختلف و علوم مختلف است، لـذا هر تعریفی که شـما برای آن پیدا کنید، می‌بینید که بعضی از آن علوم داخل ولی بعضی دیگر خارج است «۲». به هر حال تعاریف منقوله عبارت است از:

«التّفسیر علم بأصول تعرف به معانی کلام اللّه تعالی من الأوامر و النّواهی و غیرها، یعنی: تفسیر علمی است به یک سلسله از اصول و قواعد که به کمک آنها به معانی کلام خدا از اوامر و نواهی و غیر اینها، آگاهی حاصل می‌شود».

فخر رازی گفته است: «التّفسیر ما یبحث فیه عن مراد اللّه تعالی من قرآنه المجید، یعنی تفسیر، آن چیزی است (آن علمی است) که در آن از تشخیص و درک مراد خدا از قرآن مجیدش بحث می‌شود». (۱) ابو الفتح رازی، روض الجنان، ج ۱، ص ۱۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۱، ص ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴

تفتازانی گفته است: «هو العلم الباحث عن احوال الفاظ کلام اللّه تعالی من حیث الدلالهٔ علی مراد اللّه تعالی، یعنی: تفسیر علمی است که در پیرامون الفاظ کلام خدا از جهت دلالت بر مراد خدا بحث می کند».

زرکشی گفته است: «هو علم یفهم به کتاب اللّه تعالی المنزّل علی نبیّه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بیان معانیه و استخراج احکامه و حکمه و استمداد ذلک من علم اللّغهٔ و النّحو و التّصریف و البیان و احوال الفقه و القرائات و یحتاج الی معرفهٔ اسباب النّزول و النّاسخ و المنسوخ» «۱».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این تعریف، علومی که در علم تفسیر به آنها احتیاج است نیز در تعریف علم تفسیر اخذ شده است، ولی اصل علم تفسیر آن است که برای فهم مراد خدا از آیات قرآن است که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است.

علامه فناری در کشف الظنون خود، چون این نوع تعریفات را نپسندیده برای خود تعریف دیگری را اختیار کرده و آن این است: «التّفسیر معرفهٔ احوال کلام اللّه تعالی من حیث القرآنیّهٔ و من حیث دلالته علی ما یعلم او یظنّ انّه مراد اللّه تعالی بقدر الطّاقهٔ البشریّهٔ».

یعنی: «تفسیر، شناخت کلام خداست از آن حیث که قرآن است و از آن حیث که دلالت بر مراد و مقصود خدا دارد خواه دلالت قطعی و خواه دلالت ظنی، به قدر طاقت بشری».

چنانکه ملاحظه می‌کنید این تعاریف با همه اختلافاتی که دارند در یک امر مشترکند و آن این است که علم تفسیر برای فهم مراد و مقصود خدای بزرگ از آیات قرآنی است، و حق این است که این تعاریف هر یک به نوبه خود تعریف درستی هستند گر چه ممکن است جامع همه جهات نباشند و یا منع از اغیار نکنند و اساسا تعریف به ذاتیات برای علوم اعتباری میسر نیست و به تعبیر مرحوم آخوند خراسانی (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵

اینها تعاریف شرح الأسمی هستند.

علامه طباطبائی فرمود: «التّفسیر هو بیان معانی الأیات القرآنیّهٔ و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها» «۱».

تذکر:

برای آگاهی از معنای اصطلاحی تفسیر باید توجه داشت که این کلمه در طول تاریخ علوم اسلامی در میان علوم عقلی و نظری و احیانا علوم تجربی دارای معنای خاصی بوده و غالبا به مفهوم شرح و گزارش کتب علمی و فلسفی و یا شرح کتب یونانی و یا گزارش ترجمه‌های عربی کتب ارسطو و دیگر فلاسفه و یا شرح کتب طبی و غیره به کار می‌رفته است، به عنوان مثال می گفتند: «تفسیر طیماوس لأفلاطون» که این کتاب به «تفسیر التفسیر» نیز معروف می‌باشد «۲».

یا «تفسیر اربع مقالات» بطلمیوس از علی بن رضوان در ستاره شناسی. و «تفسیر التحریر» نظام نیشابوری که شرحی است بر تحریر مجسطی. و «تفسیر حی بن یقظان» از ابن زیلا و غیر اینها.

ولی کلمه تفسیر در میان علوم نقلی منحصرا در شرح و کشف معانی قرآن و گزارش لغات و تعابیر آن ا ستعمال می‌شود.

تفسیر در قرآن:

در قرآن کریم، این کلمه تنها در یک مورد به کار رفته است که به معنای شرح و تفصیل است مانند آیه مبارکه: وَ لا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْناکَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیراً «۳».

یعنی: «کافران برای تو هیچ مثل باطل (ایراد و اشکال) را نیاورند مگر آنکه ما در مقابل برای تو سخن حق را و با بهترین تفسیر و توضیح بیاوریم».

ولی استعمال کلمه «سفر» که «فسر» مغلوب آن است و مشتقات آن، در حدود یازده مورد از قرآن به کار رفته است که اساسا مفهوم کشف در مدلول آنها مستتر است (۱) تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴ (مقدمه).

(۲) دائرهٔ المعارف الاسلامیهٔ، ج ۵، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

(۳) سوره فرقان، آیه ۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶

گر چه همه موارد مربوط به بحث ما نخواهد بود.

تفسیر در حدیث:

در احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السّلام کلمه تفسیر و مشتقات آن بسیار به چشم می‌خورد، به عنوان نمونه رسول خدا فرمود: «من فسّر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر و ان اخطا فلیتبوّء مقعده من النّار» «۱».

یعنی: «اگر کسی قرآن را به رأی خود تفسیر کند گر چه به واقع رسیده باشد پاداشی نمی‌برد و اگر به خطا رفته باشد جایگاه او از آتش آکنده خواهد شد».

و امام علی علیه السّلام فرمود: «ایّاک ان تفسّر القرآن برأیک حتّی تفقّهه من العلماء» «۲».

و امام صادق علیه السّلام فرمود: «من فسّر القرآن برأیه فأصاب لم یوجر و ان اخطأ کان اثمه علیه» «۳».

۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن

اکثر مفسران و محققان علوم قرآنی، بی‌تردید معتقدند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نخستین مفسر قرآن بوده است و برای تأیید آن ادله و شواهدی ذکر می‌کنند که ما ذیلا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

در زمان رسول خدا قرآن به طرز ساده‌ای- که در خور فهم همگان بود- تفسیر می‌شد و چون در برخی از آیات، تعابیر و الفاظ پیچیده‌ای به نظر می‌رسید که حتی خود زبان شناسان کار آمد تازی، درست مفاهیم و مقاصد آنها را درک نمی‌کردند، لذا احساس می‌کردند که این گونه تعابیر و الفاظ نیاز به تفسیر و شرح و توضیح دارد.

شواهد تاریخی و حدیثی نیز بسیار است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نخستین مفسر و شارح قرآن است، زیرا هر گاه برای صحابه و معاصران مشکلی در فهم قرآن پیدا می‌شد به آن حضرت مراجعه می‌کردند و طبیعی قضیه نیز باید این چنین باشد. (۱) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۷- ۱۱۲.

(۲) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۷- ۱۱۲.

(۳) ر. ک: بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۷- ۱۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷

از خود قرآن نیز استفاده می‌شود که تبیین و توضیح معانی قرآن و تشریح مقاصد آن از طرف خدای بزرگ به پیامبر واگذار شده است چنانکه فرمود: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۱».

یعنی: «بر تو قرآن را نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده است بیان کنی تا باشد که عقل و فکرشان را بکار گیرند».

سیوطی در خاتمه کتاب «اتقان» خود، بخش قابل ملاحظه‌ای از آیات قرآنی را که به وسیله پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تفسیر شده با شرح و گزارش خود پیامبر درباره آیات ضبط نموده است، در این بخش به ترتیب از سوره بقره تا پایان قرآن بسیاری از آیات تفسیر شده است که صریحا آن را به پیامبر ص منسوب می‌داند، این روایات جزء روایاتی است که از رسول خدا درباره اسباب نزول نقل شده است «۲».

شاید بتوان گفت این قسمت از کتاب سیوطی در صورت صحت روایات آن کهن‌ترین مأخذ تفسیر قرآن است.

اینک به بخشی از تفسیرها که به پیامبر اسلام ص منسوب است می‌پردازیم:

۱- وقتی آیه شریفه الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ «۳»، نازل شد و به مردم ابلاغ گردید، مردم از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند که کدامیک از ما هستیم که به خود ظلم نکرده‌ایم؟ پس ما مشمول امن و هدایت نیستیم؟

رسول خدا در پاسخ فرمود: منظور از ظلم در این آیه، شرک است و سپس برای تأیید نظر خود به آیه دیگر استشهاد فرمود: يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۴»، یعنی: «فرزندم! به خدا شرک نیاور که شرک ستم بزرگی است».

۲- از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که در سوره فاتحهٔ الکتاب «المغضوب علیهم» را (۱) سوره نحل، آیه ۴۴.

(۲) اتقان، ج ۲، نوع ۸۰، طبقات المفسرین.

(۳) سوره انعام، آیه ۸۲.

(۴) سوره لقمان، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸

به یهود و «الضّالین» را به نصارا تفسیر فرمودند. ابو الفتح رازی در این رابطه نقل می‌کند که: عبد اللّه شقیق روایت کرد از بعضی از صحابه که گفت: رسول خدا در «وادی القری» با جهودان کارزار می‌کرد، مردی از اهل یقین گفت: اینان کیستند که با تو کارزار می‌کنند؟ فرمود: «المغضوب علیهم»، گفت: دیگران کیستند؟ و اشاره به ترسایان کرد و فرمود: «هم الضّالّون» «۱».

۳- عدی بن حاتم، مقصود از خیط ابیض و اسود در آیه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ «۲»، را متوجه نشد، از رسول خدا سؤال کرد، حضرت فرمود: منظور از خیط ابیض سفیدی روز و خیط اسود سیاهی شب است «۳».

این سه روایت نمونه‌ای از دهها حدیث است که منسوب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

و برای آگاهی بیشتر به کتاب اتقان سیوطی، پایان کتاب، باب ۸۰ و کتب تفسیری دیگر مراجعه نمایید که در ذیل هر آیه، حضرت تفسیر آن آیه را بیان نموده است.

بنابر این، آغاز تفسیر از زمان خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و اولین مفسر نیز خود آن حضرت بوده است. و پس از آن، در دوران صحابه و سپس در دوران تابعین و بالاخره تاکنون مفسرین بزرگی آمده‌اند و قرآن را تفسیر کرده و پرده از ابهامات برداشته‌اند.

۳- تفسیر در دوران صحابه

اشاره

گروهی از صحابه و یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همزمان با آن حضرت و یا پس از رحلت او در امر تفسیر قرآن از شهرت چشمگیری برخوردار بودند که طبق آراء فریقین می‌توان از مفسران زیر نام برد:

امیر المؤمنین علیه السّلام، عبد اللّه بن عباس، عبد اللّه بن مسعود، ابی بن کعب، زید بن (۱) روض الجنان، ج ۱، ص ۵۳.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۸۷.

(۳) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹

ثابت، جابر بن عبد اللّه انصاری، و عده دیگر از قبیل: ابی بکر، عمر، عثمان، ابو موسی اشعری، عبد اللّه بن زبیر و غیر اینها که آثار تفسیری آنها ناچیز است.

الف- امیر المؤمنین علی علیه السّلام (متوفای ۴۰ ه ق)

اکثر محققان اهل سنت، خلفای راشدین را از مفسران معروف عصر صحابه معرفی کرده‌اند و ضمنا یادآور می‌شوند که در میان آنها آنکه بیش از همه، احادیث و روایات در تفسیر، از وی نقل شده است، علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌باشد و احادیث مربوط به تفسیر قرآن از دیگر خلفا بسیار کم و ناچیز است، برای این نکته (عوض اینکه به حقیقت مطلب توجه کنند و آن ناآگاهی آن سه نفر نسبت به مسائل قرآنی است) چنین استدلال کرده‌اند که خلفای دیگر پیش از علی علیه السّلام از دنیا رفته‌اند «۱».

سیوطی می‌نویسد: از ابی بکر، جز آثار اندکی در تفسیر به یاد ندارم و این آثار از شمار ده تجاوز نمی‌کند، ولی درباره امیر المؤمنین علیه السّلام چنین می‌نگارد: «امّا علیّ فروی عنه الکثیر» و راجع به خلفاء می‌گوید: «امّا لخلفاء فاکثر من روی عنه منهم علیّ بن ابی طالب» «۲» یعنی اما از خلفا کسی که بیشتر از همه روایت تفسیری از او نقل شده است علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

با توجه به شواهد تاریخی و مدارک کهن اسلامی باید گفت: نخستین مفسر قرآن پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌باشد، چنانکه یکی از محققان قرن ششم از اهل سنت می‌نویسد: گروه بسیاری از پیشینیان، قرآن را تفسیر کرده‌اند، اما «صدر المفسرین» که تفسیر او مورد تأیید صحابه بوده است علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌باشد و پس از او ابن عباس قرار دارد که عمری را در تفسیر قرآن مصروف داشته (۱) اتقان، سیوطی، ج ۲ پایان کتاب، نوع ۸۰، طبقات مفسرین. و مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳، و مباحث فی علوم القرآن، صبحی صالح، ص ۲۸۹.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰

و آن را به کمال رسانید «۱».

اعلمیت علی علیه السّلام مورد گواهی مفسران بزرگ عصر تابعین بوده است مانند:

عطاء بن ابی رباح که می‌گوید: من اعلم از علی را در قرآن نمی‌شناسم.

سعید بن جبیر می‌گوید: اگر چیزی از علی برای ما محرز می‌شد از آن عدول نمی‌کردیم «۲» و تفسیر ابن عباس تفسیری است که از علی فراهم آمده است.

ب- عبد اللّه بن عباس (متوفای ۶۸ ه ق)

مورخان و محققان اسلامی، علی رغم سن کم ابن عباس به هنگام وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، او را از اصحاب و یاران

رسول خدا معرفی کرده‌اند «۳» و نوشته‌اند: او از کودکی بویژه هنگامی که به سن تمیز و تشخیص رسید، همواره ملازم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و به اسراری از مسائل نبوت و رسالت، وقوف و آگاهی یافته بود «۴».

مسلما این عامل در نبوغ او در تفسیر بی‌تأثیر نبوده است.

علاوه بر این، ابن عباس از شاگردان برجسته امیر المؤمنین علی علیه السّلام بوده و معارف تفسیری خود را از محضر او فراهم آورده است، چنانکه خود کرارا این نکته را گوشزد کرده و با تعابیر متنوعی بدان تصریح نموده است: «ما اخذت من تفسیر القرآن فعن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام» «۵».

و می‌گفت: آنچه علی علیه السّلام بیان و گزارش فرموده آموختم و سپس به این نتیجه رسیدم که علمم و آگاهی من نسبت به دانش و علم او همچون برکه آبی است در کنار دریا «۶». (۱) مقدمهٔ الجامعهٔ المحرر، ابن عطیه، ص ۲۶۳.

(۲) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۹۰.

(۳) منتهی المقال، ابو علی، ص ۱۶۸، خلاصهٔ الأقوال، علامه حلی، ص ۵۱، اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

(۴) سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۵۰.

(۵) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.

(۶) سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱

اهمیت تفسیر ابن عباس تا آن پایه بود که مکتبی در تفسیر بوجود آورد و این مکتب نخست در مکه ظهور کرد و سپس در اکثر بلاد اسلامی رو به گسترش نهاد، لذا ابن تیمیه می‌گوید: «آگاهترین مردم به تفسیر قرآن، اهل مکه بودند، زیرا آنان یاران ابن عباس و از شاگردان او به شمار می‌روند مانند مجاهد، عطاء، عکرمه غلام ابن عباس، و غیر اینها «۱»، به همین جهت «ابن عباس» در طول تاریخ تفسیر، به القاب و عناوین خاص علمی شهرت یافت از قبیل: ترجمان القرآن، فارس القرآن، حبر الأمهٔ، بحر الأمهٔ، رئیس المفسرین، شیخ المفسرین و الأب الأول لتفسیر القرآن» «۲».

ج- عبد اللّه بن مسعود (متوفای ۳۲ ه ق)

وی از لحاظ کثرت احادیث تفسیری، تالی تلو ابن عباس بوده و دارای مقامی بس ارجمند در تفسیر قرآن است. محققان، وی را از جمله دوازده نفر بزرگانی می‌دانند که به ولایت و دوستی خاندان پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در زمان صحابه معروف بوده‌اند.

ابن مسعود از آن جهت که دقیقا حافظ قرآن بوده، سخت مورد توجه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار گرفته و پیامبر دوست داشت که تلاوت قرآن را از زبان وی استماع نماید «۳».

آگاهی ابن مسعود در قرائات و تفسیر قرآن و نیز وسعت معارف و گسترش اطلاع او در این زمینه، مورد تأیید محققان و مفسران اسلامی است «۴». (۱) مقدمهٔ فی اصول التفسیر، ص ۵.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، تأسیس الشیعهٔ، صدر، ص ۳۲۲، مقدمهٔ التفسیر، مراغی ص ۶، سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۴ و مذاهب التفسیر الإسلامی، گولد زیهر، ص ۸۹ و ...

(۳) سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۴۱۴، و مقدمه مجمع البیان.

(۴) أسد الغابهٔ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۶ و ۲۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲

د- ابیّ بن کعب (متوفای میان ۱۹ تا ۳۲ ه ق)

گویند: وی نخستین کاتب وحی بوده و از جمله دوازده نفر کسانی است که خلافت اولی را نپذیرفت، به همین جهت خواستند وی را از منبر پائین آورند «۱».

نوشته‌اند که «ابیّ بن کعب» دارای نسخه بزرگی در تفسیر بوده که آن را ابو جعفر رازی از ربیع بن انس، از ابی العالیه و او از ابی بن کعب روایت کرده است، ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم در مستدرک و احمد حنبل در مسند، مقادیر فراوانی از این تفسیر را آورده‌اند «۲». و چون ابی بن کعب از احبار یهود بوده و به اسرار کتب یهود و محتوای آنها آشنائی داشته و نیز خود از کتّاب وحی بوده و اضافه بر آن، هر آیه‌ای که در قرآن به نظر وی، مشکل و پیچیده تلقی می‌شد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌پرسید، او را از مفسرین بنام عصر صحابه به شمار می‌آورند «۳».

مفسرین عصر تابعین در مدینه غالبا از ابی بن کعب در امر تفسیر قرآن پیروی می‌کردند، چون وی بیش از دیگر مفسران صحابی در این شهر از شهرت برخوردار بوده است علاوه بر اینکه روایات نسبتا زیادی در تفسیر از او نقل شده است و در واقع می‌توان «ابی بن کعب» را بنیانگذار مکتب تفسیری اهل مدینه دانست.

ه- زید بن ثابت بن ضحاک انصاری (متوفای ۴۵ ه ق)

وی از بزرگان صحابه و از کتّاب وحی بوده و به کنیه «ابو خارجه» معروف بود، زید در مدینه در امور قضا و فتوا و قرائت و فرائض، سر آمد دیگران بود و هموست که با تشویق عمر و به امر ابو بکر پس از جنگ یمامه به جمع آوری و تدوین قرآن (۱) سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۸ و تأسیس الشیعهٔ، صدر، ص ۳۲۴.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

(۳) التفسیر و المفسرون، ذهبی، ج ۱، ص ۹۲. ضمنا برای آگاهی بیشتر از احوال ابی بن کعب به اسد الغابه ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰ مراجعه نمائید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳

پرداخت، و عثمان نیز مردم را به قرائت زید متحد ساخت و برخی نوشته‌اند که زید، عثمانی بوده و مردن را به سبّ و ناسزای علی علیه السّلام تحریص می‌کرد «۱».

ابن عباس با وجود جلالت قدر و وسعت دانش، برای کسب علم، به خانه زید می‌رفت و می‌گفت: «به نزد علم باید رفت چون علم نزد کسی نمی‌آید» یک بار ابن عباس رکاب زید را گرفت تا او سوار شود، زید او را از این عمل باز داشت، ابن عباس گفت: به ما اینچنین امر شده است که با دانشمندان خود رفتار کنیم.

وقتی زید بن ثابت از دنیا رفت، ابو هریره گفت: حبر امت و دانشمند عالی مقام این امت در گذشت، امید است که خداوند ابن عباس را جانشین او قرار دهد «۲».

شهرت علمی زید در کتابت وحی و قرائت بوده است و در تفسیر آثار کمتری از وی به نظر می‌رسد.

و- جابر بن عبد اللّه انصاری (متوفای ۷۴ ه ق)

ابی الخیر در طبقات المفسرین، وی را از مفسران طبقه اول به شمار آورده است «۳». چنانکه سیوطی نیز او را از مفسران عصر صحابه

می‌داند «۴» وی در هجده غزوه همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شرکت کرده و در جنگ صفین نیز جزء یاران علی علیه السّلام بود. جابر یکی از برجستگان حفّاظ حدیث و سنن بوده است «۵» و در کتب رجال شیعی از بزرگان شیعه و ثقات محدثین معرفی شده است «۶». (۱) سفینهٔ البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۵۷۵.

(۲) لغتنامه دهخدا، زدن، ص ۶۱۱.

(۳) تأسیس الشیعهٔ، ص ۳۲۳.

(۴) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

(۵) اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۹۵.

(۶) سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴

ویژگیها و امتیازات تفسیر صحابه

اشاره:

تفسیر قرآن در دوره صحابه بصورت روایت و حدیث بیان می‌شد و غالبا با طرحی بسیار ساده و بسیط برگزار می‌گردید و می‌توان گفت: تفسیر صحابه در واقع روایت و نقل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است، نه تفسیر به معنای اصطلاحی آن، در این دوره (که از نیمه دوم قرن اول تجاوز نمی‌کند) تفسیر شاخه و شعبه‌ای از علم الحدیث بوده است، لذا رجال حدیث دارای اطلاعات گسترده‌تری در تفسیر قرآن بوده‌اند، چنانکه ما این روابط و پیوندهای عمیقی را که میان تفسیر و حدیث وجود داشت در اعصار بعدی، در مورد تدوین حدیث مشاهده می‌کنیم، یعنی محدثان بخش مهمی از کتب حدیث خود را به ابواب تفسیر قرآن اختصاص می‌دادند.

تفسیر قرآن که بعدها در تدوین علوم اسلامی بصورت علمی مستقل و جداگانه در آمد و به تدریج از حدود و قیود تفسیر اثری و نقلی، خارج گردید و بالمأل بر حسب تخصص مؤلفان، دارای روشهای متنوعی شد، مطلبی است که با مساعی محققان متأخر از زمان صحابه تدریجا در تفسیر راه یافت. اگر چه عده زیادی از محققان اسلامی اظهار کرده‌اند که تفسیر صحابی صرفا در مسائلی که رأی و نظر را در آنها مجالی نیست- از قبیل اسباب نزول- در حوزه نقل و حدیث محدود بوده است و الّا در مسائل دیگر در همین دوره، نوعی اجتهاد و اظهار رأی و نظر در مورد تفسیر قرآن می‌بینیم، چنانکه ملاحظه کرده‌ایم ابن عباس و ابن مسعود و غیر آنها از خود نیز مایه‌هائی بر نقل و حدیث در امر تفسیر قرآن افزودند و مورخان آنها را پایه‌گذاران مکاتب تفسیری معرفی کردند.

ولی ناگفته نماند که اجتهاد و اظهار نظر صحابه از نظر مفسر، هیچگونه تنافی و تعارضی با تقریر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نداشت بلکه تحقیقات یک مفسر در عصر صحابه

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵

هماهنگ با تفسیر و تقریر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیش می‌رفت «۱».

پس از ذکر مقدمه اینک به ویژگیها و امتیازات تفسیر این دوره می‌پردازیم «۲»:

الف- اختلاف میان مفسرین در این دوره بسیار اندک و ناچیز بوده است، چون هنوز عوامل اختلاف که عبارت از منازعات در مسلک و عقاید مذهبی بوده چندان عمیق و گسترده نبود و نمی‌توانست آنچنان در تفسیر راه یابد که در آن اختلاف چشمگیری ایجاد کند.

ب- به شرح و تفسیر اجمالی و گزارش کوتاهی در توضیح آیات قرآن اکتفا می‌شد، یعنی قرآن با زمینه‌های علمی و به عبارت دیگر با ضوابط ادبی و کلامی و فلسفی و عرفانی و غیر اینها تفسیر نمی‌شد، چون اینگونه ضوابط هنوز در آن دوره مدون نشده و صورت علمی بخود نگرفته بود اگر چه ما می‌بینیم که ابن عباس با سایر مفسرین صحابی در گزارش مفردات قرآن و یا تأیید عربیت آن به اشعار کهن جاهلی و یا به کیفیت تعبیر عرب بادیه نشین و طرز برداشت آنها از واژه‌های تازی استشهاد و احتجاج می‌کردند ولی هنوز اینگونه اظهار نظرها و مباحث جنبه علمی بخود نگرفته و با موازین و مقیاسها و ضوابط همراه نبود.

ج- بر اساس همان ویژگی و امتیاز نخستین (الف) می‌توان گفت: استنباط احکام فقهی از قرآن بصورتی که بتوان ضمن آن از مذهب خاصی حمایت نمود معمول نگردیده، چون هنوز مذهب خاص و روش ویژه‌ای در فقه بوجود نیامده بود، لذا نمی‌توان گفت که: در اوائل این دوره مفسران صحابی از روش و مذهب خاصی چه از نظر اعتقادی و کلامی و چه از لحاظ احکام و مسائل فرعی و فقهی جانبداری می‌کردند.

و به عبارت دیگر: ما در این دوره امثال تفسیر کشاف زمخشری و مفاتیح الغیب (۱) سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۳۸.

(۲) به سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، دکتر سید محمد باقر حجتی، مقاله سیری در تفسیر قرآن، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶

امام رازی را- که از مسائل و مواضیع خاصی در کلام حمایت می‌کند- نمی‌بینیم چنانکه تفسیری امثال: احکام القرآن جصّاص و یا کنز العرفان فاضل مقداد را نمی‌یابیم که از مذهب فقهی خاصی جانبداری کند، اگر چه نسبت به هر دو موضوع اشارات و رموزی در برخی از روایات تفسیری این عصر به چشم می‌خورد و بطور جسته و گریخته و به ندرت و بدون هیچگونه طرح علمی دیده می‌شود.

د- اینطور به نظر می‌رسد که در این عصر جز خود قرآن، کتاب دیگری تدوین نشد و یا اینکه می‌توان گفت: شواهد و دلائل قطعی برای تدوین تفسیر جامعی برای قرآن در این دوره وجود ندارد. اگر چه یک سلسله روایات، تدوین تفسیر را در این دوره تأیید می‌کند؛ از ابن ابی ملیکه روایت شده است که می‌گفت: من دیدم مجاهد از ابن عباس راجع به تفسیر قرآن پرس و جو می‌کرد در حالی که الواحی با خود داشت، ابن عباس به وی می‌گفت: بنویس و مجاهد تا آنجا این پرسش را ادامه داد تا از تمام تفسیر سؤال کرد «۱».

از این روایت با اینکه کاملا رسا نیست، چنین استفاده می‌شود که تفسیر قرآن در حیات ابن عباس بوسیله مجاهد تدوین شد، ولی این روایت علاوه بر اینکه از یک طریق نقل شده است، صراحتی قاطع در تدوین کتاب تفسیر کامل ندارد.

تفسیرهای موجود و منسوب به ابن عباس نیز با وسایطی از وی نقل شده است که نزدیکترین واسطه به ابن عباس از اواخر قرن اول هجری تجاوز نمی‌کند، و در نتیجه از دوره صحابه می‌گذرد و به عصر تابعین می‌رسد، عصر تدوین تفسیر به قرن دوم یا اواخر قرن اول مربوط است که عصر تابعین را تشکیل می‌دهد، بنابر این تفسیر مدون منسوب به ابن عباس، عبارت از روایاتی است از او که در دوره‌های بعدی جمع و تدوین گردید.

ه- چنانکه در مقدمه تفسیر صحابه یاد آور شدیم، مفسرین در این دوره برای (۱) مقدمهٔ فی اصول التفسیر، ابن تیمیه، ص ۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷

تفسیر آیات، از نقل و اثر استمداد می‌کردند و تفسیر مانند فقه و سایر معارف اسلامی بخشی از علم الحدیث بوده است و حتی اگر تفسیر آیه‌ای را در حدیث نمی‌یافتند باز هم به مرجعی پناه می‌بردند که این مرجع نیز از حدیث استمداد می‌کرد (اقوال صحابه) این رویه کم و بیش تا قرنها ادامه یافت، حافظ ابن کثیر می‌گوید: «وقتی ما تفسیر آیه‌ای را در قرآن و حدیث نمی‌یافتیم به اقوال صحابه

مراجعه می کردیم، زیرا آنها از همه عالمتر بودنـد به جهت آنکه شاهـد قرائن و اوضاع و شـرایطی بودند که ویژه خود آنها بود» «۱»، زیرا آنان همزمان با این شرایط و اوضاع می‌زیستند و از نزدیک و بدون واسطه، مواطن نزول آیات را شاهد بودند.
بهر حال، تفسیر در عصر صحابه از حدود تفسیر به مأثور خارج نشده بود و کمتر درباره آیات اجتهاد و اظهار نظر می‌شد و حتی این روش را گروهی از مفسران مانند طبری و دیگران در قرنهای بعد ادامه دادند.

تذکر:

در پایان تذکر نکته‌ای را مفید می‌دانم و آن اینکه، گفته‌ایم در دوران صـحابه تفسـیر مدونی نبود ولی باید گفت: یک تفسـیر مدون بوده که قرآن را با ترتیب نزول و تفاسـیر مرفوع به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بطور کامل تدوین نموده بود، ولی هیأت حاکمه بـا کمال شـدت و وقاحت از نشـر آن جلوگیری نموده است و آن مصـحف علی بن ابی طالب علیه السّلام است که حضـرت پس از رحلت پیـامبر قسم خورد که دست به هیـچ کاری نزنـد تا قرآن را بطور کامل جمع نمایـد و کار حضـرت تنها جمع آیات قرآن نبود بلکه بـا بیـان معـانی و اسـباب نزول و نقـل روایـات پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در تفسـیر آیات همراه بود، و به همین جهت نخواسـتند قرآنی با تفسـیر و توضـیح در دست مردم قرار گیرد و با جلوگیری آن خواسـتند عترت را بـدست فراموشـی بسپرنـد!! (۱)
مقدمهٔ التفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸

۴- تفسیر در دوران تابعین «۱»

اشاره

گروهی از تابعین که صـحابه و یاران پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را درک کردند- با استفاده از همنشینی با آنان و مطالبی که از آنان شـنیدند- به تفسـیر قرآن پرداختند، در این دوره، تابعین علاوه بر مطالبی که در تفسیر قرآن کریم از صـحابه فرا می گرفتند، تدریجا به اظهار نظر و اجتهاد در آن آغاز کردند، بیش از آنچه که در میان مفسـران صحابی، این تفسیر به رأی دیده می‌شود، شاید علت آن فزونی قابل ملاحظه مفسـران در این دوره یعنی عصـر تابعین می‌باشـد که بازده آن، پیـدایش طبقات و یا مکتبهای تفسـیری است که این طبقـات، از نظر مشایـخ و اسـتادان تفسـیر، ممتـاز و مشـخص بودنـد و بر حسب بلاد و شـهرهای مهم اسـلامی نام بردار بودند، مانند مفسران مکه، مفسران مدینه و مفسران عراق (بصره و کوفه).

مفسران معروف مکه در دوره تابعین

در این دوره- چـون اغلب مفسـران مکه از شـاگردان ابن عبـاس بودنـد- از روش او در تفسـیر پیروی می کردنـد و گزارشـهای او را درباره آیات قرآنی نقل می‌نمودند، در میان این مفسـران چند تن بیش از دیگران در تفسیر قرآن مشهور بودند مانند: سعید بن جبیر، مجاهد بن جبر مکی، عکرمه (غلام ابن عباس)، عطاء بن ابی رباح، طاووس بن کیسان یمانی و غیر اینها.

مفسران معروف مدینه در دوره تابعین

می‌دانیم که بسیاری از صحابه در مدینه مقیم شدند و مانند عده دیگر به سایر بلاد اسلامی رو نیاوردند و اینان برای تعلیم کتاب خدا

و تفسیر قرآن، مجالس درس در (۱) سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، مقاله سیری در تفسیر قرآن، سید محمد باقر حجتی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹

مدینه داشتند که بسیاری از تابعین در تفسیر قرآن از این مجالس مستفیض می‌شدند و در نتیجه مکتبی در تفسیر بوجود آمد که اهل مدینه از آن پیروی می‌کردند و چون ابیّ بن کعب در مدینه بسر می‌برد و در نتیجه در این منطقه بیش از دیگران در کار تفسیر شهرت یافت مفسران دوره تابعین در مدینه غالبا از تفسیر او پیروی می‌کردند، عده‌ای از مشاهیر تفسیر در مدینه عبارتند از: ابو العالیه رفیع بن مهران ریاحی و زید بن اسلم و محمد بن کعب قرظی، (از نژاد یهود بنی قریظه بود).

مفسران معروف دوره تابعین در عراق (کوفه و بصره)

مفسران عراق در تفسیر خود از ابن مسعود پیروی می‌کردند، چون ابن مسعود در آنجا بیش از دیگران در تفسیر قرآن شهرت یافت بدان جهت که وقتی عمار بن یاسر بوسیله عمر به عنوان والی کوفه منصوب گشت، عبد اللّه بن مسعود را به سمت معلم قرآن و تفسیر و نیز معاون عمار، همراه وی گسیل داشت.

مفسران عراق بخاطر وجود مسائل خلافی و کثرت اختلاف میان آنها، اهل رأی و نظر بودند و می‌گویند: ابن مسعود اساس این طریقه و روش تفسیری را بنیاد کرد که بصورت مبدأ و زمینه‌ای برای روش تفسیری اهل کوفه در آمد. لذا بیش از پیش برای تفسیر آیات قرآن از رأی و نظر او استمداد می‌کردند و اختلاف آنان در مسائل فقهی و دینی بازده اظهار نظر و اجتهاد آنها در فهم نصوص و متون دینی یعنی قرآن و حدیث بوده است.

مفسران معروف کوفه در دوره تابعین

آنان عبارت بودند از: ابو اسماعیل مرّة بن شراحیل، معروف به مرّة الطیب همدانی کوفی، علقمة بن قیس بن عبد اللّه نخعی کوفی، مسروق بن اجدع کوفی، عامر بن شراحیل شعبی کوفی، اسود بن یزید نخعی، جابر بن یزید جعفی تابعی و اسمعیل بن عبد الرحمن کوفی، معروف به «سدّی کبیر».

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰

مفسران معروف بصره در دوره تابعین

آنان عبارت بودند از: ابو سعید حسن بصری، قتادة بن دعامه سدوسی و ابو صالح بازان یا بازام بصری.

مفسران معروف کمی پس از دوره تابعین

در دوره تابعین و کمی پس از آن، علاوه بر افراد فوق الذکر، گروهی از مفسران را می‌بینیم که در تفاسیر قرآنی در طول تاریخ تفسیر جایی برای خود باز کرده و آراء آنها شرح و گزارش آیات مورد استفاده بوده است و آنان عبارتند از:

عطاء بن ابی سلمه خراسانی، محمد بن سائب کلبی، علی بن ابی طلحه هاشمی، قیس بن مسلم کوفی، سلیمان بن مهران اعمش، مقاتل بن سلیمان ازدی خراسانی، ضحاک بن مزاحم هلالی و عطیة بن سعید عوفی جدلی کوفی.

مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین

الف– راه یافتن اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر قرآن:

ابن خلدون می‌نویسد: اقوال اهل کتاب و آراء آنها که به اسرائیلیات از یهودیان و نصرانیات از ترسایان شهرت یافتند، در تفسیر قرآن راه یافته است و مطالب غثّ و سمین و مردود و مقبول، جایی را در تفسیر قرآن برای خود باز نموده‌اند «۱».

علت و انگیزه این امر یک سلسله عوامل اجتماعی و فرهنگی و دینی بوده که مفسران را واداشت که اینگونه مطالب بیگانه را در تفسیر بگنجانند، ابن خلدون یکی از این عوامل را در غلبه بی‌سوادی بر ملت تازی آن روز جستجو می‌کند و می‌نویسد:

تمایل و گرایش عرب آن روز به شناخت و اسباب و علل و مبدأ آفرینش و بالأخره (۱) مقدمه ابن خلدون، مقدمهٔ العبر، ص ۴۳۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱

اسرار وجود و نیز شناخت هر حقیقتی که مألا با حوادث و رویدادها پیوند دارد سبب گشت تا برای فهم و پاسخ آنها به اهل کتاب مراجعه کنند و از آنها- بخاطر اینکه تصور می‌کردند که دارای احاطه بیشتری در این مطالب می‌باشند- استمداد نمایند.

شاید مجوز مفسرین در رجوع به اهل کتاب و قبول روایات و آراء آنها این بود که اینگونه مطالب هیچگونه پیوند و رابطه‌ای با احکام و مسائل اعتقادی خاص اسلام نداشته تا درباره قبول آنها احتیاط و تعمق بیشتری مبذول دارند و اخبار نادرست را باز شناسند «۱». به همین جهت مفسرانی در این عصر، سهل انگاری و مسامحه را در قبول این روایات و آراء اهل کتاب روا دانسته و ناخود آگاه آنها را در تفسیر قرآن وارد کرده‌اند.

ابن الندیم می‌نویسد: تورات در قرن سوم هجری بوسیله احمد بن سلام به زبان عربی ترجمه شد «۲». قهرا این می‌تواند عامل دیگری برای ورود اسرائیلیات در تفسیر ما باشد.

ما می‌دانیم که در کتب تفسیر قرآن، روایات کعب الأحبار، وهب بن منبه، عبد اللّه بن سلام و عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج و دیگران بسیار دیده می‌شود، آنان یهودیانی بودند ساکن بلاد یمن که اسلام آوردند و بخاطر اینکه از صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشمار می‌آمدند و برخی از آنان نیز مشقّاتی را از رهگذر اسلام آوردن خود، تحمل کردند، مقام و موقعیت ویژه‌ای را در میان مسلمین بدست آوردند.

وقتی از اینگونه افراد جدید الاسلام در مورد غیر احکام شرعی یعنی درباره قصص و داستانهای قرآن سؤالی می‌شد، طبق مأنوسات ذهنی خود- که از فرهنگ و معارف دینی یهود رنگ گرفته بود- پاسخ می‌دادند و هماهنگ با مطالعاتی که در دین یهود داشتند، قصص و داستانهای قرآن را گزارش می‌کردند، سپس این مطالب (۱) مقدمهٔ العبر، ص ۴۳۹ و ۴۴۰.

(۲) فهرست ابن الندیم (ترجمه فارسی) ص ۳۷ و ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲

در میان مسلمین رایج می‌گشت و آنان نیز بدون اینکه در ریشه اینگونه مطالب مطالعه کنند و مأخذ آنها را باز یابند، آنها را به عنوان یک حقیقت بطور ناخود آگاه در تفسیر خود آورده‌اند.

علاوه بر همه اینها، منافقین صدر اسلام که غالبا متشکل از همین یهودیان بودند عامدا و آگاهانه به منظور ایجاد تزلزل در ایمان مردم و از میان بردن شکوه و عظمت اسلام روایات مجعول و ساختگی را به اذهان آنها تحمیل می‌کردند.

به همین جهت در قرن سوم هجری، نقد اخبار و احادیث بصورت علمی در آمد و نخستین کسی که این کار را آغاز کرد، «محمد بن سلام جمحی» (متوفای ۲۳۲ ه ق) در آغاز کتاب طبقات الشعراء می‌باشد و سپس محققان اسلامی به تنظیم مسائل مربوطه پرداختند و قواعد و ضوابطی را برای شناخت احادیث و مأخذ آنها تنظیم کردند «۱».

ب- گسترش نسبی روش تفسیر به رأی:

گر چه تفسیر در عصر تابعین، کاملا از حدود تفسیر اثری و نقلی بیرون نرفت بلکه قرآن غالبا بر اساس نقل و اثر، تفسیر می‌شد، ولی نتوانست مانند عصر صحابه رنگ روایتی و نقلی خود را حفظ کند و چنانکه دیدیم تفسیر در بلاد مختلف تابع مکتبهای خاصی گشت، در مکه از ابن عباس در مدینه از ابیّ بن کعب و در عراق از عبد اللّه بن مسعود پیروی می‌کردند.
در میان مفسران این عصر افرادی همچون سعید بن جبیر، طاووس یمانی و عامر شعبی، سخت از تفسیر به رأی خود داری می‌کردند ولی درباره مجاهد و عطاء بن ابی رباح و زید بن اسلم و قتاده و اصولا اکثر مفسران اهل کوفه نوشته‌اند که از تفسیر به رأی ابایی نداشتند!!

ج- آماده شدن زمینه برای تفسیرهای مذهبی:

ذهبی می‌نویسد: اختلافات مذهبی در عصر تابعین ریشه گرفته و تفسیرهایی پدید آمد که در خلال آن، حمایت (۱) سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، مقاله سیری در تفسیر قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳
از آراء خاصی در مسائل مذهبی دیده می‌شد و چنانکه دیدیم قتاده در مسئله قضا و قدر، خوض می‌کرد و متهم بود که دارای مذهب قدری است و بی‌شک گرایش شدید او به بحث از قدر، روش او را در تفسیر دگرگون ساخته و دیگران را نیز تحت تأثیر قرار داد، لذا گروهی از مفسران اسلامی تفسیر او را به علت قدری مذهب بودن او نپذیرفتند، و همچنین حسن بصری نیز بر اساس زهد و عقیده به قدر، آیات قرآنی را توجیه می‌کرد و حتی منکر قدر را تکفیر می‌نمود.
نخستین اختلافی که میان مسلمین پس از وفات پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خودنمایی کرد و پیش از وفات او نیز تا حدودی ریشه دار بود، بنا به گفته ابو الحسن اشعری (م ۳۲۴ ه ق) همان اختلاف در امامت و خلافت است وی می‌نویسد: «و اول ما حدث من الإختلاف بین المسلمین بعد نبیهم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اختلافهم فی الامامة» «۱» و این اختلاف قطعا بصورت مؤثرترین و نیرومندترین منشأ و مظهر منازعات و مجادلات میان فرق اسلامی در آمده و زمینه اختلافات فرعی دیگر گردید که احیانا در برخی از مظاهر عقاید و یا فروع احکام این اختلاف ریشه‌دار گردید و به تدریج در تفسیر قرآن راه یافت، به طریقی که در عصر تابعین بطریق جالبی خودنمایی کرد.
عصر صحابه و پس از آن اختلاف قدریه پدید آمد که معتزلیها درباره آنها می‌گویند قدریه کسانی بودند که بر این اساس می‌اندیشیدند که کلیه خیرات و شرور و حوادث خوب و بد از جانب خداوند به تقدیر و مشیت اوست و روایتی در نکوهش آنها از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کردند که فرمود: «القدریّة مجوس أمّتی» «۲»، یعنی:
قدریه و پیروان این مکتب، مجوسی امت من به شمار می‌آیند».
این مذهب و سایر مذاهب گر چه در زمان صحابه دارای سابقه بوده ولی در زمان تابعین، اختلافات مذهبی رو بشدت نهاد و ما می‌بینیم که گروهی از صحابه از قبیل (۱) مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۱، ص ۲.
(۲) سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۰۹.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴
ابن عباس، جابر، انس و امثال آنها راجع به قدریه زبان انتقاد گشودند و سفارش کردند که به آنها سلام نکنند و اگر بیمار شدند به

عیادتشان نروند و به هنگام مرگ بر آنان نماز نگزارند «۱».

د- آغاز تدوین تفسیر:

چنانکه در صفحات پیشین در رابطه با زمان صحابه گفتیم، تدوین تفسیر در دوران صحابه واقع نشده ولی در زمان تابعین نوشتن تفسیر آغاز شده و کتب تفسیر از آن زمان به وجود آمد، از اینکه اولین تفسیر قرآن را چه کسی نوشته است بین مورخین و مفسرین اختلاف است و طبق تحقیقی که دکتر سید محمد باقر حجتی در مقاله سیری در تفسیر قرآن خود انجام داده است، سعید بن جبیر (م ۹۴ ه ق) نخستین مدون تفسیر قرآن است، مفسران دیگر پس از او اقدام به چنین کاری نموده‌اند. و سعید بن جبیر به علت تشیع و وفاداری او نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السّلام با شکنجه‌ای دردناک به وسیله حجاج به شهادت رسید.

۵- طبقات مفسرین «۲»

اشاره

پس از بررسی دو طبقه از طبقات مفسرین (یعنی صحابه و تابعین) اینک به مورد است که طبقات مفسرین را در طول تاریخ به طور کلی اعم از شیعه و سنی بررسی نماییم هر چند بررسی بسیار مختصر و کوتاه:

طبقات مفسرین از اهل سنت

اشاره

با مراجعه به تاریخ و دوران زندگی مفسرین و شیوه تفسیری آنها می‌توان آنها را به چندین طبقه تقسیم کرد: (۱) التبصیر فی الدین، ابو المظفر اسفرائنی، طبق نقل مصطفی عبد الرزاق در کتاب: تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة، ص ۲۸۵.

(۲) ر. ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۷ و تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵

طبقه اول:

اشاره

صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هستند که پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به تفسیر اشتغال داشتند مانند: ابی بن کعب، عبد اللّه بن مسعود، جابر بن عبد اللّه، ابو سعید خدری، عبد اللّه زبیر، عبد اللّه بن عباس، عبد اللّه بن عمر، ابو هریره، ابو موسی و دیگران.

روش تفسیری این گروه این بود که گاهی آنچه را که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در معانی آیات شنیده بودند در شکل روایت مسند نقل می‌کردند «۱»، این احادیث از اول تا آخر قرآن جمعا ۲۴۰ و اندی حدیث است که بسیاری از آنها ضعیف و متن

برخی از آنها منکر است.

و گاهی تفسیر آیات را در صورت اظهار نظر بی‌آنکه به پیامبر نسبت دهند القاء می‌کردند ولی متأخرین اهل تفسیر از اهل سنت این قسم را هم جزء روایات نبوی در تفسیر می‌شمارند، زیرا صحابه قرآن را از مقام رسالت آموخته‌اند و مستبعد است که خودشان از پیش خود چیزی گفته باشند.

دلیل قاطع بر این سخن نیست، علاوه بر اینکه مقدار زیادی از این نوع روایات، روایاتی است که در اسباب النزول آیات و قصص تاریخی آنها وارد شده است و همچنین در میان روایات صحابه بسیاری از سخنان علمای یهود که مسلمان شده بودند مانند کعب الاحبار و غیره بدون اسناد یافت می‌شود.

علاوه بر همه اینها ابن عباس در اکثر اوقات در معنای آیات به شعر تمثل می‌کرد، بنابر این نمی‌توان گفت صحابه آنچه را می‌گفتند از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و از خود اظهار نظری نمی‌کردند و کلام آنها کلا کلام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

تذکر:

بعضی از افرادی که در بالا نامشان در این طبقه برده شد از شیعیان هستند مانند: ابیّ بن کعب، جابر بن عبد اللّه انصاری، عبد اللّه بن مسعود و عبد اللّه بن عباس ولی چون هم طبقه با دیگران و روششان در تفسیر یکی بود و در زمان صحابه جدایی (۱) سیوطی در اتقان، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶

نیز آن چنان مشهود نبود اینها را در یک طبقه و در ضمن طبقات مفسرین از اهل سنت آورده‌اند.

طبقه دوم:

جماعت تابعین هستند که شاگردان مفسرین طبقه اول هستند مانند:

مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و ضحاک و حسن بصری و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن مسلم و قتاده و محمد بن کعب قرظی.

طبقه سوم:

شاگردان طبقه دوم می‌باشند مانند: ربیع بن انس، عبد الرحمن بن زید بن اسلم، ابو صالح کلبی و نظر ایشان.

طبقه چهارم:

اولین گروهی هستند که در تفسیر، کتاب نوشتند و به تعبیر دیگر گروه اول مؤلفین تفسیر را تشکیل می‌دهند مانند: سفیان بن عیینه، وکیع بن جراح، شعبة بن حجاج و عبد بن حمید و از همین طبقه است محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر معروف. این طبقه در قرن دوم به بعد می‌زیستند. طریقه این طبقه نیز اینگونه بود که اقوال صحابه و تابعین را در صورت روایتهای معنعن در تألیفات تفسیری خود وارد می‌کردند و از اظهار نظر استقلالی خود داری می‌کردند جز آنکه ابن جریر طبری در تفسیر خود گاهی در

ترجیح میان اقوال اظهار نظر می کند «۱»، طبقات متأخرین از این طایفه شروع می‌شود.

طبقه پنجم:

اینها کسانی هستند که روایات را با حذف اسناد در تألیفات خود درج کردند و به مجرد نقل اقوال قناعت کردند.

سیوطی در اتقان «۲» می‌گوید: اختلال نظم تفسیر از همین جا شروع گردیده و اقوال زیادی در این تفاسیر بدون مراعات صحت و اعتبار نقل و تشخیص سند به صحابه و تابعین نسبت داده شده و در اثر این هرج و مرج روایات جعلی بسیاری داخل در تفسیر شد و اعتبار اقوال، متزلزل شده است. (۱) اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۲۴۳.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۲۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷

با دقت در آن روایات معلوم می‌شود قصص و حکایات قطعی الکذب بسیار دیده می‌شود، اسباب نزولی که با سیاق آیات موافق نیست فراوان به چشم می‌خورد، احمد حنبل که خود قبل از این طبقه است گفته است: سه چیز اصل ندارد: مغازی، ملاحم و روایات تفسیر. و از امام شافعی نقل شده که از ابن عباس تنها نزدیک به صد حدیث ثابت شده است «۱»، پس این همه احادیث منقوله از او مجعول است.

طبقه ششم:

مفسرینی هستند که پس از پیدایش علوم مختلفه و نضج آنها در اسلام به وجود آمدند و متخصصین هر فنی از راه فن مخصوص خود به تفسیر پرداختند:

نحوی، از راه نحو مانند: زجاج (م ۳۱۰ ه ق) و واحدی نحوی (م ۴۶۸ ه ق) و ابی حیان (م ۷۴۵ ه ق) که این گروه از راه اعراب و بناء آیات بحث نموده‌اند.

و بیانی: از راه بلاغت و فصاحت مانند: زمخشری در کشاف (م ۵۳۷ ه ق).

و متکلم: از راه علم کلام مانند: فخر رازی در تفسیر کبیرش (م ۶۰۶ ه ق).

و اخباری، از راه نقل اخبار مانند: ثعلبی در تفسیر خود (م ۴۲۶ ه ق).

و عارف، از راه عرفان مانند: ابن عربی و عبد الرزاق کاشی در تفسیر خودشان.

و فقیه، از راه فقه مانند: قرطبی (م ۶۶۸ ه ق) در تفسیر خود.

و جمعی دیگر تفاسیری مختلط از علوم متفرقه نوشتند مانند: تفسیر روح البیان، تألیف اسماعیل حقی اسلامبولی (م ۱۱۳۷ ه ق). و تفسیر روح المعانی تألیف محمود آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰ ه ق). و تفسیر نیشابوری به نام غرائب القرآن.

تألیف نظام الدین حسن قمی نیشابوری (م ۷۲۸ ه ق).

خدمت این طبقه به عالم تفسیر این شد که تفسیر را از حالت جمود و رکودی که در طبقات پنجگانه قبلی داشت بیرون آورده، وارد مرحله بحث و نظر نموده‌اند، گر چه کسی که با نظر انصاف نگاه کند خواهد دید که در اغلب بحثهای تفسیری این (۱) قرآن در اسلام، ص ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸

طبقه، نظریـات علمی به قرآن تحمیـل شـده و خود آیـات قرآنی از مضامین خودشان اسـتنطاق نشـده است در عین حال زحمات این گروه قابل تقدیر است.

طبقات مفسرین شیعه

طبقه اول: کسانی هسـتند که روایات تفسـیر را از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و ائمه اطهار علیهم السّـلام گرفته‌اند و در اصول خود به طور غیر مترتب ثبت کرده و به روایت آنها پرداخته‌اند مانند: زراره و محمد بن مسلم و معروف و جریر و امثال اینها که اینها از خواص اصحاب امام پنجم و ششم بوده و زراره و محمد بن مسلم از فقهای شیعه نیز بوده‌اند.

طبقه دوم: کسانی هستند که اقدام به تألیف تفسیر نموده و به تعبیر بهتر جزء اولین گروه مؤلفین شیعه در تفسیر به حساب می‌آمده‌اند مانند: فرات بن ابراهیم کوفی، ابو حمزه ثمالی، عیاشی، علی بن ابراهیم قمی و نعمانی صاحب تفسیر.

شیوه این طبقه ماننـد طبقه چهارم از مفسـرین اهل سـنت این بود که روایات مأثوره را که از طبقه اول اخـذ کرده بودنـد با اسـناد در تألیفات خودشان درج می‌کردند و از هر گونه اعمال نظر خودداری می‌نمودند و نظر به اینکه زمان دسترسـی به ائمه اهل بیت علیهم السّلام طولانی بود و تقریبا سیصد سال ادامه داشت، طبعا این دو طبقه ترتب زمانی نداشته متداخل بودند.

کسانی که روایات را با حذف اسـناد درج کنند بسیار کم بودند و در این باب به عنوان نمونه تفسیر عیاشی موجود را باید نامبرد که یکی از شاگردان عیاشی از تألیف عیاشی اسناد روایات را اختصارا حذف نموده و نسخه او به جای نسخه عیاشی دایر گشته است.

طبقه سوم: طبقه سوم، طبقه ارباب علوم متفرقه است. مانند سید رضی (م ۴۰۴- ۴۰۶) در تفسیر ادبی. و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه ق) در تفسـیر کلامی خود (تبیان) و صدر المتألهین شـیرازی (م ۱۰۵۰ ه ق) در تفاسـیر فلسـفی خود مثل اسـرار الآیات و مجموعه تفاسیر. و میبدی و گنابادی در تفسیرهای عرفانی خود. و شیخ عبد علی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹

حویزی (م ۱۱۱۲ ه ق) در تفسـیر نور الثقلین و سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ه ق) در تفسـیر برهان و فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه ق) در تفسیر صافی که این تفاسیر، تفاسیر حدیثی و روایی هستند.

کسانی هم هسـتند که میان عده‌ای از علوم در تفاسـیرشان جمع کرده‌اند مانند: شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه ق) در مجمع البیـان که از راه مختلف لغت، نحو، قرائت، کلام و حدیث بحث می‌کند، شکر اللّه مساعیهم الجمیلهٔ.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰

سؤالات:

۱- تفسیر در لغت و اصطلاح به چه معناست؟ توضیح دهید.

۲- آغاز پیدایش تفسیر و نخستین مفسر قرآن را بیان کنید.

۳- کیفیت تفسیر در دوران صحابه را توضیح داده و افراد معروف از آنها را در تفسیر معرفی کنید.

۴- ویژگیها و امتیازات تفسیر صحابه را بیان کنید.

۵- مفسران معروف در دوران تابعین را در شهرها و مراکز اسلام معرفی کنید.

۶- مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین را بیان کنید.

۷- طبقات مفسرین از اهل سنت را توضیح داده و نام چند تن را از هر طبقه ذکر کنید.

۸- طبقات مفسرین شیعه را توضیح داده و در هر طبقه چند تن را نام ببرید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱

درس هفدهم روشهای تفسیری

طرح مسئله

با مراجعه به کتب تفسیر، معلوم می‌شود که در بین مفسرین از نظر اسلوب و سلیقه بحث در مورد معانی و مفاهیم آیات قرآن، اختلافات بسیاری وجود دارد، به این معنا که هر یک از آنان معمولا قرآن را از زاویه‌ای خاص و دیدگاهی محدود مورد مطالعه قرار داده، بر اساس بینش محدود خود، به تفسیر و توضیح آیات آن پرداخته‌اند. به عنوان مثال: نحوی از راه نحو و بیانی از راه بلاغت و فصاحت و متکلم از راه کلام، عارف از راه عرفان و اخباری از راه نقل اخبار و فقیه از راه فقه و ... هر کسی بر اساس بینشی که خود داشته از قرآن بهره‌ای گرفته است.

مقصود ما از روشهای تفسیری که در این درس به آن خواهیم پرداخت این گونه اسلوبها و روشها نیست زیرا که اختلاف روشهای مزبور اصولی نبوده و مربوط به کیفیت و طریق استخراج و کشف معانی و مقاصد قرآن نمی‌باشد، و به همین جهت از موضوع بحث ما بیرون است. و اساسا اختلاف تفاسیر به سبک مزبور ایرادی هم ندارد، زیرا قرآن تبیان کل شیء است لکن هر کسی مطابق فهم خود می‌تواند از قرآن بهره گیرد، قهرا فقیه آنچنانکه از آیات الاحکام بهره‌مند می‌شود و آنگونه که این آیات (۱) مبانی و روشهای تفسیری قرآن تألیف عمید زنجانی، فصل دوم و شناخت قرآن، استاد علی کمالی را در بخش مکاتب بشری ملاحظه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲

را تفسیر می‌کند، نحوی نمی‌تواند و به عکس، لذا ممکن است شخصی هم ادیب باشد و هم فقیه و هم متکلم، او می‌تواند در هر سه زمینه از قرآن بهره‌مند شود. و در همین راستاست که راغب اصفهانی می‌گوید: «من کان حظّه من العلوم اوفر کان نصیبه من علم القرآن اکثر؛ یعنی: آنکه از دانش بیشتر بهره دارد از قرآن بیشتر بهره گیرد».

بنابر این، صرف اینکه تفاسیر مختلف نوشته شده و هر کسی مطابق فهم و درک خود از قرآن بهره گرفته، ایرادی ندارد، لکن آنچه که مورد بحث ماست عبارت از مبانی و روشهایی است که به طور اصولی در چگونگی کشف معانی و مقاصد آیات قرآن دخالت داشته، اساس و مبنای تفسیر و زیر بنای استخراج مفاهیم قرآنی محسوب است.

اختلاف در تفسیر قرآن، چه از نظر اعتقادی و چه از نظر محتوا و مفاهیم قرآنی همواره با اختلاف در شیوه استخراج معانی و روش تفسیر و چگونگی تحصیل مقاصد قرآن، همراه بوده است.

استاد علامه طباطبائی (ره) در مقدمه تفسیر خود پس از اشاره‌ای کوتاه بر علل و عوامل اختلاف مفسران قرآن می‌گوید: «این عوامل موجب شد که مفسران در تفسیر قرآن کریم، روشهای گوناگونی را که هر یک با دیگری اختلاف بسیار داشت به کار گیرند».

و سپس به شرح بعضی از این روشها می‌پردازد و ضمن نقد روش محدثان و متکلمان، فلاسفه و صوفیه و ارزیابی نظریه جدیدی که در قرن حاضر در باب تفسیر قرآن مبنی بر تطبیق آیات با تئوریهای علمی جدید عرضه شده است می‌گوید:

«اینان که خود بر دیگران خرده گرفته‌اند و اظهار داشته‌اند که تفسیر آنان تطبیق آیات قرآن با آراء پیش ساخته است، نه تفسیر، در حقیقت عینا به خودشان بر می‌گردد، هر دو به جای تفسیر عمل تطبیق انجام داده‌اند، با دقت و تأمل در این روشها و مکتبهای گوناگون به وجود آمده در تفسیر قرآن کریم خواهیم یافت که همه آنها در این نقص و اشکال بزرگ یکسان و مشترکند».

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳

نتیجه این انحراف (در شیوه تفسیر قرآن کریم) آن بود که قرآنی که خود را هدی للعالمین نور مبین تبیان لکلّ شیء معرفی کرده

بود، جز به کمک غیر خودش هـدایت نباشـد و به جای آنکه خود نور بخش دیگران باشـد، نور پـذیر دیگران شود. و به جای آنکه بیان کننـده دیگری گردد، بیان شـده دیگری باشـد، حال آن دیگری چیست؟ شأن و مقامش کدام است؟ به کدامین دلیل قرآن باید هدایت بودن خویش را وامدار آن باشد؟ و اگر خود آن دیگری مورد اختلاف واقع شد، آنگاه چه باید کرد؟

و به چه چیزی باید پناه برد؟ دیگر پاسخی نخواهید داشت».

به هر حال، مخفی نیست که در تفسیر قرآن کریم روشـهایی گوناگون اعمال شده و هر کسی هم برای صحت روش خود به دلائلی تمسک جسته و روش دیگران را باطل دانسته است پس ما باید ابتدا در پیرامون این روشها به بررسی بپردازیم و سپس روش صحیح در استفاده از آیات قرآن کریم و تفسیر آن را ارائه دهیم. روشهای تفسیری موجود عبارتند از:

۱- روش تفسیر نقلی.

۲- روش تفسیر به رأی.

۳- روش تفسیر رمزی.

۴- روش تفسیر عقلی و اجتهادی.

۵- روش تفسیر قرآن با قرآن.

۶- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن.

تذکر:

لازم به ذکر است که این روشـها این چنین نیست که کاملاً مردود و باطـل باشـند بلکه هر یـک در جای خود ممکن است صـحیح باشـد ولی منحصـر کردن فهم کامـل قرآن را تنهـا در تـک تک این روشـها صـحیح نیست، به عنوان مثال این طور نیست که تفسـیر نقلی، تفسـیر غلط و باطل باشد بلکه آنچه با اهل حدیث از اهل سـنت و اخباری از شـیعه باید گفت این است که منحصر کردن فهم قرآن را به حدیث، کار صحیحی نیست و همچنین کسی منکر نقش عقل و اجتهاد در فهم مقاصد قرآنی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴

نیست بلکه ایراد آن است که متکی شـدن به عقـل عـادی و کوششـهای مفسـر و خود را بی‌نیاز از اخبار و احادیث دیـدن و بر همین اساس در خانه اهل بیت را بسـتن که ما را نیاز به تفسـیر شما نیست، روش صحیحی نخواهد بود و یا کسی منکر این جهت نیست که در قرآن اسرار و رموزی است که فهم آن در وسع همگان نیست اما سخن این است که ظاهر قرآن را از کار بر کنار کردن و تنها به باطن آن چسبیـدن و فهم باطن را نیز مخصوص گروه خاصـی دانسـتن مورد پذیرش نیست و یا تفسـیر قرآن به قرآن روش درست و صحیحی است که از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و اهل بیت اطهارش به ارث رسـیده است ولی این تنها کافی نیست بلکه باید از عقل و حدیث نیز کمک گرفت. به هر حال، نمی‌خواهیم بگوییم این روشها به طور کامل مردود است بلکه هر یک از این روشها به نوبه خود صحیح و قابل استفاده است تنها روشی که دربست مردود است، روش تفسیر به رأی است که در احادیث، ممنوع اعلام شده است.

۱- روش تفسیر نقلی

اشاره

بر اهل فن پوشیـده نیست که «تفسیر نقلی» به عنوان اصیل‌ترین شکل تفسیر و ریشه‌دارترین طریق درک معانی و معارف آیات قرآن،

در میان دانشمندان اولیه علوم اسلامی به شمار می‌آمد، چرا که بررسی تحولات و تطورات بحثهای تفسیری و علوم قرآنی، به خوبی نشانگر آن است که اعتماد مسلمانان صدر اسلام و دانشمندان اسلامی آن دوران در درک و فهم قرآن، به آن سلسله احادیث و روایاتی بوده که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام و اصحابشان در مورد تفسیر قرآن نقل شده است و به جهت اتصال آن روایات و احادیث، به سرچشمه وحی همچون متن قرآن، همگان بی‌چون و چرا، پذیرای آنها بوده‌اند.

از طرف دیگر، مسلمانان به جهت حساسیت موضوع تفسیر قرآن و نیز به جهت اتصال تفسیر نقلی به منبع وحی، طریق نقل و سماع (شنیدن) حدیث را نزدیکترین و سالمترین راه وصول به حقایق و معارف بلند قرآنی می‌دانستند و به همین علت،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵

برای درک و فهم معانی و مقاصد قرآن، کمتر احتیاج به اجتهاد شخصی و تعقل و تفکر داشتند.

بررسی منحنی نوسانات تاریخ علم تفسیر، روشنگر این واقعیت است که گر چه روش «تفسیر نقلی» به جهت شرایط فکری و تحولاتی که بر اثر جنبش علمی آن زمان پدید آمد، پس از مدتی نفوذ و موقعیت خود را از دست داده و جای خود را به روش «تفسیر به رأی» سپرد، ولی طولی نکشید که به سبب تندرویهایی که در زمینه اعمال نظر به اصالت عقل و اعتماد به آرای ظنی و اجتهادی به عمل آمد، بار دیگر روش «تفسیر نقلی» به عنوان عکس العمل تندرویهای مزبور احیا شده و از نو جانی تازه به خود گرفت، در حقیقت رواج بی‌رویه روشهای تطبیقی و تفسیر به رأی و بیشتر شدن اختلافات مفسرانی که به آراء و نظریات ظنی خود اعتماد می‌نمودند، خواه ناخواه، موجب آن شد که در موضوع حساسی چون تفسیر قرآن طریق احتیاط در پیش گرفته شده از ارتکاب هر نوع تفسیری که احتمال انطباق عنوان «تفسیر به رأی» بر آن رود، خودداری گردد.

از این رو عده‌ای بر آن شدند تا در فهم و بیان معانی و مقاصد قرآنی، روش تفسیر نقلی را اتخاذ نموده، اعمال هر نوع فکر و رأی و اجتهاد شخصی را در استخراج مفاهیم قرآنی تحت عنوان تفسیر به رأی ممنوع تلقی کنند و سرانجام کار این احتیاط افراطی به جایی رسید که جمعی از مفسران به پیروی از این روش قرآن را کتابی سر بسته و مبهم و غیر قابل فهم شمردند و تنها کلید فهم آن را سماع و اخبار وارد شده از سرچشمه وحی دانستند و برای این روش خود دلایلی نیز اقامه کرده‌اند از قبیل:

الف- استدلال به روایات تفسیر به رأی

اشاره

اینها با تمسک به روایات وارده در ممنوعیت تفسیر به رأی «۱»، مدعی شدند که (۱) بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷، و سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶

تفسیر قرآن با استفاده از اجتهاد شخصی و نیز هر گونه تفسیری که از راه سماع و نقل نباشد، مشمول این روایات بوده و محکوم به بطلان و موجب تحریف معنوی قرآن است.

و اینان در توضیح استدلالشان اظهار داشتند که رأی همان نظریه‌ای است که از راه عقل و مبادی ظنی به دست آمده باشد لذا هر گونه بیان و تفسیری در مورد آیات قرآن که بر اساس رأی و نظر شخصی عرضه شود، مصداق تفسیر به رأی بوده و طبق روایات مزبور ممنوع است.

بررسی:

پاسخ تفصیلی آن نیاز به بررسی روایات تفسیر به رأی دارد و ما در روش دوم به آن خواهیم پرداخت، به طور اختصار و اجمال می‌گوییم که هر تفسیر اجتهادی، مصداق تفسیر به رأی نیست و ممنوعیت تفسیر به رأی، به آن معنا که بیان خواهیم کرد مستلزم صحت و درستی روش تفسیر نقلی، به تنهائی و منحصر دانستن آن به نقل و سماع حدیث نخواهد بود.

ب- بیان قرآن تنها به رسول خدا واگذار شده است

اشاره

صلاحیت و مسئولیت تبیینی آیات قرآن به شخص رسول خدا واگذار شده است چنانکه فرمود: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ «۱» یعنی: «ما ذکر (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم روشن سازی آنچه را که بر ایشان نازل شده است».
و همچنین آیه دوم سوره جمعه که می‌گوید: ... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ.

بررسی:

پاسخ این دلیل این است که معنای این آیات این نیست که غیر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دیگر حق تدبر در قرآن را نداشته و اگر هم تدبر کنند نمی‌فهمند، زیرا (۱) سوره نحل، آیه ۴۴.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷
اولاـ قرآن به زبان عرب و به لغت آنان نازل شده است: وَ هذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ «۱» و: كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «۲». و قهرا عربها از آن چیزهایی می‌فهمند.
و ثانیا: در خود قرآن مردم مأمور به تدبر و تفکر در قرآن شدند و عدم تدبر امری قبیح دانسته شد: أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها «۳». آیا خداوند مردم را به تدبر در قرآنی دعوت می‌کند که هیچ از آن نمی‌فهمند؟ قطعا این چنین نیست پس مقصود آن آیاتی که می‌گویند بیان قرآن به تو واگذار شده، این است که فهمیدن تمام و کمال آیات و اطلاع از مقاصد و معانی باطنی و ظاهری قرآن بدون مراجعه به پیامبر امکان پذیر نیست نه آنکه هر فهمی و لو از ظاهر قرآن چون مستند به روایت نیست مردود و باطل باشد.

ج- خطاب قرآن خصوصی و مخاطب آن افراد خاص‌اند

اشاره

عده‌ای از طرفداران تفسیر نقلی مدعی‌اند که: خطابات قرآن بر خلاف آنچه که تصور می‌شود عمومی نبوده و مقصود، از آن اشخاص معین هستند، به همین جهت مقاصد و معانی خطابات قرآن تنها برای کسی مفهوم است که مخاطب آن باشد و اما آنان که طرف گفتگو نیستند، تنها از راه بیان و توضیح افرادی که مورد خطاب هستند می‌توانند به مفهوم واقعی بیانات قرآن برسند. و در

این رابطه به روایاتی تمسک جسته‌اند:

امام باقر علیه السّلام به قتاده مفسر معروف فرمود: «یا قتادهٔ انّما یعرف القرآن من خوطب به» «۴». (۱) سوره نحل، آیه ۱۰۳.

(۲) سوره فصلت، آیه ۳.

(۳) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۴) تفسیر مرآة الأنوار، ص ۱۶ و تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۲، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸

یعنی: «ای قتاده! کسی قرآن را می‌فهمد که مخاطب او باشد».

و در حدیثی دیگر امام باقر علیه السّلام به ابو حنیفه فقیه معروف گفتگویی دارد که در قسمتی از آن چنین آمده است: «... قد ادّعیت علما ویلک ما جعله اللّه ذلک الّا عند اهل الکتاب الّذین انزل علیهم ویحک و لا هو الّا عند الخاصّ من ذرّیّهٔ نبیّنا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ما اراک تعرف من کتابه حرفا» «۱».

یعنی: «ادعای علم به قرآن کردی وای بر تو! خداوند آن را تنها در نزد آشنایان به کتاب، کسانی که کتاب بر آنها نزول یافته قرار داده است، وای بر تو! (علم قرآن را) تنها عده خاصی از فرزندان پیامبر ما که درود خدا بر آنها باد دارا می‌باشند و من در تو نمی‌بینم که حرفی از کتاب خدا را بدانی».

بررسی:

به نحو اختصار باید گفت:

اولا:

این نوع روایات چون بر خلاف قرآنند بر اساس روایات عرضه، از درجه اعتبار ساقطاند.

ثانیا:

این روایات معارض روایاتی هستند که متواترند و ظواهر قرآن را حجت می‌دانند و حجیت استناد به ظواهر قرآن مستلزم امکان درک معانی آن نیز می‌باشد.

ثالثا:

چنانکه ملاحظه کردید، این هر دو روایت خطاب به دو نفر از سران اهل سنت است که مخالف اهل بیت بوده و دیگران را در اطراف خود جمع کرده بودند و نمی‌خواستند از علوم آل محمد استفاده کنند و خود را بی‌نیاز از مراجعه به ائمه اطهار علیهم السّلام می‌دانستند، امام به آنان فرمود: شما از علوم قرآنی سر در نمی‌آورید، البته این مطلب مورد پذیرش است که بدون اهل بیت که طبق حدیث ثقلین عدل و نظیر قرآنند، فهم قرآن میسر نخواهد بود، پس این روایات ناظر به دانشمندانی که از علوم اهل بیت بهره

می گیرند نیست.

رابعا:

حضرت نخواست بفرماید که شما هیچ از قرآن نمی‌فهمید بلکه می‌خواست (۱) تفسیر مرآة الأنوار، ص ۱۶ و تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۲، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹

بفرماید آشنا به جمیع معانی و مقاصد قرآن نیستید و این نیز مطلبی غیر قابل تردید است و مقصود حضرت از اینکه به ابو حنیفه فرمود: «تو حتی یک حرف از حروف قرآن را نمی‌دانی»، این است که حرفی از حروف هفتگانه را که قرآن بر آن هفت حرف نازل شده است «۱» را نمی‌دانی، یعنی گمان ندارم تو وجهی از وجوه هفتگانه قرآن را بدانی.

و جالب اینجاست که در روایت از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل شده که بیانات قرآن بر اساس ایّاک اعنی و اسمعی یا جاره است یعنی درست است که خطابات متوجه به پیامبر است ولی در واقع مقصود همگانند و همه مردم مخاطب به خطاب قرآن هستند «۲».

د- ناتوانی عقل از تفسیر قرآن

از جمله روایاتی که مورد استفاده معتقدان به تفسیر نقلی است، روایاتی است که صریحا فهم و عقل مردم را از درک معانی و مقاصد قرآن، ناتوان شمرده‌اند و به این ترتیب راه فهم قرآن را منحصرا در پیروی از سنت و شنیده‌های روائی از سرچشمه وحی دانسته‌اند.

در کتاب محاسن برقی، روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که حضرت در یکی از مراسلاتش فرمود که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «انّه لیس شیء بأبعد من قلوب الرّجال من تفسیر القرآن» «۳».

یعنی: «هیچ چیز بیش از تفسیر قرآن از قلوب مردم دورتر نیست».

و عیاشی در تفسیر خود از جابر نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمودند: «انّ للقرآن بطنا و للبطن ظهرا ثم قال: یا جابر! و لیس شیء ابعد من عقول الرّجال منه انّ الایة لتنزل (۱) تفسیر مرآة الانوار، ص ۵.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ۴، ص ۱۸.

(۳) بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰

اوّلها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متّصل ینصرف علی وجوه» «۱».

یعنی: «همانا قرآن باطنی دارد و باطنش ظاهری، سپس فرمودند: ای جابر! هیچ امری چون قرآن، از عقول مردم دورتر و ناآشناتر نیست، آیه قرآن سر آغازش درباره امری و وسطش درباره امری دیگر و آخرش پیرامون مطلبی دیگر نازل گردیده است، قرآن کلامی است متصل و بهم پیوسته که به وجوه متعدد قابل تصرف بوده (بحث انگیز و جالب است)».

بررسی:

بـا دقت و تأمـل در این نوع روایـات و روایات ابواب دیگر که علم به باطن قرآن و احاطه به جمیع علوم و معارف و مقاصـد قرآن و تفصـیل خصوصـیات تنزیل و تأویل را از مدعیان علم به قرآن نفی می کند و از تفسیر به رأی منع شدید به عمل می‌آورد و در مقابل طرفـداران تفکر «حسـبنا کتاب اللّه» و جـدائی کتاب و عترت از یکـدیگر علم حقیقی به تنزیل و تأویل و تفسـیر قرآن را از مختصات ائمه اهـل بیت علیهم السّـلام می‌شـمارد، معلوم می‌شود که مراد از دوری عقول رجال از قرآن بیان این نکته است که امکان درک و تعقل معانی آیات قرآن در خور شأن هر کس نیست و به اصطلاح منطقی، منظور اثبات سلب کلی نبوده است بلکه مقصود نفی علم به مجموع قرآن بدون مراجعه به ائمه معصومین علیهم السّـلام است، بدیهی است شـناخت بسیاری از معارف قرآن همچون برخی از بطون تأویلات و تفصـیل آیات مربوط به احکام و معاد و قصـص و نظایر آنها بدون استمداد و استفاده از بیانات عترت طاهره امکان پذیر نیست. به هر حال مقصود فهم کامل قرآن بدون استـمداد از سر چشمه وحی است که در این روایات نفی شده است نه فهم فی الجمله.

در خاتمه تـذکر این جهت مفید است که در کلام طرفداران «تفسـیر نقلی» دو ادعاست: (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۹۰ و بحار، ج ۹۲، ص ۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۱

اول: لزوم تبعیت از روایات تفسیری و دوم: بطلان هر گونه تفسیری که متکی به روایت و سماع نباشد.

ادعـای اول کاملاـ صـحیح بوده و به هیـچ وجه مورد تردیـد و نزاع نیست، آنچه مورد نظر ماست ادعای دوم است که هر تفسـیر غیر متکی به روایت باطل است، این سـخن صحیح نیست، زیرا در مجموع از کلمات این گروه استفاده می‌شود که قرآن که خود را «نور مبین و تبیان کل شـیء و هدی للناس» معرفی کرده باید در رابطه با خود محتاج به روایات باشد در حالی که صـحت و سقم روایات خود به مقیاس سـنجش آیات باید فهمیده شود، اگر قرآن مبهم و غیر قابل فهم برای بشـر بوده پس چرا پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت علیهم السّلام فرمودند: روایات ما را با قرآن عرضه کنید، اگر مخالف بود ما آنها را نگفته‌ایم؟ چرا خدای بزرگ در آیات متعدد، عامه مردم را به تدبر و تفکر و اندیشـیدن در قرآن دعوت فرموده است؟ چرا قرآن خود را نور مبین و تبیان کل شیء و وسیله هدایت مردم معرفی کرده است؟ و ...؟ از همه این امور استفاده می‌شود که قرآن فی الجمله برای همه قابل فهم و ظواهر قرآن نیز حجت است. البته فهم کامل آن نیازمند به مراجعه به اهل بیت علیهم السّلام است.

۲- روش تفسیر به رأی

اشاره

نظریه دیگری که در باب اسـتخراج و کشف معانی آیات قرآن، در میان برخی از مفسـران دیده می‌شود، روش تفسـیر به رأی اسـت که در آن، نظر و اندیشه مفسر است که محور استنباط قرار می گیرد و در فهم معانی و مقاصد آیات آزاد بوده، مقید به تفکر و تعقل در محدوده خاصی نیست، این نظریه درست در مقابل نظریه تفسیر نقلی است.

روایات بیشـماری با لحن شدیـد در تقبیح تفسـیر به رأی و منع از آن، از ناحیه معصومین وارد شده است که بخاطر این روایات، این روش تفسیری در نظر تمام مفسران، طریقی ممنوع و مذموم و غیر قابل قبول تلقی می‌شود، این مطلب از لحاظ

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۲

جنبه نظری به علت صـحت و تـواتر این روایـات، امری مسـلم و مورد اتفـاق جمیع علمـای اسـلام می‌باشـد، امـا در عمـل بسـیاری از مفسـران- دانسـته یـا ندانسـته- تحت عناوین مختلف، از روش انحرافی و ممنوع تفسـیر به رأی، پیروی نموده، مرتکب اشـتباه بزرگ

شده‌اند و در این میان عده‌ای از مفسران نیز، هر یک دیگری را به اعمال تفسیر به رأی متهم نموده است و درست به همین علت است که علما در مفهوم تفسیر به رأی نیز اختلاف کرده‌اند و معانی مختلفی برای روایات مربوط به تفسیر به رأی ابراز نموده‌اند. در رابطه با تفسیر به رأی باید چند مطلب گفته شود:

الف- معانی تفسیر به رأی.

ب- روایات مربوط به تفسیر به رأی.

ج- نمونه‌هایی از تفسیر به رأی.

الف- معانی تفسیر به رأی

قبل از هر چیز باید معنای رأی معلوم شود که مقصود از رأی چیست که تفسیر به رأی ممنوع است و بخاطر همین روشن نبودن معنای رأی است که بعضیها می‌گویند تفسیر به رأی جایز است پس باید دید کدام رأی است که تفسیر بر آن اساس ممنوع است.

رأی، بر اعتقاد و اجتهاد و قیاس اطلاق می‌شود و اصطلاح اصحاب رأی که منظور از آن اصحاب قیاس است از همین قسم سوم است، چنانکه کلینی در کافی بابی را به آن تحت عنوان «الرأی و المقاییس» اختصاص داده است.

اما مراد از رأی در اینجا اجتهاد شخص است اعم از آنکه با شرایط خاص خود باشد یا بدون آن، صحیح باشد یا فاسد، بنابر این اگر منظور از تفسیر به رأی، تفسیر قرآن به اجتهاد باشد در مقابل تفسیر نقلی، این یقینا دو قسم خواهد بود قسمی صحیح و قسمی فاسد.

اما باید دانست که منظور از تفسیر به رأی که در روایات از آن منع شده و مفسرین

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۳

عموما می‌خواهند از آن بر کنار باشند، قسم فاسد تفسیر به رأی است و گر نه به صرف اینکه تفسیری بر اساس نقل نبوده و با اجتهاد و کوشش طرف و با تمام شرایط صورت گرفته باشد، نمی‌توان آن را فاسد و باطل دانست، زیرا شرط صحت تفسیر این نیست که حتما از ناحیه نقل و خبر باشد، پس از تذکر این مطلب، باید دید منظور از تفسیر به رأی چیست؟

در رابطه با تفسیر به رأی نظرات گوناگون داده شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون پس از آنکه تفسیر به رأی را بر پنج نوع تقسیم بندی می‌کند در توضیح آن چنین می‌گوید:

اول: تفسیر نمودن قرآن با فقدان علومی که به یاری آنها می‌توان تفسیر کرد.

دوم: تفسیر کردن متشابهات قرآن که جز خداوند کسی را از آن آگاهی نیست.

سوم: تفسیری که به منظور تأیید مذاهب انجام می‌گیرد، به این معنا که شخص تفسیر را تابع مذهب خویش قرار دهد و آیات قرآن را به هر طریقی که ممکن است به آن بر گرداند (بر آن تطبیق دهد).

چهارم: تفسیر نمودن به این ترتیب که شخص مفسر گوید این یقینا مراد خداوند است بدون آنکه دلیلی بر اثبات آن داشته باشد.

پنجم: تفسیر کردن قرآن بر اساس استحسان عقلی و هوی و هوس «۱».

۲- طرفداران تفسیر نقلی بر اساس نظریه تفسیری خود، تفسیر به رأی را به معنای تفسیر بر اساس غیر سماع و روایت توجیه نموده‌اند، بر طبق این توجیه، تفسیر به رأی، شامل هر گونه تفسیری است که در آن از غیر روایات استمداد شده باشد.

۳- در تفسیر صافی در رابطه با تفسیر به رأی می‌خوانیم: ممکن است مفسر، رأی خاص و یا مذهب و هدف معینی داشته باشد و آنگاه آیه‌ای را بر آن تطبیق دهد و یا بر (۱) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۱۳۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۴

دیگران مطلب را وارونه جلوه دهـد، چنانکه نظایر این گونه تفسیر در میان بدعتگذاران و پیروان مذاهب ساختگی مشاهده می‌شود، همچنین ممکن است تطبیق مزبور بدان جهت صورت گیرد که امر بر خود مفسر مشتبه شده باشد چنانکه کسی دارای نظریه خاصی باشد و این نظریه خواه نـاخواه او را بسوی چنین تفسیر و تطبیقی رهنمون شود. و نیز امکـان دارد که تفسیر و تطبیق به این منظور صورت گیرد که مفسر به جهت مطلب حق مورد پسند خود به آیه‌ای تمسک جوید مانند آنچه وعاظ و سخنوران انجام می‌دهند ... در تمام موارد فوق، اگر آن رأی خاص یا آن هدف مشخص مقصود نبود هرگز چنین تفسیری صورت نمی‌گرفت ... «۱»

۴- طرفـداران روش تفسیر قرآن به قرآن، طبق مبنایشـان تفسیر به رأی را چنین معنـا کرده‌انـد: «تفسیر به رأی یعنی استمداد از غیر قرآن، در فهم و بیان معانی و مقاصد قرآن».

استاد علامه طباطبائی در تأییـد نظر فوق می‌فرمایـد: «از روایات و آیات چنین استفاده می‌شود که نهی از تفسیر به رأی، متعلق به روش تفسیر و استخراج مقاصد قرآن می‌باشد، نه به مدلول و معنای متخذ از قرآن، بدین معنا که مفسر می‌کوشد در فهم کلام الهی همان روش را بکار گیرد که در فهم بیان مخلوق با آن مأنوس می‌باشد ... بدیهی است اختلاف بین کلام خالق و مخلوق در بلاغت نیست، زیرا کلام خـدا نیز به زبان عربی بوده و تمام جهات بلاغت کلام عرب در آن ملحوظ است ... بلکه اختلاف بین آن دو، تنها از نظر مراد و مصداقی است که کلام بر آن انطباق می‌یابد ... برای فهم مدلولهای کلام استخراج معانی از الفاظ، اسلوب و قواعدی وجود دارد که مردم همواره در گفتگوهای خود از آن پیروی می‌کنند و هنگامی که مفسر همین اسلوبها و قواعد را در فهم معانی و مقاصد قرآن بکار (۱) تفسیر صافی، مقدمه پنجم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۵

می‌گیرد، خواه نـاخواه از روش و اسلوب خـاص قرآن خـارج می‌گردد، زیرا قرآن در تفهیم مطـالب، اسلوب خاصـی دارد که لازم است مفسـر کاملاـ آن را رعـایت کرده و از حـدود آن تجاوز نکنـد، بالاخص با توجه به اینکه قرآن در زمان حیات پیامبر گرامی به آن معنا که در بین ما شهرت دارد جمع آوری نشـده بود بلکه بصورت سوره‌ها و آیه‌های پراکنـده نزد مسلمانان وجود داشت، بنابر این هر گاه کسـی بخواهد معانی و مقاصد آیه‌ای را درک کند روا نیست که تنها به مدلول آن آیه توجه کند و از سایر آیات چشم بپوشد، چنانکه درباره فهم مدلولها و معانی کلام مردم این چنین عمل می‌کند ...» «۱».

گر چه ممکن است هر یـک از معـانی فوق از جهتی صـحیح باشـد لکن به نظر می‌رسـد بهترین معنا برای تفسیر به رأی (چنانکه در ضمن بعضـی از معـانی گذشـته نیز به آن اشـاره شـد) به طور اختصـار و اجمـال این باشـد که انسان آراء و نظراتی را به عنوان پیش فرضـهایی تردید ناپذیر کسب نموده و سپس به قرآن کریم مراجعه نماید تا بخواهد برای رأی و نظر خود شاهدی از آیات پیدا کند و بعد آیاتی را که متناسب یافت، رأی خود را بر آن تطبیق نماید.

و به تعبیر بهتر، رأی و نظر خود را که از قبل آماده کرده بود بر قرآن تحمیل نماید، نظیر اینکه فیلسوف بخواهد آراء متخذه از فلسفه خود را به قرآن تحمیل و تطبیق کنـد و یا هر فرقه و مـذهب دیگری، اینان به جای اینکه قرآن را در پیشاپیش خود قرار داده و همراه آن حرکت نماینـد و از نور وجودش بهره گیرنـد، خود جلو افتاده و قرآن را تابع عقاید و آراء خود قرار می‌دهند، این نوع تفسیر در نوشته‌های کسانی که عقاید التقاطی دارند و نیز علم زدگان که مقهور پیشرفت دانش بشری گشته‌اند و متصوفه و فرق ضاله زیاد به چشم می‌خورد. (۱) تفسیر المیزان، ج ۳، از ص ۷۷ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۶

ب- روایات مربوط به تفسیر به رأی «۱»

در روایات بسیاری از تفسیر به رأی منع شدیـد شده و حتی در صورت صـحت آن نیز، مفسـر، مأجور نبوده بلکه راه را به خطا رفته

است و در روایتی تفسیر به رأی به عنوان یک خطر جدی که مسلمین را تهدید می‌کند مورد توجه رسول خدا بوده است چنانکه فرمود: «اکثر ما اخاف علی امّتی من بعدی رجل یناول القرآن یضعه علی غیر مواضعه».

یعنی: «آنچه بیش از هر چیز نسبت به آن بر امت خویش پس از خود بیمناکم، کسانی هستند که قرآن را برداشته به رأی خود تفسیر کنند (و به غیر آنچه هست آن را تطبیق نمایند)».

و در حدیثی رسول خدا فرمود: «من فسّر القرآن برأیه فلیتبوّء مقعده من النّار».

یعنی: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود».

و در حدیثی دیگر از مقام قدس خبر داد که خداوند فرمود: «ما آمن بی من فسّر برأیه کلامی».

یعنی: «آن کس که کلام مرا به رأی خویش تفسیر کند (هرگز) به من ایمان نیاورده است».

امام باقر علیه السّلام به قتاده (مفسر معروف) فرمود: «ویحک یا قتاده: ان کنت انّما فسّرت القرآن من تلقاء نفسک فقد هلکت و اهلکت و ان اخذته من الرّجال فقد هلکت و اهلکت».

یعنی: «وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش نفس خود تفسیر می‌کنی به یقین (۱) برای آگاهی به این روایات، به کتاب بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷ به بعد و تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۷۷ و تفسیر صافی، مقدمه پنجم، ج ۱ و ... مراجعه نمائید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۷

هلاک می‌شوی و دیگران را نیز هلاک خواهی کرد و اگر تفسیر قرآن را از دیگر مردم (درست مانند حالتی که از پیش خود تفسیر کنی) فراگیری، سرانجام هلاک شده و دیگران را نیز به هلاکت خواهی کشاند».

و امام صادق علیه السّلام فرمود: «من فسّر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر و ان اخطأ فهو ابعد من السّماء».

یعنی: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر درست مطابق با واقع باشد، اجر و پاداشی برایش نیست و اگر به خطا رود، هر آینه (از مرز حق و حقیقت) بیش از فاصله آسمانها از یکدیگر دور شده است».

به هر حال روایات در این رابطه زیاد است و ما به همین قدر اکتفا می‌کنیم.

آنچه از این روایات استفاده می‌شود، این است که تفسیر به رأی به هر معنایی که باشد به شدت ممنوع و یقینا باطل و روشی نادرست است، لذا هیچیک از مفسرین نیامده بگوید که تفسیر به رأی صحیح است و حتی اگر تفسیر او مصداق تفسیر به رأی باشد خود اصرار دارد که تفسیر من، تفسیر به رأی نیست و این روش تنها روشی است که در بین روشهای تفسیری دربست و به طور مطلق باطل و نادرست است اما بقیه روشها اگر بالجمله باطل باشند، فی الجمله صحیح می‌باشند.

ج- نمونه‌هایی از تفسیر به رأی

۱- فخز رازی در تفسیر آیه: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ «۱»، می‌گوید: این آیه دلالت بر جواز تکلیف به محال دارد، زیرا با فرض کفر و علم خدا به کفر، امر به ایمان محال است و در آیه به این محال مسلم امر شده است.

وی با این تفسیر به رأی، مستند به استدلال ناقص و نادرست، به تصور خود، (۱) سوره بقره، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۸

ارکان عقاید معتزله را ویران می‌کند «۱».

۲- اخوان الصفا و برخی دیگر از فلاسفه کلمه «ثمانیة» را در آیه: «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ «۲»، به افلاک هشتگانه بطلمیوسی تفسیر می‌کردند «۳» و آیات جنت و نار را بیان رمزی و اشاره‌ای از نتایج روحانی و معنوی اعمال انسان می‌دانستند «۴».

۳- قشیری که به تطبیق تصوف با موازین شرعی شهرت دارد، آیه: فَهُمْ فِی رَوْضَةٍ یُحْبَرُونَ «۵» را به سماع صوفیه تفسیر می‌کند.

و محی الدین عربی نیز در فصوص الحکم و در تأویلات ملا عبد الرزاق کاشی که منسوب به محی الدین است، تعداد زیادی از آیات را تأویل و تفسیر به رأی و احیانا به گونه‌ای تفسیر رمزی بیان کرده است.

۴- در تفسیر غرایب القرآن نیشابوری نیز نمونه‌هایی از تفسیر به رأی دیده می‌شود، به عنوان نمونه تفسیر اژدها (ثعبان) در داستان موسی علیه السّلام به اژدهای نفس و «ید بیضاء» که به معنای روشنی و نورانیّت دست حضرت موسی علیه السّلام به عنوان معجزه است به اینکه دستها قبل از تماس با اشیاء مادی و دنیوی پاک و نورانی هستند و تفسیر جمله يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ (که فرعون به قوم خود گفت: موسی می‌خواهد شما را از سرزمینتان براند) به اینکه موسی می‌خواست آنها را از سرزمین بشر مادی به نور روحانیت بیرون کند. و تهدید ساحران از سوی فرعون با جمله لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ (شما را بر شاخه‌های درخت خرما به دار خواهم آویخت) به اینکه فرعون گفت شما را بر شاخه‌های تعلقات و پیوندهای دنیا و زر (۱) تفسیر کبیر، ج ۱، ذیل آیه، ص ۴۲.

(۲) سوره حاقه، آیه ۱۷.

(۳) گزیده رسائل اخوان الصفا، علی اصغر حلبی، ص ۷۸.

(۴) رسائل اخوان الصفا، ج ۳، رساله ۳۰، ص ۹۳- ۹۵.

(۵) سوره روم، آیه ۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۵۹

و زیور آن گرفتار می‌سازم «۱».

همچنین تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام آنجا که خداوند در پاسخ او مبنی بر چگونه زنده شدن مردگان، دستور می‌دهد چهار پرنده را گرفته سر ببرد و گوشت و استخوان آنها را درهم آمیزد: «به اینکه خداوند به خلیل خود ابراهیم دستور داد طاووس بخل، کلاغ حرص، کرکس غضب و خروس شهوت را سر ببرد، هنگامی که او با کارد صدق این پرندگان را سر برید و آثار آنها از وجود آنها بریده شد وسیله‌ای برای گناه و دری بسوی آتش در وجود او باقی نماند و لذا آتش بر او سرد و سالم شد ...» «۲».

۵- تفسیر سوره ناس از دیدگاه یک مفسر مارکسیسم زده (منافقین) را توجه کنید:

«بگو پناه می‌برم به سر رشته‌داران مردمان، زمامداران، ایده‌آل مردمان، از شر افسون نظام افسونگر خود ناپیدا که همی در سینه مردمان می‌دمد» «۳».

و تفسیر سوره فلق را از زبان همین نویسنده بشنوید: «بگو پناه می‌برم به نوزائی قوانین سر رشته‌دار سپیده دمان، سپیده دمان انقلاب، سپیده دمان سیاهی، شکافی تاریکی شکن اغوا شکن، تزویر شکن، اوهام شکن، خرافه شکن، بیداد شکن، از شر آنچه کهنه شده است ... و از شر هر نظام سیاهی که با فضای هستی انسانها را فرا گیرد و از شر قدرتهای افسونگر و رمنده در گروههای اراده خلقها، با وسائل تبلیغی، رسانه‌های گروهی ...» «۴».

تفسیر به رأی بسیار است و کسانی که پایبند به دستورات دین نبوده و واجد شرایط یک مفسر نیستند و از سوی دیگر اغراض سیاسی و هوای نفسی دارند برای (۱) جزوه تفسیر به رأی، آقای مکارم، ص ۴۴ و ۴۶ به نقل از تفسیر غرائب القرآن که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده، ج ۹، ص ۲۴ و ۲۵.

(۲) جزوه تفسیر به رأی، آقای مکارم، ص ۴۷ به نقل از تفسیر غرائب القرآن، ج ۳، ص ۴۴.

(۳) جزوه تفسیر به رأی، ص ۴۹.

(۴) جزوه تفسیر به رأی، ص ۵۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۰

پیاده کردن اغراض و اهداف خود در بین مسلمین، بهترین راهها را همان تمسک به قرآن دیدند که عقاید فاسد خود را به عنوان مفاهیم و مقاصد قرآنی به خورد مردم بدهند و لذا می‌خواهند همه چیز را به حساب قرآن جای بگذارند.

۳- روش تفسیر رمزی

اشاره

«۱» صوفیه و باطنیه که دین را از قید و بند ظواهر شرع و جهات خشک و تقیدات مذهبی، آزاد می‌دانستند، جهت استحکام تشکیلات مذهبی خود، دو مطلب را بیش از هر چیز دیگر مورد توجه قرار می‌دادند و سران این دو مذهب، سعی بلیغ داشتند که از این دو مطلب اساسی و قرآنی، حداکثر استفاده را به منظور تأیید و تحکیم مبانی مذهبی خود بنمایند.

یکی از آن دو مطلب، مربوط به اشتمال قرآن بر بطون عمیق و معانی دقیق بود که احیانا از حدود فهم و درک عادی بشر بیرون و ادراک آن خالی از صعوبت نبود.

و دیگری عبارت از امثال و کنایات و اشارات موجود در آیات قرآن بود که حقایق دقیق و نکات عمیقی را در برداشت.

چیزی که طرفداران صوفیه و باطنیه را در بهره برداری از این دو اصل تشویق و تأیید می‌کرد، اعتراف جمیع مسلمانان مبنی بر اشتمال قرآن بر این دو موضوع بود، ولی آنچه را که دانشمندان اسلامی و مفسران در توجیه و توضیح آیات مربوط به دو اصل مزبور بیان می‌نمودند، برای سران صوفیه و باطنیه قانع کننده نبود، اینان برای تأیید مبانی اعتقادی و زیر بنای فکری خاص مذهب خود، می‌بایست تحت عنوان تفسیر معارف دقیق و حقایق عمیق آیات با تکیه بر آن دو اصل و بهانه قرار دادن آنها، شالوده‌ای اسلامی و اساسی قرآنی، برای مذهب خویش بسازند. و از آنجا که حفظ (۱) به کتاب صافی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۱۴۷ به بعد، تفسیر رمزی و شناخت، علی کمالی، مکتب صوفیه و مکتب باطنیه و اخوان الصفا، بخش بیست و یکم و بیست و دوم مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۱

ظواهر و تقیدات لفظی را بکلی الغاء کرده، اساس و مبنای درک و استخراج مقاصد قرآن را بر پایه رمز و اشاره و رازگویی قرار دادند و از طرف دیگر آمادگی آیات مربوط به دو اصل فوق برای اعمال «روش تفسیر رمزی» خود، زمینه را برای هر گونه بهره برداری به منظور تأمین مقاصد مذهبی آنان، آماده می‌نمود، سران صوفیه و باطنیه می‌توانستند تعلیمات عرفانی و ذوقی و اسرار و مبانی مذهبی خویش را به عنوان تفسیر بطنی قرآن و بیان و توضیح بطون عمیق آیات و همچنین به عنوان معانی امثال و کنایات و اشارات قلمداد نمایند.

این نوع روش تفسیر قرآن که ما در اینجا از آن به تفسیر رمزی، تعبیر کرده‌ایم گر چه در حقیقت، خود یک نوع تفسیر به رأی محسوب است ولی نظر به مبنای خاص و ویژگیهایی که در آن وجود دارد، می‌تواند در ردیف مبانی و روشهای دیگر تفسیری مستقلا مورد بحث قرار گیرد.

در اینجا برای توضیح بیشتر مکتب صوفیه و باطنیه مناسب است اشاره‌ای به آن دو مکتب داشته باشیم و برخی از نظرات آنان را بیاوریم تا معلوم گردد در عین اینکه دو اصل مذکور، مورد استناد آنها صحیح و مورد قبول مسلمین است، روشی که این دو گروه برای تفسیر قرآن در پیش گرفتند، روش نادرستی است:

تفسیر رمزی در مکتب محی الدین عربی

محی الـدین عربی متوفای ۶۳۸، بـا اینکه در موارد زیـادی، تأویلات مخـالف بـا ظـاهر را مردود می‌شـناسد و در این باره بر باطنیان اعتراض می‌کنـد می‌گویـد: «فقـد ضلّ و اضلّ الباطنیّون الـذین اخـذوا الاحکام الشّـرعیّة من جانب واحد و صـرّفوها الی بواطنها و لم یتركوا من حكم الشّریعة فی الظّاهر شیئا».

و متقابلا به اهل ظاهر نیز می‌گوید: «و كذلك اهل الظاهر الّذین اكتفوا بفهم الأحكام فهما قطعیّا ناقصا و ان كانوا افضل من الأوّلین و لم یحرموا من السّعادة، و السعادة كلّ السّعادة مع الطّائفة الّتی جمعت بین الظّاهر و الباطن و هم العلماء باللّه

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج۲، ص: ۶۲

و احكامه» «۱».

در عین حال خود کلماتی دارد که بصورت ظاهر بسیار زننـده و عمـدتا از تمسک به باطن و طرد ظواهر سـر چشـمه می‌گیرد، یعنی کلامی که از ایشان در عبارت فوق نقل کردیم صـحیح و در نهایت اسـتحکام است اما متأسفانه خود به این سخنش پایبند نماند و از آن گذشت، به عنوان نمونه به برخی از کلمات او اشاره می‌کنیم:

۱- «به پرهیز از اینکه خـود را به اعتقـادی مقیـد سـازی و به غیر آن کفر ورزی و از این راه خیر کـثیر از تـو فـوت گردد بلکه علم به آنچه واقع است از تو پنهان شود، نفس و روانت را همچون هیولی و ماده اولی برای قبول نمودن تمام الوان و اشکال اعتقادات آماده نما، خداوند وسـیعتر از آن است که در اعتقاد خاصـی گنجیده و محصور گردد، زیرا خود او می‌فرماید: فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ «۲» خداوند مکان خاصـی را ذکر نکرده است بلکه همه وجه خدایند و وجه شیء حقیقت اوست از اینجا بر تو معلوم شد که خداوند هر جانبی که روی شود وجود دارد و کلمه «ثمّ» در آیه نیامـده مگر برای اشاره به همان اعتقادات مخالف، پس همه مصـیبند و مطابق با واقع و همه مأجورند و هر مأجوری رستگار و هر رستگاری مورد رضایت خداوند» «۳».

می‌توان گفت: ایشان قائل به وحدت ادیان بود و فرقی میان آسمانی و زمینی قائل نبود چنانکه شبستری در گلشن راز می‌گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است

۲- محی الدین عربی، داسـتانها و قصـص قرآن را که درباره سر گذشت پیامبران آمده است به حالات نفس و مراتب تکامل نفسانی و کیفیت فیض یابی و مطالب عرفانی و تخیلی تفسیر می‌کنـد و در هیـچ موردی، خود را به قیود الفاظ آیات و دلالتها و قرائن لفظی مقید نمی‌سازد و مناسبات معنا با لفظ را عملا انکار می‌کند و یک سلسله (۱) فتوحات مکیه، ابن عربی، ج ۱، ص ۳۳۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۱۵.

(۳) فصوص الحکم، آخر فصل هودی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج۲، ص: ۶۳

معانی تخیلی و مطالب عرفانی و ذوقی را که کوچکترین ارتباط با الفاظ و مـدلول آیات نـدارد، همه را از رشـحات (الهامات) فیض الهی و تشعشعات انوار ربوبی در مرحله تنزیل ثانوی آیات، معرفی می‌کند «۱».

۳- ایشان در تفسیر آیات مربوط به کعبه و بیت و حـج می‌گوید: «بیت قلب است و مقام ابراهیم مقام روح است و مصـلی مشاهده و مواصـله الهیه است و بلد امن صدر انسانی است و طواف، اشاره به رسیدن به مقام قلب و بیت معمور، قلب عالم است و حجر الاسود روح است» «۲».

۴- در رابطه بـا فهم قرآن می‌گویـد: همـانطور که تنزیـل اصـل قرآن بر پیـامبران از پیش خداونـد بوده است، تنزیل فهم آن بر قلوب مؤمنـان نیز، از نـاحیه حضـرت حق صورت می‌گیرد و پس از سـخنانی در رابطه بـا فهم بـاطن قرآن و اینکه آن موهبـتی الهی اسـت می‌گویـد: «ابو یزیـد بسـطامی، خطـاب به علمای ظاهری می‌گویـد: شـما علوم خود را از مردگانی که آنان نیز از مردگان دیگر نقل

می کنند، فرا گرفته‌اید ولی ما علوم خود را از زنده‌ای که هرگز گرد مرگ و نیستی بر دامنش نمی‌نشیند، فرا گرفته‌ایم، ما می گوییم: «حدّثنی قلبی عن ربی» و شما می گویید: «حدّثنی فلانٌ» سؤال می‌شود آن فلانی کجاست؟ می گویید: مرده است (می‌پرسیم) او از چه کسی فرا گرفته است؟

می گویند: از مرده دیگری ...

فیض الهی و بشارتهای روحانی هرگز مسدود نگشته است و این خود، از مراتب و شئونات نبوت است، راه روشن است، باز و عمل مشروع ...» «۳».

به هر حال تفسیر رمزی در مکتب صوفیه اختصاص به محی الدین عربی ندارد لکن چون او از مشایخ آنان بوده و ما نیز خواستیم به چند جمله اکتفا کنیم بنا را بر نقل (۱) به مقدمه کتاب «تفسیر القرآن الکریم» منسوب به محی الدین عربی، ص ۵ و ج ۱، ص ۴۲۵-۴۳۰، ص ۵۹۵ و ۷۴۴ و ج ۲، ص ۳۰۴ مراجعه کنید.

(۲) همان تفسیر، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۶.

(۳) فتوحات مکیه، ج ۱، باب ۵۴، در معرفت اشارات، ص ۲۸۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۴

اقوال او گذاشتیم و گر نه دیگر مشایخ صوفیه نیز اصرار بر فهم رموز و اسرار قرآن را دارند و می گویند: آن را می‌توان با علم لدنی الهی بدست آورد و معتقدند که تنها آنان به این اسرار می‌رسند، هر چند که اینان همانند باطنیه و اخوان الصفا ظواهر قرآن را کاملا بر کنار نمی‌دانند، و مقصود ما از نقل این مکتب، این است که چنین روش رمزی نیز برای تفسیر وجود دارد.

تفسیر رمزی در مکتب باطنیه

باطنیان طایفه‌ای از شیعیان هستند که به فرقه‌ای سیاسی شبیه‌ترند تا فرقه‌ای مذهبی، امامت را بعد از حضرت صادق علیه السّلام حق اسماعیل فرزند ارشد او می‌دانستند و برای بدست گرفتن قدرت، عقاید خاص مذهبی را بهانه کرده و مخفیانه تبلیغ می‌نمودند. و در اندک مدتی، دعوت ایشان نمونه کامل خلع شریعت، به استناد تأویل دلخواه در قرآن و سنت و احکام شد.

این طایفه منکر ظواهر شرع و قرآن بوده و معتقدند که قرآن را ظاهری است و باطنی و مراد و مقصود حقیقی همان باطن است و نسبت باطن به ظاهر همچون نسبت مغز است به قشر پوشاننده آن، زیرا اگر دقت شود منظور و مقصود اصلی خود مغز است و قشر محیط بر آن برای حفاظت و صیانتش بکار می‌آید.

باطنیه معتقدند که هر کس به ظاهر تمسک کند گمراه است و تمسک نمودن به باطن نیز خود موجب ترک عمل به ظاهر است و برای تأیید این اصل اساسی به آیه ۱۳ سوره حدید تمسک نموده‌اند که خدای بزرگ فرمود: فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ.

به عقیده باطنیه حتی ظواهر عبادات نیز، رموزی از یک سلسله مطالب و اسرار دقیق بوده و بهشت و جهنم، کفر و ایمان، معجزات، ملائکه و جن و یأجوج و مأجوج، شیطان، قصص انبیا و ... همه و همه، رموز اشارات حاکی از اسرار مذهبشان می‌باشد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۵

اینان همه چیز را حلال و آزاد و مطلق می‌دانند و این مطلب غلط را تفسیر آیه شریفه ۱۵۷ سوره اعراف می‌دانند که خداوند فرمود: وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ.

یعنی: «بار گران و غل و زنجیرهایی که بر دوش آنان سنگینی می کرده است از گرده آنان بر دارد، آنان را از اسارتهای جسمی و معنوی نجات بخشد».

باطنیان در فکر نبودنـد که برای آراء تفسیری خود، مستندی از عقل یا نقل داشته باشند و تفسیر قرآن تابع اراده رهبران ایشان (به اصطلاح امام یا معلم) بود که در هر وقت بر حسب میل و اراده و تشخیص او هم قابل تغییر بود.

در قدم اول، هر لفظی از افاده معنای لغوی خود معزول بود و به طریق اولی التزام به عقل و نقل در کار نبود، ایشان با کمال گستاخی می‌گفتند مراد از کلام اللّه ظواهر نصوص آن نیست بلکه بواطن و اسرار آن است.

تفتازانی در شرح عقاید می‌گوید: باطنیان را از آن جهت باطنی گفتند که می‌گویند: نصوص را نباید به ظاهرشان معنا کرد و آنها معانی‌ای باطنی دارند که جز معلم کسی آن را نمی‌داند و قصد ایشان نفی کلی شریعت است.

غزالی در رابطه با این گروه می‌گوید: «چون باطنیان از مبارزه با قرآن و منحرف ساختن مردم از آن و از سنت عاجز شدند، بهتر آن دیدند که برای ابطال شرایع اسلام و هر شریعت دیگر که تکالیفی بر مردم بار کرده است به تأویل بپردازند و تأویل چون حدود و ضابطه‌ای ندارد و دلبخواهی است، این کار را آسان ساخت تا هر قسم صلاح بدانند قرآن را تأویل کنند».

البته باید گفت: هدف باطنیان انهدام اسلام و شرایع نبود بلکه هدف انهدام قدرتهای موجود و بدست گرفتن قدرت بود هر چند که در راه رسیدن به این هدف معارف اسلامی تحریف یا منهدم شده باشد، نظیر خوارج که هدفشان تنها به دست گرفتن قدرت بود اما تا سرحد خشونت و جنگ با امام معصوم، لذا علی علیه السّلام درباره آنان فرمود: «من یطلب الحقّ فیخطئه».

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۶

به هر حال، اینها گروهی هستند که هم از طرف ائمه اطهار علیهم السّلام که رهبر شیعیان‌اند طرد و نفی شدند و هم از طرف اهل سنت و بنا به نقل شهید مطهری در حدود ۴۵ سال قبل، کنگره‌ای در مصر به نام «تقریب المذاهب الاسلامی» تشکیل گردید و تمام فرق اسلامی در آنجا جمع شدند تا برای رفع سوء تفاهمات پیشینیان تصمیمی بگیرند، در این میان گروهی به نمایندگی از فرقه اسماعیلیه (باطنیه) برای شرکت در آن کنگره آمده بودند که مسلمین (شیعه و سنی) بالاتفاق آنها را طرد کرده و گفتند ما اساسا شما را مسلمان نمی‌دانیم «۱».

این گروه بخاطر باطنی گری‌شان خیانتهای بسیاری در تاریخ اسلام مرتکب شدند و نقش بزرگی در ایجاد انحراف مسائل اسلامی داشته‌اند «۲».

تفسیر رمزی در مکتب اخوان الصفا

در قرن چهارم، مکتب دیگری بر مبانی باطنیان به نام اخوان الصفا تأسیس یافت، دانشمندانی با ترجمه آثار افلاطون، ارسطو و افلاطونیان جدید و اقتباسات دیگر حتی از فرهنگ هندو، افق تازه‌ای برای مسلمانان متفکر باز کردند و به نوبه خود، پلی رابط میان فلسفه یونان و شرق بودند.

اخوان الصفا گمان کرده بودند می‌توانند در همه جا مبانی دینی را با آراء فلسفی هماهنگ سازند و البته چنین کاری ممکن نبود. لذا دست به سوی تأویل ناروا دراز کرده و از مأثورات چشم پوشیدند، در حقیقت ایشان تدوین کنندگان معتدل مکتب باطنی بودند با وضعی ملایمتر و علمی‌تر ظاهرا دورتر از سیاست، اما سیاست وقت موافق ایشان بود، دولت عباسی رو به ضعف گذارده بود و علویان برای دعوت نیرو می‌گرفتند «ادارسه» در مغرب اقصی، فاطمیون در مصر، قرامطه در بحرین، داعیان (۱) شناخت قرآن، شهید مطهری، ص ۲۷ و ۲۸.

(۲) برای شناخت بیشتر این دو گروه (صوفیه و باطنیه) به کتابهای شناخت قرآنی کمالی مکتب صوفیه و باطنیه و مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۷

در طبرستان، حمدانیان در سوریه شمالی، آل بویه در فارس و عراق.

اخوان الصفا گمان می‌کردند با توافق میان فلسفه یونان و اسلام و روگردانی از سلطه بنی عباس و رو آوردن به علویان، مکتب مهمی برای رهبری جامعه باز کرده‌اند، اما تعصبی برای مذهب خاصی نداشتند، می‌گفتند: وحی صفای نفس است، شعائر دینی برای عامه است و خواص ملزم به آن نیستند، انبیا رهبران عامه و فلاسفه رهبران خواصند، قرآن به ظاهرش نیست بلکه رموزی برای عارفان است «۱».

در سال ۳۸۲ ه ق، گروهی که خود را به شیعه اسماعیلی منسوب می‌ساختند، دایرهٔ المعارفی بنام «رسائل اخوان الصفا» نوشتند که در آن سعی شده بود تمام مبانی دینی با آراء فلسفی توجیه شود، از مؤلفین آن، «ابو سلیمان محمد بن مشیر البستی و ابو الحسن علی بن هارون الزنجانی و محمد بن احمد النهرجوری و زید بن رفاعه» بودند «۲».

انجمن سری ایشان در سال ۳۷۳ در بصره تشکیل شده بود، ایشان دعات خود را به اطراف می‌فرستادند و بیشتر در پی نفوذ در جوانان بودند «۳».

اخوان الصفا معتقدند که کتابهای آسمانی تنزلات ظاهری حقایق‌اند به صورت الفاظ قابل اداء و استماع، اما تأویلاتی باطنی و پنهانی دارند که همان مفاهیم معانی عقلی‌اند، همچنین در تشریع، موضوعاتی هست که هم احکام آشکار دارند هم رازهای پنهانی، در به کار بردن احکام ظاهری صلاح امر دنیاست و در شناسائی رمزها و اسرار پنهانی صلاح امر معاد و آخرت است.

آنان معتقدند که قرآن عبارت از رموزی است برای حقایقی دور از افهام عامه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسرار آن را به خواص امت گفته است و برای عوام از آنها به الفاظ مشترک (۱) فجر الاسلام، ص ۲۷۳.

(۲) دائرهٔ المعارف الاسلامیه، اخوان الصفا.

(۳) ظهر الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۸

و معانی قابل تأویل اشاره کرده است تا جمهور آن را بفهمند، و معلوم است که این همان مذهب باطنیان است که می‌گویند: ظواهر قرآن مراد نیست.

و اخوان الصفا معتقدند، بسیاری از اسرار قرآن، جز برای معلم قابل کشف نیست و قصدشان از معلم همان امام است و این نیز عین عقیده باطنیان است.

از اخوان الصفا تفسیر کاملی برای قرآن سراغ نداریم اما از مجموع آراء ایشان سبک ایشان در تفسیر معلوم می‌شود و آن قربانی کردن بی‌قید و شرط نصوص ظاهر الدلالهٔ است در پای آراء خودشان با وضعی ملایمتر و عالمانه‌تر از باطنیان، گویی آراء اخوان الصفا همان شکل تدوین یافته آراء باطنیان و روش آنان، تنظیم روش عالمانه روش ایشان است.

البته اخوان الصفا گر چه از دعوت کنندگان به باطن بودند، اما با قرامطه و اسماعیلیه وجوه فارقه داشتند، از جمله اینکه ایشان خروج بر امام و امیر را جایز نمی‌دانستند و از ترور و ایجاد وحشت ابا داشتند و منتظر وقت مناسب و مساعد برای انقلاب بودند و برای هیچ مذهبی تعصبی نداشتند و مبانی مشترک ادیان را تبلیغ می‌کردند «۱».

ارزیابی تفسیر رمزی

در اینکه برای قرآن در وراء ظاهر، باطنی است و اینکه در قرآن فی الجمله اسراری نهفته است که با درک عادی بشر قابل فهم نیست بلکه تنها را سخین در علمند که آنها را می‌فهمند، سخنی نیست، نکته‌ای که هست، صوفیه و باطنیه روشی را در تفسیر اتخاذ کردند که ظواهر را تعطیل و از کار بر کنار کردند و در فهم باطن نیز بسیار غلو کرده و روشی را در پیش گرفته‌اند که مرضی

دانشمندان اسلامی نبوده و نیست و ادعائی کردند که تنها آن ادعا در خور شأن معصومین و راسخین در علم است (۱) مقدمه رسائل اخوان الصفا، چاپ بیروت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۶۹

و بالاـخره تنها خود و رهبران خود را قادر بر درك رموز و اسـرار دانسـتند و دیگران را کاملا از فهم قرآن بر کنار دانسـتند که گویا تنها آنان مخاطب قرآن بودنـد و بر بقیه لازم است که از مـذهب و روش آنان پیروی نماینـد. البته در بی‌اعتبار دانسـتن ظواهر شـرع، صوفیه در حد باطنیه نیستند بلکه صوفیه ظواهر را هم حجت می‌دانند، لکن هر دو مذهب در اینکه مقصود اصلی و مراد واقعی آیات را مطـالب رمزی و اشـارات گونه مـذاهب خود می‌داننـد، توافق نظر دارنـد و همچنین در این جهت نیز مشترکنـد که مفسـران هر دو مـذهب در اسـتخراج مقاصد و معانی مورد نظر خود از آیات تقیدات و مناسـبات لفظی و قواعد و سایر شـرایط و مقدمات لازم برای تفسیر را نادیده گرفته خود را مقید به چنین قید و بندها نمی‌بینند.

از این رو بـا توجه به نمونه‌هـایی که از تفسیر رمزی صوفیه و بـاطنیه نقـل شـده بایـد گفت اصولاـ اینان در فهم و درك و اسـتخراج مقاصد قرآن، از حدود تفسیر بیرون بوده و کاملا با معنای تأویل تطبیق دارد، زیرا با نظر به معنایی که برای تفسیر و تأویل ذکر شـد جهت صدق عنوان تفسیر بر یك نظریه خاص، مراعات جهات لفظی و مناسبات دلالتی ضروری است، در صورتی که در تأویل تنها حکایت به طریق اشاره و کنایه و رمز کافی است.

ناگفته پیداست آنچه مفسـران صوفیه و باطنیه به عنوان تفسیر آورده‌اند، از حدود دلالت لفظی و مناسبات آن بیرون بوده، تنها امری که می‌توانـد مورد ادعـای ایشان باشـد، این است که معانی مورد نظر آنان مقصود آیات می‌باشـد و این خود چیزی نیست جز تأویل آنها و نظر به اینکه تأویلات آنها متکی به وحی و سر چشمه علوم رسالت نیست، قهرا مصداق تأویل باطل بوده و مشمول آیه شریفه: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ «۱» می‌باشد.

بدیهی است هیچ فتنه‌ای خطرناك‌تر، زیانبارتر و جبران ناپذیرتر از فتنه در دین (۱) سوره آل عمران، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۰

نیست، آنـان که از تأویـل قرآن به منظور ایجـاد فتنه در دین و انحراف عقیـده مردم و جعـل مسائـل نـادرست به عنوان دین اسـتفاده می‌کنند، گمراهترین و گمراه کننده‌ترین و آلوده‌ترین مردمانند که در دلشان مرض وجود دارد، اعاذنا اللّه من شـرور انفسنا و سیئات اعمالنا.

۴- روش تفسیر عقلی و اجتهادی

اشاره

مشـهورترین روش و مبنای تفسـیری که طی قرون اسـلامی همواره در میان دانشـمندان اسـلامی و مفسـران قرآن معمول بوده تفسـیر اجتهادی است، این نوع تفسـیر را می‌توان حد وسط بین دو نوع تفسـیر دیگر، یعنی تفسـیر به رأی (طبقه افراطی) و تفسیر نقلی (طبقه تفریطی) دانست.

گر چـه طبقه معتقـد به تفسیر مبتنی بر روایت، عرضه کننـده قـدیمی‌ترین روش در تفسـیر قرآن محسـوب است ولی ملاـحظه روش مفسـران صدر اسـلام و اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و تابعانی همچون ابن عباس، ابن مسعود، قیس بن مسلم، مجاهد و نظایر آنان، بخوبی بیانگر آن است که اولین گروه مفسـران معروف، پیرو تفسـیر اجتهادی بودنـد و با وجود عنایت و توجه فراوان به روایات تفسیری، تأمل و تدبر و اجتهاد را پایه و اساس فهم آیات و استخراج معانی آنها قرار داده، از طریق روایت و سماع، به عنوان

یکی از وسائل و مقدمات فهم قرآن، استفاده می‌نمودند، همچنین در مورد آیاتی که روایتی در تفسیر آنها وارد نشده بود، از راه تدبر و اجتهاد، معانی و مقاصد قرآن را به دست می‌آوردند.

روش تفسیر اجتهادی، اعتماد به تدبر و عقل را توأم با تقید به روایات تفسیری مورد استفاده قرار می‌دهد و به همین جهت است که با روش تفسیر به رأی و همچنین با تفسیر نقلی فرق اصولی دارد، به علاوه در تفسیر اجتهادی امکان استخراج صحیح معانی آیات از طریق تدبر و تعقل با اینکه سنت و روایت نیز یکی از ارکان ضروری آن است، اما در عین حال نیازمند به شرایط و مقدمات دیگری است که مفسر باید به

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۱

قدر کفایت از آنها اطلاع داشته باشد به عنوان مثال دانستن ادبیات عرب در سطح بالا، آگاه بودن از نکات و دقایق فصاحت و بلاغت زبان، اطلاع از کیفیت تنزیل، اسباب نزول و شأن نزول آیات ناسخ و منسوخ، مجمل و مبین، مطلق و مقید، عام و خاص، علم حدیث و ... از جمله این شرایط محسوب می گردد.

بدیهی است حساسیتی که در تفسیر اجتهادی از نظر صلاحیت و مسئولیت مفسر در احراز شرایط و مقدمات علمی لازم وجود دارد، موجب آن شده که مرز میان تفسیر اجتهادی و تفسیر به رأی همواره مبهم و تاریک مانده و تشخیص این دو از یکدیگر برای مفسران دشوار باشد و باعث لغزش و انحراف آنان شود.

آری بسیارند مفسرانی که تحت عنوان تفسیر اجتهادی دچار لغزشها و اشتباهات عجیب و دور از انتظار گردیده، مرتکب بدترین شکل تفسیر به رأی شده‌اند و عده‌ای دیگر بی‌آنکه شرایط تفسیر اجتهادی را دارا باشند اقدام به تفسیر قرآن کرده‌اند.

برای اینکه ملاکی روشن در این زمینه عرضه کرده باشیم، بطور خلاصه مشخصات تفسیر اجتهادی را بر می‌شمریم:

۱- قرآن کتابی است همگانی و مقصود از خطابات آن عموم مردم و تفهیم تمامی آنان می‌باشد.

۲- تمام آیات قرآن قابل فهم بوده از راه تدبر و تأمل می‌توان به درک معانی و مقاصد آن نایل آمد.

۳- روایات تفسیری جنبه ارشادی دارند و منظور از بیان آنها توسط پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه اطهار علیهم السّلام توضیح مطالبی نیست که بدون وجود آنها درک معانی آیات قرآن غیر ممکن باشد.

۴- روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده است، به عنوان یکی از مقدمات لازم و مهم در توضیح معانی آنها مورد استفاده قرار می گیرند.

۵- همه شرایط و مقدماتی که ذکر شد همراه با تجربه و ممارست کافی، در صلاحیت مفسر معتبر بوده، باید در این باره به مقدار لازم و ضروری آمادگی داشته

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۲

باشد.

۶- در این روش مفسر باید از تحمیل رأی و نظریه بدست آمده از غیر قرآن به آیات و تطبیق آن با مطالبی که مناسبت لفظی و معنوی با ظاهر آیات ندارد، اکیدا خودداری نماید.

البته طرفداران این روش برای صحت و درستی این روش به دلایلی از آیات و روایات و عقل و سیره علما و روش عقلاء استدلال کرده و به اصطلاح صحت این روش را اعلام نموده‌اند «۱».

ارزیابی روش اجتهادی و عقلی

اشاره

در صحت این روش بحثی نیست منتها باید به چند نکته توجه نمود:

اولا:

در تفسیر قرآن توجه به عقل و تدبر در آیات لازم است ولی این تنها کافی نیست.

ثانیا:

مفسر در روش عقلی و اجتهادی باید کوشش نماید در دام تفسیر به رأی گرفتار نشود و تفسیر به رأی خود را تفسیر اجتهادی ننامد و آراء خود را بر قرآن تحمیل نکند.

ثالثا:

توجه به عقل و اجتهاد او را از مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السّلام باز ندارد و خیال نکند که عقل به تنهایی کافی است و روایات تنها جنبه ارشادی دارند چنانکه در مشخصات سوم گفته شد، این طور نیست که تمامی آیات بدون مراجعه به پیامبر و اهل بیتش علیهم السّلام برای بشر کاملا-قابل فهم باشد و روایات تنها جنبه ارشادی داشته باشند، چنانکه اصحاب قیاس و رأی می‌پنداشتند، البته ما نظر اهل حدیث و اخباریین را که آیات را بدون حدیث و روایت اصلا قابل فهم نمی‌دانند، صحیح (۱) به کتاب مبانی و روشهای تفسیری، عمید زنجانی، قسمت تفسیر عقلی و اجتهادی، مراجعه کنید.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۳
نمی‌دانیم ولی از این طرف نیز تنها عقل را کافی نمی‌دانیم بلکه مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السّلام در فهم معانی و مقاصد قرآن چه معانی ظاهری و چه معانی باطنی را از ارکان یک تفسیر صحیح و بهره‌مندی از قرآن کریم می‌دانیم.

۵- روش تفسیر قرآن با قرآن

اشاره

از روشهای نوینی که در عصر حاضر، در باب تفسیر قرآن معمول و متداول شده است، روش تفسیر قرآن به قرآن و استخراج معانی آیات به کمک آیات مشابه که موضوع و محتوای آنها یکسان یا نزدیک بهم است می‌باشد، مبنای این روش تفسیری بر اساس استغنای قرآن از غیر قرآن بوده و طرفداران آن مدعی‌اند هر نوع ابهام و اجمال ابتدائی که در بادی امر نسبت به پاره‌ای از آیات قرآن مشاهده می‌شود، معلول بی‌توجهی به سایر آیات مشابه بوده، با مراجعه و تدبر در مجموع آیاتی که موضوع آنها با موضوع آیات مورد نظر یکسان یا نزدیک به آنهاست بر طرف خواهد شد.
از این رو در تفسیر آیات و فهم مقاصد قرآن نیازی به سنت و روایات تفسیری نیست و هر مفسری می‌تواند در کمال آزادی، بدون آنکه خود را به امری جز قرآن مقید نماید، معانی و مقاصد هر آیه را با تدبر در آن و آیات مشابه آن استخراج نماید.

طرفداران این روش، روش مزبور را تنها روش صحیح برای فهم و درک معانی و مقاصد قرآن می‌دانند و برای اثبات صحت مبنا و روش تفسیری خود چنین استدلال می کنند:

«قرآن برای هدایت توده مردم و طبقات مختلف نازل شده است و خود نیز صریحا به این حقیقت اعتراف نموده، آن را کتاب هدایت برای عموم مردم معرفی کرده است پر واضح است کتابی که برای هدایت مردم از گمراهی و تباهی و جهل و بی‌ایمانی و نیز به منظور رفع ابهام و شبهات و غموض در امر دین و بیان راه و رسم فلاح و رستگاری نازل گردیده است، چگونه می‌تواند خود مبهم و غامض و غیر قابل

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۴

فهم باشد؟! قرآن که خود را نور و تبیان کل شیء و لسان آشکار و نظایر آنها معرفی می کند، چگونه می‌توان تصور کرد که نور خود، تاریک و غیر واضح باشد و برای مشاهده آن احتیاج به نوری دیگر باشد؟ و نیز چگونه می‌توان پذیرفت کتابی را که بیان کننده همه چیز است خود با چیز دیگری بیان شود و با داشتن لسان آشکار و واضح، خود به زبان دیگری نیازمند باشد؟! در جایی که قرآن با کمال صراحت، وحدت مقاصد و اهداف آیات را بیان می‌دارد و کوچکترین اختلافی را از خود نفی می کند، آیا قرینه‌ای شایسته‌تر، بهتر و مفیدتر از خود آیات برای توضیح آیات دیگر می‌توان یافت؟!».

ارزش سنت در تفسیر قرآن به قرآن

بررسی:

در اینکه تفسیر قرآن به قرآن جایز و صحیح است امری مسلم است و کسی نمی‌تواند آن را انکار نماید. لکن آنچه که مورد سؤال است این است که آیا در این روش جایی برای تفسیر بر اساس سنت هم هست یا نه؟ و به تعبیر دیگر: سخن در ارزش سنت در تفسیر قرآن و نیاز به روایات تفسیری است که آیا در این روش احتیاجی به روایت هم پیدا می‌شود و یا اساسا نیازی به روایات تفسیری نبوده و فهم کامل قرآن به کمک آیات مشابه حاصل می‌شود؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: در این رابطه طرفداران روش تفسیر قرآن به قرآن، دو نظر دارند:

۱- بعضی‌ها را عقیده بر این است که هیچ احتیاجی به سنت و روایات تفسیری نیست و اساسا اعتمادی به روایات تفسیری نیست.

۲- عده‌ای دیگر می گویند درست است که قرآن خود واضح و نور و مبیّن خویش است لکن روایات صحیح نیز می‌توانند ما را در توضیح و تبیین پاره‌ای از آیات کمک دهند و همچنین به منظور تشریح آیات احکام و قصص و تشریح بعضی از اموری که

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۵

در قرآن به اختصار بیان شده است روایات مورد استفاده قرار می گیرند.

به علاوه گر چه قرآن نسبت به مفاهیم و مقاصدی که در صدد بیان آن است، کامل و واضح و مستغنی از بیان غیر است، اما خود قرآن تفصیل پاره‌ای از امور و معارف آیات را به عهده سنت و بیان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گذارده و آن حضرت را معلم و مبیّن قرآن معرفی نموده است «۱» و پیروی از امر و نهی و توضیحات ایشان را واجب «۲» و منطق بیانش را منطق وحی «۳» دانسته است.

بدیهی است در جایی که قرآن خود به توضیحات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارجاع داده باشد، نباید بیان وحی را جدای از قرآن به شمار آورد و استفاده از آن را به معنای عدم استغنای قرآن تلقی نمود.

ارزش سنت در دیدگاه صاحب تفسیر «الهدایهٔ و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن»

از تفاسیری که بر اساس نظریه اول (عدم نیاز به روایات) تألیف شده است و مؤلف آن سر سختانه از این نظریه دفاع کرده، کتاب تفسیر «الهدایهٔ و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» تألیف دکتر محمد حسین ذهبی از دانشمندان اهل سنت است که مؤلف آن کوشیده به اصطلاح قرآن را با حذف پیرایه‌های اضافی تنها از راه مراجعه به متن قرآن تفسیر نماید. و در مقدمه این تفسیر درباره ارزیابی و بررسی تفاسیر دیگر و توضیح و روش صحیح و مختار خود چنین می گوید:

«کار دستبرد و پیرایه بندی در کتب تفسیری به آنجا کشید که هیچ اصلی از اصول قرآن نمانده است مگر آنکه در کنارش روایت ساخته شده‌ای به منظور از بین بردن قرآن و تبدیل و تحریف آن مشاهده می‌شود و مفسران نیز بی‌آنکه به حقیقت امر (۱) سوره جمعه، آیه ۲ و سوره نحل، آیه ۴۴.

(۲) سوره حشر، آیه ۷.

(۳) سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۶

واقف باشند همه این مطالب ساختگی را در کتاب خود آورده‌اند ...

همین دستبردها و پیرایه‌ها مرا بر آن داشت که این تفسیر را به رشته تحریر در آورم و روش خود را در تفسیر قرآن، بر اساس کشف معنای آیه از راه تدبر در آیات و سوره‌های مشابه و متحد الموضوع قرار دهم تا با بررسی کامل آیات مشابه تمام مواضع قرآن معلوم گردد و به این ترتیب قرآن- چنانکه خداوند خبر داده است- خود مفسر خویش باشد و نیازی به هیچ امر خارجی جز واقعیتی که قرآن بر آن منطبق است و سنن آفرینش و نظام جهان آن را تأیید می کند، در میان نباشد ...».

مفسر مزبور بر این اساس روایات را بکلی کنار گذارده، ارزش تفسیری آن را به یک باره انکار نموده است تا آنجا که در مورد آیات احکام و قصص نیز از توضیحات روایات صرف نظر کرده به استناد ظواهر آیات قسمتی از مسلمات و مطالب اتفاقی مسلمانان را انکار و ادعاهای عجیبی را به قرآن نسبت داده است، به خصوص درباره احکام و قصص قرآن، هر آنچه را از مدلول ظاهری آیات قرآن بیرون می‌باشد (گر چه از مسلمات فقه و تاریخ باشد) سخت مورد انتقاد قرار داده و آنها را انکار نموده است، در این قسمت به عنوان نمونه به برخی از آن نظریات تفسیری اشاره می کنم:

۱- در ذیل آیه: وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما «۱» می‌نویسد: «بدان، لفظ «سارق و سارقه» معنای اعتیاد به دزدی را در بر دارد و مراد از آن کسانی هستند که سرقت از اوصاف و عادات، غیر قابل انفکاک از شخصیت آنان گشته است و از اینجا معلوم می‌شود کسی که برای یک بار یا دو بار مرتکب سرقت گردد، در صورتی که اعتیاد به دزدی نداشته باشد، دست او بریده نمی‌شود، زیرا قطع دست وی مایه ناتوانی اوست و این در صورتی صحیح است که از وی یأس حاصل شود». (۱) سوره مائده، آیه ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۷

۲- در مورد آیه‌های: وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ «۱» می گوید: «مراد از فروج، عیوب و نقایص است که مردم از اظهار آن شرم دارند، لکن در مورد کنیزان اطلاع بر آنها محذوری ندارد».

۳- در مورد آیه زکات می گوید: «زکات زراعتی است که از زمین بدست می‌آید و بر طبق این آیه واجب است، ولی مقدار آن بیان نشده و به رأی و نظر امت واگذار شده است».

۴- در تفسیر آیه تشریع طلاق می‌نویسد: «به مقتضای آیات ۲۲۶- ۲۴۲ از سوره بقره و آیه ۴۹ از سوره احزاب و آیه ۱۵ از سوره تحریم و آیات ۵- ۱۰ سوره نور، طلاق تنها در صورتی واقع می‌شود که علت موجهی که موجب به هم خوردن نظم زندگی

خانوادگی و زناشویی می گردد وجود داشته باشد».

۵- در تفسیر آیاتی که در آنها ذکری از ملائکه و شیطان و جن به میان آمده است نظریات عجیبی ابراز می‌نماید، ملائک را به معنای مسخر بودن جهان آفرینش در برابر انسان و شیطان را به معنای قوای نافرمان طبیعت و جن را نوع حاد سرکش انسان که آتشی مزاج است تفسیر می کند.

از این نمونه‌هایی که نقل شد، می‌توان به اشتباه مؤلف پی برد و در ضمن علت پیوند واقعی کتاب و سنت و به تعبیر صحیحتر همبستگی کتاب و عترت را که درباره آن تأکید فراوان شده است به خوبی دریافت.

اشتباه عمده این مؤلف از آنجا ناشی شده است که سنت را به عنوان اینکه غیر قرآن است و قرآن از غیر خود استغنای کامل دارد، کنار گذارده، به این ترتیب از قرآن واقعی که توأم با سنت و عترت می‌باشد، بدور مانده است.

پیوند قرآن و سنت و عترت، نه تنها از نظر روایات متواتر در این زمینه مسلم و غیر قابل انکار است، بلکه خود قرآن، بر این حقیقت دلالت کافی و وافی دارد چنانکه اشاره شد قرآن خود رسول خدا را به عنوان معلم و مبین و مفسر قرآن معرفی (۱) سوره مؤمنون، آیه ۵ و ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۸

فرموده است.

جای بسی تأسف است که مفسر این کتاب، در بسیاری از موارد برای آیات، معانی و تفاسیری ذکر کرده است که روایات متواتر و به یقین رسیده بر خلاف آنها در دسترس است. این مطلب به خوبی نشانگر آن است که موضوع اختلاط احادیث با اکاذیب، بهانه‌ای بیش نبوده مفسر مزبور برای اینکه بتواند آزادانه نظریات خود را بر آیات تحمیل نماید و قرآن را بر آنها تطبیق دهد، ناگزیر متوسل به چنین بهانه‌ای شده است و به این وسیله خود را از قید روایات، رهانیده است.

نمونه‌های ذکر شده از تفسیر نامبرده را می‌توانید بهترین گواه برای این مدعا بدانید، زیرا مفسر عملا ثابت نموده است که نه تنها پایبند به روایات مسلم و متواتر نیست بلکه اساسا مقید به مفاهیم و مدالیل آیات هم نبوده است، سلیقه و رأی وی مقدم بر دلالت و ظهور آیات می‌باشد و در حقیقت این مفسر «تفسیر به رأی» را در پشت «تفسیر قرآن به قرآن» مخفی نموده و عملا آراء خویش را بر قرآن تحمیل نمود.

ارزش سنت در دیدگاه علامه طباطبائی

از جمله تفاسیری که بر اساس نظریه دوم تألیف شده و روایات را نیز از نظر دور نداشته، تفسیر قیّم «المیزان فی تفسیر القرآن» است. مرحوم علامه طباطبائی با وجود اینکه در این تفسیر روش تفسیر قرآن به قرآن را مورد تأیید قرار داده و آن را به عنوان مبنای اساسی و پایه اصلی تفسیر خود معرفی نموده است، اما در عین حال ارزش تفسیری سنت را نیز نادیده نگرفته و رجوع به روایات را در پاره‌ای موارد لازم و از مقدمات ضروری تفسیر صحیح قرآن به شمار آورده است.

علامه طباطبائی پس از بررسی روشهای تفسیری و مورد ایراد قرار دادن همه آنها و پذیرفتن روش تفسیر قرآن به قرآن و اینکه ارجاع فهم قرآن به فهم صحابه و تابعین و حتی به بیان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم غیر معقول است، فرمود: «آری تفاصیل کلام از اموری

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۷۹

است که تنها راه فهم آنها بیان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و جز از طریق ایشان راه دیگری برای دست یافتن به آنها وجود ندارد چنانکه قرآن این گونه امور را به توضیحات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارجاع داده و فرمود: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ

فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۱».

یعنی: «آنچه را پیامبر برایتان آورده است برگیرید و در مورد آنچه شما را از آن نهی کرده است نهی او را پذیرفته و از آن دوری کنید».

و همچنین است در مورد تفصیل داستانهای قرآن و حالات و خصوصیات معاد «۲».

و استاد طباطبائی عملا در تفسیر خود بحث روائی را دایر فرموده و نشان داد که ما در تفسیرمان از روایات معتبر کمک گرفتیم و لذا نظراتی نظیر نظرات مؤلف «الهدایهٔ و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» را ارائه نداده و آرائی بر خلاف روایات متواتر و یا مسائل مورد اتفاق مسلمین در المیزان دیده نمی‌شود.

بنابر این علامه طباطبائی برای روایات نیز ارزش تفسیری قائل بوده است و حق نیز همین است.

۶- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن

چنانکه در ابتدای درس تذکر دادیم، در بین روشهای پنجگانه تنها روشی که کاملا- مردود است «روش تفسیر به رأی» است و روشهای چهارگانه دیگر گر چه بالجمله مورد پذیرش نبودند ولی فی الجمله صحیح و قابل قبولند. ما در اینجا در صدد ارائه روش جدیدی که کاملا متفاوت با آن روشها باشد نیستم در عین اینکه از جهتی غیر آن روشهاست و آن عبارت است از:

۱- بکار گیری عقل و تدبر در آیات. (۱) سوره حشر، آیه ۷.

(۲) به مقدمه تفسیر المیزان، ج ۱، و ج ۳، ص ۸۷ مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۰

۲- مراجعه به آیات مشابه.

۳- ارتباط با مجاری وحی.

بنابر این یک مفسر برای فهم و درک مقاصد آیات قرآنی پس از داشتن شرایط علمی و غیر علمی (که در درس نهم به آنها اشاره شد) نخست باید با تفکر و تدبر در خود آیات و بکارگیری عقل سعی خود را در فهم معانی بکار گیرد (چنانکه در روش عقلی و اجتهادی گفته شد) و سپس به اجتهاد و محصول فکر خود اکتفا نکند بلکه به آیات مشابه مراجعه کند چرا که «القران یفسّر بعضه بعضا» و پس از همه اینها به روایات مربوطه صادره از مقام عصمت و عترت مراجعه نماید. و در مجموع حاصل فهم خود را به عنوان تفسیر آن آیه اعلام نماید در این صورت امید است راه را به صواب رفته باشد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۱

سؤالات:

۱- آیا روشهای تفسیری مذکور کاملا مردودند؟

۲- روش تفسیر نقلی را با ذکر دلایل آن توضیح دهید.

۳- ایراد روش تفسیر نقلی را بیان کنید.

۴- مقصود از تفسیر به رأی چیست؟ دیدگاههای مختلف در آن را بیان کنید.

۵- روایات مربوط به تفسیر به رأی را بررسی کرده و مقصود آن را بنویسید.

۶- چند نمونه از تفسیر به رأی را بنویسید.

۷- تفسیر رمزی را با دو اصل مورد اتکاء آن توضیح دهید.

۸- پس از نقل قسمتی از تفسیر رمزی صوفیه و باطنیه ایراد تفسیر رمزی را بیان کنید.

۹- اخوان الصفا چه کسانی هستند؟ و در تفسیر از چه روشی استفاده می کنند؟

۱۰- روش تفسیر اجتهادی را با مشخصات آن بیان کنید.

۱۱- در ارزیابی روش تفسیر اجتهادی به چه نظری رسیده و چه نکاتی را در آن لازم می‌دانید؟

۱۲- روش تفسیر قرآن با قرآن را توضیح دهید.

۱۳- ارزش سنت را در روش تفسیر قرآن به قرآن بیان کنید.

۱۴- صحیحترین روش برای تفسیر قرآن را با توضیح کامل بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۳

درس هیجدهم مصادر تفسیر «۱»

اشاره

منظور از مصادر تفسیر همان چیزی است که مفسر پس از دانستن علوم تفسیر و آگاهی نسبت به علوم مورد نیاز در تفسیر، به آنها رجوع کرده و برای فهم مراد خداوند از آیات قرآنی از آنها استمداد و به آنها استناد می کند و آنها عبارتند از:

۱- قرآن ۲- سنت ۳- قول صحابی ۴- قول تابعین

اشاره:

قبل از ورود در بررسی این مصادر، توجه به نکته‌ای لازم است و باید توضیح داده شود و آن اینکه: چنانکه در درس چهارم این کتاب توضیح داده‌ایم، بخش مهمی از قرآن برای مردم (البته با شرایطی که در درس نهم توضیح داده شد) قابل فهم است و مردم با تدبر در آیات قرآنی مقاصد آن را درک می کنند و اگر قرآن کاملا از درك و فهم بشر خارج بود خداوند امر به تدبر و تفکر در قرآن را صادر نمی کرد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم را امر به تمسك و عمل به قرآن نمی‌نمود و اساسا قرآنی که طبق آیات بسیاری خود نور مبین و فرقان و هدایت و تبیان کل شیء است و مردم (۱) در رابطه با مصادر تفسیر به کتاب: برهان زرکشی، ج ۲، باب ۴۱، ص ۱۷۳، به بعد و شناخت قرآن، استاد علی کمالی، ص ۳۰۰ به بعد بحث مصادر تفسیر، و ... رجوع کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۴

در تمام نیازمندیهای خود باید به آن مراجعه نمایند چگونه می‌توان آن را کاملا محتاج به چیز دیگر و لو احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السّلام دانست «۱» و همانند اخباریها گفت:

اساسا فهم قرآن مخصوص به معصومین علیهم السّلام است و دیگران هیچ چیز نمی‌فهمند در حالی که بر اساس روایات عرضه «۲»، صحت و سقم روایات را باید از قرآن به دست آورد، پس باید قرآن برای بشر قابل فهم باشد تا روایات را به آن عرضه نمود و گر نه عرضه بر چیزی که خود برای بشر قابل فهم نیست کاری لغو خواهد بود.

به هر حال اگر انسان با شرایط مقرره در علم تفسیر به قرآن مراجعه کند، اغلب مقاصد و مدالیل آیات را می‌فهمد و اگر جایی برای او مجمل و ناشناخته ماند و یا خواست برای اطمینان به صحت فهم خود به شواهدی دست یابد، بهترین راه، مراجعه به آیات دیگر قرآن است، چون قرآن هر بخشی مفسر بخش دیگر است که این همان تفسیر قرآن به قرآن است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیه السّلام به ارث رسیده است و اگر از قرآن شواهدی نیافت به سنت و کلمات پیامبر و ائمه اطهار علیهم

السّلام مراجعه نماید و اگر در آن زمینه روایتی را نیافت به اقوال صحابه و تابعین مراجعه کنند (البته در اینکه اقوال صحابه و تابعین تا چه حد حجت و دلیل بر فهم مراد قرآن می‌توانند باشند، سخنی است که در ضمن بررسی آنها توضیح خواهیم داد) لذا ما مصادر تفسیر را چهار چیز معرفی کردیم. اینک پس از بیان این مقدمه، وارد بررسی اصل مطلب می‌شویم:

مصدر اول: قرآن کریم

اشاره

هر کس به قرآن مراجعه کند می‌بیند که قرآن دارای ایجاز و اطناب، عام و خاص، اطلاق و تقیید، اجمال و تبیین، مجاز، تشبیه، استعاره و امثال اینها از فنون بیانی (۱) تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه، ص ۹ و مقدمه تفسیر منهج الصادقین از مرحوم تهرانی، ج ۱، ص ۱۸.

(۲) بحار، ج ۲، ص ۲۲۷، و ۲۴۲ و ۲۴۴ را ملاحظه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۵

و بلاغی کلام و همچنین ناسخ و منسوخ است.

بنابر این مفسر باید نخست به سراغ قرآن رفته و در آن نظر کند و همه آیاتی که در باره موضوع واحد است یکجا فراهم سازد و میان آنها به دقت مقابله کند تا بیان مجمل و تقیید مطلق و تخصیص عام و قرینه مجاز و مرجع ضمایر و وجه شبه و حسن ایجاز و اطناب و ناسخ منسوخ را از خود قرآن دریابد، چرا که «القرآن یفسّر بعضه بعضا».

پس اگر یک مفسر با دقت در قرآن بنگرد در اغلب موارد فهم مراد قرآن از خود قرآن حاصل می‌شود و نیازی به روایات و یا قول صحابی و تابعی نخواهد بود و این همان تفسیر قرآن به قرآن است که از اهل بیت علیهم السّلام به ارث رسیده و اخیرا مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر شریف المیزان، خود از این روش کاملا استفاده نموده است.

نموداری از تفسیر قرآن به قرآن

الف- اجمال آیه: وَ إِنْ یَکُ صادِقاً یُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ «۱».

یعنی: «مؤمن آل فرعون گفت: اگر این مرد راستگو باشد از وعده‌های او بعضی به شما خواهد رسید و شما را هلاک خواهد کرد»، به بیان آیه شریفه فَإِمَّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنا یُرْجَعُونَ «۲»، تبیین شده است که منظور عذاب ادنی و معجل است در همین دنیا.

و یا آنکه اجمال لفظ خیط با کلمه فجر تبیین شده است: کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ «۳».

ب- عموم عام آیه: (۱) سوره مؤمن، آیه ۲۸.

(۲) سوره مؤمن، آیه ۷۷.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۶

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْکافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۱»، که نفی خلت در آن عام است، با آیه: الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ «۲»، تخصیص یافته و متقین از شمول عام «و لا خلّة» خارج

شده‌اند.

ج- اطلاق رقبه در آیه فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ «۳» با آیه فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ* «۴» تقیید خورده است.

د- تشابه و مشکل ظاهر آیه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ «۵» که افاده رؤیت می‌دهد که نامعقول است، با آیه شریفه لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «۶» که از آیات محکمات است حل می‌شود.

ه- معنای آیه شریفه الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ «۷» با تفسیر ظلم به شرک، در آیه یا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۸» روشن شده است و امثال این آیات که بسیار است و اینها از باب نمونه نقل شد.

از آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السّلام به روشنی استفاده می‌شود که همه چیز در قرآن است لکن همه کس قدرت فهم آن را ندارند چنانکه فرمود: قرآن تبیان کل شیء و نور مبین بیّنهٔ و فرقان است.

هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ «۹». (۱) سوره بقره، آیه ۲۵۴.

(۲) سوره زخرف، آیه ۱۷.

(۳) سوره مجادله، آیه ۲.

(۴) سوره نساء، آیه ۹۲.

(۵) سوره قیامت، آیه ۲۲.

(۶) سوره انعام، آیه ۱۰۳.

(۷) سوره انعام، آیه ۸۲.

(۸) سوره لقمان، آیه ۱۳.

(۹) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۷

و وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً «۱».

و وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ «۲» و امثال این آیات یعنی چگونه می‌توان قرآن را هدایت و بیّنه و فرقان و نور برای مردم در جمیع نیازمندیهایشان دانست اما گفت نسبت به نیاز مردم به خود قرآن، قرآن بر آورنده این نیاز نیست و حال آنکه این نیاز از همه نیازها شدیدتر است «۳».

و در روایات وارد شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: «ما من امر یختلف فیه اثنان الّا و له فی کتاب اللّه اصل و لکن لا تبلغه عقول الرّجال» «۴».

یعنی «هیچ امری نیست که در آن دو کس اختلاف کنند مگر اینکه در کتاب خدا برای آن ریشه‌ای هست اما عقول مردمان به آن نمی‌رسد».

و از ابن مسعود نقل شده که: «من اراد العلم فلینوّر بالقرآن، فإنّ فیه علم الأوّلین و الأخرین» «۵».

یعنی «هر کس اراده علم دارد خود را به نور قرآن منور نماید، زیرا در آن علم اولین و آخرین موجود است».

مصدر دوّم: سنّت

دومین مصدری که برای فهم و تفسیر قرآن باید به آن رجوع کرد «سنّت» است و «سنت» عبارت است از قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و فعل و تقریر او و همچنین قول و فعل و تقریر ائمه معصومین علیهم السّلام. هر گاه برای صحابه در فهم قرآن مشکلی پیش می‌آمد به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رجوع می‌کردند و از آنجا که وظیفه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تبیین و

توضیح (۱) سوره نساء، آیه ۱۷۴.

(۲) سوره نحل، آیه ۸۹.

(۳) تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه، ص ۹.

(۴) بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۰.

(۵) الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۲۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۸

و ارشاد بود طبق آیه شریفه وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ ... ایشان راهنمائی می‌فرمود.

و کلام پیامبر نیز طبق آیه فوق و آیه وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و آیه وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ حجت و اطاعت او لازم است و کسی حق تخطی از فرموده او را در هیچ زمینه‌ای ندارد.

با مراجعه به تفسیر، معلوم می‌شود که در موارد بسیاری رسول خدا آیاتی را برای صحابه تفسیر کرده و معنایش را توضیح داده است، اما اینکه آیا رسول خدا همه آیات قرآن را برای اصحاب تبیین کرده و یا تنها موارد مشکل و مورد سئوال را، محل خلاف بین مفسرین است ولی به هر حال آنچه قطعا صحیح است این است که سنت نبوی در تفسیر و فهم مراد خدا از قرآن حجت و مورد تمسک مفسرین از فریقین است.

اما اینکه تفسیر قرآن از ناحیه ائمه معصومین علیهم السّلام حجت و صحیح و مورد تمسک است در آنجا نیز هم از قرآن و هم از روایات نبوی، حجیت کلام آنها بلکه عصمت آنها در تمام زمینه‌ها استفاده می‌شود.

اما از قرآن، در آیه‌ای فرمود: لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۱»، تنها پاکان و معصومین هستند که به حقیقت قرآن آگاهی پیدا می‌کنند. و در آیه دیگر، مصادیق این پاکان را مشخص کرد که اهل بیت اطهارند که فرمود: یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «۲»، وقتی که این دو آیه در کنار هم گذاشته شود، معلوم می‌شود که آنها قرآن را بدرستی می‌فهمند و مصداق اهل ذکر در آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ «۳» خواهند بود که مردم می‌توانند در فهم آیات الهی به آنها (۱) سوره واقعه، آیه ۷۹.

(۲) سوره احزاب، آیه ۳۳.

(۳) سوره نحل، آیه ۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۸۹

مراجعه کرده و از آنها بپرسند.

و اما از روایات، روایات بسیاری در حجیت کلام آنها وارد شده است که بهترین و مستندترین آنها، «حدیث ثقلین» است که در این حدیث حضرت اهل بیت را عدل قرآن قرار داده و عدم افتراق آنها را گوشزد فرموده و تمسک به اهل بیت را همانند تمسک به قرآن، معتبر و مایه نجات دانسته و اعراض از آنها را سبب هلاکت معرفی فرموده است:

«انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی، ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدا و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» «۱»، البته این حدیث با عبارات مختلف و از منابع مختلف شیعه و سنی نقل شده است.

از این حدیث علاوه بر حجیت قول عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عصمت آنها نیز ثابت می‌شود.

و در حدیثی دیگر، امام باقر علیه السّلام به جابر بن عبد اللّه انصاری می‌گوید: ای جابر! اگر ما به رأی و هوای خود برای شما حدیث کنیم از هالکین خواهیم بود، اما ما شما را به احادیثی حدیث می‌کنیم که از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گنجینه

کرده‌ایم همـانطور که اینـان زر و سیم خود را گنجینه می‌کننـد: «یـا جـابر! لو کنّـا نفتی النّاس برأینا و هو انا لکنّا من الهالکین و لکنّا نفتیهم باثـار عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصول علم عنـدنا نتوارثهـا کـابرا عن کابر نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضّتهم» «۲».

و در حـدیث دیگر می‌خوانیم که امام صادق علیه السّـلام فرمود: «حـدیثی حـدیث ابی و حـدیث ابی حـدیث جـدّی و حدیث جدّی حـدیث الحسـین و حـدیث الحسـین حـدیث الحسن و حـدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حدیث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قول اللّه عزّ و جلّ» «۳»، طبق این حدیث کلام ائمه همه

(۱) عبقات الأنوار، میر حامد حسین.

(۲) بحار، ج ۲، ص ۱۷۲، باب ۳۳، حدیث ۳.

(۳) بحار، ج ۲، ص ۱۷۲، باب ۳۳، حدیث ۲۸، البته در این باب روایات زیادی است مربوط به همین بحث بدانجا مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۰

به کلام رسول خدا باز می‌گردد و کلام رسول خدا نیز کلام خداست.

روایات بسیاری در این رابطه وجود دارد که کلام ائمه بازگشـتشان به کلام رسول خـداست. بنابر این، حجیت کلام ائمه نیز مفروغ عنه است.

مصدر سوم: قول صحابی

«۱» سوم از مصادری که برای فهم قرآن در بعضی از موارد به آن رجوع می‌شود، قول صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که آنهـا اغلب به عنوان نقـل خبر از رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل می‌کردنـد و اگر در موردی هم خبر و اثری وجود نداشت، از خود استنباط و اظهار نظر می‌کردند.

به تعبیر دیگر آنجا که صحابی با دانسـتن لغت مادری خود به معانی و مقاصـد قرآن پی می‌بردنـد، دیگر نیازی به رجوع به پیامبر یا استنباط و اظهـار نظر نبود و هر جا را که نمی‌فهمیدنـد به اخبار پیامبر در بیان آن آیه مراجعه می‌کردنـد و اگر به خبری در آن زمینه دست پیـدا نمی‌کردند به اجتهاد و رأی خود پناه می‌بردند، البته اگر نصّی از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در بیان و تفسـیر آیه‌ای در دسترس داشتند، اجتهاد در مقابل نص را روا نمی‌دانستند.

مصدر چهارم: قول تابعی

اشاره

«۲» تابعی به کسـی اطلاق می‌گردد که صحابی را درک کرده و از او معارف دینش را دریافت نموده است و آنان اقوال صحابی را کاملاـ در حکم خبر مأثور نبوی (۱) «صـحابی» کسـی است که پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را درک کرده و در مصاحبت او احکام و دستورات دینی را از خود حضرت گرفته است.

(۲) «تابعی» کسی است که پیامبر را درک نکرده است ولی صحابی را درک کرده و در محضر او معارف دینش را فرا گرفته است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۱

می‌دانسـتند خواه صحابی آن را از پیامبر نقل کرده باشند و خواه از خود اظهار نظر کرده باشند و دلیلشان این بود که صحابی هر چه می‌دانستند از پیامبر بوده است، لذا هر چه می‌گفتند در حکم خبر منقول از پیامبر است.

ارزش قول صحابی و تابعی

بررسی:

اهل سنت- چنانکه گفته شد- نسبت به قول صحابی تسلیم محض‌اند و می‌گویند هر چه از صحابه به ما برسد، خواه در صورت نقل خبر باشد و خواه بصورت اظهار نظر از خود، حکم روایات مأثوره از پیامبر را دارد، چرا که آنها شاهد قرائن و احوال زمان نزول بوده به علاوه که از خود کسی چیزی نمی‌دانست، هر کس هر چه می‌دانست از رسول خدا فرا گرفته بود، لذا همه کلماتشان در حکم حدیث منقول از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و ارزش خبری دارد. و در یک بینش دیگر: کلّ صحابه را عادل می‌دانند، لذا عمل به خبر آنها به نحو مطلق از باب خبر عادل جایز است.

ولی نسبت به «تابعین» چنین اتفاق نظری وجود ندارد، لذا از ابو حنیفه نقل شده که: «آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ما رسیده بر سر و چشم قبول داریم و آنچه از صحابه رسیده اختیار می‌کنیم، اما آنچه از تابعین رسیده، آنان رجالی هستند و ما هم رجالی».

برخی این قول را به شافعی هم نسبت داده‌اند «۱». و برای احمد حنبل در این رابطه دو قول قبول و عدم قبول، نقل شده است.

و احیانا بعضیها استدلال می‌کنند به اینکه تابعی، سماعی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نداشته پس گفته او را نمی‌توان بر سماع از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حمل کرد آنسان که در قول صحابی محتمل است. دیگر آنکه: قرائن و احوال زمان نزول را مشاهده نکرده و در این صورت جایز الخطا است در فهم مراد، مضافا به آنکه عدالت تابعی منصوص نیست (البته عدالت صحابی نیز منصوص نیست) بنابر این قول تابعی، تابع قوانین (۱) صحی الإسلام، ج ۲، ص ۱۸۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۲

جرح و تعدیل است و بر فرض تعدیل باز هم اخذ به قول او الزامی نیست، زیرا قول او رأی و اجتهاد اوست نه حکایت از قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

حاصل آنکه: اهل سنت آنچنانکه خود را ملزم به اخذ قول صحابه می‌دانند، ملزم به قول تابعین نمی‌دانند، و اگر هم در مواردی به آن تمسک می‌کنند بخاطر موافقت آن قول با لغت عرب و معارض نبودن آن با کتاب و سنت و عقل و اجماع است.

اما شیعه تنها به قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت اطهارش علیهم السّلام اعتماد می‌کند، نه به قول صحابه اتکائی دارد و نه به رأی تابعی، زیرا هیچ دلیلی بر حجیت کلام آنها وجود ندارد و مسئله عدالت صحابه به طور کلی نیز اساسی نداشته و مدرکی قابل اعتماد ندارد، به علاوه زندگی بسیاری از آنها در تاریخ مضبوط است که نشان دهنده آن است که تنها چیزی که نداشتند عدالت بود و آنها هم که عادل بودند تنها از باب خبر عادل باید حجت باشند که در صورت داشتن شرایط خبر عادل حجت است و آنچه را که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند اگر شرایط خبری را داشته حجت است و گر نه رأی و اجتهاد آنها برای ما حجت نخواهد بود و اینکه گفته شد آنها هر چه می‌گفتند از پیامبر بوده است نیز مدرکی ندارد، زیرا آنها در بسیاری از موارد برای فهم آیات قرآن به شعر شعراء جاهلیت مراجعه می‌کردند چنانکه سیوطی در اتقان موارد کثیری را از ابن عباس نقل می‌کند که ابن عباس در توجیه نظر خود در تفسیر به شعر شعراء تمسک می‌کرد و داستان محاجّه نافع بن ازرق با ابن عباس در کنار خانه کعبه معروف است «۱». وقتی قول صحابی در نظر شیعه اینچنین باشد، قول تابعی دیگر معلوم است.

به هر حال، ما تنها قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه را حجت می‌دانیم، چون کلام آنها مورد تأیید خدا و رسول است چنانکه (در ضمن مصدر دوّم، سنّت) توضیح داده‌ایم، ولی نسبت به قول صحابه و تابعین تنها از باب خبر مأثور به آن می‌نگریم، اگر شرایط (۱) ر. ک. به اتقان، سیوطی، ج ۱، باب ۳۶، فصل ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۳

پذیرش خبری در قول آنها بود (آن هم نسبت به آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل می‌کنند نه نسبت به رأی و استنباط خودشان) می‌پذیریم و گر نه، نخواهیم پذیرفت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۴

سؤالات:

۱- با توجه به مصدر اول (قرآن) چند نمونه از تفسیر قرآن به قرآن را بنویسید.

۲- با توجه به مصدر دوم (سنت) دلایل حجیّت سنّت را در تفسیر قرآن بیان کنید.

۳- در رابطه با مصدر سوم و چهارم (قول صحابی و تابعی) ارزش نظر آنها را در تفسیر قرآن بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۵

درس نوزدهم علل پیدایش اختلاف در تفسیر

طرح مسئله

در زمان حیات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مسلمانان آیات قرآن را از زبان ایشان فرا می‌گرفتند و تا آنجا که ظرفیت علمی و فکری آنان اجازه می‌داد، در فهم معانی و مقاصد آن می‌کوشیدند و از دریای بی‌کران فیض حضرتش بهره می‌بردند و اگر مشکلاتی در فهم آیات پیش می‌آمد و یا احیانا اختلافی در تفسیر آیات بین مسلمانان روی می‌داد، با مراجعه به آن حضرت، در کمال سهولت، حل و فصل می‌شد:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۱».

یعنی: «ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که برای آنها نازل شده است توضیح داده و تبیین نمائی تا شاید بیندیشند».

افرادی که دچار انحراف فکری بودند و نیز کسانی که هنوز افکار فاسد و آلوده دوران جاهلیت را در سر داشتند و بر اثر افکار شیطانی خود مترصّد فرصتی برای ابراز مقاصد شوم و بدعتهای ناروا از راه سوء استفاده از آیات قرآن بودند، هرگز در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یارای اظهار نظر و عقیده، بر خلاف گفتار و رفتار حضرتش را نداشته و با شرایط خاص آن زمان، نقشه‌های شیطانیشان محکوم به شکست بود.

اما این وضع آرام و شرایط مناسب دوامی نداشت و دیری نپایید که بر اثر بوجود (۱) سوره نحل، آیه ۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۶

آمدن انحرافات بسیار در جامعه اسلامی، اوضاع و شرایط کاملا دیگرگون شده و بصورت نابسامان و رقت بار در آمد، آن آرامش و حالت تقیّد به حدود دینی، جای خود را به هرج و مرج فکری و عقیدتی و انحرافات و فسادهای اجتماعی بخشید و به این ترتیب زمینه‌ای مناسب و مساعد برای ظهور هر نوع انحراف و بدعت و تجدید حیات سنتهای دیرین جاهلیت، فراهم آمد، این وضع درست از هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چشم از جهان فرو بست آغاز شد و هر روز بیشتر از روز قبل بر آشفتگی فکری و اعتقادی و نابسامانی اوضاع دینی افزوده شد و در میان این جنجالهای فکری و اختلافات اعتقادی و مذهبی، مسائل سیاسی محور اصلی تمام جریانها گشته همه موضوعات دیگر را تحت نفوذ خود در آورد.

در این میان، قرآن، کلام خدا و مظهر وحی و میراث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیش از هر چیز دیگر، به منظور تأیید اینگونه

انحرافات، مورد سوء استفاده قرار گرفت و هر گروه و دسته خاصی با تمام انحرافاتی که داشتند در صدد بودند تا با تفسیرها و توجیهات خود که مؤیّد تمایلات و مقاصد آنان باشد، برای درستی مسلک خود و گمراه جلوه دادن دیگران اقامه برهان نمایند.

اختلاف در معنا و تفسیر آیات قرآن، به آنجا کشید که اکنون کمتر آیه‌ای را می‌توان یافت که خالی از بحث و جدال بوده و مورد اتفاق میان اندیشمندان این فن باشد و از مفاهیم بلند و عالی اسلام و قرآن، تنها شهادتین بود که این مسلکها و مذاهب و عقاید گوناگون را به هم پیوند می‌داد و تازه در مفهوم آن دو و تفسیر توحید و رسالت نیز اختلافات آشکار و پنهان وجود داشت.

به هر حال، کار به جائی کشیده بود، قرآنی که می‌بایست در فتنه‌ها و اختلافات و درگیریها، راهگشای مسلمانها و وسیله هدایت جامعه اسلامی بوده و عروهٔ الوثقای وحدت کلمه و اتفاق نظر امت گردد، به تدریج به قلمرو مسائل اختلاف آمیز کشانده شده و وسیله‌ای برای تفرقه بین مسلمانان گشت.

آری، علی رغم تأکیدات فراوان از ناحیه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به تمسک به قرآن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۷

و اینکه در مواقع فتنه به قرآن پناه برید، کار قرآن به جایی رسیده بود که هر کس به نحوی که خود می‌خواست آن را تفسیر و تأویل می‌نمود و به گفته امیر المؤمنین علیه السّلام آنچنان گرفتار توجیهات گوناگون شده بود که حتی اهل حق و صواب نیز دیگر توان استدلال به آن و احتجاج در برابر خصم را نداشتند، چنانکه خود امیر المؤمنین علیه السّلام وقتی ابن عباس را برای احتجاج با خوارج اعزام نمود به او توصیه کرد که با آنها با قرآن احتجاج نکن که بگو مگو بسیار دارد و سخن به جایی نمی‌رسد: «و لا تخاصمهم بالقرآن فأنّ القرآن حمّال ذو وجوه تقول و یقولون» «۱».

پس از بیان این مقدمه کوتاه تا حدّی روشن شد که بالأخره در قرآن اختلافاتی پیدا شده و مفسرین هر کدام آیات را به نوعی تفسیر می‌کردند و امروزه نیز این اختلاف به نحو چشم گیری در تفاسیر موجود، مشاهده می‌شود. اینک باید به تفصیل وارد این بحث شویم که چه علت یا عللی باعث اختلاف شده است با اینکه قرآن از ناحیه شخص واحد بر نبی واحد و برای هدایت بشر آمده بود، چرا در آن اختلاف پدید آمد؟ با پیگیری این مطلب و بررسی تاریخ تحولات و تطوّرات، در زمینه بحثهای تفسیری، روشن می‌شود که یک یا دو علت نیست که باعث این همه اختلافات شده است بلکه علل گوناگون و مختلف دارد که ما در حد این نوشتار به آنها اشاره می‌کنیم و برای توضیح بیشتر به کتب مفصله مراجعه کنید «۲».

علل و عوامل اختلاف در تفسیر عبارتند از:

۱- جدائی قرآن از عترت.

۲- حذف اسناد حدیث.

۳- پیدایش مذاهب مختلف.

۴- نفوذ افکار و انتقال علوم به بلاد اسلامی. (۱) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۷۷.

(۲) ر. ک. به مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی و شناخت قرآن، علی کمالی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۸

۵- اصالت عقل و اعتماد به رأی.

۶- اختلاف افهام در درک معارف قرآن.

۷- مسئله روانی نو خواهی و تجدّد طلبی.

۸- وضع حدیث.

۹- نقل به معنا.

۱۰- اسرائیلیات.

۱- جدائی قرآن از عترت

به حق می‌توان یکی از علل و عوامل اختلاف در تفسیر قرآن را جدا کردن قرآن از عترت و شعار «حسبنا کتاب اللّه» دانست. علی رغم توصیه اکید رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین و اینکه عترت عدل و نظیر قرآن است و شما به هر دوی آنها تمسک کنید و بین آن دو جدائی نیندازید که آنها ابدا قابل جدائی از یکدیگر نیستند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند «۱».
به محض در گذشت رسول خدا، شعار «حسبنا کتاب اللّه» سر زبانها افتاد و صریحا با کلام پیامبر مخالفت شد.
توطئه ماهرانه عناصری چند در یک فرصت استثنائی که بر اثر مرگ ناگهانی و دور از انتظار پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و غافلگیر شدن مسلمین، مسیر تاریخ اسلام و طریق هدایت امت مسلمان را از شاهراه نجاتبخش «کتاب و عترت» منحرف ساخته و سرنوشت مسلمانان و مقدرات جامعه اسلامی را به دست کسانی سپرد که با تفکر «کتاب منهای عترت» یعنی «قرآن بدون حافظ و مبیّن بی‌روح»، اسلام و قرآن را بصورت کالبدی بی‌جان در آورند که هر لحظه قادر بودند آن را همچون مشتی موم به هر شکل و قیافه‌ای که بخواهند جلوه دهند و از این طریق به نفع دنیای خود سودی (۱) «انّی تارک فیکم الثّقلین، ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدا، کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»، کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴، و مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸ و دیگر محدثان عامّه.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۹۹

سرشار نصیب خود نمایند.
معلوم است که در چنین حالتی اوّلین ضربه بر پیکر قرآن وارد می‌شود، زیرا وقتی مسلمین قرآن ناطق را رها ساخته و بخواهند با فهم قاصر خود از قرآن صامت بهره بگیرند روشن است که هر کسی چیزی می‌فهمد غیر آنی که دیگری فهمیده است و با دخالت اغراض سیاسی بویژه اغراض گروهی و حزبی و اینکه تنها ما حقیم و دیگران همه باطل معلوم است که چه خواهد شد. زیرا هر کسی می‌خواهد برای حقّانیّت مذهب و مسلک خود از قرآن تأیید بیاورد و به تعبیر بهتر، هر کسی می‌خواهد عقیده از پیش پذیرفته خود را بر قرآن تحمیل نموده و بگوید از قرآن همانی فهمیده می‌شود که ما فهمیدیم و فرض این است که عترتی هم که رسول خدا آنها را محور قرار داده بود بر کنار شدند بدیهی است در چنین صورتی پیدایش اختلاف امری قطعی و اجتناب ناپذیر خواهد بود.
از اینکه افهام مردم مختلف و گروههای مختلفی هستند که می‌خواهند حقانیت خود را بر اساس قرآن ثابت نمایند سخنی ندارد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز با پیش بینی چنین روزهایی بود که عترت را در کنار قرآن قرار داده و مردم را به تمسک به هر دو دعوت فرموده است. یعنی محور فهم قرآن فهم عترت است، گر چه مردم نیز از قرآن می‌فهمند ولی باید یک معیار و مقیاسی باشد که مردم فهم خود را از درک معانی و مقاصد قرآن با آن بسنجند و همه فهم خود را با آن مقیاس و معیار اساسی تعیین شده از طرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تطبیق دهند و گر نه اگر چنین مقیاسی در میان نباشد، معلوم است که اختلاف قطعی خواهد بود، زیرا هر صاحبنظر و اندیشمندی می‌خواهد بر اساس مقدمات عقلی و امکانات علمی که در اختیار دارد کلام خدا را تفسیر کرده و از حقایق و معارف آن آگاه شود.
بنابر این، جدائی قرآن صامت از قرآن ناطق نخستین عامل اختلاف مسلمین در تفسیر قرآن بود ولی تنها عامل نبود بلکه عوامل دیگری نیز به مرور زمان پیدا شده که هر کدام به نوبه خود باعث اختلاف در فهم مقاصد قرآن شدند که به آنها نیز خواهیم

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۰

پرداخت، لکن با دقت در همه آن علل معلوم می‌شود که آنها نیز نشأت گرفته از جدائی قرآن از عترت است، چرا که اگر عترت به

عنوان حافظ قرآن از تحریف معنوی و فهم عترت در تمام زمینه‌ها محور بود قهرا اختلافی هم پیدا نمی‌شد.

۲- حذف اسناد حدیث

تقریبا تا عهد تابعین، علمای تفسیر، خود را به حفظ سند روایت و نقل آن ملزم می‌دانستند و این کار بسیار مهم بود. زیرا وسیله‌ای بود برای تمییز میان روایات نبوی و آراء صحابی و نیز سدّی بود برای جلوگیری از احادیث موضوعه.

وقتی تابعین دیدند که احادیث موضوعه شیوع یافته و باب فتنه باز شده است، حدیثی را که سندش ذکر نشده و وثاقت روات آن ثابت نشده بود، نمی‌پذیرفتند.

«مسلم» از «ابن سیرین» نقل می‌کند که وی گفت: قبلا از اسناد نمی‌پرسیدند اما وقتی فتنه پدیدار گشت، می‌گفتند: رجال خود را نام ببرید تا بدانیم حدیث از کیست.

بعد از تابعین، کسانی به جمع تفسیر پرداختند که اقوال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صحابه را با ذکر اسناد یاد می‌کردند، مانند تفسیر «سفیان بن عیینه» و «وکیع بن جرّاح» اما بعد از ایشان قومی آمدند که برای اختصار اسناد حدیث را حذف نمودند و صحیح را از علیل جدا نمی‌کردند و از اینجاست که اخبار دخیل و موضوع در تفسیر راه یافت.

پس از ایشان اشخاصی بودند که هر گفتار را می‌شنیدند به نام تفسیر وارد می‌کردند و هر چه به فکر ایشان می‌آمد بر آن اعتماد می‌کردند و دیگران نیز به گمان اینکه اقوال ایشان اصلی دارد آنها را به عنوان تفسیر فراهم می‌ساختند.

در حقیقت حذف اسناد، یکی از خطرناکترین اسباب و عوامل ضعف تفسیر مأثور است. زیرا چه بسا اشخاصی که گمان می‌کردند هر چه موجود و در دسترس است صحیح است و آنها را به نام «تفسیر» نقل کردند که از آن جمله اسرائیلیات و قصه‌های ساختگی است که هم بر خلاف نقل صحیح‌اند و هم بر خلاف عقل سلیم.

اگر اخبار با اسناد نقل می‌شد گر چه در صحت و سقم آنها بحث نمی‌شد نظیر آنچه

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۱

طبری در تفسیر و تاریخ خود انجام داده و یا مجلسی در بحار عمل کرده باز هم به طبقات بعدی این مجال داده می‌شد که بررسی کنند صحیح را از سقیم تشخیص دهند، اما متأسفانه در تفسیر این چنین عمل نشده و روایات بدون اسناد ذکر شدند و بعدیها همه را حدیث نبوی تلقّی کردند در حالی که اسرائیلیات بسیار و همچنین آراء و افکار مفسرین به نام اخبار نبوی پذیرفته شده است، اینجاست که سیوطی در اتقان می‌گوید: اختلال نظم تفسیر از همین جا شروع گردیده و اقوال زیادی در تفاسیر بدون مراعات صحت و اعتبار نقل و تشخیص سند، به صحابه و تابعین نسبت داده شده و در اثر این هرج و مرج دخیل بسیاری بوجود آمده و اعتبار اقوال متزلزل شده است «۱».

۳- پیدایش مذاهب مختلف

همزمان با فتنه‌ها و کشمکشهای سیاسی صدر اسلام و به دنبال انحراف جامعه اسلامی از مدار دو کانون به هم پیوسته «کتاب و عترت» اختلافات عقیدتی و درگیریهای فکری آغاز شده و در مدت کوتاهی دامنه آن به مسائل اساسی و اعتقادی و درگیریهای فکری کشیده شده و به طور شگفت انگیزی گسترش یافت، به دنبال این جریان تاریخی، مذاهب و روشهای گوناگون در زمینه‌های مختلف اسلامی، چون قارچ، از هر سو شروع به روییدن کرد.

بحث و جدال در موضوعات اسلامی گر چه از مسائل ساده و کاملا عادی و معمولی آغاز گردید (نظیر اینکه کلام خدا حادث است یا قدیم و بر سر بحث قدم و حدوث کلام خدا غوغایی بپا شد و حوادثی به بار آمد) ولی به عللی که گفته شد و نیز به جهت

شرایط خاص سیاسی، اجتماعی که بر سده‌های اول بعد از صدر اسلام حاکم بود، اختلافات و درگیریهای فکری اجتناب ناپذیر بود، دیری نپایید که دامنه (۱) اتقان، سیوطی، ج ۲، باب ۸۰، طبقات مفسرین، ص ۲۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۲

این اختلافات و جناح بندیها به جایی کشید که تمام امکانات علمی، دینی، اجتماعی و سیاسی در پی ریزی اساس مذاهب نوپا و ترمیم و نقض و تأیید و اثبات و ابطال آنها مورد استفاده قرار گرفت و حتی عوامل سیاسی که خود در ایجاد و بنیانگذاری این مذاهب نقش بسزا داشت، چندی بعد به استخدام آن در آمد.

در این میان، قرآن بهترین وسیله و مؤثرترین حربه‌ای بود که در این کشمکشها مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت، سردمداران و متفکران این مذاهب، تحت عنوان فریبنده و نقاب دروغین «تمسک به کتاب خدا»، آیات قرآن را بر وفق رأی و نظر از پیش ساخته ذهن خود، تفسیر می‌کردند. و آیات تفسیر شده (یا صحیحتر بگوییم تحریف شده) را به میل و هوای و هوس خود و در تأیید و پشتیبانی از مبانی اعتقادی و تشکیلات مذهبی‌شان به گونه‌ای مورد استفاده قرار می‌دادند که هر یک با دیگری تفاوت و تضادی آشکار داشت و از همین رهگذر بود که انواع تفسیرها و روشهای گوناگون در تفسیر قرآن کریم- که تعدادشان از تعداد خود مذاهب بیشتر است- پا به عرصه معارف اسلامی و قرآنی گذاشت.

و بی‌تردید می‌توان گفت که همین روشها و سلیقه‌های متفاوت، به نوبه خود، بر دامنه اختلافات در زمینه‌های تفسیر قرآن، افزوده و در درک مفاهیم و مقاصد آیات قرآن، بیش از پیش، اختلاف نظرهای بسیار را سبب گشت «۱».

۴- نفوذ افکار و انتقال علوم به بلادی اسلامی

انتقال تدریجی علوم و فرهنگهای گوناگون از سرزمینهای مجاور به محافل علمی مسلمانان که توأم با شور و هیجان خاصی بوده، از طرف زمامداران وقت، به شدت تأیید می‌شد، جنبش علمی وسیعی را در میان جوامع اسلامی، به دنبال داشت.

گر چه سبب اصلی پیدایش و شکل گیری این جنبش علمی، قبل از هر چیز، (۱) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۳

روحیه پژوهندگی ناشی از دستورات قرآن بود، اما نفوذ علوم و فرهنگهای غیر اسلامی نیز، به نوبه خود، در رشد و توسعه این نهضت علمی، خصوصا در اواخر دوران بنی امیه و اوایل دوران حکومت بنی عباس، سهمی بسزا داشت. در عین حال اصالت ریشه‌های اسلامی این نهضت وسیع و دامنه‌دار، موجب آن گردید که مسائل فکری و علمی دریافت شده بزودی شکل غیر اسلامی خود را از دست داد، بسان مباحث اسلامی، جای خود را در فرهنگ جدید اسلام باز نماید.

آهنگ رشد نهضت علمی اسلامی در همان سده‌های اولیه، آنچنان سریع و گسترده و موفقیت آمیز بود که فرهنگ اصیل اسلامی، در مدت کوتاهی، توانست در رشته‌های مختلف علمی از قبیل: کلام، فلسفه، ریاضیات، طبیعیات، هیئت، نجوم، تاریخ، طب، جغرافی، علم اعداد، جفر، رمل و ... نفوذ چشمگیری داشته و بزرگترین مکتب علمی را در جهان آن روز به وجود آورد.

به هر حال، پس از رو آوردن فرهنگها و علوم مختلف به سوی مسلمین و تفسیر کتب ایرانی و یونانی و تدوین کتب لغت و صرف و نحو و مذاهب مختلف فقهی، اصطلاحات تازه و آراء گوناگونی در تفسیر وارد شده و هر مؤلّفی در هر فنی که مهارت داشت، سعی می‌کرد قرآن را از قریحه ادوات فهم خود تفسیر کند که آثار آن در تألیفات ایشان آشکار است.

«معتزلی» در تأویل افراط می‌کرد، «اشعری» ظاهر غیر معقول را بی‌تأویل می‌پذیرفت، «باطنی» ظاهر را رفض می‌کرد، «ظاهری» در سر حدّ تجسّم خود را به ابلهی می‌زد، «صوفی» تفسیر را مستند به کشف انحصاری خود می‌نمود. امثال «زجاج» و «ابو حیان» فهم قرآن

را در نحـو جستجو می‌کردنـد، و «فخر رازی» از فلسـفه یونـان کـه پـانزده قرن در جـا زده بـود مـدد می‌جست و امثـال «ابن عربیهـا» می‌خواستند میان توحید و بت پرستی آشتی برقرار نمایند و مظهر صلح کل باشند.

بطور کلی، حرکـات فکری در مسـلمانان سـبب شـده بود که برای فهم قرآن و تفسـیر آن تنهـا به لغت و مـأثورات اکتفاء نکرده و از علوم دیگر برای بسط فهم قرآن استمداد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۴

می‌کردنـد تا بتواننـد متقابلا برای اثبات آراء خود از قرآن مـدد بگیرند، البته اگر این کار در محدوده قانونی و جایز انجام می‌گرفت نه تنها بسیار خوب بود بلکه واجب هم بود. زیرا فرا گرفتن بخشـی از علوم در نطاق وسیعتری و تطبیق اصول آن با قرآن برای جدال احسن با علمای غیر مسلمان در ردّ شبهات ایشان واجب کفایی بود و همان است که علمی به نام کلام درباره آن تدوین یافته است که همه عقایـد اسـلامی را فرا می‌گیرد، به علاوه، کشف عجایب قرآن و معارف عالیه آن محتاج به تدبری است که محصول ذخایر ذهنی است. ولی تمـام سـخن در اینجـاست که این کارهـا در محـدوده مجـاز و قانونی انجام نمی‌گرفت و نتیجه کار این می‌شـد که طرفداران علوم نظرات خود را بر قرآن تطبیق و تحمیل می‌کردند و اینها یقینا یکی از اسباب اختلاف تفسیر بودند.

۵- اصالت عقل و اعتماد به رأی

به دنبـال عملی شـدن نقشه خائنـانه «جـدائی قرآن از عترت» کـار هرج و مرج فکری و اختلاف در اعتقادات و احکام و سایر معارف دینی و نظری، به آنجا کشـید که عـدّه‌ای به منظور پیدا کردن پناهگاهی مطمئن و اساسـی و محکم در گیر و دار اختلافات فکری، به فلسفه «اصالت عقلی» گرائیده و تکیه بر رأی و اندیشه شخصی را پایه اصلی بحثهای دینی قرار دادند.

اساس این نوع تفکر، ابتدا در زمینه احکام شرعی و مسائل فقهی پی ریزی شده عده‌ای از علمای اسلامی که در رأس آنان ابو حنیفه قرار داشـته احکام شـرعی را بر طبق آراء شخصـی و با تکیه بر عقل و استحسان و استنتاج منطقی، در صدد فتوا دادن بر آمدند، اینان که به «اصحاب رأی» شهرت یافته‌اند با کمک استحسانات عقلی و قیاسهای منطقی، مکتب نوینی را در علم فقه بنیان نهادند «۱». (۱)

در روایات اهل بیت علیهم السّلام نکوهش زیادی درباره این روش شده است و مردم را از پیروی چنین

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۵

بدیهی است وقتی احکام شرعی که صد در صد تعبدی بوده و محدود به مسائلی چند است از نفوذ این نظریه در امان نباشد، چگونه می‌توان انتظار داشت که تفسیر آیات قرآن با آن همه گستردگی و با آن همه احساس نیاز شدیـد به وجودش جهت رفع ابهامات از قرآن کریم، از نفـوذ چنین طرز تفکر آزادانه در امـان باشـد، و درست همین دلیـل بـود که تفسـیر به رأی (بـا وجود منع شدیـد ائمه علیهم السّـلام از آن) رونق گرفت و از این راه مفاهیم، معانی و مقاصـد قرآن بار دیگر دسـتخوش تحریف شـد و این یکی از عوامل مهمّ در به وجود آمدن اختلاف بسیار در تفسیر قرآن کریم بود.

واکنش این نوع آزادی و بی‌قیدی در تفسـیر قرآن، ظهور مکتب و روش جدیدی در تفسیر آیات قرآن بود که خود مشکل جدیدی را بر مشکلات بسیار موجود در زمینه تفسیر آیات افزود.

آری در مقابل تفسـیر آزاد و بی‌قید و شـرط «اصحاب رأی» بود که مکتب و روش دیگری به وجود آمد که مبنایش قبول بی‌چون و چرا روایات تفسـیری بوده و فهم قرآن را از دایره تفکرات بشـر بیرون می‌دانست و هر نوع اعمال نظر شخصی را درباره درک معانی و مقاصـد قرآن ممنوع می‌شـمرد و جز آیـاتی که در تفسـیر آنها روایتی از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم یا امامان علیهم السّـلام وارد شده است بقیه را غیر مفهوم و درک آن را غیر ممکن تلقی می‌نمودند.

این گروه نیز کار را به جایی رساندنـد که با اسـتناد به پاره‌ای از آیات و روایات، قائل به تجسّم خداوند و مرتکب اظهار سـخیفترین

خرافات در تفسیر آیات مربوطه به توحید و صفات خداوند و دیگر معارف دینی شدند. روشی به شدّت منع کردند، تا جایی که یکی از امامان معصوم به یکی از شاگردانش که در یک مورد برای استفاده از قیاس و استحسان تمایلی از خود نشان داده بود، فرمود: «اگر دین خدا با قیاس و استحسان عقلی سنجیده شود بکلی پایمال می‌شود»، برای آگاهی از این روایات به کتاب کافی، کتاب فضل العلم، باب البدع و الرأی و المقائیس، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۶

۶- اختلاف افهام مردم در درک معارف قرآن

نظر به اینکه قرآن برای گروه خاصی و دسته معینی نازل نشده است و عموم مردم، از دانشمندان متفکر و نوابغ بزرگ گرفته تا افراد عادی عامی، همه و همه مورد خطابات قرآنی می‌باشند، لذا در قالب ریزی آیات آن، عمق مفاهیم و معارف قرآن همراه با وضوح دلالت آیاتش، یکجا منظور شده است و در عین اعجاز و مافوق فهم بشری بودن، چنان تناسبی در ترکیب الفاظ و جملات آن به کار رفته که هر متدبّر و متفکّری به تناسب میزان درک و دانش خویش، می‌تواند از دریای ژرف و بیکران معارف آن بهره‌مند گردد.

بدیهی است تفاوتی که از نظر قدرت فهم و میزان دانش، همواره در میان اقشار مختلف مردم حکمفرماست، با وجود اختلاف و کثرت مراتب در بطون آیات و عمق معانی آنها و نیز اختلاف آیات از نظر میزان ظهور و وضوح دلالت آنها بر معانی مقصود و نیز وجود محکمات و متشابهات، خواه ناخواه موجب بروز اختلاف نظرهای بسیار و آراء گوناگون، در زمینه فهم آیات قرآن و استخراج معانی و معارف ارزنده آن خواهد بود خصوصا با توجه به این حقیقت اسفبار که عموم مردم راه صحیح درک بطون و معانی عمیق قرآن را از همان روزهای نخستین طرح شوم «جدائی بین قرآن و عترت» از دست داده و در فهم قرآن به بیراهه رفته بود.

البته روشن است در چنین مواردی که زمینه بروز اختلاف فراهم بوده و اختلاف قطعی است باید معیار و مقیاسی برای سنجش افکار مختلف و تشخیص صحیح از سقیم، وجود داشته باشد که افکار همگان در محور آن فکر صائب و مصون از خطا، بچرخند و پیامبر فکر چنین چیزی را کرده و عترت را در کنار قرآن معرفی فرموده بود، ولی خیانتکاران از همان روزهای نخست این وسیله مطمئن را از دست مردم گرفتند، لذا مردم هر کسی برای خود پناهی گزیده و در نتیجه، اختلاف حتمی بود.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۷

۷- مسئله روانی نوخواهی و تجدّد طلبی

یکی از عوامل اختلاف تفاسیر، مسئله روانی نوخواهی است، هم از جانب شنونده و خواننده و هم از جانب گوینده و مفسّر. طالب فهم قرآن گمان می‌کند که تفسیر مانند هر چیز دیگر کهنه و نو دارد و جویای تفسیر نوینی است که جوابگوی نوخواهی او باشد و مفسر گمان می‌کند که برای ارضای انبوه علاقمندان، باید انقلابی در تفسیر پدید آورد تا مشتری را به کالای خود مشتاق سازد.

البته این طرز عمل بیشتر در حوزه مجالس وعظ و ارشاد است و کمتر در کتب تفسیر. زیرا به هر جهت کتاب تفسیر سندی است موجود و ثابت که می‌تواند در مورد خودش مؤلف را محکوم سازد اما کلمات شفاهی سیّالی است قابل تعدیل و انکار.

متأسفانه این طرز عمل و فکر، همواره مخصوصا در قرن حاضر، مردم بی‌اطلاع را تسخیر کرده و می‌کند، مگر نه این همه یاوه سراییها بر خلاف قرآن و سنت و بیگانه از معارف اسلامی محصول تأویلات دلخواه و نارواست؟! چه بسا افراد کم سواد و ناآگاه و بی‌شخصیتی که در برابر آراء و افکار قرن معاصر، مرعوب شده و احساس زبونی می‌کنند و گمان دارند به هر قیمتی که شده باید قرآن را با آن افکار و عقاید تطبیق دهند، به طور مثال اگر ملاحظه شود ذهن مستمع وجود جن را نمی‌پذیرد، واعظ مفسّر که راه

دیگر را نمی‌داند، آنجا که خبر از جن در قرآن آمده را یا تأویل می‌کند و آن را از باب تشبیه و تمثیل به حساب می‌آورد یا نسنجیده می‌گوید که همه علوم را از قرآن می‌توان استخراج کرد و جهال را در تالی فاسدهائی قرار می‌دهد که خروج از آنها بس دشوار است.

البته معلوم است قصد ما افرادی هستند که بدون مایه علمی در بهم بافتن رطب و یا بس افراط می‌کنند و گر نه چه بسا کلیاتی از علوم مؤثر در تربیت جامعه است که می‌توان آنها را از قرآن استخراج کرد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۸

۸- وضع حدیث

تقریبا می‌توان گفت وضع حدیث از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وجود داشته است «۱» لکن در زمان معاویه شکوفا شد، وقتی که معاویه قدرت را در شام بدست گرفت با توجه به سابقه بدی که این خاندان داشتند و با کشتن «عمار یاسر» که پیامبر در حقش فرموده بود: «تقتلك الفئة الباغية»، خیلی نمانده بود که کلا- از درجه اعتبار ساقط شود، زیرا مسلمین برای او ارزشی قائل نبودند.

در چنین حالتی، حزب معاویه همچنانکه نیازمند به پول و نفوذ و سرباز و حیله و شیطنت بودند، بیش از آن نیازمند به شستشو دادن لکه‌های ننگ و پاك جلوه دادن خود در افکار عمومی بودند و این امر خطیر به طور مستقیم امکان نداشت و تا محلّل و واسطه‌ای در کار نمی‌آمد هضم آن برای افکار آسان نبود.

به همین جهت در مرحله اوّل به پایین آوردن سطح امتیازات، کمر بسته و بعد از آن، به تحریف امتیازات پرداختند و در این راستا فضائل اصیل اسلامی که ایمان کامل، جهاد، اخلاص، ایثار، علم، تقوا، استقامت و عدم تذبذب بود، جای خود را به شهرتهای ظاهر فریب داد.

هزاران نفر را بی‌قید و شرط به نام صحابی پذیرفتند و حال اینکه در میان ایشان منافق و منحرف فراوان بود، عقیده ارجاء «۲» را که ضد جرح و تعدیل بود، رواج دادند، شخصیتهای قلابی به نام اعلم، افقه، افرض، ازهد و اقرأ ساختند!! خالد بن (۱) طبق نقل امیر المؤمنین علیه السّلام پیامبر روزی برخاست و خطبه خواند و فرمود: «ایّها النّاس! قد کثرت علیّ الکذّابة فمن کذب علیّ متعمدا فلیتبوء مقعده من النّار ثمّ کذب علیه من بعده» یعنی:

«ای مردم! دروغ نسبت دهندگان به من زیاد شده‌اند پس بدانید که هر کس از روی عمد و قصد بر من دروغ بندد باید بداند که جایگاهش آتش جهنم خواهد بود، سپس بعد از رحلتش نیز بر حضرتش دروغ بستند ...»، کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱.

(۲) ناظر به گروه «مرجئه» است که معتقد بودند اعمال خلاف و گناهان و لو کبیره باشند ضرری به ایمان نمی‌زنند.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۰۹

ولیدها که مالك بن نویره را به ناحق کشته و در همان شب با زنش آمیزش کرد!! لقب سیف اللّه دادند و گفتند این لقبی است که پیغمبر به او داده است!! بنا به قاعده ظروف مرتبطه، وقتی رجال اسلام را در مایع «ارجاء» شناور ساختند، معاویه که در قعر جا داشت بالا آمد و هم سطح رجال ممتاز گردید!! هم صحابی شد و هم کاتب وحی و هم خال المؤمنین و می‌دانیم که هیچیك از این سه لقب از امتیازات اسلامی نبودند چرا که در اسلام امتیاز به تقوا دانسته شده است.

در این میان چند تن از صحابیان مصطلح هم دور او را گرفته‌اند تا شوکتی برای او فراهم کنند، «ابو هریره» و «نعمان بن بشیر» را عدیل «ابوذر» و «عمّار» قرار دادند که در اطراف علی بودند و گفتند: «بایّهم اقتدیتم اهتدیتم!!» و اگر به او ایراد قتل «عمار» را

می گرفتند، می گفت: من از طریق هدایت خارج نشدم، زیرا به صحابی «نعمان بن بشیر» اقتدا کردم.

با این مقدمه کوتاهی که گفتیم معلوم می‌شود که راه برای وضع حدیث در تفسیر مأثور و بالتّبع تأویلات ناروا باز شده و یکی از علل مهم اختلاف در تفسیر را بوجود آورده است.

برای آگاهی بیشتر و شناخت جاعلین حدیث، به جلد ۵ الغدیر از صفحه ۲۰۹ تا صفحه ۲۷۵ مراجعه کنید که مرحوم امینی حدود هفتصد نفر از حدیث سازان را نام برده و در پیرامون آنها بررسی کرده است.

۹- نقل به معنا

اشاره

از آنجا که بخش عظیمی از منابع تفسیری را احادیث تشکیل می‌دهد و بسیاری از احادیث نیز به دلیل نقل به معنا اختلاف پیدا کرده‌اند، از این رو، در تفسیر قرآن اختلاف نظرهای بسیاری رخ داده است.

تذکر:

اصل نقل به معنا ایرادی ندارد و از طرف مبادی عالیه اجازه داده شد لکن چون همه، قدرت نقل به معنای کامل را ندارند و به علاوه در نقل به معنا زیاده

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۰

و نقیصه رخ می‌دهد، قهرا زمینه اختلاف را پدید خواهد آورد. در ذیل دو نمونه از احادیث دالّ بر صحت نقل به معنا را می‌آوریم:

۱- «عن محمّد بن مسلم قال قلت لابی عبد اللّه علیه السّلام: اسمع الحدیث منک فأزید و انقص، قال علیه السّلام: ان کنت ترید معانیه فلا بأس» «۱».

یعنی: «محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: حدیث را از زبان شما می‌شنوم، سپس به آن مطلبی اضافه یا کم می کنم، امام فرمود: اگر معانی آن مراد تو باشد اشکالی ندارد».

۲- «عن داوود بن فرقد قال قلت لابی عبد اللّه علیه السّلام: انّی اسمع الکلام منک فأرید ان ارویه کما سمعته منک فلا یجئی، قال فتعمد ذلک؟ قلت: لا، فقال: ترید المعانی؟ قلت نعم، قال: فلا بأس» «۲».

یعنی: «داوود بن فرقد می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: من گفتار شما را می‌شنوم و می‌خواهم آن را همانگونه که از شما شنیده‌ام روایت کنم ولی چنین نمی‌شود.

حضرت فرمود: آیا در این کار تعمّدی داری؟ گفتم: خیر، فرمود: آیا مراد تو از این کار (تفهیم) معانی است؟ گفتم: بله، فرمود: پس اشکالی ندارد».

از این دو حدیث به نحوی استفاده می‌شود که نقل به معنا مانعی ندارد و در نقل به معنا زیاده و نقیصه قطعی و حتمی است، وقتی این مطلب را در کنار مطلب دیگر ملاحظه کنیم، یعنی روایات از منابع و مصادر تفسیرند و نقل به معنا هم امری رایج بوده، قهرا عامل بودن نقل به معنا برای اختلاف در تفسیر روشن می‌شود.

۱۰- اسرائیلیات

وجود یک سلسله از ابهامات در مورد بسیاری از آیات قرآن از قبیل: تعداد (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲.

(۲) همان مدرک، ح ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۱

اصحاب کهف و رنگ موی سگ آنان، طول و عرض کشتی نوح: نام غلامی که بدست حضرت خضر علیه السّلام کشته شد، نام پرندگانی که ابراهیم علیه السّلام آنها را زنده کرد، نوع چوب عصای حضرت موسی علیه السّلام و ... موجب می‌شد که مسلمانان کنجکاو، به کتابها، نوشته‌ها و توضیحات یهودیان مراجعه کنند و یا از یهودیان مسلمان شده مطالبی را بشنوند که این مسئله به نوبه خود، باعث اختلافات بسیار در تفسیر قرآن شد، در صورتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیهم السّلام مردم را از رجوع به اهل کتاب نهی فرموده بودند چنانکه در حدیث نبوی آمده: «اذا حدّثکم اهل الکتاب فلا تصدّقوهم و لا تکذّبوهم» «۱».

یعنی: «هر گاه اهل کتاب (درباره مطلبی) با شما سخن گفته‌اند، نه تصدیقشان کنید و نه تکذیب».

علل دهگانه مذکور، هر یک به نوبه خود سبب پیدایش اختلاف در تفسیر قرآن کریم شدند لکن همه آنها- چنانکه ملاحظه کردید- در یک سطح نبودند، بعضیها بیشتر و برخی کمتر، ولی اگر دقت شود، ریشه همه این علل و عوامل همان علت اولی است یعنی «جدائی قرآن از عترت»، زیرا اگر عترت در کنار قرآن باقی می‌ماندند و مردم فهم عترت را محور فهم خود در آیات قرآن قرار می‌دادند هیچگاه چنین اختلافاتی که امروزه مشاهده می‌شود، وجود پیدا نمی‌کرد و یا اگر هم اختلافی پیدا می‌شد بسیار اندک بود پس باید به حق گفت: «اللّهم العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلک» و: «اللّهم احینا حیاة محمّد و آل محمّد و امتنا ممات محمّد و آل محمّد». (۱) علوم القرآن، ص ۳۴۹، و «الاسرائیلیات و اثرها فی التفسیر»، ص ۲۳ به نقل از صحیح بخاری.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۲

سؤالات:

۱- وضع تفسیر قرآن در حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بعد از او را توضیح دهید.

۲- علت بودن جدائی قرآن از عترت در بروز اختلاف در تفسیر را کاملا توضیح دهید.

۳- حذف اسناد حدیث چگونه باعث اختلاف در تفسیر شد؟

۴- نقش پیدایش مذاهب مختلف را در ایجاد اختلاف در تفسیر قرآن بیان کنید.

۵- نقش نفوذ افکار و انتقال علوم به بلاد اسلامی را در ایجاد اختلاف در تفسیر بنویسید.

۶- پس از بیان نقش اصالت عقل و اعتماد به رأی در ایجاد اختلاف در تفسیر عکس العمل این نظریه را نیز توضیح دهید.

۷- اختلاف افهام مردم در فهم قرآن چگونه باعث اختلاف در تفسیر شد؟

۸- نقش احادیث جعلی را در ایجاد اختلاف در تفسیر بیان کنید.

۹- نقش نقل به معنا و اسرائیلیات را در ایجاد اختلاف در تفسیر بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۳

درس بیستم آشنایی با کتب تفسیر «۱»

اشاره

کتب تفسیری که در شیعه و سنی نوشته شده از حدّ احصاء خارج است، ما در اینجا تنها به ذکر معروفترین تفاسیری که هم اکنون در میان شیعه و سنی رایج است اکتفا می‌نماییم و بحث خود را از تفاسیر شیعه شروع می کنیم:

تفاسیر شیعه:

مفسرین شیعه به دو قسم تقسیم می‌شوند: مفسرین عصر ائمه علیهم السّلام و مفسرین عصر غیبت. بسیاری از اصحاب ائمه تفسیر نوشته‌اند از قبیل: ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر اسدی، یونس بن عبد الرّحمن، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، محمد بن خالد برقی قمی، حسین بن شاذان نیشابوری.

مفسرین عصر غیبت فراوانند، ما در اینجا به عنوان نمونه تنها به ذکر نام کتب تفسیر معروف میان شیعه می‌پردازیم:

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی:

این تفسیر از معروفترین تفاسیر شیعه است، پدر علی بن ابراهیم از کوفه به قم (۱) در این رابطه به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری، بخش قرائت و تفسیر، ص ۳۵۷ به بعد و آشنایی با قرآن، واحد آموزش عقیدتی سپاه، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۴

منتقل شد، بعید نیست که علی بن ابراهیم یک ایرانی عرب نژاد باشد و وی از مشایخ کلینی است و تا سال ۳۰۷ در قید حیات بوده است.

۲- تفسیر عیاشی:

مؤلف این تفسیر، «محمد بن مسعود سمرقندی» است، اول مذهب اهل تسنّن را داشت و سپس به تشیع گرایید و معاصر شیخ کلینی است، از پدرش سیصد هزار دینار به او به ارث رسید که همه را صرف نسخ و مقابله و استنساخ و جمع کتب کرد، خانه‌اش به شکل یک مدرسه در آمده بود، هر کس به یک کار علمی گماشته شده بود و کار خود را انجام می‌داد و هزینه همه را عیاشی تأمین می کرد، عیاشی علاوه بر تفسیر و حدیث و فقه، در طب و نجوم نیز دستی داشت.

ابن الندیم در الفهرست از او یاد کرده و کتابهای فراوانی از او نام برد و مدعی شده که کتب عیاشی در خراسان رواج زیادی دارد، عیاشی، ایرانی است ولی ظاهرا عرب نژاد است، ابن الندیم می گوید: گفته شده که تمیمی الأصل است و وی از علمای قرن سوم هجری محسوب می‌شود.

۳- تفسیر نعمانی:

مؤلف این تفسیر «ابو عبد اللّه محمد بن ابراهیم» است و احیانا به نام «ابن ابی زینب» خوانده می‌شود، شاگرد شیخ کلینی است. صاحب تأسیس الشیعه می گوید:

نسخه‌ای از تفسیر نعمانی در کتابخانه ایشان هست، در اینکه نعمانی اهل کجاست؟

اختلاف است که ایشان اهل عراق (حدود واسط) است یا اهل مصر. و ایشان از علمای قرن چهارم محسوب می‌شود.

نعمانی دختر زاده‌ای دارد به نام «ابو القاسم حسین، معروف به ابن المر زبان»

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۵

و وزیر مغربی «۱»، این مرد به یزدجرد ساسانی نسبت می‌برد و نظر به اینکه چند نوبت به وزارت رسیده است به «وزیر مغربی» معروف است. «ابن المرزبان» در چهارده سالگی قرآن مجید را حفظ کرده و در نحو و لغت و حساب و جبر و هندسه و منطق و برخی فنون دیگر ماهر، و ادیب و نویسنده‌ای توانا بود.

ابن المرزبان کتابی دارد به نام «خصائص القرآن» و در سال ۴۱۸ و یا ۴۲۸ در گذشته است و طبق وصیت خودش جنازه‌اش را از

بغداد به نجف منتقل کرده و در جوار مرقد امیر المؤمنین علیه السّلام دفن نمودند.

۴- تفسیر تبیان:

مؤلف این تفسیر، «شیخ الطایفه «۲» ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی» است که در ادبیّات و کلام، فقه، تفسیر و حدیث امام و پیشوا بوده است. و در سال ۳۸۵ تولد یافت و بنابر این، اکنون بیش از هزار سال از تولد این ستاره درخشان اسلام می‌گذرد. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ هجری در گذشته است و این مرد بزرگ در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق رفته و از محضر شیخ مفید و سپس سید مرتضی علم الهدی استفاده کرد و بعد خود پیشوای تشیّع در عصر خود گشت، در اعصار بعد نیز همواره در صف مقدم علمای شیعه قرار داشته است، دوازده سال آخر عمر خود را بخاطر حوادث ناگواری که در بغداد رخ داد از آنجا به نجف منتقل شد.

۵- تفسیر مجمع البیان:

نام مؤلّف او «ابو علی فضل بن حسن طبرسی» ملقّب به امین الدّین یا امین الاسلام می‌باشد و نام کتابش «مجمع البیان لعلوم القرآن» است. (۱) تأسیس الشیعه، صدر، ص ۳۳۶ و ریحانهٔ الأدب، ج ۸، ص ۲۰۱ و ص ۲۰۲.

(۲) برای آگاهی به زندگی شیخ طوسی، دایرهٔ المعارف فارسی، کلمه طوس و فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۴۶۹ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۲ را ملاحظه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۶

نسبت وی را بعضی به طبرستان و برخی به تفرش دانسته‌اند و در مقدمه جوامع الجامع کوشش شده که طبرس را معرّب «تفرش» (که شهری است نزدیک کاشان) بدانند.

«طبرسی» در سال ۵۲۳ در سبزوار ساکن شده و در همانجا در سال ۵۴۸ وفات یافته و جنازه‌اش به مشهد مقدس منتقل و نزدیک حرم مطهر رضوی، مدفون گردیده است «۱».

در روضات الجنات آمده است که تألیف مجمع البیان در ذیقعده ۵۳۴ به پایان رسیده است و پس از فراغ از مجمع البیان، به تفسیر کشاف که توسّط معاصر نامدارش جار اللّه زمخشری تألیف یافته بود وقوف یافت و پسندید و در آن نکاتی از جنبه‌های ادبی یافت که از خودش در مجمع البیان فوت شده بود، تفسیر جوامع الجامع را با توجه به لطائف کشاف نگاشت «۲». و بعضیها می‌گویند «کشاف» را خلاصه کرده و «الکافی الشّافی» نامیده است و در بعضی از جاها از آن به «تفسیر الوجیز» تعبیر کرده است «۳».

طبری، تفسیر مجمع البیان را بدون مطالب زاید و با نظم و اسلوبی عالی نگاشته و به ترتیب درباره قرائت، حجّت آن، اعراب، لغت، غوامض و مشکلات، وجوه معانی و شأن نزول و قصص و ... بحث کرده است، در ضمن تفسیر در اثبات حقانیت مذهب شیعه کوشیده است بدون اینکه به فرقه‌ای از فرق اسلامی توهین کرده باشد.

و در آغاز هر سوره مکی یا مدنی بودن و عدد آیات و قرائات و ... را ذکر کرده است و در نتیجه این کتاب، برای هر صاحب فنی از نحوی و قاری و ... مفید است. (۱) دایرهٔ المعارف فارسی، کلمه طبرسی.

(۲) خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۵۹.

(۳) التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۹۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۷

۶- تفسیر روض الجنان و روح الجنان

(باغهای بهشت و آرام بخش قلب):

این تفسیر، معروف به تفسیر «ابو الفتوح رازی» است، مؤلف آن، ابو الفتوح حسین بن علی، مفسر معروف شیعه است. این تفسیر به زبان فارسی و از معروفترین و غنی‌ترین تفاسیر شیعه است که فخر رازی و به ادعای بعضی طبرسی از این تفسیر زیاد استفاده

کرده‌انـد. و طبق گفته قاضـی نور اللّه شوشتری در مجالس المؤمنین، فخر رازی اساس تفسـیر خود را از این کتاب گرفته و پاره‌ای از تشکیکات را بر آن افزوده است «۱».

و صاحب ریحانهٔ الأدب در رابطه با ابو الفتوح رازی می‌نویسد که او از اعاظم علمای امامیه اواسط قرن ششم هجرت و با زمخشری و طبرسی صاحب مجمع البیان و نظایر ایشان معاصر بوده است و او عالمی است عامل، متکلم کامل، فقیه، ادیب، فاضل، واعظ و مفسر مشهور او است و در کلمات بزرگان به امام سعید و ترجمان قرآن مجید و قدوهٔ المفسرین و نظایر اینها توصیف شده است «۲».

و ایشان از لحاظ نسب از ایرانیان عرب نژاد است و نسبش به جناب عبـد اللّه بن بدیل بن ورقاء می‌رسد که از صـحابه امیر المؤمنین علیه السّلام بود و در صفین افتخار حضور رکاب آن حضرت را داشت.

تاریخ دقیق وفات او روشن نیست و قبرش در شهر ری در جوار مرقد حضرت عبد العظیم حسنی است.

۷- تفسیر صافی:

مؤلف این تفسیر «محمد بن مرتضی معروف به مولی محسن فیض کاشانی» (۱) مقدمه، ج ۱، تفسیر ابو الفتوح.

(۲) ریحانهٔ الأدب، ج ۵، ص ۱۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۸

است، وی شاگرد و داماد ملا صدرا بوده و لقب فیض را هم او داده است.

او حکیم، عارف و محـدث بزرگ و از مشاهیر علمای شیعه است و در قرن یازدهم هجری می‌زیسـته است، این مرد بزرگ، عمر پر برکـتی داشـته و به کـثرت و جودت تـألیف، معروف است و به قول شـاگردش سـید نعمت اللّه جزائری، کتب و رسائـل فیض، قریب دویست جلد است.

مرحوم فیض در آغاز عمر شـریفش در قم اقامت داشت، مدرسه فیضـیّه به نام او معروف شد و سـپس از قم به شیراز مسافرت کرد و علم حـدیث را نزد سـید ماجـد بحرانی و فلسـفه و عرفان را نزد حکیـم و عارف بلند قدر، صدر المتألهین آموخت و دختر صدرا را به زنی گرفت و بالأخره در سال ۱۰۹۱ در کاشان وفات یافت «۱».

۸- تفسیر ملّا صدرا:

نام مؤلف «محمـد بن ابراهیم بن یحیی شـیرازی ملقب به صـدر المتألهین» و معروف به «ملّا صـدرا» است، این دانشـمند تمام قرآن را تفسـیر نکرده، بلکه بعضـی از سوره‌های کوچک را تماما و بعضـی از سوره‌های بزرگ را به صورت ناتمام تفسـیر کرده است: سوره بقره را تـا آیه ۶۵: «کونوا قردهٔ خاسـئین» و سـپس آیـهٔ الکرسـی و آیه نور و آیه: «و تری الجبال تحسـبها جامـدهٔ ...» و سوره‌های الم سجـده، یس، واقعه، حدیـد، جمعه، طـارق، اعلی و اذا زلزلت را تفسیر کرده است. ضـمنا اصول کافی را شـرح کرده است، این مرد شهرتش در فلسفه و عرفان و خود در فلسفه دارای مکتب است و در تفسیر و شرح احادیث، تبحری بسزا داشته است.

مرحوم «ملّا صـدرا» هفت مرتبه بـا پـای پیـاده به زیارت خانه خـدا رفته و در سـفر (۱) برای آگـاهی بیشتر به کتـاب دایرهٔ المعـارف فارسی، کلمه صافی و روضات الجنات مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۱۹

هفتم بود که در سال ۱۰۵۰ ه ق در بصره وفات یافت «۱».

هوای کعبه چنان می‌کشاندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر بنماید ۹- تفسیر منهج الصادقین:

نام کامل این تفسـیر، «منهج الصادقین فی الزام المخالفین» و نام مؤلف آن، «ملّا فتح اللّه ابن ملّا شـکر اللّه بن لطف اللّه کاشانی» است که این مرد در اکثر علوم اسلامی بویژه در تفسیر، ید طولانی داشته، وفاتش در سال ۹۸۸ اتفاق افتاد.

مؤلف کتـاب، تفسـیر خود را تلخیص نموده و تفسیر مختصـری به نـام «خلاصـهٔ المنهـج» تهیه کرده است. و علاوه بر این دو تفسـیر

فارسی، کتابی هم به عربی به نام «زبدة التفاسیر» نوشته و در آن از کشاف زمخشری و تفسیر بیضاوی و مجمع البیان و جوامع الجامع طبری نقل می کند.

صاحب ریحانة الأدب درباره وی می‌نویسد: «عالمی است جلیل، فقیه، محقّق متکلّم، مدقّق، مفسر، متبحّر، از اکابر علمای اواخر قرن دهم هجرت و در تمامی علوم دینیّه متداول متبحّر ... و در سال ۹۸۸ وفات یافته است. در این تفسیر، قصص و داستانهای مربوطه به تفصیل آمده است که بسیار نیازمند نقد و بررسی می‌باشد».

۱۰- تفسیر شبّر:

مؤلّف این تفسیر «سید عبد اللّه شبّر» است. این مرد شریف، معاصر کاشف الغطاء و میرزای قمی بوده و مردی بسیار متتبّع و متبحّر و متعبّد بوده است و از وی تألیفات زیادی در فقه و اصول و کلام و حدیث و رجال و تفسیر بجا مانده است، وی در سال ۱۲۴۲ هجری وفات یافت و در جوار کاظمین دفن گردید. (۱) برای توضیح بیشتر به کتاب ریحانة الأدب، تألیف محمد علی تبریزی (مدرّس)، ج ۲، کلمه «صدرا» مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۰

۱۱- تفسیر برهان:

مؤلف آن، سید هاشم بن سلیمان بحرانی است، وفاتش در سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ می‌باشد، نام این تفسیر «البرهان فی تفسیر القرآن» می‌باشد، این تفسیر طبق مذاق اخباریین است که قرآن را آنها با حدیث قابل تفسیر می‌دانند، بدون هیچ توضیح دیگری و حتی بدون کوچکترین توضیحی درباره همان احادیث و کیفیت تفسیری آن احادیث داده شود.

مرحوم محدث قمی می‌نویسد: «کتب آن بزرگوار مجرد جمع و تألیف است و در آن بیان مطلبی و بحثی یا ترجیح قولی و اختیار مذهبی نشده، یا اگر شده خیلی کم است. معلوم نیست که این از قصور درجه سید اجل بوده یا از جهت ورع و احتیاط او، چنانکه این مطلب از سید زاهد علی بن طاووس نقل شده است ...» «۱».

۱۲- تفسیر نور الثقلین:

نویسنده این تفسیر، یکی از علمای حویزی است که در شیراز مسکن داشته است و معاصر مرحوم مجلسی و شیخ حر عاملی است، در این تفسیر نیز عنایت به نقل اخبار و احادیث است و نام مؤلف آن، «شیخ عبد العلی ابن جمعه» است و تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست.

۱۳- تفسیر آلاء الرّحمن:

نویسنده این تفسیر، محمد جواد بن حسن بلاغی نجفی، متوفای ۱۳۵۲ ه ق و نام این تفسیر «آلاء الرّحمن فی تفسیر القرآن» است.

(۱) فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۷۰۵، عنوان هاشم بن سلیمان. و برای آگاهی بیشتر به کتاب ریحانة الأدب، ج ۲ و مقدمه، ج ۱، برهان، ص ۵. و ج ۱، ص ۱۴۸ کلمه بحرانی مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۱

این تفسیر از اوّل قرآن تا آیه ۵۶ سوره نساء است و عمر مؤلف به پایان رسیده است و روش تفسیری مؤلف چنانکه در مقدمه می‌نویسد: «روشن من چنین خواهد بود که به اختصار کوشم و در عین حال با اصول علمی پیش روم و هر سخنی را از پیشنیان که دلیلی همراه ندارد رد کنم و کنار بگذارم و از خداوند بزرگ برای توفیق در این امر یاری می‌طلبم».

صاحب کتاب ریحانة الأدب در رابطه با بلاغی می‌نویسد: «... بلاغی نجفی، فقیه اصولی، حکیم متکلم، عالم جامع، محدّث بارع، رکن رکین علمای امامیّه و حصن حصین حوزه اسلامیه و مروج علوم قرآنیه و کاشف حقایق دینیّه و حافظ نوامیس شرعیه و از مفاخر شیعه و از شاگردان میرزا محمد تقی شیرازی و حاج آقا رضای همدانی و آخوند خراسانی ... است کتابهایی در موضوعات

مختلفه با اصول طریفه (اعجاب انگیز و ابتکاری) که در همه آنها مبتکر می‌باشد- تألیف نموده که هر یکی در رشته خود بی‌نظیر و مایه افتخار است ... و ولادت شیخ محمد جواد بلاغی در سال هزار و دویست و هشتاد و چند از هجرت در نجف و وفاتش هم در شب دوشنبه بیست و دوم شعبان ۱۳۵۲ از هجرت در آن ارض اقدس واقع گردیده است» «۱».

۱۴- الکاشف:

نام کتاب «تفسیر الکاشف» است و نام مؤلف آن، علامه محمد جواد مغنیه می‌باشد که از دانشمندان معاصر شیعه در لبنان می‌باشد که اخیرا وفات کرده است.

و روش این مفسر چنانکه خود در مقدمه کتابش می‌نویسد: «روش من در تفسیر، آن است که اگر حدیث معتبری در دست باشد از آن استفاده می‌کنم و آن را راهنمای خود قرار می‌دهم و اگر نه از ظاهر آیه و سیاق آن و آیات دیگر قرآن مدد می‌گیرم» «۲». (۱) ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۱۷۹ (کلمه بلاغی).

(۲) مقدمه، ج ۱، ص ۵- ۱۷ را ملاحظه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۲

چاپ اول این تفسیر در هفت جلد در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در بیروت به طبع رسیده است. یکی از محاسن این تفسیر این است که از اسرائیلیات دوری جسته و مطالب را مختصر و مفید و با قلم عصری نگاشته است.

۱۵- تفسیر المیزان:

نویسنده آن، علّامه فقید «سید محمد حسین طباطبائی (ره)» است. علامه طباطبائی از مفاخر علمای شیعه و از ذخائر عالم اسلام بود که در علوم مختلفه وارد و در علوم اسلامی متبحّر بود، به هیئت قدیم و جدید کاملا آشنایی داشت و در فلسفه سر آمد اقران و یگانه دوران به شمار می‌آمد.

در رابطه با ایشان در مجلّه مکتب اسلام چنین می‌خوانیم: «استاد فقید علامه طباطبائی در بیست و نهم ماه ذی الحجة سال ۱۳۲۱ ه ق در شهرستان تبریز چشم به جهان گشود و روز یکشنبه، هیجدهم محرم الحرام سال ۱۴۰۲ برابر بیست و چهارم آبانماه ۱۳۶۰ در ساعت ۹ صبح به دنبال یک کسالت طولانی چشم از جهان بر بست.

و در مجموع عمر هشتاد سال و هیجده روز خود، مفاخری آفرید، آثاری به یادگار گذاشت، شخصیتهایی را پرورش داد، تحولاتی در علوم اسلامی پدید آورد و تألیفات بس ارزنده‌ای بجا گذارد و با رحلت خود، قلبها و دلهایی را داغدار کرده و جهانی را از عشاق علم و فضیلت به سوگ خود نشاند و با تشییع کم نظیری که در آن شخصیتهای علمی و فرهنگی و سیاسی و دیگر طبقات و در پیشاپیش همه، مراجع عظام حوزه شرکت داشتند، در بالای سر حضرت معصومه- سلام اللّه علیها- در کنار قبر مرحوم آیت اللّه خوانساری به خاک سپرده شد، تو گویی وقتی جسد مطهر او را به خاک می‌نهادند، کوهی از علم و دانش را در دل خاک پنهان می‌کردند» «۱».

روش علامه در «تفسیر المیزان» این است که ایشان کوشیده که آیه قرآن را به (۱) مجله مکتب اسلام، سال بیست و یکم، شماره دهم، ص ۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۳

کمک آیات دیگر تفسیر نماید و این همان روش تفسیر قرآن به قرآن است. و روایات مورد اعتماد عامه و خاصه را نیز از نظر دور نداشته و در تفسیر قرآن دخالت داده است و در پایان هر مبحثی، فصلی تحت عنوان «بحث روائی» باز کرده روایات مربوطه را ارزیابی نموده است که اگر کسی در روایات معتبر تتبع کند، خواهد دید که روش تفسیر قرآن با قرآن را ارائه می‌نماید.

و به مناسبت موضوعات مورد بحث، در موارد متعدّدی، مباحث علمی، فلسفی، تاریخی، اخلاقی و ... را منعقد ساخته و در هر یک

جداگانه خوض نموده است، ولی هرگز تفسیر آیه‌ای را بر پایه یک فرضیه یا کشف علمی یا نظر فلسفی یا مکاشفه استوار نساخته است چنانکه خود در مقدمه جلد اول می‌نویسد: «از این اجتناب کردیم که در تفسیر آیه به یک دلیل عقلی فلسفی یا فرضیه علمی یا مکاشفه عرفانی تکیه کنیم»، ضمنا از مباحث فقهی که موضوع آیات مربوط به احکام است نیز صرف نظر نموده و آن را به علم فقه موکول ساخته است.

۱۶- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام:

می‌گویند: دو نفر از شیعیان به نامهای «یوسف بن محمد بن زیاد» و «علی بن محمد بن سیّار» مطالب این تفسیر را در مدت هفت سال با املای حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشته‌اند «۱». ولی به نظر اهل فن این کتاب مجعول است و اعتباری ندارد و این نسبت نادرست می‌باشد.

شیخ محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر خود «آلاء الرّحمن» می‌نویسد: «اما تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام- همچنانکه در ضمن رساله مستقلی روشن ساخته‌ایم- مجعول است و به دروغ به آن حضرت نسبت داده شده است. اصولا محتویات این تفسیر بر صدق این سخن گواهی می‌دهد و تناقضات و منافات سخنان (۱) التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۴

دو راوی آن و نیز مطالب قرآن شاهد مجعولیت آن می‌باشند همچنانکه علامه در کتاب خلاصه و بعضی دیگر از دانشمندان به این موضوع اشاره کرده‌اند» «۱».

علّامه شعرانی در مقدمه‌ای که بر تفسیر منهج الصادقین دارد، در ضمن بحث «تفسیر قرآن وظیفه امام معصوم است» پس از طی سخنانی می‌فرماید: «از جمله تفاسیری که اخباریان بدان اعتماد بسیار دارند، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام است که با مقام عصمت آن حضرت شایسته نیست که این تفسیر را بدو نسبت دهیم و علامه حلّی- رحمهٔ اللّه علیه- در کتاب خلاصه در ذیل محمد بن قاسم استرابادی که راوی این تفسیر است می‌گوید: این تفسیر موضوع است و احادیث آن منکر است و سهل بن احمد دیباجی واضع این کتاب است» «۲».

و سپس مرحوم شعرانی یکی از خبرهای منکر آن را نقل می‌کند و می‌گوید: این یک نمونه از باب اینکه مشت نمونه خروار است کافی است که این کتاب از امام معصوم نباشد.

۱۷- تفسیر نمونه:

در ۲۶ جلد، نویسندگان آن جمعی از فضلای حوزه علمیه قم زیر نظر آیت اللّه مکارم شیرازی هستند.

۱۸- تفسیر موضوعی پیام قرآن:

در هشت جلد، نویسندگان آن نیز جمعی از فضلای حوزه علمیه قم زیر نظر استاد عالیقدر آیت اللّه مکارم شیرازی می‌باشند. (۱) مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۹.

(۲) مقدمه تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۵

۱۹- تفسیر البصائر:

در شصت جلد، نویسنده آن، یعسوب الدین رستگار جویباری است.

۲۰- تفسیر پرتوی از قرآن:

از مرحوم آیت اللّه طالقانی است.

۲۱- تفسیر نوین:

از محمد تقی شریعتی مزینانی.

۲۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید:

از آیت اللّه جوادی آملی، در چندین جلد.

و دهها تفسیر دیگر که نیاز به ذکر همه آنها نیست و ذکر همین نمونه از تفاسیر کافی است و اگر کسی بخواهد آماری تا حدود امکان از تفاسیر شیعی بدست آورد، باید به کتاب پر ارج «الذّریعه الی تصانیف الشیعهٔ»، تألیف علّامه جلیل القدر حاج شیخ آقا بزرگ- اعلی اللّه مقامه- مراجعه کند.

تفاسیر اهل سنّت

در بین دانشمندان اهل سنت نیز تفاسیر بسیاری نوشته شده که ما به عنوان نمونه به برخی از آنها که معروفترند از گذشته و حال در اینجا اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن:

این تفسیر، معروف به تفسیر طبری است، مؤلف این تفسیر «ابو جعفر محمد بن جریر طبری» مورخ و محدث و فقیه معروف است که در سال ۲۲۴ ه ق در آمل

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۶

مازندران به دنیا آمده و به سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت. وی کتاب تاریخی به نام «تاریخ الأمم و الملوک» نوشته که به تاریخ طبری شهرت یافته است.

«طبری» از علمای طراز اوّل اهل تسنّن به شمار می‌رود، در بسیاری از علوم زمان خود امام و پیشوا بوده است، طبری در ابتدا از نظر روش فقهی، تابع شافعی بود، اما بعدها خود مکتب فقهی مستقلی تأسیس کرد و از هیچیک از پیشوایان فقه اهل تسنّن پیروی نکرد و مذهب فقهی طبری تا مدتی پیرو داشت و تدریجا از بین رفت و ابن الندیم عده‌ای از فقها را نام می‌برد که پیرو مذهب فقهی طبری بوده‌اند.

تفسیر طبری در سال ۲۷۰ به پایان رسید و به زودی شهرت یافت و در زمان منصور بن نوح سامانی به فارسی ترجمه گردید «۱»، بنابر این، یکی از قدیمی‌ترین متنهای فارسی به شمار می‌آید.

۲- تفسیر کشاف:

نام کتاب «الکشّاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» است و این کتاب معروفترین و متقن‌ترین تفاسیر اهل سنت است و از نظر نکات ادبی و بالخصوص نکات بلاغتی در میان همه تفاسیر ممتاز است و مؤلف این تفسیر، ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری خوارزمی و ملقب به «جار اللّه» است که در سال ۴۶۷ هجری قمری به دنیا آمده، ولادت وی در قریه زمخشر از آبادیهای خوارزم بود و وی از اکابر علمای اسلام به شمار می‌رود. کتابهای زیادی در ادب، حدیث و موعظه تألیف نموده است، با اینکه این مرد از بلاد شمال ایران و سرزمینهای سردسیر بود، سالها در مکه معظمه مجاور شد و گرمای طاقت فرسای آنجا را تحمل کرد، زیرا معتقد بود مجاورت بیت اللّه آثار معنوی فراوانی دارد. و ظاهرا در همان زمان مجاورتش در مکه، تفسیر کشاف را نوشت. و در سال ۵۳۸ در جرجانیه (۱) دایرهٔ المعارف فارسی (کلمه طبری).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۷

خوارزم وفات یافت و وی از مدافعین سرسخت معتزله بود و به آن افتخار می‌کرد «۱».

۳- تفسیر مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر:

تألیف محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی معروف به «امام فخر رازی» است. فخر رازی از مشاهیر علمای اسلام است. خود و تفسیرش و برخی آراء او در فلسفه و کلام میان شیعه و سنی معروف است. و او در مازندران متولد شد و در ری سکنی گزید و به هرات و خوارزم مسافرت کرد و در زمان خود از شهرت و اعتبار کامل برخوردار بود، فخر رازی، در سال ۵۴۳ متولد و در سال ۶۰۶ در هرات در گذشت.

به هر حال، تفسیر وی حاوی مطالبی است که ربط زیادی به علم تفسیر ندارد و به همین جهت سیوطی در اتقان می گوید: در این کتاب همه چیز جز تفسیر پیدا می‌شود «۲».

۴- غرائب القرآن:

معروف به «تفسیر نیشابوری» است، این تفسیر نیز در ردیف تفاسیر درجه اول اهل سنت قرار دارد، مؤلف این تفسیر، «حسن بن محمد بن حسین، معروف به نظام نیشابوری یا نظام اعرج» است، نظام اهل قم و ساکن نیشابور بوده است، وی مردی جامع بوده و در ریاضیات و ادبیات تألیفاتی داشته است و وفات او در حدود ۷۳۰ واقع شده است. (۱) التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۴۲۹- ۴۳۱.

(۲) اتقان، ج ۲، نوع هشتاد، طبقات مفسرین.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۸

۵- کشف الأسرار:

این تفسیر به فارسی و ده جلد است و مؤلف آن «ابو الفضل رشید الدین میبدی یزدی» است که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌زیسته است. و این تفسیر در سال ۵۲۰ ه ق نوشته شده. و این تفسیر با اینکه نویسنده آن معلوم است به تفسیر «خواجه عبد اللّه انصاری» معروف شده است و علت آن هم چنانکه مؤلف در مقدمه کتاب می گوید: این است که بر تفسیر خواجه عبد اللّه نظر داشته و چون آن را مختصر و موجز دید، خواست بر آن شرح و بسطی دهد، لذا در این کتاب از درد کلمات پیر هرات برای استشهاد، بسیار تمسک جسته است «۱».

۶- انوار التّنزیل و اسرار التأویل:

معروف به تفسیر بیضاوی است و مؤلف آن «ناصر الدین عبد اللّه بن عمر بن احمد، معروف به بیضاوی» متوفای ۶۸۵ ه ق است که قسمت ادبی آن را از کشاف زمخشری و مطالب مربوط به کلام و فلسفه را از تفسیر فخر رازی و مطالب دیگر را از تفسیر راغب اصفهانی استفاده کرده و خود نیز نکات جالبی را بر آن افزوده است.

و همچنین از اقوال صحابه و تابعین نیز استفاده کرده و یکی از محاسن آن این است که اسرائیلیات بسیار کم دارد. در اول تفسیر بیضاوی چاپ مصر وفات وی را ۷۹۱ آورده است ولی ظاهرا این تاریخ درست نباشد.

این تفسیر مورد استفاده مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی بوده و شیخ بهائی بر آن حاشیه نوشته است و بیضاوی معاصر محقق طوسی و علامه حلّی است. ضمنا «بیضا» نام یکی از آبادیهای اطراف شیراز است که این دانشمند بدانجا منسوب (۱) برای آگاهی بیشتر به سبک این کتاب به مقدمه ج ۱، ص ب و ج مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۲۹

است «۱».

۷- بحر المحیط:

تألیف «اثیر الدین ابو عبد اللّه محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان اندلسی» است که در سال ۶۵۴ ه ق به دنیا آمده است. این کتاب به نحو، شبیه‌تر است تا به تفسیر، زیرا عمده مباحث در محور وجوه اعراب الفاظ قرآن است ولی با این حال مطالب تفسیری آن نیز قابل ملاحظه است «۲».

۸- تفسیر ابن کثیر:

مؤلف این تفسیر همـان «ابن کثیر» معروف مورّخ است که بیشتر به کتـاب تاریخش به نام «البدایـهٔ و النّهایـهٔ» معروف است، کنیه‌اش «ابو الفداء» است. ابن کثیر اصلا قرشی است و ساکن شام و شاگرد ابن تیمیه بوده و در سال ۷۷۳ در گذشته است.

۹- تفسیر الدرّ المنثور:

تألیف جلال الدین سیوطی که از متبحرترین و پرتألیف‌ترین علمای اسلام است.

و برخی از تألیفات او از قبیل «الإتقان فی علوم القرآن» از کتب نفیس شمرده می‌شود.

درّ المنثور تفسیر به مأثور است یعنی آیـات را بـا اخبار و روایاتی که در احادیث آمـده تفسـیر نموده است و از این جهت که جامع احادیث تفسیری اهل سنت است، بی‌نظیر می‌باشد، این تفسیر در بین اهل سنت نظیر «تفسیر برهان» در شیعه است.

سیوطی اهـل مصـر است، گوینـد در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در ریحانـهٔ الأدب ۷۹ تـألیف از وی نـام می‌برد و به قولی در سال ۸۴۹ متولد و در سال ۹۱۰ (۱) به دایرهٔ المعارف فارسی، کلمه انوار التّنزیل و المفسرون، ج ۱، ص ۲۹۷ مراجعه نمایید.

(۲) التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۰

یا ۹۱۱ وفات کرد «۱».

۱۰- تفسیر جلالین:

این تفسیر، تـألیف دو نفر است: از حمـد تا سوره کهف را که حـدود نصف قرآن است، «جلال الـدین محمـد بن احمـد بن ابراهیم محلّی» که اصـلا اهل یمن است و از اکابر علمای شافعیه می‌باشد، تألیف نموده است و وی در سال ۸۶۴ در گذشت و موفق به اتمام آن نشد و از سوره کهف تا آخر قرآن را «جلال الدین سـیوطی و صاحب اتقان» به همان سـبک جلال الدین محلّی تکمیل کرد و از همین رو به تفسیر جلالین معروف شد «۲».

۱۱- تفسیر قرطبی:

مؤلف این تفسیر ابو بکر صائن الدین یحیی بن سـعدون اندلسـی است که گویند در حدیث و نحو و لغت و تجوید و قرائت و تفسیر از اکابر وقت و مرجع استفاضه مشایخ عصر خود بوده است.

قرطبی اهل قرطبه اندلس (اسپانیا) می‌باشد و در سال ۵۶۷ در گذشته است.

۱۲- تفسیر ابو السعود:

نـام این تفسیر «ارشـاد العقـل السـلیم الی مزایـا القرآن الکریم» است و مؤلف وی از اکابر علمای عثمانی در قرن دهم است، سـلطان بایزیـد دوم از او به واسطه تـألیف این تفسیر قـدر دانی و تجلیل فراوان کرده، پس از اشـتغال به مقام قضا و جلوس به مسـند قاضـی القضاتی در سال ۹۵۲ مفتی و شـیخ الإسلام بلاد عثمانی شد و ابو السعود در (۱) ریحانهٔ الأدب، ج ۳، چاپ سوم، ص ۱۴۸ و التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۵۱.

(۲) دایرهٔ المعارف فارسی، کلمه جلالین و التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۳۵ را ببینید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۱

سال ۹۸۲ در گذشت.

۱۳- تفسیر روح البیان:

این تفسیر به فارسـی و عربی مخلـوط است، اشـعار فارسـی عرفـانی بسـیاری در آن گنجانیـده شـده است. مؤلف این تفسـیر، «شـیخ اسـماعیل حقی» از علمای عثمانی است و او در اسلامبول به وعظ و ارشاد مشغول بود و بعد به شهر «بروسه» از شهرهای ترکیه رفت،

این مرد صوفی منش و تفسیرش نیز ذوقی و عرفانی است و به واسطه عقاید صوفی مآبانه‌اش مورد آزار معاصرینش قرار گرفت و او در سال ۱۱۲۷ در گذشته است.

۱۴- تفسیر روح المعانی:

این تفسیر، تألیف سید محمود بن عبد اللّه بغدادی حسنی، حسینی معروف به «آلوسی» است، آلوسی، شافعی مذهب بوده اما در بسیاری از مسائل از فقه حنفی پیروی کرده است. آلوسی قصیده عینیّه معروف عبد الباقی موصلی عمری در مدح امیر المؤمنین علیه السّلام را شرح کرده است، این قصیده همان است که سید کاظم رشتی معروف نیز آن را شرح کرده و کتابش به «شرح القصیده» معروف است.

آلوسی، اهل عراق است. گویند طایفه‌ای هستند در عراق به این نام که مشهورند و آلوس، نام نقطه‌ای است در ساحل فرات «۱» و آلوسی در سال ۱۲۱۷ در کرخ بغداد متولد شد و در سال ۱۲۷۰ در گذشت.

۱۵- تفسیر فتح الغدیر:

این تفسیر، تألیف «محمد بن علی بن محمد بن عبد اللّه شوکانی یمنی» است، (۱) ریحانهٔ الأدب، ج ۱، چاپ سوم، ص ۵۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۲

«شوکانی» در شهر صنعای یمن بزرگ شد و در همانجا به مقام تدریس و افتاء رسید.

شوکانی کتابی به نام «نیل الأوطار من اسرار منتقی الأخبار» دارد و شهرت او نیز بیشتر بخاطر همین کتاب است و وی در سال ۱۲۵۰ در گذشت.

۱۶- تفسیر المنار:

این تفسیر در واقع بیانات «شیخ محمد عبده» رئیس دانشگاه الأزهر مصر است که به وسیله شاگردش سید محمد رشید رضا، مدیر مجله «المنار» تنظیم شده و پیش از چاپ، به نظر شیخ رسیده است.

و سخنان شیخ عبده، با علامت «قال الأستاذ» و نظرات «سید» با کلمه «اقول» تعیین شده است، و سید رشید رضا یکی از دانشمندان غفلت زده‌ای بود که صدای رعد آسای سید جمال الدین اسد آبادی به وسیله مجله «العروهٔ الوثقی» به گوشش رسید و وی را از خواب غفلت بیدار کرد و به میدان جهاد علمی کشانید و وی معتقد است که این خروش مردانه سید جمال، خیلی از علما را بیدار کرده است، وی این مطلب را در مقدمه تفسیر المنار، جلد اوّل متعرض است «۱».

۱۷- تفسیر طنطاوی:

نام این تفسیر «الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم» است که شامل عجایب طبیعت و ریزه کاریهای دستگاه خلقت نیز می‌باشد. مؤلف کتاب، شیخ جوهری طنطاوی، جامع علوم گوناگون است. و تفسیر او در واقع دایرهٔ المعارفی است که مؤلف به مناسبت کلمات و جملات قرآن مجید، معارف گوناگون علمی و ادبی و اجتماعی و تاریخی و ... را در آن گرد آورده است، به همین جهت، مطالعه این تفسیر بدون (۱) برای شناخت عبده و سید رشید رضا به کتاب التفسیر و المفسرون، ج ۳، ص ۲۱۸ به بعد مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۳

آشنایی به علوم معاصر از یک طرف و نگارش سبک عربی از طرف دیگر، میسر نیست، این کتاب در ۲۵ جلد و یک جلد ملحق نوشته شده و چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۰ انجام گرفته است.

۱۸- تفسیر فی ظلال القرآن:

سید قطب بر خلاف مفسران دیگر در این کتاب به جای نقل اقوال و کنجکاوی در لغت و قرائت و ... برداشتهای خود را از قرآن بیان می‌کند و خود را در سایه نورانیت آن احساس می‌نماید، همچنانکه تفسیر خود را «فی ظلال القرآن» (در زیر سایه قرآن) نامیده

است. وی در مقدمه جلد اول می گوید: «زندگی در سایه قرآن نعمتی است که تا کسی آن را نچشد نمی‌تواند آن را بشناسد و نعمتی است که عمر را پاکیزه و پر برکت می گرداند، خدا را سپاس می گویم که با بخشیدن این نعمت بر من منت نهاده و طعم شیرین آن را به من چشانید».

این کتاب در سی قسمت که شامل سی جزء قرآن است تنظیم شده است و به ترجمه فارسی آن به نام «در سایه قرآن» اقدام گردیده است.

اگر کسی بخواهد به آیات قرآن مسلط شود و مراد آیات را بفهمد باید به سراغ تفسیرهای گوناگون برود اعم از تفسیر شیعه و سنی، گر چه مدعی نیستم که همه آنچه که در کتب تفسیری آمده، واقعا تفسیر است ولی در مجموع برای آگاهی به آیات قرآن چاره‌ای جز مراجعه به تفاسیر موجود نیست.

«الهی منک ما یلیق بکرمک و منّی ما یلیق بلؤمی، فعاملنی بفضلك و شفّع فیّ اولیائک الّذین جعلتهم ذخرا لعبادك العاصین».

«الحمد للّه اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطّاهرین و لعنهٔ اللّه علی اعدائهم اجمعین».

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۴

سؤالات:

۱- چند نمونه از تفاسیر شیعه را با توضیحاتی در پیرامون نویسندگان آنها بنویسید.

۲- چند نمونه از تفاسیر اهل سنّت را با مختصر توضیحی در پیرامون نویسندگان آنها بیاورید.

۳- چند نفر از مفسرین شیعه در عصر ائمه علیهم السّلام را نام ببرید.

۴- آیا نسبت تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام به آن حضرت صحیح است؟ اگر نیست چرا؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۵

درس بیست و یکم توضیح برخی از لغات و اصطلاحات قرآن

اشاره

در قرآن کریم کلماتی به کار رفته است که فهم مراد از آنها نیاز به بررسی بیشتری دارد و فهم آن لغات در تفسیر آیات نیز دخیل بوده و مورد نیاز است و آنها عبارتند از:

۱- تفسیر.

۲- تأویل.

۳- محکم و متشابه.

۴- ناسخ و منسوخ.

۵- تنزیل و انزال.

۶- نزول و نزل.

۷- جری و تطبیق.

۸- ظاهر و باطن.

۱- تفسیر

واژه تفسیر در لغت عرب از مادّه «فسر» گرفته شده است و از نظر وزن فعل، از باب «نصر ینصر» و «ضرب یضرب» آمده است و لغت دانان، معمولا کلمه «تفسیر» را با کلماتی ماننـد: ابانه، تبیین، تفصـیل، ایضاح و کشف، مترادف دانسـته‌اند و درباره معنای لغوی مادّه «فسر» اختلافی ندارند.

و در اصطلاح برای آن معانی بسیاری گفته شد ولی اکثر مفسرین آن را علمی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۶

دانسته‌اند که در آن از مراد خدای متعال در خصوص قرآن کریم بحث می‌شود.

از آنجا که کلمه «تفسیر از نظر لغت و اصطلاح» در یکی از درسـهای گذشته (درس شانزدهم) به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، در اینجا از بررسی مجدّد آن خودداری می‌شود. به آن درس مراجعه کنید.

۲- تأویل

اشاره

«۱» مباحث مربوط به تأویل، یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار می‌گیرد و آنها عبارتند از:

الف- تأویل در لغت.

ب- موارد استعمال تأویل در قرآن.

ج- آراء مفسّران درباره مفهوم تأویل.

د- تأویل از نظر روایات.

ه- آیا همه آیات قرآن تأویل دارند؟

و- تأویل حق چیست؟ و تأویل باطل کدام است؟

ز- چه کسی تأویل صحیح را می‌داند؟

ح- راسخون در علم چه کسانی هستند؟

الف- تأویل در لغت

کلمه تأویل مصدر باب تفعیل و از ریشه «اوّل» گرفته شده است و «اوّل» به معنای بازگشت دادن و باز گرداندن چیزی به اصل است. صاحب کتاب قاموس می‌گویـد: کلام را تأویل نمود، یعنی آن را بر گردانیده، (۱) در رابطه با تأویل به کتابهای: المیزان، ج ۳، ذیل آیه هفتم آل عمران، و قرآن در اسـلام، علامه طباطبائی و مبانی و روشـهای تفسـیر قرآن، عمیـد زنجانی و التمهیـد فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۳ و ... مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۷

ارزیابی نمود و تفسیر کرد و کلمه تأویل بر معنای تعبیر خواب نیز اطلاق می‌شود.

ابن منظور در لسان العرب هیمن معنای قاموس را ذکر کرده است.

ثعلب می‌گوید: تأویل و تفسیر به یک معناست «۱» از ابو العباس مبرّد نیز همین معنا نقل شده است.

به هر حـال، تأویـل در تمـام موارد به معنـای «بـاز گردانیـدن» به کار می‌رود. منتها نه هر باز گردانیـدنی، بلکه نوعی بازگشت خاص است به عنوان مثـال تمـامی اعـداد به واحـد برمی‌گردنـد امـا واحـد هیچگـاه تأویل و مرجع اعـداد معرفی نشـده است و یا مرئوس به

رئیسش باز می گردد.

هیچگاه بر رئیس کلمه تأویل اطلاق نمی‌شود، بنابر این، نسبت تأویل به ذی التأویل نسبت معنا با صورت و یا مثل با ممثّل است.

ب- موارد استعمال تأویل در قرآن

کلمه تأویل در هفده آیه از قرآن کریم ذکر شده است و در همه آنها به معنای ارجاع و بازگشت است، گر چه در هر موردی مرجعی خاص و ارجاعی مخصوص به خود است.

اینک به بعضی از آن آیات اشاره می کنیم:

۱- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ «۲».

یعنی: «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد، از میان آیات آن (تعدادی) محکم است که آنها اصل کتابند و (تعدادی) دیگر متشابه، پس اما کسانی (۱) مقدمه تفسیر مجمع البیان، ص ۱.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۸

که در دلهایشان کجی (و انحراف از راه راست) وجود دارد به جهت فتنه جویی و یافتن تأویلی ساختگی (برای آیات متشابه) به پیروی از آیات متشابه آن می‌پردازند در حالی که جز خدا و راسخان در علم و دانش، تأویل آن را نمی‌دانند (راسخان در علمی که) گویند ما به آن (کتاب) ایمان آورده‌ایم (و اعتقاد داریم) که همه آن (محکم یا متشابه) از جانب پروردگارمان می‌باشد و (از این حقیقت) جز خردمندان و صاحبان فکر و اندیشه پند نمی گیرند».

۲- وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا «۱».

یعنی: «یوسف گفت: ای پدر! این تعبیر و تفسیر خوابی است که پیش از این دیده بودم که پروردگارم آن را حق و آشکار گردانید».

۳- قالَ هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً «۲».

یعنی: «بنده خدا خضر گفت: این (زمان) هنگام جدائی میان من و توست به زودی تو را از تأویل (باطن و نهان) چیزی که توان صبر و شکیبایی بر آن را نداشتی آگاه می‌سازم».

برای آگاهی به بقیه آیاتی که در آنها لفظ تأویل به کار رفته است به سوره نساء آیه ۵۹. و سوره اعراف، آیه ۵۳. و سوره یونس، آیه ۳۹. و سوره یوسف، آیات ۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۰۱. و سوره اسراء، آیه ۳۵. و سوره کهف، آیه ۸۲ مراجعه کنید.

با دقت در این آیات و ان حقایق عینی و خارجی که تأویل این آیات به حساب می‌آیند معلوم می‌شود که در تمامی موارد استعمال کلمه تأویل، این لفظ از معنای لغوی خود دور نشده بلکه در همه جا معنای ارجاع و بازگشت در آن محفوظ مانده است. و به تعبیر دیگر: حقایق و واقعیات در لباس الفاظ آمده و هر یک از این الفاظ حاکی از آن حقایق عینی و خارجی است. مثلا حضرت یوسف، به خاک افتادن پدر (۱) سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

(۲) سوره کهف، آیه ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۳۹

و مادر و برادران را در عالم رؤیا به صورت سجده خورشید و ماه و ستارگان دیده بود.

و یا ملک مصر، قحطی هفت ساله مصر را در شکل هفت گاو لاغر که هفت گاو چاق و فربه را می‌خورند و هفت سنبل سبز و هفت

سنبل خشک دیده بود و یا رفقای یوسف در زندان، ساقی گری ملک و صلب را در هیئت فشردن خوشه انگور و سر گرفتن طبق نان و خوردن مرغان از آن دیده بودند. و یا در قصه موسی و خضر علیهما السّلام از سوره کهف پس از آنکه خضر کشتی را سوراخ می‌کند و پسری را می‌کشد و دیوار کجی را راست می‌کند و در هر مرحله با اعتراض موسی علیه السّلام مواجه می‌شود، در مقام جواب به موسی بر آمده و حقیقت و منظور اصلی کارهایی را که به امر خدا انجام داده بود بیان و تأویل باز گو می‌نماید، معلوم می‌شود که حقیقت کار و منظور واقعی آن کارها به صورت کارهای خضر ظهور کرده بود که به منزله روح این کارها به حساب می‌آمد و همان را تأویل نامید و فرمود: سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً.

بنابر این منظور از تأویل یک معنای خلاف ظاهر لفظ نیست که بعضیها پنداشته‌اند بلکه یک واقعیتی است که الفاظ حاکی و ناظر به آن واقعیت است چنانکه در این چند نمونه ملاحظه کرده‌اید.

ج- آراء مفسران درباره مفهوم تأویل

قدمای از مفسّران، معمولا تأویل را به جای تفسیر و معنایی مترادف با آن به کار می‌بردند چنا که ابن جریر طبری، در موارد مختلف از تفسیر خود چنین تعبیر می‌کند که: «القول فی تأویل قوله تعالی کذا کذا، بحث در تأویل فرموده خداوند است ...»

و مراد او از تأویل در این گونه موارد، همان تفسیر است. ابو عبیده و ثعلب و ابو العباس مبرّد نیز تفسیر و تأویل را به یک معنا دانسته‌اند.

ولی متأخرین در بیان معنای تأویل معانی مختلفی را گفته و نظریات گوناگونی را ارائه دادند که با دقت در آنها معلوم می‌شود که عده‌ای تأویل را کاملا همانند قدما به معنای تفسیر گرفته و آن را از قبیل مفهوم و مدلول به شمار می‌آوردند البته معنایی که

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۰

با کمک قرائن، لفظ به آنها دلالت دارد. ولی عده‌ای نیز تأویل را از سنخ مفاهیم و مدالیل الفاظ ندانسته بلکه آن را حقیقت و واقعیت عینی به حساب آورده‌اند که الفاظ حاکی از آنهاست چنانکه مثل نسبت به ممثّل و یا صورت نسبت به معنا.

اینک به برخی از معانی نقل شده از متأخرین برای تأویل اشاره می‌کنیم:

الف- انصراف دادن [بر گرداندن لفظ از معنای راجح به معنای مرجوح به جهت اقتران کلام به قرائن و شواهدی که دلالت بر این انصراف دارد.

ب- تعیین یکی از محتملات لفظ با استفاده از قرائن.

ج- بیان معنای مشکل لفظ [طبق این معنا، تأویل مخصوص متشابهات خواهد بود].

د- تفسیر باطن لفظ.

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در این چهار معنا، تأویل کاملا به معنای تفسیر گرفته شده و از قبیل مدالیل و معانی لفظی به شمار آمده و این معنا با نتایج به دست آمده از بررسی موارد کلمه تأویل در قرآن، مطابق نیست، زیرا در ذیل آیات فوق گفته شده که اساسا تأویل از قبیل مفاهیم و مدالیل نیست بلکه واقعیتی است عینی که الفاظ حاکی از آن است همانند مثل و ممثّل که خضوع پدر و مادر و برادران یوسف که یک واقعیت عینی است به عنوان تأویل خواب او به حساب می‌آید.

عده‌ای دیگر تأویل را به گونه‌ای دیگر توجیه و تبیین کردند که با معنای مورد نظر ما قابل تطبیق است.

الف- احمد بن تیمیه درباره تأویل قرآن که در آیه ۷ سوره آل عمران آمده است می‌نویسد: تأویلی که جز خداوند از آن آگاهی ندارد، همانا واقعیتهایی است که مرجع و بر گشت آیات به آنهاست مانند: کیفیت صفات خدا و کیفیت عالم غیب از بهشت و جهنم گرفته تا دیگر متعلقات آن ...

تأویل را به غلط به معنای اصطلاحی ساخته خود گرفته‌اند و چه بسیار اشتباهاتی که از این راه ناشی شده است ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۱

کلام، لفظی است و برای آن معنایی که در قلب و ذهن حاصل می‌گردد و آن لفظ نیز نوشته می‌شود، ولی هنگامی که ما کلام را می‌شنویم و معنای آن را تصور کرده و به زبان می‌رانیم، تمام این مراتب [چیزی غیر از حقیقت و واقعیت خارجی است که اصل و مرجع واقعی آن کلام می‌باشد و نه چنین است که هر کس مراحل اول را درک نمود، توانایی فهم واقعیت دوم را نیز داشته باشد.

نمونه این سخن آنکه اهل کتاب، اوصاف پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در کتابهای خود خوانده و صورتهای ذهنی آن اوصاف را به ذهن آورده بودند و این «تفسیر» آن کلام بود، لکن «تأویل» آن همانا وجود خارجی و اوصاف واقعی و عینی حضرتش بود که پیشینیان از درک آن عاجز بودند.

همچنین ممکن است انسان، «حج، مشعر، منی، عرفات و مزدلفه» را از نظر تصورات ذهنی درک کند ولی تا هنگامی که اماکن مذبور را ندیده است از واقعیت عینی آنها که در حقیقت کلام حاوی اسامی آن مکانها محسوب می‌گردد بی‌اطلاع می‌باشد ... «۱».

ب- استاد علامه طباطبائی- رحمهٔ اللّه علیه- در توضیح و تبیین معنای تأویل و کیفیت ارتباط آن با الفاظ آیات می‌فرماید:

«تأویل آیه امری عینی و خارجی است که نسبت آن به مدلول [مفهوم آیه همچون نسبت ممثّل است به مثل. بنابر این، تأویل، گر چه از جهت دلالت، مدلول [لفظی آیه نیست لکن نوعی حکایت آیه محسوب می‌شود به طوری که همواره بین آنها ارتباط خاصّی وجود دارد، درست نظیر این ضرب المثل «فی الصّیف ضیّعت اللّبن» «۲» در مورد کسی که می‌خواهد کاری را انجام دهد ولی زمینه و اسباب آن کار را (۱) به نقل از تفسیر المنار، ج ۳، تفسیر آیه ۷ آل عمران.

(۲) ریشه این مثل آن است که یکی از امرا با دختر صاحب ثروتی ازدواج کرد و پس از مدّتی او را طلاق داد. و سپس در هنگام خشکسالی از وی شیر طلبید و وی در پاسخ، این مثل را بر زبان آورد، اصمعی آن را چنین معنا کرده است: آنچه را که در گذشته می‌خواستی رها کردی و حال که وقتش نیست مطالبه می‌کنی (مجمع البحرین، ماده صیف).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۲

قبلا از بین برده است، زیرا مفهومی که کلمات این ضرب المثل بر آن دلالت دارد (یعنی از بین بردن شیر توسط کسی که با آن کار دارد) آن معنایی نیست که در مورد ذکر شده منظور گردیده است ولی با این همه بیانگر حال مخاطب است و تصویر کننده آن در ذهن به گونه‌ای که مفهوم حاصل از کلام [مثل بر اساس مدلول لفظیش در بردارنده معنای مقصود می‌باشد بدون آنکه لفظا بر آن دلالت نماید».

همچنین است تأویل آیات قرآن، زیرا آن حقیقت خارجی که موجب تشریح حکمی از احکام یا بیان معرفتی از معارف الهی و یا وقوع حادثه‌ای می‌گردد، همان مضمون قصه‌ای از قصه‌های قرآنی است و اگر چه مدلول لفظی آن، امر و نهی یا بیان و یا واقعه مشخصی نمی‌باشد ولی در عین حال نظر به ارتباط خاص علت و معلولی که بین آن احکام و بیانها و حوادث و این الفاظ وجود دارد الفاظ مذبور در حقیقت، اثر حاکی از واقعیت نفسی خاصی است، همچنانکه وقتی کسی به خدمتکارش می‌گوید: «به من آب بده» این گفته او ناشی از اقتضای طبیعی انسانی در جهت کمال طبیعی اوست، زیرا این حقیقت خارجی است که استمرار حیات و بقای وجود آدمی را اقتضا دارد ...

بنابر این «تأویل» از قبیل امور عینی والائی است که از قلمرو تقیّدات لفظی برتر بوده و تنها نسبت آن با الفاظ به جهت نزدیک ساختن آن به اذهان می‌باشد، چنانکه در آیه ۱- ۲ سوره زخرف آمده است: وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ «۱». و در آیه ۲۲ سوره بروج می‌فرماید:

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ «۲»، پس برای قرآن برتر از آنچه که ما می‌خوانیم و در آن تفکر می‌کنیم، واقعیتی است که

نسبت آن به قرآن به مثابه نسبت (۱) «قسم به کتاب آشکار، همانا ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، شاید که شما تعقل کنید، محقّقا آن (قرآن) در اصل کتاب، در نزد ما بلند مرتبه‌ای استوار است».

(۲) بلکه آن قرآن مجید است در لوحی نگاه داشته شده.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۳

روح است به تن و ممثّل به مثال و این واقعیت همان چیزی است که در قرآن به نام کتاب حکیم خوانده می‌شود و هم اوست که اساس و معتمد معارف و مضامین قرآنی است، این واقعیت والا، نه از سنخ الفاظ پراکنده و متقاطع است و نه از قبیل مدلولات لفظی، از همینجا حقیقت تأویل آشکار شده و روشن می گردد که چرا فهم عادی و نفس ناپاک، نمی‌تواند به درک آن نائل آید.

از آیه سوره زخرف به خوبی استفاده می‌شود که قرآن نازل شده نزد خدا، مرتبه‌ای بس شامخ داشته که از قلمرو عقل بشری بیرون بود، لکن خداوند جهت عنایت به بندگان، آن را به صورت کتابی خواندنی قرار داد و لباسی از الفاظ عربی بر تن آن کرد تا شاید مردمان از این راه تا حدودی آن را تصور کنند. زیرا این قرآن مادام که در امّ الکتاب قرار داشته باشد، از دسترس فهم و عقل بشر دور خواهد بود و اساسا بشر عادی را در آنجا راهی نیست «۱».

ج- استاد مصباح یزدی در درس معارف قرآنی در این رابطه می گوید: «در وراء آیات قرآن یک سلسله حقایقی وجود دارد که آیات قرآن، حاکی از آنهاست و به گونه‌ای به آنها باز می گردد، آیاتی که از خدا و معاد و برزخ و عالم ذر و نظایر آن سخن می گویند تأویلشان همان حقایق خارجی است که در این گونه آیات از آنها سخن به میان آمده است.

و آیات احکام که به صورت امر و نهی ذکر شده است در وراء شکل ظاهریشان از حقایق و روابطی بین عمل انسان و کمال نهائی او (قرب به خدا) حکایت دارد، مثلا آیه: أَقِمِ الصَّلاةَ حکایت از یک رابطه مثبت بین نماز خواندن و رسیدن به مقام قرب، دارد.

و یا آیه: وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ «۲» از یک رابطه منفی بین قتل (۱) المیزان، ج ۳، ص ۵۲- ۵۵ را ملاحظه کنید.

(۲) سوره هود، آیه ۱۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۴

نفس محترمه و نزدیک شدن به خدا، حکایت دارد».

تأویل این گونه آیات همان روابط مثبت یا منفی است که یک رابطه حقیقی بوده و بر اعمال انسان حکمفرماست.

و آیاتی که مشتمل بر بیان داستانها و قصص است نیز، در واقع بیانگر یک سلسله قوانین حاکم بر جهان هستی هستند. مثلا داستان موسی علیه السّلام و فرعون، علاوه بر اینکه یک داستان واقعی است، بیانگر پیروزی حق بر باطل نیز می‌باشد یعنی این یک قانون کلی حاکم بر نظام هستی است که حق پیروز است، و تأویل این گونه آیات همان قوانین حاکم بر نظام هستی است. به هر حال، این حقایق و روابط و قوانین، و برای همگان در این عالم دسترسی به آنها میسر و ممکن نیست، البته پس از مرگ، پرده‌ها از چشمها گرفته می‌شود: فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ «۱» و آن همان مرحله تُبْلَی السَّرائِرُ است که همه این حقایق و روابط و قوانین آشکار می گردد و بالأخره همه آن را می‌بینند، دیدنی از سنخ علم حضوری که تشکیک پذیر نیست.

در این عالم رسیدن به آن حقایق تنها برای پاکان چرا که لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۲».

جمع بندی نظرات سه گانه

اشاره

۱- قدما تأویل را مرادف تفسیر و همان معنای ظاهری لفظ می‌دانند.

۲- عده‌ای از متأخرین همانند قدما تأویل را از سنخ مفهوم و معنا دانسته‌اند اما نه معنای ظاهری لفظ بلکه معنای خلاف ظاهر که لفظ با کمک قرینه باید به آن معنا دلالت نماید.

۳- عده‌ای دیگر از متأخرین اساسا تأویل را از سنخ مفهوم و معنا نمی‌دانند بلکه آن را از حقایق خارجی و عینی به شمار می‌آورند.

(۱) سوره انعام، آیه ۱۵۱.

(۲) سوره واقعه، آیه ۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۵

تذکر:

چنانکه ملاحظه کرده‌اید، قائلین به قول سوم هم گر چه از یک نظر هم عقیده‌اند که تأویل، امری عینی و خارجی است و از سنخ مفهوم نیست، ولی در تبیین معنای خارجی باز با هم اختلاف دارند، یعنی نمی‌توان تأویل قرآن به نظر علامه را همان تأویل به نظر ابن تیمیه دانست، زیرا ابن تیمیه مصادیق این جهانی داستانها و یا مصداق خدا و معاد را تأویل آیات مربوطه دانست، در حالی که مرحوم علامه حقیقت متعالی و بسیط قرآن را که در ام الکتاب و لوح محفوظ است و از دسترس عموم به دور است، تأویل قرآن دانست.

و همچنین آقای مصباح یزدی، حقایقی که در ماورای احکام اعتباری وجود دارد و همچنین حقایق ماورای طبیعی مانند خدا و معاد را تأویل به حساب آورد. پس می‌توان گفت که این سه نظر در عین اینکه وجه مشترك دارند، باز با هم در معنای حقایق عینی اختلاف دارند.

به هر حال، با دقت در موارد استعمال لفظ تأویل در قرآن و توجه به معنای لغوی آن می‌توان دریافت که معنای سوم، نزدیکترین معنا به اصل معنای لغوی کلمه «تأویل» است که در همه موارد تأویل، کاملا با هم قابل تطبیق‌اند که به نمونه‌هایی از آن در صفحات پیشین در داستان حضرت موسی و خضر و ماجرای حضرت یوسف اشاره شد، و روایات هم مؤید این نظر هستند.

د- تأویل از نظر روایات

در روایات نیز تأویل قرآن به معنای حقایق خارجی و واقعیّتهای عینی که مقاصد واقعی آیات می‌باشد به کار برده شده است و از جهت معنا و کیفیت استعمال با آیاتی که کلمه تأویل در آنها به کار رفته، کاملا مطابقت دارد، اینک به عنوان نمونه به بعضی از آن روایات برای توضیح مطلب اشاره می‌کنیم:

۱- «سألت ابا عبد اللّه علیه السّلام عن هذه الرّوایة: ما فی القرآن الّا و لها ظهر و بطن و ما فیه حرف الّا و له حدّ و لکلّ حدّ مطّلع» ما یعنی بقوله «لها ظهر و بطن»؟ قال: ظهره تنزیله

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۶

و بطنه تأویله، منه ما مضی و منه ما لم یجئی بعد، یجری کما تجری الشّمس و القمر لکلّ ما جاء منه شیئی وقع، قال اللّه تعالی: و ما یعلم تأویله الّا اللّه و الرّاسخون فی العلم، نحن نعلمه» «۱».

یعنی: « [فضیل بن یسار می‌گوید] از امام صادق علیه السّلام درباره این حدیث [نبوی که: هیچ چیز در قرآن نیست مگر اینکه ظاهری دارد و باطنی و هیچ حرفی در قرآن یافت نمی‌شود مگر آنکه برای آن تعریفی است و برای هر تعریفی آغازی، سؤال کردم

که منظور از قرآن ظاهری دارد و باطنی چیست؟

امام فرمود: ظاهرش تنزیل آن و باطنش تأویل آن است، از قرآن مطالبی قبلا واقع شده است و مسائلی هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده است، قرآن چون خورشید و ماه جریان دارد و [هر زمان چیزی از آن بیاید و تحقق پذیرد، خدای متعال فرموده است: جز خدا و راسخان در علم و دانش [کسی دیگر] تأویلش را نمی‌داند ما [تأویل قرآن را] می‌دانیم».

بی‌تردید، بر طبق مضمون این روایت، مصداقهای خارجی و حوادث عینی که در خارج به عنوان تأویل، منطبق بر آیات قرآن می‌باشد، از قبیل مفاهیم، معانی و مدلولهای لفظی آیات قرآن نمی‌باشد و انطباق آنها بر آیات، در طول زمان صورت می‌گیرد، این معنا در عین اینکه شامل معنای لغوی تأویل است، با سایر موارد استعمال آن نیز تطبیق می‌نماید.

۲- امام صادق در حدیثی دیگر فرمود: «انّ القرآن حیّ لا یموت، و الأیهٔ حیّهٔ کما یجری اللّیل و النّهار و کما تجری الشّمس و القمر، یجری علی آخرنا کما یجری علی اوّلنا» «۲».

یعنی: «قرآن زنده است و هر آیه‌ای از آن نیز زنده، آنچنانکه شب و روز گردش (۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱، (چاپ قم).

(۲) مرآهٔ الأنوار، ص ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۷

می‌کنند و خورشید و ماه در جریانند، قرآن، همانگونه که بر گذشتگان گذشت بر آیندگان نیز جریان خواهد یافت».

۳- امام معصوم علیه السّلام درباره آیه: قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ «۱»، فرمود: تأویل آیه چنین است که اگر امام خود را از دست دادید و از مشاهده او محروم شدید چه خواهید کرد؟

و نیز درباره آیه: سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ «۲»، فرمود: تفسیر آن این است که در میان آبادیهای سباء و شام، شبها و روزها با آسودگی و اطمینان خاطر سیر و گردش کنید و اما تأویل آن این است که در علوم اهل بیت و در سایه آنها سیر کنید.

و همچنین در بسیاری از روایات وارد شده، قسمتی از آیات، بدون هیچگونه دلالت و ظهور لفظی، بر ائمه اهل بیت علیهم السّلام و شیعیانشان تطبیق گردیده و پاره‌ای دیگر از آیات، مصداق معاندین، اهل ضلالت، اصحاب بدعت و کسانی که بعد از نزول قرآن به وجود آمده‌اند، بیان شده است، به علاوه در مورد بسیاری از آیات، مصداقهای بیان شده از حدود دلالت لفظی بیرون بوده و بیشتر آنها بعد از نزول قرآن بوده است «۳».

بدیهی است تمام موارد مذکور از باب تأویل بوده و این خود دلیل بر آن است که تأویلات قرآن، از سنخ مدلولها و مفاهیم لفظی نمی‌باشد و دلالت آیات قرآن بر آن دسته حقایق خارجی و واقعیتهای عینی که «تأویل» نامیده می‌شود از طریق دلالت لفظی صورت نمی‌پذیرد.

۵- آیا همه آیات قرآن تأویل دارد؟

در میان گفته‌های مفسران، دو نظریه بیش از نظریات دیگر مطرح است گر چه هر (۱) سوره ملک، آیه ۳۰.

(۲) سوره سبأ، آیه ۱۸.

(۳) ر. ک. به مقدمه تفسیر برهان (مرآهٔ الأنوار) تألیف ابو الحسن بن محمد طاهر، ص ۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۸

دو نظریه از نظر ما مردود می‌باشد.

الف- تأویل به معنای نوعی تفسیر است که محصل معنای کلام است.

ب- تأویل به معنای امری خلاف ظاهر لفظ است که آن، مقصود کلام است، مانند آیاتی که در زمینه تجسم خدا و لغزش انبیا،

نازل شده است.

بنابر معنای اول، تمام آیات قرآن تأویل دارد و بنابر معنای دوم، فقط بعضی از آیات (متشابهات) دارای تأویل می‌باشند.

صرف نظر از اینکه هیچیک از دو معنای فوق برای تأویل با حقیقت آن سازگار نیست (زیرا چنانکه گفته شد اساسا تأویل از سنخ مفهوم نیست بلکه از حقایق عینی و خارجی است) اصولاـ مفاد آیاتی که «تأویل» در آنها به کار رفته است می‌رسانـد که تأویل اختصاص به آیات خاصی نـدارد بلکه برای همه آیات تأویل متصور است، زیرا «تأویل» در آیاتی همچون: هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِیلَهُ و: بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ و نظایر آنها، اطلاق داشته، همه آیات قرآن را شامل می‌شود.

از سوی دیگر: اختصاص آیاتی مشخّص تحت عنوان، «متشابه» به داشتن تأویل، به آن معناست که این آیات به دلیل آنکه جز خدا کسی بر آنها علم نـدارد، مجمل و نامفهوم بوده است چنین کلامی را نمی‌توان بلیغ شمرد، تا چه رسد به کلامی که با بلاغت خود در برابر جهان سخنوری تحدّی و اعلام برتری نماید.

به علاوه، در هیچیک از موارد هفدهگانه که کلمه «تأویل» در آیات قرآن به کار رفته است، معنای خلاف ظاهر مقصود نبوده و مفهوم مدلول لفظی از آن مراد نگشته است تا آنکه تنها به برخی از آیات اختصاص داده شود.

استعمال تأویل در مورد رؤیا و امثال آن، نشان می‌دهد که تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن حقیقت سرچشمه می‌گیرد و به نحوی تحقّقش

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۴۹

می‌بخشد و ظاهر نشانه تأویل است «۱».

این معنا در مورد قرآن مجید نیز جاری است، زیرا این کتاب مقدس از یک سلسله حقایق و معنویاتی سر چشمه می‌گیرد که از قید ماده و جسمانیت آزاد بوده و از مرحله حس و محسوس بالاتر می‌باشد و از مرز الفاظ و عبارات که مشخّص زندگی مادی ماست، بسی فراتر می‌رود.

این حقایق و معنویات به حسب حقیقت، در قالب الفاظ نمی‌گنجد، نهایت آنکه از ناحیه غیب توسط این الفاظ، هشیاری به جهان بشریت داده شده که: هان ای آدمیان! با ظواهر اعتقادات حق و اعمال شایسته، خود را مستعد درک سعادتی کنید که روز قیامت حقایق آن به طور کامل هویدا خواهد شد. چنانکه دو آیه سوره اعراف و سوره یونس «۲» بر این معنا دلالت دارند «۳».

به هر حال، تأویل، اختصاص به آیات مشخصی نـدارد بلکه همه آیات قرآن حاکی از حقیقتی عینی و واقعی هستند که آن حقیقت را جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند.

و- تأویل حق چیست؟ و تأویل باطل کدام است؟

تأویل آیات قرآن، به معنایی که بیان گردید، همانگونه که ممکن است به طور صحیح و مطابق با مضامین قرآن کریم صورت گیرد، همچنین ممکن است بر خلاف مضامین قرآن بوده و مطابق با واقع آیات نباشد، این نکته را می‌توان از آیه ۷ سوره آل عمران استنباط نمود، زیرا در آیه مذبور، در عین اینکه از تأویل اهل ظلالت نکوهش شده است، تأویل به حق و مطابق واقع نیز تثبیت گشته و با صراحت بیان شده است که چه تأویلی حق و صحیح است: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ. (۱) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، ص ۷۶ و ۷۷.

(۲) سوره یونس، آیه ۳۹ و اعراف، آیه ۵۳.

(۳) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۰

بنابر این، تأویل صحیح و واقعی آیات قرآن، آن سلسله حقایق است که از منبع وحی و علم الهی سرچشمه می‌گیرد و قهرا تأویل باطل آن است که گمراهان به منظور ایجاد فتنه و منحرف ساختن مردم از طریق حق، بر خلاف مضامین درست قرآن، اظهار کرده، آیات آن را طبق خواسته‌های شیطانی، بر مقاصد گمراه کننده خود حمل می‌نمایند.
و از آنجا که ارتباط تأویلات قرآن با جنبه‌های لفظی، خارج از قواعد و قوانین عادی مربوط به دلالتهای لفظی بوده، با مقاصد واقعی قرآن کاملا تطبیق می‌نماید، از این رو تشخیص تأویل حق از تأویل باطل با میزان سنجش عقلی، بسیار دشوار بوده، جز با استعانت از سنجش نقلی که متکی بر وحی خداوندی و علم یقینی به حقایق قرآن باشد، امکان پذیر نخواهد بود.

ز – چه کسی تأویل صحیح را می‌داند؟

پس از طی مسائل گذشته ممکن است سؤالی مطرح شود که «تأویل» را چه کسی می‌داند و چه کسی بر تأویل صحیح و درست آیات قرآن واقف است؟
در پاسخ به سؤال فوق محققین از مفسرین می‌گویند: تأویل صحیح و درست را خدای متعال و راسخین در علم [که مصداق اتمّ آن معصومین علیهم السّلام هستند] می‌دانند و آیه شریفه: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ دلیل بر این مدعا بوده و روایات وارده از ائمه معصومین نیز مؤید همین معناست، چنانکه در مطلب قبلی اشاره کردیم، چون تأویل به ظاهر لفظ و قواعد لفظی مربوط نیست، فهم آن برای مردم عادی مشکل است و ممکن است هر کسی به دلخواه خود آیه را به یک معنایی تطبیق دهد و بگوید: این همان تأویل قرآن است و دیگری نیز به علت نبودن قرائن و شواهد نتواند آن را رد کند با آنکه آن معنا، معنای نادرستی باشد. پس در فهم تأویل قرآن باید به مکتب وحی و خاندان عصمت و رسالت مراجعه کرد و گر نه دیگران فهمشان مورد اعتماد نیست.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۱
در مقابل این قول عده‌ای از مفسرین می‌گویند: تأویل صحیح و درست را تنها خدا می‌داند و راسخون در علم نیز آن را نمی‌دانند و در اثبات ادعای خود به ظاهر آیه ۷ سوره آل عمران تمسک کردند و گفتند: آیه شریفه دارد: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ و جمله بعد از آن را که دارد: وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا را جمله مستقل و مستأنف می‌دانند یعنی این جمله را عطف به اللّه در جمله قبل نمی‌دانند و با این استدلال چنین استفاده کرده‌اند که: علم به تأویل، مخصوص خداست و راسخین در علم می‌گویند: گر چه تأویل آیات متشابه را نمی‌دانیم اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ماست و اساسا ایمان راسخین در علم را در صورتی قابل ستایش و ارج نهادن می‌دانند که اینان نسبت به تأویل آیات متشابه عالم نباشند، یعنی با اینکه نمی‌دانند، تسلیم‌اند اما در غیر این صورت، ایمان و تسلیم در مقابل چیزی که بر آن علم و آگاهی دارند این چنین قابل ستایش نیست.
ولی این پندار از چند جهت مردود است زیرا:
اولا: بسیار بعید به نظر می‌رسد که در قرآن، آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا، احدی نداند، مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است؟ چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنا و تأویل آن بی‌خبر باشد؟! این درست به آن می‌ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی جملات آن را جز خود کسی نفهمد.
ثانیا: همانطور که مرحوم طبرسی، در مجمع البیان می‌گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث درباره تفسیر آیه‌ای خودداری کنند و بگویند: این آیه از آیاتی است که جز خدا معنای نهانی آن را نمی‌داند بلکه دائما در کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش داشتند.
ثالثا: اگر منظور این باشد که راسخین در علم در برابر آنچه نمی‌دانند تسلیم هستند مناسبتر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان

چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن با دانستن تأویل قرآن متناسب است نه با ندانستن و تسلیم بودن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۲

رابعا: روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تأیید می‌کنند که راسخین در علم، تأویل آیات را می‌دانند «۱»، بنابر این، جمله: «و الرّاسخون فی العلم» باید عطف بر کلمه «اللّه» باشد، تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که از جمله‌ای در نهج البلاغه در خطبه اشباح (۹۰) استفاده می‌شود که راسخین در علم، تأویل آیات را نمی‌دانند و به عجز و ناتوانی خود معترفند: «و اعلم انّ الرّاسخین فی العلم هم الّذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب فلزموا الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب».

یعنی: «بدان! راسخین در علم، کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی‌نیاز ساخته است».

ولی علاوه بر اینکه این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده که «و الرّاسخون فی العلم» را در آیه، بر «اللّه» معطوف دانسته و آنها را آگاه از تأویل قرآن معرفی نموده، سازگار نیست «۲»، با دلایل فوق نیز سازگار نیست، بنابر این، باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ماست منافات نداشته باشد «۳».

در اینجا به عنوان تیمن و تبرک به یک روایت اشاره می‌کنیم: در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام باقر علیه السّلام نقل شده که حضرت در رابطه با آیه: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ، فرمودند: «انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افضل الرّاسخین فی العلم قد علم جمیع ما انزل اللّه علیه من التّنزیل و التّاویل و ما کان اللّه لینزّل علیه شیئا لم یعلّمه تأویله و اوصیاؤه من بعده یعلمونه» «۴». (۱) رجوع کنید به تفسیر نور الثقلین و برهان و صافی که روایات را جمع کرده‌اند.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۵.

(۳) تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

(۴) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۳

یعنی: «به حقیقت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برترین راسخان در علم است، او تنزیل و تأویل نازل شده از سوی خداوند یکتا را به تمامیّت آن، دانست و قرار خداوند بر این نبود که چیزی را بر او نازل کند که تأویلش را به او نیاموخته باشد و اوصیا و جانشینان بعد از او نیز آن (تنزیل و تأویل) را می‌دانند».

البته تعیین پیامبر و ائمه علیهم السّلام از باب تعیین اظهر مصداق است و گرنه ممکن است دیگران هم تا حدودی به برکت تعلیم آنان جزء راسخین در علم باشند چنانکه از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: «من از راسخین در علم هستم و تأویل قرآن را می‌دانم».

به هر حال، نمی‌توانیم بگوییم: در قرآن آیاتی وجود دارد که جز خدا کسی آن را نمی‌فهمد چرا که این با هدف قرآن سازگار نیست.

ح- راسخون در علم چه کسانی هستند؟

پس از بررسی این جهت که تأویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند جای این سؤال است که راسخین در علم چه کسانی هستند که بر تأویل قرآن آگاهند؟

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود که: این کلمه در قرآن کریم در دو مورد به کار رفته، یکی در آیه ۷ سوره آل عمران و دیگری در

آیه ۱۶۲ سوره نساء آنجا که می‌فرماید:

لکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ.

یعنی: «دانشـمندان و راسـخان در علم از اهـل کتاب و مؤمنین به آنچه بر تو نازل شـده و آنچه بر انبیای پیش از تو نازل شـده، ایمان می‌آورند».

همـانطوری که از معنـای لغـوی این کلمه اسـتفاده می‌شود، منظور از آن کسـانی هسـتند که در علم و دانش، ثـابت قـدم و اسـتوار و صاحب نظر می‌باشند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشـمندان و متفکران را در بر می‌گیرد ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۴

درجه اول در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته‌انـد و هنگامی که این تعبیر ذکر می‌شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می‌شود، لـذا در روایات، گاهی راسخان در علم را به نحو عام معنا می‌کنند و گاهی هم بر مصادیق اتم و اظهر تطبیق می‌کنند:

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: «انّ الرّاسخین فی العلم من لا یختلف فی علمه» «۱».

و از طرق عامه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمود: «من برّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه، و من عفّ بطنه و فرجه فذلک من الراسخین فی العلم» «۲».

یعنی: «کسـی که نیکوکـار و راسـتگو و دارای قلب مسـتقیم و ثـابت باشـد و بطن و فرج خود را پـاک و عفیف نگه دارد او از جمله راسخین در علم است».

و از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: «من از راسخان در علم هستم» «۳».

بنابر این، راسخین در علم افراد معینی و محدودی نیستند، لکن در بین مصادیق، معمولا نظرها به اظهر مصداق متوجه است، پس اگر مشاهـده می‌کنیم در روایات متعددی «و الرّاسـخون فی العلم» تفسیر به پیامبر گرامی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و ائمه هدی علیهم السّـلام شـده روی همین نظر است زیرا آیات قرآن مفاهیم وسـیعی دارنـد که در میان مصادیق آن، افراد نمونه و فوق العاده‌ای دیـده می‌شود، لذا امام باقر علیه السّـلام در تعیین مصداق راسخ در علم فرمود: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم از بزرگترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را که خداونـد بر او نازل کرده بود از تأویل و تنزیل قرآن می‌دانست خداونـد هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای او همه اینها را می‌دانستند «۴».

و روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حـدیث در این زمینه آمـده است که نویسـندگان تفسیر «نور الثقلین» و تفسیر «برهان» در ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، آنها را جمع آوری نموده‌انـد که در همه آنها پیامبر و ائمه معصومین علیهم السّـلام به

(۱) المیزان، ج ۳، به نقل از اصول کافی.

(۲) المیزان، ج ۳، به نقل از الدر المنثور، سیوطی.

(۳) تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۶.

(۴) تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۵

عنوان مصداق راسخان در علم معرفی شدند.

ولی باید توجه داشت که تفسیر «راسـخان در علم» به پیامبر و ائمه علیهم السّـلام منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا در آیه ۱۶۲ سوره نساء کلمه «راسـخون در علم» به دانشـمندان اهل کتاب اطلاق شـده، و یا چنانکه گفته شده ابن عباس خود را از مصادیق

راسخان در علم می‌دانست، منتها هر کس به اندازه وسعت دانش خود از اسرار و تأویل آیات قرآن، آگاه می‌شود و آنان که علمشان از علم بی‌پایان پروردگار سر چشمه می‌گیرد طبعا به همه اسرار و تأویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می‌دانند.

۳- محکم و متشابه

محکم:

واژه «محکم» در اصل از «احکام»، به معنای ممنوع ساختن گرفته شده است و به همین دلیل به موضوعات پایدار و استوار، «محکم»، می‌گویند، زیرا عوامل نابودی را از خود دور می‌کند و نیز به سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلافی را از خود دور می‌سازد، «محکم» می‌گویند.

بنابر این، منظور از آیات محکمات، در آیه ۷ سوره آل عمران، آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در معنای آن نیست، مثلا آیه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و هزاران آیه مانند آنها درباره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ همه از «محکمات» می‌باشند.

این آیات محکمات، در قرآن «امّ الکتاب» نامیده شده‌اند؛ یعنی اصل و مرجع و مفسّر و توضیح دهنده آیات دیگر هستند، پس در فهم آیات متشابه باید به آیات محکم مراجعه کرد و با ارجاع متشابه به محکم، معانی صحیح آنها را فهمید.

متشابه:

واژه «متشابه» در اصل به معنای چیزی است که قسمتهای مختلف آن شبیه یکدیگر باشند، به همین جهت به جمله‌ها و کلماتی که معنای آنها پیچیده باشد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۶

و احیانا احتمالات مختلف درباره آن داده شود «متشابه» می‌گویند. و منظور از متشابهات قرآن همین است یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است و در آغاز احتمالات متعدد در آن می‌رود، اگر چه با توجه به آیات محکم تفسیر آنها روشن است.

به عنوان نمونه، آیه يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ جزء آیات متشابه است چرا که معنایش این است که «دست خدا بالای دست آنهاست» و آیه: وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ نیز جزء متشابهات است زیرا معنای آن این است که: «خداوند شنوا و داناست» و آیه:

وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ یعنی: «ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می‌دهیم».

و آیه: الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى و یا آیه: إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ که در بدو امر ظهور در جسمیت خدا دارد که بر تختی نشسته و یا قابل رؤیت با چشم سر است.

اینها نمونه‌هایی از آیات متشابه‌اند که باید با ارجاع آنها به آیات محکم، معنای اصلی آنها روشن شود؛ مثلا با مراجعه به آیه محکم لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و آیه: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ مسئله جسمانیت خدا و قابل رؤیت بودن او با چشم سر و یا دست داشتن به معنای عضو مخصوص نظیر دست انسان، منتفی می‌شود و با دقت در روایات و آیات وارده در محاسبه اعمال عباد، روشن می‌شود که منظور از ترازوی نصب شده در قیامت، مفاهیم کلی قدرت و علم و سنجش می‌باشد، یعنی ترازویی متناسب با سنجش اعمال نه ترازویی شبیه ترازوی سنجش اجسام. به هر حال، متشابه با ارجاع به محکم، قابل فهم و درک است.

درباره محکم و متشابه، مفسران احتمالات زیادی داده و بحثها در پیرامون آن احتمالات کرده‌اند، ولی آنچه ما در بالا گفتیم، هم با

معنای اصلی این دو واژه کاملا مناسب است و هم با شأن نزول آیه و هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است و هم با خود آیه مورد بحث (آیه ۷ سوره آل عمران)، زیرا در ذیل آیه می‌خوانیم که افراد مغرض و فتنه‌جو، همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می‌دهند، بدیهی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۷

است آنها از آیاتی سوء استفاده می‌کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعدد را داشته باشد و این خود می‌رساند که متشابه، به آن معناست که در بالا گفته شد.

نکته:

لازم به یادآوری است که محکم و متشابه، به معنای دیگری نیز در قرآن آمده است چنانکه در اوّل سوره هود می‌خوانیم: كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ در این آیه تمام آیات قرآن محکم معرفی شده است در حالی که در آیه ۷ از سوره آل عمران گفته شد که آیات دو دسته‌اند بخشی محکم و بخشی متشابه‌اند، پس منظور از «محکم بودن» تمام آیات در این آیه، ارتباط و به هم پیوستگی و استحکام حقایق قرآنی است. و یا در آیه ۳۳ سوره زمر می‌خوانیم: كِتاباً مُتَشابِهاً یعنی کتابی که تمام آیات آن متشابه است، قهرا متشابه در اینجا نیز غیر از متشابه به معنای مورد نظر و بحث ماست، در اینجا مقصود همانند یکدیگر از نظر درستی و صحت محتوا و تنظیم الفاظ است.

با توجه به توضیحاتی که در محور محکم و متشابه داده‌ایم، روشن شده که در فهم معانی و مقاصد قرآن، یک انسان واقع بین، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و با کمک آیات نسبت به یکدیگر، حقایق آنها را دریابد (تفسیر قرآن به قرآن) و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام را بر طرف سازد و به کنه آن برسد. در حقیقت «آیات محکم» از یک نظر، همچون شاه راههای بزرگ و «آیات متشابه» همانند جاده‌های فرعی هستند، روشن است اگر کسی در جاده‌ای فرعی سر گردان شد، سعی می‌کند که خود را به جاده اصلی برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از «محکمات» به «ام الکتاب» نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه «ام» در لغت به معنای اصل و اساس هر چیزی است و اگر مادر را «ام» می‌گویند بخاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می‌باشد و به این ترتیب، محکمات، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می‌گردد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۸

دو سؤال

سؤال اول:

علت تشابه در کلام چیست؟

گفته می‌شود علل و عوامل تشابه و چند پهلو شدن یک عبارت چیست؟ و کدام عامل در قرآن سبب تشابه در آیات شده است؟

پاسخ:

اشاره

در جواب این سؤال گفته می‌شود که به طور خلاصه پنج عامل را می‌توان منشأ تشابه دانست و آنها عبارتند از:

۱- «عجز متکلم از تبیین مراد»:

یکی از عوامل تشابه این است که گوینده قادر بر بیان مطالب و مقصود درونی خود نیست و یا بر قوانین محاوره و یا بر زبانی که می‌خواهد با آن زبان سخن بگوید تسلط ندارد، قهرا عباراتی را چند پهلو به کار می‌برد و همین سبب «تشابه» کلامش می‌شود.

۲- «هدف، معمّا گویی است»:

یعنی گاهی گوینده سخن در عین اینکه مسلط بر آن زبان است ولی مقصود او معما گویی است و می‌خواهد به صورت طعن و لغز گویی سخن بگوید.
هندو به طعنه گفت که یاران خدا دو تاست لعنت بر آن کس که بگوید خدا یکی است

۳- «گروه خاصی مورد نظرند»:

گاهی گوینده سخن قصدش این نیست که همگان سخن او را بفهمند بلکه مقصود، گروه خاصی هستند که آنها نیز می‌فهمند، لذا مطلب را به صورت رمزی القاء می‌کند و کسانی که به مفاد رمزها آگاه نیستند برای آنها کلام متشابه می‌شود، این نوع تشابه در بین سیاستمداران کار برد زیادی دارد.

۴- «حذف قیود کلام یا غفلت از آن»:

گاهی قیود کلام را گوینده روی جهاتی ذکر نمی‌کند و یا در جای دیگر ذکر کرده است. و یا در ضمن کلام گفته ولی شنونده یا خواننده از آن غفلت کرده است و در نتیجه عبارات برای او چند پهلو و متشابه شده است.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۵۹

۵- «مطالب، عمیق و الفاظ قاصرند»:

گاهی مطالب آنقدر عمیق و متعالی است که رساندن آن به تمام و کمال، از عهده لفظ خارج است، به قول مولوی:
معانی هرگز اندر لفظ ناید که بحر بی‌کران در ظرف ناید
در نتیجه کسانی که از طریق دیگر با الهامات غیبی از آن معانی بلند آگاه نشدند، ابتداء همان معانی مادی به ذهنشان می‌رسد و یا چندین معنا در ذهنش خطور می‌کند و لفظ برای او متشابه می‌شود و سرّش هم این است که الفاظ را بشر نوعا برای معانی مادی وضع کرده و بعد به معانی و مفاهیم اعتباری و معنوی قابل لمس، توسعه داده است، به قول شاعر:
چو محسوس آمد این الفاظ مسموع نخست از بحر محسوس است موضوع
ندارد عالم معنی نهایت کجا بیند مر او را چشم، غایت
و حافظ می‌گوید:
سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنود

از این پنج عامل، عامل اول و دوم در مورد قرآن معنا ندارد چرا که خداوند در نهایت قدرت بیان برخوردار است و ثانیا قرآن کتاب سر گرمی نیست که بخوانید و در آن معما بگویند و وقتی را بگذرانند.
و در عامل چهارم هم که ممکن است قیدی از نظر مخاطب دور مانده و یا او غفلت کرده باشد، درباره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم «بخاطر عصمتش» متصور نیست اما بقیه وجوه عامل چهارم در قرآن متصور است.
بنابر این، سه عامل ممکن است در قرآن سبب تشابه آیات شده باشند، حروف مقطعه قرآن را می‌توان جزء بیانات رمزی قرآن به حساب آورد. و عامل چهارم در مورد عامها، منسوخها و مطلقها صادق است که عامی در جایی ذکر شده باشد ولی خاص آن در جای دیگر و همچنین ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید. و آیاتی که از جهان غیب و مجردات سخن می گویند مانند آیات توحید، و معاد و ... عامل نوع پنجم در آنها ظهور دارد، زیرا آن حقایق بلند احیانا در غالب الفاظ نمی گنجند

و موجب تشابه می‌شوند.

سؤال دوم:

فلسفه آیات متشابه در قرآن چیست «۱»؟
با اینکه قرآن نور و روشنایی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده است، چرا آیات متشابه دارد و چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزان شود؟

پاسخ:

این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان هر گونه دقت است و در پاسخ این سؤال سخنها گفته شده که برخی صحیح و برخی نادرست است. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر قیّم المیزان به برخی از آن پاسخها اشاره کرده و رد نموده و سپس خود پاسخهایی داده است و در تفسیر نمونه نیز این ایراد مطرح شده و پاسخهایی داده شد و همچنین در کتب دیگر، لکن چون بنای ما بر تطویل و تفصیل نیست، به نحو اختصار به چند جواب اشاره می کنیم:
۱- ممکن است برخی از متشابهات را معلول حفظ اسلام از خطرات و تهدیدات دشمن دانست، زیرا در برخی از آیات مطالبی به صورت مجمل و متشابه بیان شده که اگر آشکارا بیان می‌شد، دشمن به طرح دراز مدت اسلام برای غلبه بر دشمنان پی می‌برد و نیروهایش را جمع می کرد و علیه اسلام وارد جنگ می‌شد و ممکن بود از این راه اسلام مواجه با خطر شود لذا اسلام طرح خود را سربسته اعلام می کرد، مانند آیه ۱۰۹ سوره بقره که به صورت اشاره و متشابه درباره اهل کتاب سخن گفته ولی همین مطلب را در سوره توبه در آیه ۲۹ به صورت آشکار مطرح کرده است.
۲- آزمایش و روشن شدن ماهیتهای واقعی افراد نیز می‌تواند یکی از فلسفه‌های آیات متشابه باشد.
۳- الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می‌رود، تنها برای نیازمندیهای روزمره بوجود آمده، و به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی محدود مادی (۱) المیزان، ج ۳، ص ۵۶ و تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۳.

بشر خارج شود و مثلا درباره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است سخن به میان آید، به روشنی می‌بینیم که الفاظ ما قالب آن

معانی نیست و ناچاریم کلماتی را بکار بریم که از جهات مختلفی نارسایی دارد و همین نارساییهای کلمات (چنانکه در ضمن بررسی علل و عوامل تشابه گفتیم) سر چشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است، آیات یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ یا الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی یا إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ یا وَ جاءَ رَبُّکَ و امثال اینها از این نمونه‌اند.

و نیز تعبیراتی همچون «سمیع و بصیر» همه از این قبیل می‌باشند. نتیجه اینکه بخشی از متشابهات معلول نارساییهای الفاظ برای رساندن معانی و مقاصد اصلی است، لذا باید بر فهم این آیات به آیات محکم ارجاعشان داد.

۴- بسیاری از حقایق مطرح شده در قرآن، مربوط به جهانی دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آن حقایق نیستیم، این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است مانند آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به این می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار باید مطالب را به صورت سر بسته ادا نماید زیرا شنونده در آن شرایط توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

۵- یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن به کار انداختن افکار و اندیشه‌ها و بوجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است و این درست به مسائل فکری پیچیده‌ای می‌ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می‌شود تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل بپردازند.

۶- نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت علیهم السّلام نیز آن را تأیید می‌کند، این است که وجود اینگونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۲

پیشوایان الهی و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اوصیای او روشن می‌سازد و سبب می‌شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملا به رسمیّت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمائیهای مختلف آنان نیز استفاده کنند. و این درست به آن می‌ماند که در پاره‌ای از کتب درسی شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می‌شود تا شاگردان، خود را بی‌نیاز از استاد نبینند و رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند، و در واقع در مورد قرآن به مصداق وصیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» «۱»، مردم موظف به مراجعه به اهل بیت در فهم قرآن شدند.

به هر حال، دلایل بسیاری برای وجود آیات متشابه ذکر کرده‌اند که ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم البته در بین این شش پاسخ، سومی و چهارمی و ششمی قویتر به نظر می‌رسند، گر چه همه پاسخها صحیح می‌باشند.

«اللّهم لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انّک انت الوهّاب».

روش ائمه اهل بیت علیهم السّلام در محکم و متشابه

آنچه از بیانات مختلف ائمه اهل بیت علیهم السّلام بدست می‌آید این است که در قرآن مجید، «متشابه» به معنای آیه‌ای که مدلول حقیقی خود را بهیچ وسیله‌ای به دست ندهد وجود ندارد بلکه هر آیه‌ای اگر در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد، به واسطه آیات دیگر می‌توان به مدلول حقیقی آن پی برد و این همان ارجاع متشابه است به محکم، چنانچه آیه: الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی «۲»، (خدا بر تخت خود قرار (۱) یعنی: دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز

از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت در کنار کوثر بر من وارد شوند (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸).

(۲) سوره طه، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۳

گرفت) و آیه: وَ جاءَ رَبُّکَ «۱»، (خـدای تو آمـد) ظاهرند در جسـمیت و مادیّت ولی با ارجاع این دو آیه به آیه کریمه: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ «۲» معلوم می‌شود مراد از قرار گرفتن و آمـدن که به خـدای متعـال نسـبت داده شـده، معنـایی است غیر از اسـتقرار در مکان و انتقال از مکان به مکان.

پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیـه و آله و سلّم در وصـف قرآن مجیـد می‌فرمایـد: «و انّ القرآن لم ینزل لیکـذّب بعضه بعضـا و لکن نزل یصدّق بعضه بعضا فما عرفتم فاعملوا به و ما تشابه علیکم فامنوا به» «۳».

یعنی: «بـدرستی قرآن نازل نشـده برای اینکه برخی از آن برخی دیگر را تکذیب کند ولی نازل شده که برخی از آن برخی دیگر را تصدیق نماید پس آنچه را فهمیدید به آن عمل کنید و آنچه به شما متشابه شد به آن- تنها- ایمان بیاورید».

و در کلمات امیر المؤمنین علیه السّلام است: «یشهد بعضه علی بعض و ینطق بعضه ببعض» «۴».

یعنی: «شهادت می‌دهد برخی از قرآن بر برخی دیگر و به نطق می‌آید برخی از آن به سبب برخی دیگر».

و امام ششم علیه السّلام می‌فرماید: «و المحکم ما یعمل به و المتشابه ما اشتبه علی جاهله» «۵».

یعنی: «محکم قرآن آن است که بتوان به آن عمل کرد و متشابه آن است که به کسی که نداند مشتبه شود».

و از روایت اسـتفاده می‌شود که محکم و متشابه نسبی می‌باشـند و ممکن است آیه‌ای نسبت به کسـی محکم و نسبت به کس دیگر متشابه باشد. (۱) سوره فجر، آیه ۲۲.

(۲) سوره شوری، آیه ۱۱.

(۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۸.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

(۵) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۴

و از امام هشتم علیه السّلام منقول است که فرمود: «من ردّ متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم- ثمّ قال: انّ فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن فردّوا متشابهها الی محکمها و لا تتّبعوا متشابهها فتضلّوا» «۱».

یعنی: «کسی که متشابه قرآن را به محکم آن رد کرد به راه راست هدایت یافت.

پس از آن فرمود: بـدرستی که در اخبار ما متشابه هست مانند متشابه قرآن پس متشابه آنها را بسوی محکم آنها برگردانید و از خود متشابه پیروی مکنید که گمراه می‌شوید».

چنـانکه مشاهـده می‌شود، روایـات و خـاصه خبر اخیر، صـریح است در اینکه متشـابه آیه‌ای است که اسـتقلال در افاده مـدلول خود نداشـته باشـد و به واسـطه ردّ به سوی محکمات روشن خواهـد شد، نه اینکه هیچگونه راهی برای فهم مدلول آن در دسترس نباشـد «۲».

با توجه به روایات فوق، روش ائمه علیهم السّلام در محکم و متشابه روشن شد که همان ارجاع متشابه به محکم است.

۴- ناسخ و منسوخ

اشاره

«۳» مباحث مربوط به نسخ و آیات ناسخ و منسوخ بسیار است و بررسی همه آنها در حد گسترده در خور چنین نوشتاری نیست، لذا بر آن شدیم که به برخی از آن مباحث که از اهمیت بیشتری برخوردارند به طور اختصار بپردازیم و آنها عبارتند از: (۱) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۰.

(۲) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۵۲.

(۳) در رابطه با ناسخ و منسوخ به این کتابها مراجعه کنید: البیان، آیت اللّه خوئی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، محمد هادی معرفت، ص ۲۷۳، آموزش علوم قرآن، ج ۲، ترجمه التمهید، از ابو محمد وکیلی، از درس هشتادم. و تفسیر نمونه در چند جلد، مانند ج ۱، ۱۱، ۷، ۱۷، ۲۶ و ...

و المیزان، ج ۱، ص ۲۵۲، و البرهان، زرکشی، ج ۲، ص ۳۵ به بعد و سیوطی، در اتقان، ج ۲، ص ۲۷، نوع ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۵

الف- طرح مسئله.

ب- تعریف نسخ.

ج- فرق میان نسخ و بداء.

د- اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء.

ه- شرایط نسخ.

و- فرق بین نسخ و تخصیص.

ز- امکان نسخ.

ح- اقسام نسخ.

ط- آیات منسوخه.

الف- طرح مسئله

بطور کلی طبیعت هر نهضت و جنبش اصلاحی که رو به پیشرفت دارد، ایجاب می‌کند که بر حسب پیشرفت تدریجی خود در جهت قلّه کمال، تغییراتی در مقررات و قوانین خود به وجود آورد. و به عبارت دیگر: بعضی از مقررات خود را نسخ کند و مقرراتی متناسب با شرایط موجود، وضع نماید. این طبیعت حتمی و قطعی هر حرکت اصلاحی است، بویژه اگر آن حرکت و جنبش، در بین ملّتی به وجود آمده باشد که آن ملّت در وادی گمراهی سقوط کرده و از تمدّن به دور باشد، چون بیدار کردن چنین مردمی و جلب توجه آنان به زندگی نکبت بار خود و لزوم دگرگونی آن، کاری است بس مشکل و باید در مراحل مختلف و متعدّد انجام گیرد.

به همین جهت، از بدو ظهور اسلام در مکه مکرّمه و حتی پس از هجرت به مدینه منوّره، ایجاب می‌نمود که تشریعات اسلامی نیز به تناسب تغییراتی که در وضع به وجود می‌آمد، تغییر کند و پیاپی نسخ شود و این نسخ مقرّرات در مورد آیات قرآنی، با در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پایان می‌یابد، زیرا با درگذشت حضرتش وحی پایان می‌پذیرد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۶

پدیده نسخ و تغییر مقرّرات در هر تشریع و هر سیستم قانونگذاری که می‌خواهد اثری عمیق بجای گذارد و ملّت نادان و عقب

مانـده‌ای را به سـطحی عـالی از تمـدن و ترقی رهنمون گردد، پدیـده‌ای است که گریزی از آن نیست و با توجه به سـیر تـدریجی و مستمر و قدم به قدم چنین سیستمی، نادیده گرفتن پدیده نسخ و تغییر مقرّرات، امری محال است «۱».

از این رو «نسخ» یک ضـرورت واقعی است که مصلحت هر ملّت، آن را ایجاب می‌کنـد و فواید آن برای ملّت، قابل انکار نیست و هیچکس نمی‌توانـد نتایج این پدیده دینی را که از حکمتهای الهی است، منکر شود و لذا حکمت و فواید پدیده نسخ بر دانشـمندان پوشـیده نبوده و به اهمیّت آن واقف بوده‌اند و به همین جهت، سـخت بدان توجه کرده و به تحقیق و بررسی جمیع جوانب آن دست زده‌انـد، لـذا در طول قرون و اعصـار یعنی از قرن دوم تـا کنـون دانشـمندانی دست به قلم برده و جـوانب این موضـوع مهم را مورد بررسی قرار داده و آن را تدوین نموده‌اند.

اولین کسـی که این موضـوع را مـورد بررسـی قرار داده و تحقیـق فنی در این بـاره انجـام داده و اصول آن را مـدون کرده است، ابو محمد عبد اللّه بن عبد الرحمن الاصم المسـمعی، از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود که مجموع تحقیقات خود را در رساله‌ای به نام: «ناسخ و منسوخ» گرد آورده است.

پس از وی تنی چند از اصـحاب امام رضا علیه السّـلام وارد بحث شده و رساله‌هایی در این رابطه نوشـته‌اند. و همچنین در قرن سوم، دانشـمندانی ماننـد: علی بن ابراهیم قمی، مفسـر بزرگ شـیعه و محمد بن عباس معروف به ابن الحجام و ابو عبید القاسم بن سـلام و احمد حنبل و سعد بن ابراهیم اشعری قمی، رسائل ویژه‌ای در پیرامون ناسخ و منسوخ نوشتند «۲». و این کار تا کنون ادامه دارد. (۱) التمهید، ج ۲، ص ۲۷۳ و تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۰۶ را ملاحظه کنید.

(۲) برای شـناخت افرادی که از قرن دوم تا قرن چهاردهم در این رابطه نوشـته و رساله‌ای دارنـد، به کتاب التمهید، ج ۲، ص ۲۷۴ به بعد مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۷

ب- تعریف نسخ

اشاره

قبل از ورود در تعریف «نسخ»، تذکر نکته‌ای را مفید و لازم می‌دانم و آن اینکه نسخ دارای دو معناست که یک معنای آن در رابطه بـا دسـتورات و شـرایع الهی جاری نیست بلکه مخصوص شارعان و قانونگـذارانی است که به مصالـح و مفاسـد ناپیـدا، احاطه کامل ندارند و آن معنا این است که «نسخ» به معنای پیدایش رأی جدید باشد بدین معنا که شارع مقدس پس از پی بردن به وجود خطا و یا نقص در تشـریع قبلی خود، آن را به تشـریع دیگری تبـدیل نماید که تشریع دوم، ناسخ تشـریع اول باشد و تشـریع اخیر صـحیح و کامل باشد.

نسـبت چنین نسـخی به خدای سـبحان محال و ممتنع است، زیرا این نوع نسخ نشأت گرفته از جهل آن قانونگذار است و خدای عالم علی الإطلاـق دربـاره او چنین چیزی فرض نـدارد، بلی در رابطه بـا قانونگـذاران دنیـا و انسانهای جاهل به مصالـح و مفاسـد در تمام جهات به چنین نسخی ممکن است.

با توجه به این نکته، نسـخی که به خـدای متعال نسـبت داده می‌شود، نسـخ ظاهری است که در واقع نسخ به شـمار نمی‌آید، بلکه از اوّل امر، حکمی موقّت و تشـریعی محدود بوده که خدای سـبحان، در همان هنگام تشـریع به این موضوع، واقف بوده و وقت انتها و پایـان آن را می‌دانسته اسـت و یـک مصـلحت واقعی تشـریع ایـن چنین را ایجـاب می‌کرده و خداونـد از همـان اول به مقتضـای آن

مصلحت محدود، چنین حکمی را تشریع کرده است و بنا به مصلحتی نیز زمان پایان آن را مخفی نموده تا آنکه آن زمان فرا رسد و به مردم طی بیان جدیدی اعلام شود که چنین تشریعی در این وقت پایان یافته است.

پس نسخ در حقیقت، چیزی غیر از تأخیر در بیان مدتی که از پیش معیّن بوده است، نیست و چه بسا در تأخیر بیان آن، مصلحتی نسبت به مردم، منظور بوده است که از جمله می‌توان گفت: آزمایش مردم در میزان اطاعت خدا در انجام تکالیف شاقی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۸

است که قبلا تشریع شده و یا مصالحی دیگر که منظور نظر خداوند حکیم بوده است.

بنابر این، تعبیر «نسخ» از این پدیده دینی یک تعبیر ظاهری و به مقتضای تصوّر مردم است که برای تشریع قبلی، بقا و استمرار قائل بودند و پس از آنکه با تشریع بعدی پایان تشریع قبلی اعلام گردید، آن را یک نسخ واقعی برای تشریع قبلی به حساب آوردند، زیرا مشخصات نسخ را در آن احساس می‌کردند، در حالی که «نسخ» به معنای حقیقی خود که نشأت گرفته از جهل است، در خدای سبحان راه ندارد.

با در نظر گرفتن مسائل مذکور، اینک به تعریف نسخ می‌پردازیم، گر چه برای نسخ، دانشمندان تعاریف متعددی کرده‌اند که هر کدام از جهتی کامل و از نظری ناقص است و اساسا برای امور اعتباری، تعریف جامع افراد و مانع اغیار به طور دقیق میسر نیست لذا ما به یک تعریفی که تعاریف دیگر همگان به آن نظر دارند اشاره می‌کنیم و آن این است: «نسخ، بر طرف شدن تشریع قبلی است که بر حسب ظاهر، اقتضای دوام و همیشگی دارد، به وسیله تشریع بعدی، به نحوی که جمع بین آن دو ممکن نباشد».

این عدم امکان جمع بین آن دو، یا ذاتی است و آن وقتی است که آن دو به وضوح با یکدیگر منافی باشند و یا به دلیل خاصی اعم از اسماع و یا نصّ صریح، قابل جمع نباشند. به عنوان نمونه به دو مورد از موارد نسخ اشاره می‌کنیم:

الف-

مسلمانان، پس از مهاجرت به مدینه، مدت شانزده ماه به سوی «بیت المقدس» نماز می‌خواندند پس از آن دستور تحویل و تغییر قبله صادر شد که می‌بایست هنگام نماز بسوی کعبه بایستند.

ب-

در سوره نساء، آیه ۱۵ راجع به زنان زناکار دستور داده شده بود که: در صورتی که چهار شاهد شهادت به زنای زنی دادند آنها را در خانه‌ای حبس کنید تا زمانی که مرگ آنان فرا رسد یا خداوند طریق دیگری برای آنان مشخص نماید.

این آیه به وسیله آیه ۲ سوره نور «نسخ» شده است، زیرا در آنجا می‌خوانیم که

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۶۹

می‌بایست به زنان زانیه صد تازیانه زد.

با توجه به تعریف نسخ، مطالب ذیل قابل فهم و درک است:

الف- رفع حکم از بعضی از افراد موضوع کلی، در اصطلاح، نسخ به شمار نمی‌آید، زیرا تشریع سابق، به طور کلی و نهایی رفع نشده و نسبت به سایر افراد، باقی است و لذا آن را تخصیص در عام یا تقیید در حکم مطلق می‌نامند.

ب- اگر حکمی از اول، به صراحت محدود به زمان معیّنی باشد، رفع آن به پایان آن زمان و مدت، اصطلاحا نسخ نامیده نمی‌شود،

زیرا نسخ رفع حکمی است که اگر ناسخ آن، با بیان جدیدی نمی‌آمد، طبیعتا اقتضای بقا را می‌داشت.

ج- اگر از روی ضـرر شخصـی و حرج و اضطرار و یا به علت مصلحت زمانی، تکلیفی مرتفع گردد، آن را نیز نسخ نمی گویند، زیرا در تمـام این موارد، تشـریع مرتفع نمی‌شود بلکه بـا عـارض شـدن یکی از این عناوین، موضوع تغییر می کنـد، چنانکه انسان مضـطر، مجـاز است که به انـدازه سـدّ جوع، از گوشت میته اسـتفاده کنـد، بـدیهی است چنین اجازه‌ای، نسـخ حرمت اصـلی گوشت میته که موضوع آن انسان مختار است که به انسان مضطر، تغییر حال داده نیست «۱».

ج- فرق میان نسخ و بداء

چنانکه برای نسـخ دو معنا بود که یکی از آن دو معنا درباره خـدای سـبحان روا نبود، زیرا حاکی از جهل بود که در خدا نیست، در بـاب «بـداء» نیز عینـا همـان دو معنـا متصور است، بـداء به معنـای پیـدایش رأی جدیـد و پی بردن به اشـتباه و خطای حکم قبلی، در خداونـد معنا ندارد ولی بداء به معنای ظهور آنچه که بر مردم مخفی بود یا پایان مدت عمر چیزی که مردم خیال بقاء و اسـتمرار آن را داشتند درباره خداوند جاری است.

به هر حال، نسخ و بداء عین همند و تنها فرقشان این است که «نسخ» اصطلاحا (۱) آموزش علوم قرآن، ج ۲، ص ۳۳۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۰

مخصوص امور تشـریعی است ولی بـداء ویژه امور تکوینی است. و هر یک از این دو به معنای اصـلی خود که تغییر رأی و پی بردن به خطای حکم قبلی است، نسبتش به خدای متعال ممتنع است.

پس همانطوری که نسـخ به معنای مسـتعمل در شـریعت، ظهور شـیء پس از مخفی بودن آن بر مردم است بداء نیز ظهور امر پس از پنهـان بودن آن است، جز اینکه در مورد اوّل، ظهور پایان حکمی است که بر خداونـد معلوم و بر مردم مخفی بوده و در مورد دوم، ظهور امر و یا اجلی است که از ازل نزد خداوند حتمی بوده و بر مردم پوشـیده بوده است و بعدا حقیقت و سرّ آن برای آنان، روشن شده است.

خلاصه آنکه: «بداء» در تکوین مانند نسخ در تشریع دارای دو معناست که نسبت یکی از آنها بر خداوند روا نیست.

یک افترای رسوا

بـدائی که مورد اعتقاد شـیعه است، مسـتند به آیات قرآن، از جمله آیه ۳۲ سوره رعـد: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ است و توضیـح دادیم که بداء دارای دو معناست که یک معنای آن درباره خدای سـبحان روا نیست، زیرا مستلزم جهل خداست که خـدا از جهل مبرّاست، ولی معنای دوم آن که هیـچ مانع عقلی و شـرعی نـدارد و هماننـد نسـخ در تشـریع است را شـیعه درباره خدا عقیده دارد.

و دانشـمندان شـیعه در موارد مختلف معنای بـدائی که معتقدنـد را توضیـح داده‌انـد ولی در عین حال اهل سـنت که دشـمنی دیرینه نسبت به شیعه و طرفداران اهل بیت داشته‌اند در عقیده شیعه به «بداء» سخت به شیعه حمله کرده‌اند که شما خدای جاهل را معتقدید و بـا اعتقاد به بـداء معتقـد به جهل خـدا شدیـد، فخر رازی در ذیل آیه ۳۲ سوره رعـد در تفسـیر کبیرش و زرقـانی در کتاب مناهل العرفان، جلد دوّم، صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۴ و علی حسن العریض در کتاب فتح المنان فی نسخ القرآن، صفحه ۵۳ تا ۵۶ و دیگران، سخت به شیعه تاختند که شیعه با عقیده‌اش به «بداء» خدا را جاهل

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۱

می داند.

در حالی که اگر کمترین مراجعه به نوشته‌های شیعه می کردند و حداقل معنایی را که شیعه برای «بداء» قائل است را می‌دیدند، شاید چنین تهمت ناروائی را به شیعه وارد نمی کردند. برای آگاهی به عقیده شیعه، به کتاب بحار الأنوار مجلسی، جلد چهارم، صفحه ۹۲ به بعد و البیان آیت اللّه خوئی و تفسیر نمونه، جلد دهم، صفحه ۲۴۵ و اصول کافی، جلد اوّل باب البداء و ... مراجعه کنید.

د- اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء

شناخت ناسخ و منسوخ، در زمره مقدمات اوّلیه شناخت تشریع ثابت و مستمر اسلامی است و مادام که ناسخ از منسوخ، شناخته نشود و احکام ثابت و باقی، از احکام زائل و متروک تشخیص داده نشود، استنباط احکام شرعی ممکن نخواهد بود، لذا در کلمات ائمّه اطهار علیهم السّلام مشاهده می‌شود که به قضات و فقها می‌فرمودند که آیا شما ناسخ را از منسوخ شناخته‌اید که متصدی این منصب شده‌اید؟

ابو عبد الرحمن السلمی می گوید: علی علیه السّلام به یکی از قضات برخورد کرد و از وی پرسید: آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ وی گفت: خیر، علی علیه السّلام فرمود: خود و دیگران را به هلاکت انداخته‌ای، هر حرفی از قرآن دارای وجوهی است «۱».

امام صادق علیه السّلام به یکی از فقیه نماهای کوفه فرمود: آیا تو فقیه مردم عراق هستی؟

وی گفت: آری، امام پرسید: به چه استنادی فتوا می‌دهی؟ وی گفت: به کتاب و سنت پیامبرش، آنگاه امام فرمود: آیا کتاب خدا را آن طور که باید می‌شناسی؟ و آیا ناسخ را از منسوخ تشخیص می‌دهی؟ گفت: آری، امام به او فرمود: مدعی دانشی هستی که خداوند آن را جز به اهلش نسپرده است «۲». (۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، شماره ۲ و اتقان، سیوطی، ج ۲، ص ۲۷، نوع ۴۷.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه دوم، ص ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۲

امام صادق علیه السّلام در حدیث احتجاج به صوفیه فرموده: آیا شما ناسخ و منسوخ قرآن را می‌دانید؟ تا آنجا که فرمود: در پی شناخت ناسخ قرآن از منسوخ آن و محکم آن از متشابه آن باشید، خداوند چیزی را که حرام است در آن حلال نکرده است، این امر موجب نزدیکی شما به خدا و باعث دوری شما از جهل است، جهل و نادانی را برای اهلش بگذارید که اهل جهل، بسیارند و اهل علم، کم و خداوند فرمود: فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ «۱».

بنابر این، علاوه بر اینکه برای پاسخ به شبهات منکرین اسلام و مغرضین که وجود آیات منسوخه را در قرآن ایراد می گیرند، برای فهم مسائل اسلامی و استنباط احکام فرعی و متصدی شدن منصب قضا، نیز شناخت ناسخ از منسوخ و همچنین آیات متشابه و ... برای یک فقیه امری ضروری و لازم است.

ه- شرایط نسخ

اشاره

«۲» برای نسخ در قرآن شرایطی است که با توجه به آن شرایط تشخیص نسخ از نظایر آن آسان می گردد و آن شرایط عبارتند از:

الف– تنافی دو حکم ناسخ و منسوخ:

منافات داشتن دو تشریعی که در قرآن آمده است به گونه‌ای که جمع آن دو در یک تشریع مستمر ممکن نباشد، اعم از آنکه منافات بین دو تشریع، ذاتی باشد مانند: منافی بودن «آیات وجوب صفح و بخشش» «۳» با آیات «وجوب قتال و جنگ» «۴» و یا دلیل قاطعی نقض تشریع قبلی را به وسیله تشریع بعدی ثابت کند، مانند: منافی بودن آیه «امتاع» «۵» با دو آیه «اعتداد (۱) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۵.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۲۸۲.

(۳) آیه ۱۴ سوره جاثیه و آیه ۱۰۹ سوره بقره.

(۴) آیه ۳۹ سوره حج و ۲۹ سوره توبه و ۶۵ سوره انفال.

(۵) آیه ۲۴۰ سوره بقره.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۳

و مواریث» «۱» که دلیل قاطع (اجماع) قائل بر نسخ آیه اولی به وسیله دو آیه اخیر است.

چنانچه دو آیه، با یکدیگر منافی نباشند، اصطلاح نسخ در آن مورد صادق نیست مانند آیه «انفاق» «۲» و آیه «زکات» «۳» که بر خلاف تصور بعضی، با هم منافات ندارند، زیرا تشریع انفاق در راه خدا ثابت و همیشگی است و تا ابد در اسلام، عملی مستحب و پسندیده است و زکات نیز واجب است و هرگز منافاتی بین استحباب اول و وجوب دومی، وجود نخواهد داشت تا دومی ناسخ اولی باشد.

ب– کلیّت تنافی بین دو حکم:

شرط نسخ اینست که بین تشریع قبلی و بعدی تنافی کلی باشد و اگر تنافی در بعضی از جوانب و برخی از مصادیق باشد، نسخ صادق نیست بلکه تخصیص در حکم عام محسوب می‌شود. بنابر این، نمی‌توان آیه «قواعد» «۴» راناسخ آیه «غضّ» «۵» به حساب آورد، زیرا آیه اول اخصّ از آیه دوم است و خاص عام را نسخ نمی‌کند.

ج– محدود نبودن حکم سابق به زمان معیّن:

اگر حکم سابق محدود به زمان معین باشد با پایان مدت، حکم، خود به خود مرتفع می‌شود و نیازی به نسخ نیست، بنابر این، در آیه: «فقاتلوا الّتی تبغی حتّی تفیئ إلی امر اللّه» «۶» که می‌گوید: با ستمگر نبرد کنید تا به فرمان خدا باز گردد، حکم قتال با بازگشت ستمگر به فرمان خدا، خود به خود مرتفع می‌گردد و این برطرف شدن حکم قتال، نسخ به حساب نمی‌آید.

د– مرتبط بودن نسخ به تشریع و قانونگذاری:

یعنی اساسا نسخ به تشریع (۱) آیه ۲۳۴ سوره بقره.

(۲) آیه ۲۱۵ سوره بقره.

(۳) سوره توبه، آیه ۶۰.

(۴) سوره نور، آیه ۶۰.

(۵) سوره نور، آیه ۳۱.

(۶) سوره حجرات، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۴
و قانونگذاری ارتباط دارد و در این زمینه است که نسخ تحقق پیدا می‌کند و گر نه در اخبار نسخ صادق نیست لذا آیه: ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ «۱» نمی‌تواند ناسخ آیه: ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ «۲» باشد چنانکه بعضیها از قبیل مقاتل بن سلیمان تصور کرده‌اند، زیرا آیه از واقعیتش خبر می‌دهد که به وجوه و اعتبار تغییر پذیر نیست.

ه- ثبات موضوع:

یکی از شرایط نسخ این است که موضوع حکم ثابت باشد، زیرا در مواردی که موضوع حکم تغییر می‌کند، ناگزیر حکم نیز تغییر خواهد کرد چرا که حکم وابسته به موضوع است و تغییر حکم در چنین مواردی نسخ به شمار نمی‌آید، نظیر اینکه بر انسان مختار گوشت میته حرام است ولی اگر همان انسان، مضطر شود، بقدر ضرورت اکل میته حلال خواهد بود و این نسخ نیست بلکه تغییر موضوع مختار به مضطر است.
غرض از بیان شرایط نسخ این است که در جایی نسخ صادق است که این شرایط حاصل باشد، با توجه به این شرایط می‌توان ادعا کرد که مجموع آیاتی که حکمش نسخ شده در قرآن شاید به چند ده آیه نرسد ولی بعضیها آیات منسوخه را تا حدود دویست آیه دانسته و آنها را در کتاب ناسخ و منسوخ خود جمع کرده‌اند از جمله آنها:
ابن حزم اندلسی و عبد الرحمن عتائقی را می‌توان نام برد.
لکن با توجه به شرایط یاد شده معلوم می‌شود که آنها عام و خاص و یا مطلق و مقیّد و یا موارد تغییر موضوع و حتی مواردی که مدت حکم تمام شده بود و یا آیاتی که در مقام اخبار بوده نه تشریع، همه و همه را از مصادیق ناسخ و منسوخ گرفته‌اند که با در نظر گرفتن این شرایط دیگر این اشتباه رخ نخواهد داد. (۱) سوره واقعه، آیه ۳۹ و ۴۰.
(۲) سوره واقعه، آیه ۱۳ و ۱۴.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۵

و- فرق بین نسخ و تخصیص

در بین پیشینیان اطلاق نسخ بر تخصیص رایج و متداول بوده است، از این رو تعداد آیات منسوخه، بیش از حد واقعی آن شمارش شده است، لذا بر محققان لازم است که تفاوت این دو اصطلاح را به دقت بشناسند و دیگر آیه مخصّص را منسوخ نخوانند و بین این دو خلط نکنند.
فرق بین نسخ و تخصیص این است که: «نسخ» عبارت است از قطع استمرار تشریع سابق به طور کلی، پس از آنکه زمانی کوتاه و یا دراز، مورد عمل مسلمانان بوده است.
اما «تخصیص»، عبارت است از منحصر کردن حکم عام و کلی بر بعضی از افراد موضوع و خارج کردن بقیه از شمول آن حکم، قبل از آنکه افراد مکلّف به آن تکلیف عام، عمل کرده باشند.
بنابر این، «نسخ» اختصاص حکم به بعضی از زمانها و تخصیص، اختصاص آن به بعضی از افراد است، یعنی آن، تخصیص زمانی و این تخصیص افرادی است، پس نباید یکی را با دیگری اشتباه کرد، تنها وجه مشترکی که بین آن دو وجود دارد، این است که در هر دو مورد، بر خلاف ظاهر ابتدائی آن عمل می‌شود تشریع اول به حسب ظاهر خود، اقتضای استمرار را دارد و ناسخ به منظور رفع این توهم می‌آید تا روشن کند که حکم از اول محدود بوده است هر چند که مردم به این محدودیّت واقف نبوده‌اند، همچنین تخصیص، مقصود و منظور حقیقی لفظ را بیان می‌کند که از آن ظاهرا عمومیت فهمیده می‌شود و مخصص برای کشف از مقصود

واقعی می‌آید، پس نسخ و تخصیص، در حقیقت ابزار کشف از منظور حقیقی و اوّلیّه شارع حکیم است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۶

ز- امکان نسخ «۱»

اشاره

در رابطه با امکان نسخ بررسی ما در دو محور خلاصه می‌شود:

الف- نسخ در شریعت.

ب- نسخ در آیات قرآن.

الف- نسخ در شریعت:

اشاره

یهود و نصاری اساسا نسخ را منکرند و می گویند:

«نسخ» در شریعت مستلزم جهل در خداست و آن محال است، زیرا نسخ به این معناست که برای خداوند رأی جدیدی پیدا شده و به مصلحتی پی برده که در ابتدا برای او مخفی بوده است، در حالی که علم خدای متعال ازلی است و در رأی او تبدّل و تغیّری رخ نمی‌دهد و علم جدیدی برای او دست نمی‌دهد و معقول نیست که بگوییم خداوند بر خطایی در تشریع خود، واقف شده و آن را به وسیله تشریع جدیدی نسخ کرده است.

بر اساس چنین استدلالی یهود حاضر نشد شریعت حضرت عیسی و محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بپذیرد و نصاری نیز شریعت اسلام را به عنوان ناسخ شریعت مسیح علیه السّلام نپذیرفتند.

ولی ما در پاسخ این استدلال و روش می گوییم:

اولا:

قائل شدن به نسخ مستلزم نسبت دادن جهل به خدای سبحان نیست زیرا چنانکه در ضمن تعریف نسخ در مطلب دوم گفتیم، «نسخ» به معنای پیدایش رأی جدید و کشف خطای گذشته نیست بلکه نسخ اعلام پایان حکمی است که در واقع موقت بوده و خداوند می‌دانست که این حکم موقت است ولی روی مصلحتی آن را به صورت حکم مطلق و مستمر بیان کرده و مردم خیال می کردند که این حکم دائمی است ولی خداوند در موعد مقرّر حکم را برداشته است مردم خیال کرده‌اند که حکم دائمی برداشته شده است و حال آنکه این حکم در واقع از اول نزد خداوند محدود به (۱) ر. ك. به: البیان، آیت اللّه خوئی مبحث نسخ و التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۲۷۹ و اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع ۴۷ و برهان، زرکشی، ج ۲، نوع ۳۴، ص ۳۳ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۷

مدت معین بوده و آن مدت محدود برای مردم معلوم نبوده است.

«نسخ» به این معنا مستلزم جهل خداوند نیست بلکه مستلزم جهل مردم است نسبت به مدت حکم منسوخ.

اما اینکه چرا حکم از اول محدودیت داشته است اگر مصلحت داشت باید دائمی باشد نباید تشریع شود، در پاسخ باید گفت:

مصلحت، بر حسب شرایط و مقتضیات و ظروف و احوال، مختلف است، چه بسا مصلحت ایجاب می‌کرده که حکمی متناسب با محیطی خاص و یا شرایط و مقتضیات ویژه‌ای، تشریع گردد و وقتی که آن محیط و شرایط و مقتضیات تغییر کرد، مصلحت ایجاب می‌کند که حکم قبلی تغییر کند و حکمی تشریع شود که با شرایط و مقتضیات جدید، سازش داشته باشد.
اما اینکه چرا شارع از اول، این محدودیت را اعلام نکرده است، از این جهت بوده که مصلحتی، اخفای آن را ایجاب می‌کرده که ممکن است از جمله آنها ترغیب مردم به اطاعت و انقیاد باشد.

ثانیا:

شواهدی در کتاب مقدس (تورات و انجیل) وجود دارد که دلالت می‌کنند بر اینکه نسخ در دین یهود و نصاری نیز وجود داشته است، این طور نیست که نسخ، تنها در قرآن راه پیدا کرده باشد. و اساسا پذیرش آیین مسیح علیه السّلام چیزی جز نسخ آیین حضرت موسی علیه السّلام نیست (گر چه در آیین بعدی تمام دستورات آیین قبلی نسخ نمی‌شود ولی نسخ بسیاری از احکام خواهد بود) به عنوان نمونه به برخی از موارد نسخ در کتاب مقدس اشاره می‌کنیم:
۱- در باب چهارم، سفر اعداد، آیه ۲ و ۳- سنّ خدمت در خیمه اجتماع، برای بنی قهات از میان قبیله بنی لاوی، سی سال تعیین شده است، ولی این حکم در باب هشتم از سفر اعداد در آیه ۲۳ و ۲۴، نسخ شده و سنّ ۲۵ سال برای خدمت تعیین شده است.
و این حکم نیز در باب ۲۳ از کتاب اول تواریخ ایام، آیه ۲۴ نسخ شده و سن بنی لاوی برای خدمت، ۲۰ سال تعیین شده است.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۸
۲- در باب ۲۸ از سفر اعداد، در آیات ۳ تا ۷، قربانی آتشین برای خدا هر روز دو برّه نر یک ساله بی‌عیب تعیین شده که یکی را در صبح و دیگری را در عصر قربانی نمایند، ولی این حکم در کتاب حزقیال نبی در آیه ۱۳ تا ۱۵، نسخ شده و برای هر روز، یک قربانی تعیین شده است.
۳- و در باب ۳۰ از سفر اعداد، آیه ۲، در رابطه با قسم می‌گوید: اگر کسی برای خدا قسم خورده، نباید بر خلاف قسم خود عمل نماید بلکه باید بر طبق قسم عمل نماید، ولی این حکم در باب پنجم از انجیل متی آیه ۳۳ و ۳۴ نسخ شده و اساسا از اصل قسم نهی شده است.
۴- در باب ۲۱ از سفر خروج در آیات ۲۳ تا ۲۵ مسئله قصاص مطرح شده آنچنانکه در قرآن آمده است که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان و دست در عوض دست و پا در عوض پا و ... ولی این حکم در شریعت عیسی علیه السّلام نسخ شده و اساسا قصاص برداشته شده است، آیه ۳۸ از باب پنجم از انجیل متی بر نفی قصاص تصریح دارد: «شنیده‌اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار ...».
۵- در باب ۲۴ از سفر تثنیه، آیات ۱- ۳ صریحا به جواز طلاق پرداخته و گفت:
مرد اگر نسبت به زنش بی‌علاقه است می‌تواند او را طلاق داده و آن زن، با دیگری ازدواج نماید، ولی اگر شوهر دوم بمیرد دیگر آن شوهر اولی حق ازدواج با این زن را ندارد، ولی این حکم طلاق در باب پنجم از انجیل متی، آیات ۳۱ و ۳۲، کاملا نسخ شده و اساسا طلاق ممنوع، اعلام شده است، این حکم منع طلاق در آیه ۱۱ و ۱۲، باب دهم از انجیل مرقس و آیه ۱۸ از باب شانزده انجیل لوقا نیز آمده
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۷۹

است «۱».

بنابر این، «نسخ» از جمله مسائلی نیست که تنها در قرآن و شریعت اسلامی پیدا شده باشد، بلکه در دین یهود و نصاری نیز وجود دارد و انکار یهود و نصاری وجهی ندارد.

ب– نسخ در آیات قرآنی:

اشاره

در رابطه با نسخ در آیات قرآن و در متن شریعت اسلامی نیز بعضیها شبهه کرده‌اند و گفته‌اند اساسا نسخ امکان ندارد و برای ادعای خود به دلایلی (شبهاتی) نیز تمسک کرده‌اند، بهترین دلیلشان همان بود که در مطلب اول بررسی شده است و آن اینکه، پذیرش نسخ در شریعت مستلزم پذیرش جهل در خداست، پاسخ آن داده شده که نیازی به تکرار نیست.
شبهه دیگری را مطرح می‌کنند که وجود آیه‌ای نسخ شده در قرآن چه بسا موجب اشتباه مردم شود و گمان کنند که چنین آیه‌ای در زمره آیات محکم است و به مفاد آن عمل کنند و این خود، اغراء به جهل است که قبیح و زشت به حساب می‌آید.

پاسخ:

بازگشت تبعات جهل هر انسان به خود اوست و هیچگاه جهل، عذری مقبول نزد عقلا نبوده است و اگر مصلحتی ایجاب کند که تشریع قبلی به وسیله تشریع بعدی نسخ شود، بر مکلفین است که همواره چنین احتمالی را درباره تشریع وارد بدانند به خصوص اگر تشریع در مراحل اولیه یک جنبش اصلاحی باشد که تدریجا رو به کمال دارد و از این جهت در قرآن، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، اطلاق و تقیید، محکم و متشابه وجود دارد و هیچکس نباید در اخذ آیه‌ای عجله و شتاب به کار برد و باید تحقیق کند تا نوع آن را به دست آورد و به همین جهت در احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السّلام وارد شده، به این موضوع توجه داده‌اند، چنانکه علی علیه السّلام به یکی از قضات فرمود: آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ قاضی گفت: نه، (۱) در اینجا ما به همین مقدار از نقل آیات منسوخه در کتاب مقدس اکتفا می‌کنیم برای آگاهی بیشتر به دو کتاب: اظهار الحق، از شیخ رحمهٔ اللّه بن خلیل الرحمن الهندی، و الهدی الی دین المصطفی، از امام بلاغی مراجعه کنید.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۱۸۰
حضرت به او گفت: با این کیفیت خود و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای «۱».
شبهه دیگر اینکه: ثبت و ضبط آیه‌ای در قرآن که حکم آن نسخ شده، چه فایده‌ای دارد؟ آیا این امر، جز این است که الفاظی باقی بماند و در طی قرون، قرّاء، به خواندن اکتفا کنند؟

پاسخ، اولا:

فایده آیات قرآن، تنها در حکم تشریعی آنها نیست، بلکه تشریع، یک هدف از اهداف متعدد و متنوّعی است که قرآن، به خاطر آنها نازل شده است دلیل بر این امر این است که آیات حقوقی قرآن که مشتمل بر احکام است، بیشتر از پانصد آیه نیست، در حالی که آیات قرآن، بیش از شش هزار است که مربوط به شئون مختلف است که به طور کلی مربوط به هدایت عمومی است و معجزه‌ای همیشگی است که قرآن در تمام ادوار تاریخ بدان تحدی کرده است.

ثانیا:

بسیاری از آیات قرآن، به مناسبتهای خاصی نازل شده و مربوط به حوادث زمانی است و غیر از اعجاز و تحدّی عام، اثری که بر آن مترتب است این است که بر مراحلی که دعوت اسلامی آنها را پیموده و حوادثی که در این رهگذر رخ داده، دلالت دارد و این مطالب به عنوان نصوص تاریخی ثابت و مسلّم تعیین کننده مراحلی است که سیر زمان آنها را طی کرده و عبرت برای مردم حاضر و آینده است.

بالاخره، مشخص بودن مراحل تشریع اسلامی، از مرحله‌ای به مرحله دیگر، بر حسب استعداد امت که دوره‌های مختلفی را در سیر خود از ضعف، به سوی نیرومندی و قدرت و عظمت طی کرده، بزرگترین فایده این قبیل آیات است که بر هیچکس پوشیده نیست.

به هر حال، وجود آیات منسوخه در قرآن بهترین شاهد بر امکان نسخ است که در مطلب بعدی به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

(۱) بحار، ج ۹۲ ص ۹۵ و اتقان، سیوطی، ج ۳، نوع ۴۷، ص ۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۱

ح- اقسام نسخ «۱»

اشاره

نسخ در قرآن، بر چند نوع فرض شده که پیشینیان و متأخران آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، ولی همگان با غمض عین، بدان نگریسته‌اند، در حالی که بعضی از انواع مفروض نسخ، در میدان تحقیق، مردود است و از کرامت قرآن به دور است. ما در اینجا عینا همان تقسیم بندی را در اینجا ذکر کرده و نقد آن را نیز به دنبال آن بیان خواهیم کرد.

الف- نسخ حکم و تلاوت آیه:

منظور از این نوع نسخ، این است که آیه‌ای در قرآن مشتمل بر حکم تشریعی بوده که مسلمانان آن را قرائت کرده و به حکم آن عمل می‌نمودند، ولی آیه متنا و حکما نسخ شده و کاملا از صفحه روزگار محو شده است.

این نوع نسخ، از نظر ما مردود است، زیرا این همان تحریف به نقیصه است که در جای خود ابطال شده است و چنین نسخی از کتاب عزیزی که: لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ «۲» به دور است.

گر چه بعضی از محدثان پیشین و گروهی از محدثان غیر محقق کوشش کرده‌اند که این نوع نسخ را در قرآن ثابت کنند «۳» و روایتی را در رابطه با نسخ آیه‌ای از عایشه نقل کرده‌اند، ولی محققین، آن را نمی‌پذیرند، زیرا این جز تحریف قرآن چیز دیگری نیست.

ب- نسخ آیه و ابقاء حکم:

منظور از نسخ آیه و ابقای حکم، این است که آیه‌ای از قرآن حکیم که مورد قرائت بوده و مشتمل بر حکمی تشریعی بوده، از قرآن ساقط (۱) ر. ک. به: البیان، آیت اللّه خوئی، ص ۲۸۵ و التمهید، ج ۲، ص ۲۸۵ و آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید، ص ۳۴۲ و التّبیان، شیخ طوسی، ج ۱، مقدمه، ص ۱۳.

(۲) سوره فصلت، آیه ۴۲.

(۳) مناهل العرفان، زرقانی، ج ۲، ص ۲۱۴، سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۵۶، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۲

شده و سپس مورد فراموشی قرار گرفته و از صفحه روزگار محو شده است، اما حکم آن، منسوخ نشده و برای همیشه باقی است و برای اثبات مدعایشان به حکم رجم در زنای محصنه تمسک می‌کنند که آیه‌ای وجود داشت و نسخ شد ولی حکمش باقی ماند.

لیکن این نوع از نسخ، گر چه مورد پذیرش برخی از محققین اهل سنت و برخی از علمای شیعه «۱» قرار گرفته و بخاطر خبر واحدی، این نوع نسخ را پذیرفتند، لکن در بینش اکثر علمای شیعه، همانند نوع اول از نسخ، باطل و مردود است و آنهایی هم که پذیرفتند دلیلی جز خبرهای واحد ندارند که در بینش ما با خبر واحد، نسخی واقع نخواهد شد. و اساسا پذیرش این نوع نسخ، پذیرش تحریف قرآن است که از نظر ما مردود است.

ج- نسخ حکم بدون نسخ آیه:

اشاره

منظور از نسخ حکم بدون نسخ آیه، این است که آیه‌ای در قرآن، مضبوط و در تمام ادوار مورد قرائت مسلمانان قرار داشته است، منتها از ناحیه مفاد تشریعی، منسوخ گردیده و پس از آمدن ناسخ آن، عمل به آن آیه دیگر جایز نیست.

این نوع از نسخ است که بین علما و مفسران، معروف است و همگان امکان آن را پذیرفته و با تحقق آن بالفعل قائلند زیرا در قرآنی که در دست ماست آیات ناسخ و منسوخ وجود دارد.

این نوع از نسخ خود به سه گونه است که در مورد امکان بعضی از آنها نیز عقایدی وجود دارد که ذیلا به آن اشاره می‌شود:

اول اینکه:

مفاد آیه‌ای به استناد سنت قطعی و یا اجماع مسلّم، نسخ شده باشد، مانند آیه «امتاع» «۲» که به ظاهر با آیه: «العدد» «۳» و «المواریث» «۴» منافات ندارد اما با (۱) سرخسی در اصول السرخسی، ج ۲، ص ۸۱ و شیخ طوسی در مقدمه تبیان، ص ۱۳.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۳۴.

(۴) سوره نساء، آیه ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۳

سنّت قطعی و اجماع مسلمانان، نسخ آن، به وسیله آیه: «العدد» و «المواریث» است.

برخی گفته‌اند: نسخ قرآن قطعی به وسیله سنت که ظنّی است روا نیست، پاسخ آن این است که اگر سنت متواتر و صدور آن قطعی باشد و اجماع امت در تمام ادوار آن را تأیید کرده باشد، مانند قرآن قطعی خواهد بود و نسخ قرآن با سنت قطعی مانعی ندارد.

دوم اینکه:

مفاد آیه‌ای به وسیله آیه دیگری نسخ شده باشد به طوری که آیه دوم ناظر به مفاد آیه اوّل و به صراحت، رافع حکم مذکور در آیه اوّل باشد و اگر غیر از این باشد موردی برای نزول آیه دوم نیست و کار بیهوده‌ای به شمار می‌آید، مانند آیه نجوی «۱» که به موجب آن، بر کسانی که با پیامبر نجوی و مذاکره می‌کردند، دادن صدقه واجب بود و به وسیله آیه «اشفاق» «۲» نسخ گردید، این نوع از نسخ مورد اختلاف نیست.

سوم اینکه:

آیه‌ای به وسیله آیه دیگری نسخ شود بدون آنکه یکی از آن دو ناظر به دیگری باشد، غیر از آنکه دو آیه منافی با یکدیگرند و جمع بین آن دو از نظر تشریع ممکن نیست و لذا آیه دوم را که متأخر از آیه اولی است ناسخ آیه اولی می‌دانند.

در این مورد لازم است که منافات بین دو آیه کلی باشد نه جزئی و در بعضی از وجوه؛ زیرا در این صورت، به تخصیص شبیه‌تر است تا به نسخ مصطلح.

در مورد نوع سوم، وجود نص صحیح و دلیل قطعی صریح که مورد قبول اجماع پیشینیان باشد، لازم و ضروری است؛ زیرا به دست آوردن تاریخ آیه و تعیین تقدم و تأخر آن کاری بس دشوار است و به هیچوجه ثبت آیه‌ای قبل از آیه دیگر در مصحف دلیل بر نسخ آن نیست؛ زیرا بسیاری از آیات ناسخ، از نظر ثبت در مصحف بر آیات منسوخ مقدم است مانند آیه «العدد» که آیه ۲۳۴ سوره بقره است و ناسخ آیه (۱) سوره مجادله، آیه ۱۲.

(۲) سوره مجادله، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۴

«امتاع» است که آیه ۲۴۰ از همین سوره است و اجماع مؤید این نظر است؛ چنانکه یقین بر وجود منافات بر وجه کلی بین دو آیه از قرآن حاصل نمی‌شود مگر به موجب نصّی که از معصوم وارد شده باشد، به همین جهت آیت اللّه خوئی در البیان این نوع سوم از نسخ را رد کرده و می‌گوید: این نوع از نسخ در قرآن وجود ندارد چون اساسا تنافی بین آیات نیست و دلیل آن آیه: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً «۱» می‌باشد.

ط- آیات منسوخه

اشاره

در رابطه با تعداد آیات منسوخه بین مفسرین اختلاف است، برخی آیات منسوخه را بیش از دویست آیه دانسته‌اند مانند: ابن حزم اندلسی و عبد الرحمن عتائقی، ولی حق این است که تعداد آیات منسوخه بسیار کم است و آنها که این تعداد آیات را منسوخ دانستند به شرایط نسخ توجه نکردند لذا خاص را ناسخ عام و مقید را ناسخ مطلق فرض کردند و یا در برخی از موارد خواستند با خبر واحد حکم آیه‌ای را نسخ کنند در حالی که نسخ با خبر واحد ظنی صحیح نیست. به هر حال، ما به عنوان نمونه در حد این نوشتار به برخی از آیات منسوخه و ناسخ آنها اشاره می‌کنیم، برای توضیح بیشتر به کتب مفصله مراجعه نمائید «۲».

الف- آیه نجوی:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً، ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ «۳».

یعنی: «ای اهل ایمان! هر گاه بخواهید با رسول خدا سخن سری بگوئید (یا سؤال کنید) پیش از این کار (مبلغی) صدقه دهید که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر بخاطر فقر و ناداری، چیزی برای صدقه نیابید در این صورت خداوند (۱) البیان، ص ۲۸۷.

(۲) البیان، آیت اللّه خوئی و التمهید، ج ۲، از محمد هادی معرفت را ملاحظه نمایید.

(۳) سوره مجادله، آیه ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۵

البته آمرزنده و مهربان است».

در شأن نزول آیه آمده است که مسلمانان، سؤالات بسیاری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌کردند که اهمیت آن را نداشت که وقت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به بیان پاسخ آنها صرف شود، لذا آیه فوق نازل گردید و به موجب آن، بر کسانی که توانائی مالی داشتند، فرض گردید که هر وقت می‌خواهند مطلبی را با پیامبر در میان بگذارند، صدقه‌ای که عبارت از یک درهم بود پرداخت کنند، ولی اکثریت صحابه، به علت نداشتن پول، از پرداخت آن، معاف شدند.

مفسران می‌گویند: غیر از امیر المؤمنین علیه السّلام هیچکس به این فریضه عمل نکرد، وی یک دینار داشت که به ده درهم تبدیل کرد و در ازای هر مسئله‌ای که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌پرسید یک درهم صدقه می‌داد تا اینکه این فریضه به وسیله آیه بعدی نسخ گردید:

أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ، فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ «۱».

یعنی: «آیا از اینکه پیش از راز گفتن با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صدقه دهید (از فقر) ترسیدید پس حال که (ادای صدقه) نکردید باز هم خدا شما را بخشید، اینک نماز را بپا دارید و زکات بدهید و خدا و رسول خدا را اطاعت کنید و خدا به هر چه کنید آگاه است».

نسخ آیه قبلی توسط این آیه، از نوع سخنی است که مفهوم دو آیه، ناظر به یکدیگر است و لذا هیچکس در این مورد مناقشه نکرده است. (۱) سوره مجادله، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۶

ب- آیه مربوط به تعداد جنگجویان:

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتالِ، إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ «۱».

یعنی: «ای پیامبر! مؤمنین را بر جنگ ترغیب نما که اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر صد نفر بود بر دو هزار نفر از کافران غلبه خواهید کرد؛ زیرا آنان گروهی ناآگاه و نفهمند».

نیروی ایمان به خدا و اتکای به او ایجاب می‌کرد که یک تن از مؤمنان بتواند با ده تن از کفار، مقابله کند و لذا آیه مذکور نازل شد و به موجب آن اگر تعداد جنگجویان مسلمان به یک دهم تعداد جنگجویان کفار می‌رسید، جهاد بر آنان واجب می‌گردید، اما همین که مسلمانان ضعف نشان دادند، خداوند به موجب آیه دیگری فرمود: در صورتی که تعداد جنگجویان مسلمان، نصف تعداد جنگجویان کفار باشد، جهاد بر آنان واجب است و آن آیه این است:

الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ «۲».

یعنی: «اکنون خدا بر شما تخفیف داد (و در حکم جهاد آسان گرفت) و دانست که در شما ضعف راه یافته، پس اگر صد نفر باشید صبور و پایدار، بر دویست نفر و اگر هزار نفر باشید بر دو هزار نفر به اذن خدا غالب خواهید شد و خدا با صابران است».

آیت اللّه خوئی در البیان، ناسخ بودن آیه دوم را نسبت به آیه اول بعید دانسته و نپذیرفته است؛ زیرا وقوع آیه ناسخ بلافاصله بعد از آیه منسوخ بعید است چرا که قبول نسخ، مستلزم وجود فاصله زمانی بین دو آیه از نظر نزول آن دو است و باید ثابت شود که آیه

دوم پس از آنکه آیه اول مورد عمل واقع شـده، نازل گردیـده است تا اینکه قبول نسـخ قبل از رسـیدن موقع نیاز به آن، لازم نیاید و گر نه تشریع اولی کاری (۱) سوره انفال، آیه ۶۵- ۶۶.

(۲) سوره انفال، آیه ۶۵- ۶۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۷

است بیهوده. بنابر این، حکم آیه اول حکم استحبابی بوده نه وجوبی تا نسخ واقع شده باشد «۱».

ولی باید گفت صرف ترتیب ثبت و ضبط آیات، دلیل بر ترتیب نزول آنها نیست؛ زیرا چه بسا آیاتی که به ترتیب نزول در مصحف ثبت نشـده است و آیاتی هم با گـذشت زمان طولانی نازل شـده است ولی در مصـحف بـدون هیـچ فاصـله ثبت شـده است، گر چه ایشان فرمودند سیاق آیه نشان می‌دهد که این دو آیه با هم نازل شده است، لکن با دقت در آیه معلوم می‌شود که سیاق عکس آن را می‌رساند، زیرا در آیه دوم دارد: «هم اکنون خداوند درباره شـما تخفیف داده و دانست که شـما ضـعیف هستید ...» و همین دلیل بر تـأخر این آیه از آیه پیشـین است، اما ممکن است زمان آن کوتاه بوده که در خلال آن، ضـعف مسـلمانان ظاهر شـده و سـنگینی تکلیف اولی روشن گردیـده است و کلمه «الاـن» به وضوح بر چنین فاصـله زمـانی دلالت دارد و اگر چنین فاصـله‌ای وجود نداشـت موردی برای بکـار بردن این کلمه نبود، علاوه بر این، تعبیر به تخفیف نیز بر این مطلب دلالت دارد که تکلیف قبلی، شاق و سـنگین بوده و بـا تکلیف سـبک بعـدی، نسـخ شـده است و این نشـان می‌دهـد که تکلیف قبلی الزامی بوده نه اسـتحبابی؛ زیرا اساسا تکلیف استحبابی شاق نیست تا نیاز به جعل تخفیف باشد «۲».

ج- آیه امتاع:

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْراجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِي ما فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۳».

یعنی: «آنـانکه از شـما فوت می‌کننـد و زنـانی را بجـا می‌گذارنـد، نسبت به زنان ایشان وصـیتی است ثابت که تا یک سال بهره‌مند باشند، آنان را از خانه بیرون نکنید و اگر (۱) البیان، ص ۳۵۴.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۳۰۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۸

خود بیرون رفتند در این کار که به میل خود انجام می‌دهند، بر حسب قاعده بر شما باکی نیست و خداوند عزیز و حکیم است».

در دوره جاهلی، عده زنی که شوهر وی مرده بود، یک سال تمام بود و در این سال چنین زنی سرمه به چشم نمی‌کشید، شانه بر سر نمی‌زنـد، عطر اسـتعمال نمی‌کرد و شوهر دیگری اختیار نمی‌نمود، ورثه متوفا نیز او را از خانه شوهر بیرون نمی‌کردند و در طی سال مخارج او را از ترکه شوهرش می‌پرداختند و همین، ارث زن از اموال شوهر در گذشته او بود «۱».

بـا نزول آیه امتاع، قسـمتی از این عادت دوره قبل مورد تأییـد و تصویب قرار گرفت تا اینکه این حکم به وسـیله آیه ارث و همچنین آیه عدد، نسخ گردید. لذا سید عبد اللّه شبّر می‌گوید: این آیه به اجماع، از آیات منسوخه است «۲».

و در روایـاتی از امیر المؤمنین علیه السّـلام و امام باقر و امام صادق علیهم السّـلام نقل شـده «۳» که آیه امتاع، به وسـیله آیه: وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً «۴» نسـخ شده است و آیه مواریث «۵» نیز که مقـدار ارث زن را تعیین کرده است، ناسخ این آیه است.

د- آیه توارث از طریق ایمان:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ «۶».

یعنی: «آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، گروهی از اینان دوستان گروه دیگرند». (۱) بحار، ج ۹۳، ص ۶ به نقل از رساله اصناف القرآن، نعمانی.

(۲) تفسیر شبّر، ص ۷۶.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۳۴.

(۵) سوره نساء، آیه ۱۲.

(۶) سوره انفال، آیه ۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۸۹

مسلمانان صدر اول، از طریق برادری دینی نه از طریق خویشاوندی، از یکدیگر ارث می‌بردند و اگر مؤمنی در می‌گذشت، برادر ایمانی و کسی که از نظر مهاجرت، برادر وی بشمار می‌آمد، وارث او بود و برادر نسبی و رضاعی او، از وی ارث نمی‌برد تا اینکه به اتفاق همه مفسران، این حکم به وسیله آیه «اولو الأرحام» نسخ گردید.

امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: «مسلمانان، به وسیله برادری دینی، از یکدیگر ارث می‌بردند» «۱». روایات زیادی در این رابطه وارد شده است که مسلمانان صدر اسلام به وسیله برادری دینی با یکدیگر ارث می‌بردند «۲».

به هر حال، گر چه در متن آیه صراحتی نسبت به توارث مؤمنین نسبت به یکدیگر نیست ولی با کمک روایات وارده و اجماع مسلمین، این حکم ثابت است و پس از جنگ بدر و نزول آیه: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِي کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ، این حکم نسخ شده و توارث در خویشاوندان نسبی مقرر شده است.

البته آیات منسوخه بیش از اینهاست که ما به آنها اشاره کرده‌ایم ولی چون اساس کار ما در این نوشتار بر اختصار است و غرض ارائه طریق نسبت به مسائل علوم قرآنی است نه بررسی تفصیلی مسائل، به همین مقدار بسنده کرده و اهل تحقیق به کتابهای مفصل که در ابتدای بحث به آنها ارجاع داده شد، مراجعه نمایند تا روشن شود که برخی از آیات که در کتب اهل سنت جزء آیات منسوخه به حساب آمد رأسا خارج از آیات منسوخه است و برخی دیگر حتی بین علمای شیعه مورد اختلاف است.

۵- تنزیل و انزال

راغب اصفهانی در مفرداتش می‌گوید: «تنزیل» در جایی است که شیئی تدریجا (۱) مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۶۱.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۷۸ و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۸۰ و الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۶، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۹۲ و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۰

نازل شود، ولی «انزال» اعم از نزول دفعی و تدریجی است.

و اقرب الموارد می‌گوید: به قولی تنزیل تدریجی و مرّهٔ بعد اخری است و انزال اعم می‌باشد.

و در صحاح اللغهٔ، ترتیب را از معانی تنزیل شمرده است ولی عده‌ای از اهل لغت بین انزال و تنزیل فرقی قائل نشده‌اند.

در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که می‌شود از آن آیات فرق انزال و تنزیل را فهمید که انزال ناظر به نزول دفعی قرآن است نظیر: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۱» و یا إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ «۲» و یا شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ «۳» و تنزیل ناظر به نزول

تدریجی در مدت بیست و سه سال است نظیر آیات وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلًا «۴» کلمه «فرقناه» و «علی مکث» قرینه است بر اینکه مراد از «نزّلناه»، نزول تدریجی است.

بنابر این «تنزیل»، ناظر به نزول تدریجی قرآن و «انزال» به معنای نزول دفعی قرآن است و هیچ تناقض هم بین این دو دسته آیات نیست، زیرا نزول جمعی غیر از نزول تفصیلی است، تفصیل این بحث در درس دهم گذشت.

۶- نزول و نزل

نزول:

در اصل به معنای فرود آمدن است چنانکه در مفردات راغب و اقرب الموارد آمده است: «النّزول فی الأصل هو انحطاط من علو؛ یعنی: نزول در اصل به معنای فرود آمدن از بلندی است»، لذا در رابطه با آمدن باران که از ناحیه بالا می‌آید در آیه شریفه تعبیر به نزول شده: (۱) سوره قدر، آیه ۱.

(۲) سوره دخان، آیه ۳.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۴) سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۱

أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ (ابر) أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ «۱»، و یا در رابطه با فرود آمدن مائده از طرف خدا دارد: رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ ... «۲».

و یا در رابطه با فرود آمدن جبرئیل از طرف خداوند دارد: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ «۳»، بنابر این، ماده نزول و لغات اشتقاقی آن به معنای فرود آمدن، پائین آمدن از ناحیه بالا و بلند و مرتفع است و چون قرآن از ناحیه مقام رفیع و منیع آمده است در آنجا نیز تعبیر به «نزول» شده است.

نزل:

آنچه برای مهمان مهیا شده تا مهمان بر آن نازل شود را «نزل» تعبیر می‌کنند.

راغب در مفردات می‌گوید: «النّزل: ما یعدّ للنّازل من الزّاد» و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است، آنچه در بهشت برای مؤمنین مهیا شده تا بر آن وارد شوند و آنچه در جهنم برای اهل جهنم آماده شده تا پس از مرگ بر آن نازل شوند را قرآن تعبیر به «نزل» کرده است چنانکه فرمود: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا «۴».

و در رابطه با اهل جهنم فرمود: وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ «۵»، البته ممکن است در این دو آیه، منظور از «نزل»، منزل و مأوای و مسکن باشد چنانکه بعضی از مفسرین گفته‌اند، ولی باز منافاتی با آن معنای نزل که گفته شد ندارد؛ زیرا این منزل قبلا برای اینان مهیا شده است تا آنها بر آن وارد و نازل شوند؛ زیرا تنها به خوراک و پوشاک و نوشیدنی که قبلا برای مهمان مهیا می‌کنند، «نزل» نمی‌گویند گر چه عمدتا این چنین است. (۱) سوره واقعه، آیه ۶۹.

(۲) سوره مائده، آیه ۱۱۴.

(۳) سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

(۴) سوره کهف، آیه ۱۰۷.

(۵) سوره واقعه، آیه ۹۲- ۹۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۲

۷- جری و تطبیق

منظور از «جری و تطبیق» که در علوم قرآنی مصطلح است این است که قرآن برای فرد خاصی یا گروه خاصی و یا زمان خاصی نازل نشده است، مثلاـ اگر آیه‌ای مربوط به قوم بنی اسرائیل نازل شده و بیان حال آنهاست، این دلیل نمی‌شود که آیه مخصوص آنهاست و دیگر با هیچکس قابل تطبیق نیست. و به تعبیر دیگر: اگر آیه‌ای در رابطه با منافقی در عصر پیامبر نازل شده است با مرگ آن منافق، آیه نیز بمیرد؛ زیرا موضوع آیه مرد بلکه آیات قرآن طبق روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم السّلام همانند شمس و قمر جریان دارند و مخصوص به زمان خاص نیستند، به عنوان نمونه آیه شریفه: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ، وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ «۱».
یعنی: «ما اراده کردیم بر آن طایفه ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشه‌ناک و ترسان بودند، بنماییم».
چنانکه معلوم است این آیه مربوط به حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل و فراعنه می‌باشد و خدا موسی را برای نجات بنی اسرائیل از ستم فراعنه فرستاد و آنها را بدین وسیله نجات داد. اما آیا آیه مخصوص آنهاست و دیگر قابل تطبیق به احدی و قومی و فرعون نماهایی در بین مسلمین نیست؟ و یا اینکه آیه عینا قابل تطبیق با آمدن حضرت ولی عصر- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- و نجات بشر از چنگال دژخیمان و ستمگران عصر نیز می‌باشد؟ مسئله جری و تطبیق این است که آیه قابل تطبیق (۱) سوره قصص، آیه ۵- ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۳

هست، چنانکه در روایات ما وارد شده و حتی فرعون و هامان نیز با بعضی از صحابه تطبیق شده است، بنابر این، جری و تطبیق در تفسیر و علوم قرآنی امری مسلم بوده و دلیل آن روایاتی است که می‌گویند: قرآن «یجری کما تجری الشّمس و القمر»، ما در اینجا به عنوان نمونه به یکی از آن روایات اشاره می‌کنیم و برای آگاهی بیشتر به المیزان، جلد اول، صفحه ۳۹، بحث روائی و بحار، جلد ۹۲ باب «انّ للقرآن ظهرا و بطنا» مراجعه کنید که در آن باب، روایاتی نقل شده که قرآن همانند شمس و قمر جریان دارد و در هر عصری برای خود مصادیق دارد، این گونه نیست که با مرگ یک مصداق در یک زمانی آیات نیز بمیرند.
فضیل بن یسار می‌گوید از امام محمد باقر علیه السّلام از این روایت پرسیدم که دارد: «ما من القرآن آیة الّا و لها ظهر و بطن»، حضرت در پاسخ فرمود: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله منه ما قد مضی و منه ما لم یکن یجری کما تجری الشّمس و القمر کلّما جاء تأویل شیء منه یکون علی الأموات کما تکون علی الأحیاء، قال اللّه تعالی: و ما یعلم تأویله الّا اللّه و الرّاسخون فی العلم، نحن نعلمه» «۱».
یعنی: «ظاهر قرآن همان تنزیل آن و باطن قرآن تأویل آن است و بعضی از آن تأویلها گذشت ولی بعضی دیگر هنوز نیامده (زیرا قرآن) همانند شمس و قمر جریان دارد و به زمان خاصی مقید نیست و هر تأویلی که بیاید برای اموات است آنچنانکه برای زنده‌هاست و خداوند فرمود: تأویل قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند و ما (چون از راسخان در علم هستیم) آن را می‌دانیم».

۸- ظاهر و باطن

اشاره

در روایات متعدده وارد شده است که برای قرآن ظاهر و باطن است بلکه باطنها دارد تا هفت بطن یا هفتاد بطن، به عنوان نمونه ابتدا به برخی از آن روایات اشاره (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۹۷ به نقل از بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۴

می‌کنیم و سپس به بررسی معنای ظاهر و باطن می‌پردازیم:

«عن جابر سألت ابا جعفر علیه السّلام عن شیء من تفسیر القرآن ... فقال لی: یا جابر: انّ للقرآن بطنا و للبطن بطنا، و ظهرا و للظّهر ظهرا ...» «۱».

یعنی: «جابر می‌گوید: از امام محمد باقر علیه السّلام از تفسیر قرآن پرسیدم ... حضرت در پاسخ فرمود: ای جابر! برای قرآن بطن است و برای آن بطن نیز بطنی دیگر و برای قرآن ظهر است و برای آن ظهر، ظهری دیگر ...».

«سألت ابا جعفر علیه السّلام عن هذه الرّوایة: ما فی القرآن آیة الّا و لها ظهر و بطن ... ما یعنی بقوله لها ظهر و بطن؟ قال: ظهره تنزیله و بطنه تأویله ...» «۲».

یعنی: «راوی می‌گوید: از امام باقر سؤال کردم از حدیث (نبوی) که می‌گوید برای هر آیه از قرآن ظاهر و باطنی است؟ (منظور از ظاهر و باطن چیست؟) حضرت فرمود: منظور از ظهر، تنزیل قرآن و مقصود از بطن، تأویل آن است».

«عن امیر المؤمنین علیه السّلام قال: ما من آیة الّا و لها اربعة معان: ظاهر و باطن و حدّ و مطّلع، فالظّاهر التلاوة و الباطن الفهم و الحدّ هو احکام الحلال و الحرام و المطّلع هو مراد اللّه من العبد بها» «۳».

یعنی: «امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: برای هر آیه‌ای چهار معناست: ظاهر، باطن، حد و مطلع، ظاهر، همان تلاوت است و باطن، فهم آن و حدّ، احکام حلال و حرام است و مطلع، مراد خدا از عبد به آن آیات است».

بر اساس این نوع روایات، برای آیات قرآن ظهر و بطن است بلکه در بعضی روایات تا هفت بطن و یا هفتاد بطن گفته شده ولی معانی بطنی قرآن از ظاهر لفظ و بر اساس محاوره عرفی فهمیده نمی‌شود. (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۹۵.

(۲) صافی، ج ۱، ص ۱۷، مقدمه ۴.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۱۸، برای آگاهی بیشتر به روایات باب، به کتاب بحار، ج ۹۲، باب «انّ للقرآن ظهرا و بطنا» و صافی، ج ۱، مقدمه ۴ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۵

معنای «ظاهر» آن است که: وقتی که قرآن را مطالعه می‌کنیم با دقت و تدبر در آیات مطالبی را می‌فهمیم که مطابق با ظاهر آیات بوده و طبق اصول محاوره می‌توان به آن احتجاج نمود و هر کسی که با اصول محاوره زبان عرب آشنا باشد از عبارات قرآن همان معانی و مطالب را می‌فهمد و به تعبیر بهتر: ظاهر لفظ قرآن معنایی ساده دارد که با مراجعه به آن برای افراد آشنا به محاوره زبان عرب قابل فهم است.

اما «باطن» این چنین نیست که هر کسی آشنا به محاوره زبان عرب باشد بفهمد زیرا معنای باطنی مدلول لفظ قرآن نیست بلکه با مراجعه به آیات دیگر و روایات باید فهمیده شود؛ به عنوان نمونه به دو مورد از مواردی که آیه دارای بطن است و می‌توان از آن معانی متعدد را فهمید، اشاره می‌کنیم:

۱- آیه شریفه: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَیْئاً «۱» معنای ظاهری این آیه این است که برای خدا شریک قرار نداده و بت پرستی نکنید، چنانکه در آیه دیگر فرمود:

«و اجتنبوا الرّجس من الأوثان» «۲»؛ یعنی: «از بتها اجتناب کرده و از پلیدی بت کناره گیرید».

اما وقتی به همین آیه با توجه به آیات دیگر، با دقت بیشتری نگاه می‌کنیم و فکر می‌کنیم که چرا از بت پرستی منع شده‌ایم؟ می‌بینیم فلسفه آن این است که اساسا خضوع در برابر غیر خدا به عنوان عبادت جایز نیست، نه آنکه چون معبود، بت است جایز نیست پس اگر غیر بت باشد جایز است، با توجه به آن فلسفه معلوم می‌شود که پرستش شیطان هم جایز نیست چنانکه فرمود: أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ ... «۳»، نه تنها شیطان، بلکه پرستش جن، ملائکه و انسان نیز جایز نیست.

و قدری دقیقتر که می‌شویم نه تنها حق پرستش دیگران را نداریم بلکه تبعیت از هوای نفس خودمان نیز شرك به خدا معرفی شده است چنانکه فرمود: (۱) سوره نساء، آیه ۳۶.

(۲) سوره حج، آیه ۳۰.

(۳) سوره یس، آیه ۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۶

أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ «۱». و با تأمل بیشتر معلوم می‌شود کارهای زیائی نیز شرك به خدا محسوب می‌شود و با نظری عمیق‌تر و با دیدی خالصانه‌تر معلوم می‌شود که حتی عبادت از ترس جهنم و یا طمع بهشت، شرك و بر خلاف اخلاص است «۲».

۲- درباره نماز در قرآن، آیات فراوانی هست که می‌توان آنها را مورد مطالعه قرار داده و سیری در معانی آنها کرد. نماز اگر در حالت کسالت خوانده شود مذموم است:

وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى «۳».

یعنی: «هنگامی که به نماز بر می‌خیزند، کسل و بی‌حوصله هستند».

اگر این کسالت به شکل اعراض معنوی باشد بدتر و در خور کلمه «ویل» خواهد بود: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ «۴».

یعنی: «پس وای بر نماز گزارانی که در نتیجه اعراض معنوی از نماز، سهو و اشتباه می‌کنند».

بنابر این، در حالت سستی و کسالت و نیز مستی و بی‌خبری نباید نماز خوانده شود: لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى «۵»، بلکه نماز باید با حضور قلب انجام گیرد.

درباره حضور قلب می‌خوانیم: الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ «۶».

یعنی: «مؤمنین کسانی هستند که در نمازها حضور قلب دارند».

این خشوع یا حضور قلب، عبارت از یاد خداست که با نماز ارتباط کامل دارد:

وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ «۷».

یعنی: «شیطان می‌کوشد تا شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد». (۱) سوره جاثیه، آیه ۲۳.

(۲) قرآن در اسلام، ص ۳۳.

(۳) سوره نساء، آیه ۱۴۲ و نیز سوره توبه، آیه ۵۴.

(۴) سوره ماعون، آیه ۴.

(۵) سوره نساء، آیه ۴۳.

(۶) سوره مؤمنون، آیه ۲.

(۷) سوره مائده، آیه ۹۱ و نیز سوره نور، آیه ۳۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۷

اصولا باید نماز به منظور یاد خدا خوانده شود وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی «۱».

یعنی: « (ای موسی!) نماز را برای یاد من بخوان».

این ذکر نه فقط در حال نماز است بلکه باید از نماز سرچشمه گیرد و بعد از آن ادامه یابد تا حالات مختلف زندگی را در بر گیرد: فَإِذا قَضَیْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْکُرُوا اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُمْ «۲».

یعنی: «هنگامی که نماز را گزارید پس خدا را در همه حال یاد کنید، چه ایستاده و چه نشسته و چه دراز کشیده باشید».

چنین نمازی است که قرین تقوی است: وَ أَنْ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ اتَّقُوهُ «۳»؛ که «نماز را بر پا دارید و نسبت به خدا تقوا داشته باشید».

این امر به طور کلی چنین آمده است یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ «۴».

یعنی: «ای مردم پروردگارتان را بپرستید همان خدایی که شما و پیشینیان را آفرید تا شاید پرهیزکار شوید».

و نیز نماز همچون صبر نیرو بخش و مددکار انسان است و در مشکلات زندگی، انسان را یاری می‌کند: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ «۵»؛ یعنی: و از صبر و نماز یاری بجوئید».

از نیرو در پیوند با نماز و همراهی تقوا و صبر، انسان می‌تواند علاوه بر انجام وظایف، از کارهای زشت خودداری کند: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ «۶». (۱) سوره طه، آیه ۱۴.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۰۳.

(۳) سوره انعام، آیه ۷۲.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۱.

(۵) سوره بقره، آیه ۴۵.

(۶) سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۱۹۸

یعنی: «راستی که نماز انسان را از کارهای زشت باز می‌دارد».

به همین جهت آنانکه نماز را تباه می‌سازند مرتکب فحشا و منکر می‌شوند و تابع شهوات می گردند أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ «۱».

یعنی: «آنان نماز را تباه ساختند و تابع شهوات گردیدند».

پس هدف از نماز یاد خدا و آنگاه ادامه آن است به طوری که تقوا حاصل کند و صبر بیافریند که نتیجه‌اش دوری از شهوات و امتناع از فحشا و منکر می‌باشد و بالأخره نمازگزار به تزکیه نفس، دست می‌یابد:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی «۲».

یعنی: «رستگار شد آنکه تزکیه کرد و نام خدا را یاد کرد و نماز خواند». تزکیه، فلاح و رستگاری و سعادت را نصیب انسان می گرداند: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها «۳».

یعنی: «راستی کسی که نفس خود را تزکیه نمود به فلاح و رستگاری رسید».

در یک آیه قرآن اول و آخر این سلسله مراتب را بدون ذکر مراحل به هم پیوسته و فرموده است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ «۴».

یعنی: «پس نماز برای سعادت و فلاح و رستگاری است (مؤمنانی که در نماز حضور قلب دارند رستگارند)».

برای تقریب ذهن می‌توان چنین گفت که ظاهر نماز چند عمل و سخن است و باطنش یاد خدا و باطن آن ایجاد تقوا و پس از آن صبر و نتیجه آن دوری از فحشا و منکر و باطن آن تزکیه نفس و نتیجه آن فلاح و رستگاری است. اینها همه مراحلی است که از

آیات نماز استفاده می‌شود.

با دقت در روایاتی که برای قرآن بطن یا بطون قائل هستند و توضیح و تفسیری که (۱) سوره مریم، آیه ۵۹.

(۲) سوره اعلی، آیه ۱۴ و ۱۵.

(۳) سوره شمس، آیه ۹.

(۴) سوره مؤمنون، آیه ۱ و ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۱۹۹

برای «بطن» انجام داده‌اند، مطالب ذیل در رابطه با بطن استفاده و استنباط می‌شود:

۱- بطن قرآن پنهان است و از دسترس همگان به دور می‌باشد.

۲- بطنهای قرآن هر یک نسبت به بطن پیشین مخفی‌تر است.

۳- بطون قرآن را به طور کامل جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند.

۴- با تحلیل عقلی و ادبی نمی‌توان به بطن قرآن پی برد.

۵- سر اینکه قرآن به زبان باطن سخن گفته است، این است که برخی از حقایق متعالی و مهم اگر آشکارا بیان می‌شد، موجب می‌گشت که کسانی که قابلیت و ظرفیت درک آن را ندارند یا تاب تحمل آن را ندارند به گمراهی کشیده شوند و یا در آن عکس العمل نشان دهند که باعث زیان اسلام و یا مسلمین گردد.

چرا قرآن با دو زبان ظاهر و باطن سخن گفته است؟

اشاره

اگر سؤال مطرح شود که چه لزومی داشت که قرآن علاوه بر ظاهر باطن نیز داشته باشد؟ اگر فقط از طریق ظاهر سخن گفته می‌شد و برای همگان قابل فهم بود چه عیبی داشت؟

در پاسخ این سؤال باید گفت:

اولا:

انسان به علت دارا بودن پیکر مادی، در میان مادیات غوطه‌ور بوده و اکثر توجه او به امور مادی است، لذا در تمام حالات، آمادگی درک معنویات را ندارد، بویژه که مطالب عمیقی باشد.

ثانیا:

علاوه بر حالات مختلف یک فرد، سطح فکر مردم و توجه معنوی آنان با هم متفاوت است و میزان فهم و درک آنان یکسان نیست. به همین جهت لازم بود که در قرآن مطابق فهم عموم مردم معانی ظاهری وجود داشته باشد و برای حالات خاص یک فرد و یا افراد آماده، نکات دقیقی نیز در کار باشد که جوابگوی نیازهای معنوی آنان در سطوح مختلف باشد تا برای آنانکه روحی حساس دارند

و می‌توانند در عالم معنوی اوج بگیرند و حتی در عوالم ملکوتی سیر کنند، معانی بسیار دقیق

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۰

و مفاهیم بسیار ظریفی به عنوان غذای روحی در دسترس‌شان قرار گیرد.

مرحوم علامه طباطبائی پس از طرح سؤال فوق چنین پاسخ می‌دهد «۱»:

۱- انسان در زندگی ابتدائی خویش که دنیوی و موقتی است مانند یک حبابی، خیمه هستی خود را روی دریای بیکران ماده زده، در همه فعالیتهایی که در مسیر وجود می‌کند سر سپرده امواج خروشان این دریای بیکران است و سر و کار با ماده دارد.

حواس بیرونی و درونیش به ماده و مادیات مشغول و افکارش نیز پایبند معلومات حسی‌اش می‌باشد، خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و گفتن و شنودن و رفتن و آمدن و جنبیدن و آرمیدن و بالاخره همه فعالیتهای زندگی را روی ماده انجام می‌دهد و فکری جز این ندارد.

و گاهی که پاره‌ای از معنویات را مانند دوستی و دشمنی و بلندی همت و بزرگی مقام و نظایر آنها تصور می‌کند، اکثریت افهام آنها را به واسطه مجسّم ساختن مصداقهای مادی در نظر تصور می‌کنند چنانکه شیرینی پیروزی را با شیرینی قند و شکر و جاذبه دوستی را با کشش مغناطیس و بلند همتی را با بلندی مکان یا جای یکی از ستارگان و بزرگی مقام را با بزرگی کوه یا نظیر آن حکایت می‌نمایند.

در عین حال، افهام در توانایی درک و تفکر معنویات که از جهانی وسیعتر از ماده می‌باشند مختلفند و مراتب گوناگون دارند؛ فهمی است که در تصور معنویات هم افق صفر است و فهمی است که کمی بالاتر از آن می‌باشد و به همین ترتیب تا برسد به فهمی که با نهایت آسانی وسیعترین معنویات غیر مادی را درک می‌کند.

و در هر حال، هر چه توانائی فهمی در درک معنویات بیشتر باشد به همین نسبت تعلقش به جهان ماده و مظاهر فریبنده‌اش کمتر و همچنین هر چه تعلق کمتر توانائی درک معنویات بیشتر می‌باشد و با این وصف افراد انسان با طبیعت انسانی که دارند (۱) قرآن در اسلام، ص ۳۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۱

همگی استعداد این درک را دارند و اگر استعداد خود را ابطال نکنند قابل تربیتند.

۲- از بیان گذشته این نتیجه بدست می‌آید که معلومات هر یک از مراتب مختلف فهم را به مرتبه پایین‌تر از خود نمی‌شود تحمیل کرد و گر نه نتیجه معکوس خواهد داد و مخصوصا معنویاتی که سطحشان از سطح ماده و جسم بسی بالاتر است اگر بی‌پرده و پوست کنده بفهم عامه مردم که از حس و محسوس تجاوز نمی‌کنند تحمیل شود بکلی ناقض غرض خواهد بود.

اینجا به عنوان نمونه مذهب و ثنیت را می‌توان ذکر نمود: کسی که با تأمل عمیق در بخش او پانیشاد ویدای هندی دقت کند و همه اطراف سخنان این بخش را پاییده، برخی را با برخی تفسیر کند خواهد دید که هدفی جز توحید خالص و یگانه پرستی ندارد ولی متأسفانه چون بی‌پرده و لفافه بیان شده وقتی که نقشه توحید خدای یگانه که در او پانیشادها تنظیم شده در سطح افکار عامه پیاده می‌شود جز بت پرستی و اعتراف به خدایان بسیار از آب در نمی‌آید.

پس در هر حال، اسرار ماورای طبیعت و ماده را به پای بندان عالم ماده در پس برده باید گفت.

۳- در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از مردم از مزایای دینی محرومند مانند صنف زن در مذهب برهمنی و کلیمی و مسیحی و مانند محرومیت عامه از مداخله در معارف کتابهای مقدس در وثنیت و مسیحیت، اسلام هیچگونه محرومیتی در مزایای مذهبی برای کسی قائل نیست و عامه و خاصه و مرد و زن و سیاه و سفید در امکان دست یافتن به امتیازات مذهبی پیشش مساوی می‌باشند چنانکه خدای متعال می‌فرمایند: أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ «۱».

یعنی: «من تباه نمی‌کنم عمل عمل کننده‌ای را از شما، از مرد یا زن همه از همدیگرید (از یک نوعید)». (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۲

و می‌فرماید: یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ «۱».

یعنی: «ای مردم! ما همه شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را به گروههای بزرگ و کوچک تقسیم کردیم که شناسائی حاصل کنید، تحقیقا گرامی‌ترین شما پیش خدا پرهیزکارترین شماست».

پس از بیان این مقدمات می‌گوییم قرآن مجید به اینکه خود انسانیت را مورد نظر قرار داده یعنی هر انسانی را از آن جهت که انسان است قابل تربیت و تکمیل می‌داند تعلیم خود را در جهان بشریت بسط و توسعه داده است.

و نظر به اینکه افهام در درک معنویات اختلاف شدید دارند و چنانکه دانسته شد القاء معارف عالیه از خطر مأمون نیست، تعلیم خود را مناسب سطح ساده‌ترین فهمها که فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است.

البته این روش این نتیجه را خواهد داد که معارف عالیه معنویه با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظایفی از سنخ حس و محسوس القاء نماید و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گیرد و از پشت این پرده خود را فرا خور حال افراد مختلفه به آنها نشان دهد و هر کس به حسب حال و اندازه درک خود از آنها بهره‌مند می‌شود.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ «۲».

یعنی: «به درستی، آن را قرآن عربی- عربی مقر و خواندنی- قرار دادیم تا شاید شما تعقل کنید و بدرستی آن در حالی که پیش ما در ام الکتاب است بلند (دست افهام بشری به آن نمی‌رسد) و محکم است (افهام در آن رخنه نمی‌کنند)». (۱) سوره حجرات، آیه ۱۳.

(۲) سوره زخرف، آیه ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۳

و باز در مثلی که برای حق و باطل و ظرفیت افهام می‌زند می‌فرماید: أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها «۱».

یعنی: «خدا از آسمان آبی نازل کرد پس- آب در- مسیلهای مختلف هر کدام بقدر ظرفیت خود روان شدند».

و پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حدیث معروف خود می‌فرماید: انّا معاشر الأنبیاء نکلّم النّاس علی قدر عقولهم» «۲».

یعنی: «ما پیغمبران با مردم به اندازه عقلهاشان سخن می‌گوییم».

نتیجه گیری که از این روش گرفته می‌شود این است که بیانات قرآن مجید نسبت به بطونی که دارند جنبه مثل به خود می‌گیرند یعنی نسبت به معارف الهیه‌ای که از سطح افهام عادیه بسی بلندتر و بالاتر می‌باشد مثلهایی هستند که برای نزدیک کردن معارف نامبرده به افهام زده شده‌اند، خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً «۳».

یعنی: «و سوگند می‌خورم ما در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی گرداندیم ولی بیشتر مردم امتناع ورزیدند جز اینکه نپذیرند و کفران کنند».

و باز می‌فرماید: وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «۴».

یعنی: «و آن است مثلها برای مردم می‌زنیم ولی آنها را تعقل نمی‌کند مگر کسانی که دارای علمند».

و قرآن مجید امثال بسیار ذکر می‌کند ولی آیات بالا و آنچه در این مضمون است مطلق می‌باشند و در نتیجه باید گفت: همه بیانات قرآنی نسبت به معارف عالیه که مقاصد حقیقی قرآنند امثال می‌باشند. (۱) سوره رعد، آیه ۱۷.

(۲) بحار، ج ۱، ص ۳۷.

(۳) سوره اسراء، آیه ۸۹.

(۴) سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۴

سؤالات:

۱- «تأویل» را در لغت توضیح داده و موارد استعمال تأویل را در قرآن بیان کنید.

۲- آراء مفسران را در رابطه با تأویل با توضیح کامل، بیان کنید.

۳- تأویل از دیدگاه روایات با کدامیک از معانی سه گانه تأویل در نظر مفسرین قابل تطبیق است، توضیح دهید.

۴- توضیح دهید که آیا تأویل مخصوص بعضی از آیات است یا همه آیات تأویل دارند؟

۵- آیا تأویل قرآن را جز خدا کسی نمی‌داند؟ یا آنکه راسخین در علم هم می‌دانند؟ دلیل نظر اول را با توجه به آیه هفتم سوره آل عمران و دلائل نظر دوم را کاملا بیان کنید.

۶- راسخین در علم چه کسانی هستند؟ آیا تنها پیامبر و ائمه اطهار علیهم السّلام راسخین در علمند یا آنها اظهر مصداقند؟ توضیح دهید.

۷- محکم و متشابه را توضیح داده و برای آنها از آیات شاهد و مثالی بیاورید.

۸- آیا محکم و متشابه در قرآن همه جا به یک معناست؟ یا معنای دیگری نیز دارند؟ توضیح دهید.

۹- چه عواملی باعث تشابه در کلام می گردد؟ و کدام عامل از آن عوامل در قرآن وجود دارد؟

۱۰- فلسفه وجود آیات متشابه را در قرآن بیان کنید.

۱۱- روش ائمه اهل بیت علیهم السّلام را در برخورد با محکم و متشابه بیان کنید.

۱۲- نسخ را تعریف کرده و فرق بین نسخ و بداء را بیان کنید.

۱۳- پس از بیان اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ در استنباط احکام و قضاء، شرایط نسخ را توضیح دهید.

۱۴- پس از توضیح فرق بین نسخ و تخصیص امکان نسخ را با توجه به دلائل آن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۵

بیان کنید.

۱۵- اقسام نسخ را بیان کنید.

۱۶- چند نمونه از آیات منسوخه را بنویسید.

۱۷- فرق بین انزال و تنزیل را با ذکر شواهدی از آیات قرآنی بیان کنید.

۱۸- معنای نزول و نزل را با توجه به آیات مربوطه توضیح دهید.

۱۹- منظور از جری و تطبیق چیست؟ با ذکر شاهدی از روایات آن را کاملا توضیح دهید.

۲۰- ظاهر و باطن را با ذکر شاهدی از آیات قرآن، بیان کنید.

۲۱- فلسفه دو زبان داشتن قرآن (ظاهر و باطن) را با توضیح کامل بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۷

درس بیست و دوم حجیّت ظواهر قرآن «۱»

اشاره

در اینکه آیـا ظواهر آیـات قرآن برای مسـلمین حجت است یـا نه؟ بین دانشـمندان علوم قرآنی اختلاـف است. اکثر علمـای اسـلامی معتقد به حجیت آن هستند و ظواهر کلام الهی را همانند سایر کلمات انسانی در مقام افاده و تفهیم، قابل فهم می‌دانند، ولی گروهی از دانشـمندان اسـلامی همانـند اخباریها و باطنیه (اسـماعیلیه و اخوان الصـفا) معتقدنـد که ظواهر قرآن برای مردم حجت نیست یعنی یک فرد مسـلمان گر چه واجد شـرایط باشد (شـرایط بهره‌مندی از قرآن در درس نهم به تفصـیل مورد بررسـی قرار گرفت) از قرآن چیزی نمی‌فهمد منتها باطنیه معتقدند که قرآن ظاهری دارد و باطنی و هدف اصـلی قرآن باطن آن است و باطن قرآن را هم جز ما و رهبران ما کسان دیگر نمی‌فهمنـد. و در همین راسـتا تأویلات فاسـد بسـیاری دارند و طبق دلخواه خود هر طوری که خواسـتند آیات قرآن را معنا و تأویل کردند، وقتی هم که به آنها اعتراض می‌شد، می گفتند این نوع معانی از باطن قرآن فهمیده می‌شود که شـما از آن حظّ و بهره‌ای ندارید. (۱) در رابطه با حجیت ظواهر قرآن معمولاً فقها در علم اصول در مبحث ظن به تفصیل سخن می گویند و شاید مفصل‌تر از همه، مرحوم شیخ انصاری در کتاب رسائل، مبحث ظن آن را مطرح نموده است. و علمای علم تفسیر و کسانی که در علوم قرآنی هم مسائل را مطرح می کنند به حجیت ظواهر قرآن پرداخته‌اند به عنوان نمونه به کتاب: البیان، آیت اللّه خوئی (ره) و شناخت قرآن، علی کمالی، رجوع کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۰۸

ولی اخباریین اساسا فهم بشر را ناقص‌تر از آن دانستند که بتواند از قرآن چیزی بفهمد بلکه فهم ظواهر قرآن را نیز به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت اطهارش علیهم السّلام واگذار نموده‌اند و معتقدند هر آیه‌ای که در تفسیر آن و بیان مراد آن، از ناحیه معصومین حـدیثی وارد شـده باشـد می‌توان آن آیه را در پرتو آن حدیث فهمید و گرنه آیه قابل فهم برای بشـر عادی نیست گر چه آن شـخص از فقها و دانشمندان باشد!! به هر حال، در این رابطه در درس چهارم تا حدی به تفصیل و در درس هفدهم قدری بحث و بررسـی به عمـل آمـد لـذا در رابطه بـا نظر بـاطنیه به درس چهارم مراجعه کنیـد و چون قهرمان میـدان انکار حجیت ظواهر کتاب، «اخباریین» هستند و برای مدعای خود به روایاتی نیز تمسک جسته‌اند. در این درس که اساسا برای اثبات حجیت ظواهر قرآن تدوین می‌شود، نظر آنها مورد بررسـی قرار می گیرد تا روشن شود که نمی‌توان این گونه محترمانه قرآن را بوسید و به کناری گذاشت و به بهانه اینکه ما از قرآن چیزی نمی‌فهمیم خود را از زحمت تدبر و تأمل در قرآن و سـپس از عمل به آن راحت نمود، بلکه قرآن برای همه واجـدین شـرایط قابل فهم و بر همه لازم است در آن تـدبر نماینـد و سـپس به آن عمل کننـد. بنابر این، عده‌ای طرفدار حجیت ظواهر قرآن و عده‌ای نیز منکر آن هستند.

دلایل طرفداران حجیّت ظواهر قرآن

اشاره

طرفداران حجیت ظواهر قرآن می گویند: بی‌تردید خدا و رسول گرامی اسـلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای تفهیم مقاصد خود به دیگران همـان راه عموم مردم را پیموده و برای خود روش خاص به خود را ابـداع نفرموده‌انـد، لـذا قرآنی را که برای هـدایت مردم آمـده و برای آنهـا خوانـده می‌شـد، مقصودش این بود که مردم آیات قرآن را بفهمنـد و به اهـداف عالیه آن پی ببرنـد؛ زیرا هـدف معمـاگوئی و یا القای سـخنان به صورت سـر گرمی نبود که اگر هم چیزی نفهمیدنـد، مهم نباشـد، بلکه آن حضـرت برای هـدایت و

راهنمائی قوم خود آمده بود و راهنمائی فرع بر فهم کلام اوست.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج۲، ص: ۲۰۹

خوشبختانه هم در آیات قرآن و هم در روایات شواهد بسیاری است که قرآن برای بشر قابل فهم است و آنهایی که قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و از این طریق محترمانه قرآن را کنار زدند، باید گفت خسارتی که از این راه وارد می‌شود به مراتب بیشتر از خسارتی است که دشمنان وارد کرده‌اند، اینک به دلایل حجیت اشاره می کنیم:

۱- معجزه بودن قرآن و تحدی به آن فرع بر فهم آن است

بر کسی پوشیده نیست که قرآن سند نبوت و رسالت رسول خداست و در آیات متعددی به قرآن تحدی شده و از مردم خواسته شده که اگر منکر وحی و رسالت هستند ده سوره و یا حتی یک سوره همانند آن را بیاورند ولی مردم از آوردن همانند آن عاجز ماندند.

سخن در اینجاست که اگر قرآن برای مردم عرب قابل فهم نبود، چگونه می‌توانست سند نبوت و رسالت باشد و اساسا تحدی چگونه می‌توانست صورت گیرد؟ پس معلوم است که قرآن برای آنها قابل فهم بوده است.

۲- آیات قرآن

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که می‌رساند قرآن برای بشر قابل فهم است؛ زیرا در آیه‌ای می‌فرماید: ما در قرآن برای مردم از هر بابی مثلی زدیم تا شاید متذکر شوند: وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ «۱»، اگر مثلهای قرآن برای مردم قابل فهم نبود چگونه می‌خواستند متذکر شوند و به حقایق پی ببرند.

و در آیه دیگر مردم را بخاطر عدم تدبّر و تأمّل در قرآن سرزنش می کند و می‌فرماید: مگر بر دلهایشان قفل زده است؟ (۱) سوره زمر، آیه ۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(ظاهری)، ج۲، ص: ۲۱۰

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها «۱».

و در آیه دیگر می‌فرماید: «ما قرآن را بر قلب تو نازل کردیم تا شما با زبان عربی فصیح و آشکار مردم را از عواقب بد اعمال زشت‌شان بترسانی» وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ «۲».

اگر قرآن برای مردم و امت اسلامی قابل فهم نباشد، چگونه می توان به وسیله آن انذار کرد؟

و در آیه‌ای دیگر، قرآن وسیله هدایت و تبیین حق از باطل و پند و اندرز برای متقین معرفی شده است و همین نشانه آن است که قرآن قابل فهم است: هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ «۳».

و در آیه‌ای دیگر، تشخیص عدم اختلاف در آیات قرآن را به فهم مردم واگذار نموده است؛ یعنی مردم نه تنها از ظواهر قرآن مقاصد قرآن را می‌فهمند، بلکه اختلاف نداشتن قرآن و هماهنگ بودن آیات قرآن در مضامین و تشریع احکام را هم می‌فهمند، لذا می‌فرماید: أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً «۴».

و در آیه دیگر می‌فرماید: اگر مشرکین خواستند که ابتدا به آیات قرآن گوش فرا دهند و بفهمند که قرآن چه می گوید و سپس با درایت و اندیشه وارد اسلام شوند، شما به آنها اجازه چنین کاری را بده و این خود دلیل است که آنها از قرآن، مقاصد اسلام را می‌فهمیدند؛ چنانکه می‌فرماید: وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ... «۵»، و گر نه شنیدن

کلام خدا چه سودی داشت؟ (۱) سوره محمد، آیه ۲۴.

(۲) سوره شعرا، آیه ۱۹۲– ۱۹۵.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

(۴) سوره نساء، آیه ۸۲.

(۵) سوره توبه، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۱

۳– روایات

اشاره

روایاتی که دلالت بر حجیت ظواهر آیات قرآن دارند به نوبه خود به چند دسته قابل تقسیمند:

دسته اول:

روایات بسیاری است که امر به تمسک به قرآن دارنـد و می‌گوینـد در حوادث و فتنه‌ها برای رهایی از آنها به قرآن تمسک کنید و معنای تمسک به کتاب، گرفتن دستور از کتاب و عمل بر اساس آن است و این معنا بدون فهم معنای قرآن ممکن نیست و برخی از روایات مربوطه در درس دوم از همین سلسله درسها آورده و بررسی شده است، دیگر نیازی به تکرار آن نیست.

دسته دوم:

روایـات متواتر عرضه اخبـار بر کتاب است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه اطهار علیهم السّلام به امت اسـلامی دستور داده‌انـد که اخبار ما را به کتاب خدا عرضه کنید. هر خبری که موافق کتاب بود ما گفته‌ایم و هر خبری که مخالف کتاب خدا باشد، مـا نگفته‌ایم و آن باطل و مردود است و آن را رد کنیـد و یا روایاتی در باب شـروط ضـمن عقـد وارد شـده است که هر شـرطی که مخالف کتاب باشد باطل است و اگر موافق بود صحیح است.

همه این روایات ضـمنا و با صـراحت کامل دلالت بر حجیت ظواهر قرآن دارنـد؛ زیرا اگر مردم از ظواهر قرآن نتواننـد مقاصد آن را بفهمنـد، چگونه می‌تواننـد کلمات معصومین یا شـرایط ضـمن عقـد را با آن تطبیق کننـد و موافق را از مخالف تشـخیص دهند، پس معلوم می‌شود که قرآن برای مردم عادی قابل فهم است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «کلّ شیء مردود الی الکتاب و السنّة و کلّ حدیث لا یوافق الکتاب فهو زخرف» «۱».

یعنی: «هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردد و هر حدیثی که موافق کتاب (۱) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۲

(قرآن) نباشد باطل است».

و رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ایّها النّاس! ما جائکم عنّی یوافق کتاب اللّه فأنا قلته و ما جائکم یخالف کتاب اللّه فلم اقله» «۱».

یعنی: «ای مردم! هر خبری که از ناحیه من به شما رسیده و موافق با قرآن بود، سخن من است و هر کلامی که مخالف قرآن باشد، من آن را نگفته‌ام».

و روایات دیگری در این رابطه که از نقل آنها صرف نظر می‌شود.

دسته سوم:

روایاتی است که در آن روایات ائمه اطهار علیهم السّلام برای اثبات احکام شرعی به ظواهر آیات تمسک کرده و خواستند به شاگردانشان بفهمانند که این نوع مسائل از آیات قرآن قابل فهم است و راه تمسک به ظواهر قرآن و شیوه استدلال به قرآن را برای اثبات احکام به شاگردانشان نشان می‌دادند و این خود دلیل است که ظواهر، حجت است. اینک چند نمونه از این روایات را می آوریم «۲»:

الف- وقتی زراره از امام صادق علیه السّلام پرسید از کجا فهمیدید که مسح سر در یک قسمت آن است؟ حضرت در پاسخ فرمود: «لمکان الباء»؛ یعنی در آیه: وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ از حرف «باء» استفاده تبعیض می‌شود و نباید کل سر را مسح کرد.

ب- حضرت صادق علیه السّلام در نهی منصور دوانیقی از پذیرش خبر نمّام، فرمود زیرا نمّام، فاسق است و طبق صریح آیه قرآن قول فاسق قابل پذیرش نیست چنانکه فرمود: إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا «۳».

ج- امام صادق علیه السّلام به کسی که در بیت الخلاء زیادتر از حد معمول توقف می‌کرد (و علت توقف هم شنیدن غنا از خانه همسایه بود و عذرش هم این بود که من قصد استماع غنا را ندارم و غنا در خانه همسایه است و به گوشم می‌خورد پس من گناهی ندارم) فرمود: آیا کلام خدا را نشنیده‌ای که فرمود: (۱) کافی، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنهٔ و بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۴.

(۲) ر. ک: البیان، آیت اللّه خوئی و رسائل شیخ انصاری در مبحث حجیت ظواهر.

(۳) سوره حجرات، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۳

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا «۱».

د- یکی از شاگردان امام صادق علیه السّلام در رابطه با مسح پای کسی که زمین خورده و انگشت پایش مجروح شده و باند پیچی شده، سؤال کرد که آیا مسح بر همان جبیره و باند واقع می‌شود یا باید پارچه و باند را باز کند و روی انگشت زخمی مسح کند و این کار نیز مستلزم عسر و حرج است.

حضرت در پاسخ فرمود: این مسئله و امثال آن از قرآن فهمیده می‌شود، یعنی اگر خود به قرآن مراجعه کنید، این نوع مسائل را خود می‌فهمید و نیازی به سؤال از من نیست و آیه دال بر این مطلب این است: وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ «۲» یعنی وقتی مسح بر انگشت پا حرجی و ضرری بود حکم حرجی طبق این آیه شریفه برداشته شده است، پس باید مسح روی همان پارچه و باند پیچیده شده بر انگشت پا، کشیده شود.

استدلال ائمه علیهم السّلام به قرآن برای اثبات احکام و راهنمائی دیگران برای استفاده از این راه در فقه موارد بسیاری دارد که می توانید آن را در ابواب مختلف فقه پیدا کنید.

به علاوه طبق آیه ۸۹ سوره نحل: وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ بیان همه چیز با قرآن، است، پس چگونه قرآن خود در تبیین مقاصد خود محتاج به روایات است لذا مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌فرماید: «حاشا ان یکون القرآن تبیانا لکلّ شیء و لا یکون تبیانا لنفسه» «۳».

بنابر این، با دلایل عقلی و نقلی، حجیت ظواهر قرآن ثابت است، زیرا پیامبر به زبان قوم خود سخن می گوید و عقلا در محاورات عرفی خود اگر خلاف ظاهر کلام خود را اراده کنند، قرینه می‌آورند و گر نه بر اساس اصالهٔ الظهور، مخاطبین به ظاهر کلام متکلم تمسک کرده و بر طبق آن عمل می کنند و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز برای خود (۱) سوره اسراء، آیه ۳۶.

(۲) سوره حج، آیه ۷۸.

(۳) تفسیر المیزان، ج ۱، مقدمه، ص ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۴

روش جدیدی را در القاء و تفهیم مقاصد خود به امت، ابداع نکرده است، پس بر همان روش و محاورات عرفی عمل نموده است و اصالهٔ الظهور در کلمات قرآن و پیامبر نیز حاکم است.

دلایل طرفداران عدم حجیّت ظواهر قرآن

اشاره

اخباریین که منکر حجیّت ظواهر قرآن بوده و عمل به ظواهر را برای مردم عادی ممنوع می‌دانند، برای اثبات مدّعای خود به دلایلی تمسک کرده‌اند که می توان آنها را در عناوین ذیل خلاصه نمود:

۱- فهم قرآن مخصوص اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است

برای اثبات این جهت که فهم مقاصد قرآن ویژه کسانی است که قرآن بر آنها نازل شده و به تعبیر دیگر: مخاطب قرآنند، به روایاتی تمسک کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

امام صادق علیه السّلام به ابی حنیفه فرمود: «انت فقیه اهل العراق؟ قال: نعم، قال (ع):

فبایّ شیء تفتیهم؟ قال: بکتاب اللّه و سنّهٔ نبیّه قال علیه السّلام: یا ابا حنیفه تعرف کتاب اللّه حقّ معرفته و تعرف النّاسخ من المنسوخ؟ قال: نعم، قال علیه السّلام: یا ابا حنیفهٔ لقد ادّعیت علما (ویلک) ما جعل اللّه ذلک الّا عند اهل الکتاب الّذی انزل علیهم ویلک ما هو الّا عند الخاصّ من ذرّیّهٔ نبیّنا علیه السّلام و ما ورّثک اللّه تعالی من کتابه حرفا» «۱».

یعنی: «امام صادق به ابی حنیفه فرمود: تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: آری، فرمود:

به چه چیزی برای آنها فتوا می‌دهی؟ گفت: به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، فرمود:

ای ابا حنیفه، آیا کتاب خدا را آنگونه که هست شناخته‌ای؟ و آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ گفت: آری، فرمود: ای ابا حنیفه وای بر تو! ادعای علمی را کرده‌ای که (۱) البیان، ص ۲۶۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۵

خداوند آن علم را جز در نزد اهل قرآن یعنی کسانی که قرآن بر آنها نازل شده قرار نداد، وای بر تو! آن اهل قرآن جز عدّه خاصی از ذرّیّهٔ پیامبر نیستند (ائمه معصومین علیهم السّلام) و خداوند تو را وارث حتی یک حرف قرآن قرار نداد».

و در حدیث دیگر امام باقر علیه السّلام سخنی با قتاده (یکی دیگر از فقهای اهل سنت) دارد که از آن هم فهمیده می‌شود که علم

مقاصد قرآن تنها در نزد اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و آن حدیث این است:
«دخل قتادهٔ علی ابی جعفر (ع) فقال له: انت فقیه اهل البصرهٔ؟ فقال: هکذا یزعمون، فقال (ع): بلغنی انّک تفسّر القرآن قال: نعم، الی ان قال: یا قتادهٔ ان کنت قد فسّرت القرآن من تلقاء نفسک فقد هلکت و اهلکت، و ان کنت قد فسّرته من الرّجال فقد هلکت و اهلکت، یا قتادهٔ- و یحک- انّما یعرف القرآن من خوطب به» «۱».
یعنی «قتاده وارد بر امام باقر علیه السّلام شد، حضرت به او فرمود: تو فقیه اهل بصره‌ای؟
گفت: مردم این چنین می‌پندارند، فرمود: به من خبر رسیده که تو برای مردم، قرآن را تفسیر می کنی! گفت: آری، ... فرمود: ای قتاده! اگر تفسیر قرآنت از نزد خود و با برداشتهای خودت باشد، هم خود را هلاک کردی و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای و اگر تفسیرت از زبان این و آن باشد، باز هم خود هلاک شدی و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای، وای بر تو ای قتاده! قرآن را کسی می‌شناسد که مخاطب آن باشد (یعنی اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)».
از این قبیل روایات به خوبی استفاده می‌شود که علم قرآن و فهم مقاصد آن تنها در نزد اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و دیگران را در فهم معانی و مقاصد قرآن راهی نیست.
این است که می گوییم ظواهر قرآن حجت نیست مگر اینکه از ناحیه ائمه معصومین حدیثی در فهم و تفسیر آن رسیده باشد.
پاسخ:
در جواب چنین استدلالی (با توجه به دلایلی که برای حجیت ظواهر (۱) البیان، ص ۲۶۷.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۶
قرآن اقامه شد و اینکه فهم ظواهر مخصوص اهل بیت علیهم السّلام نیست) گفته می‌شود با دقت در این نوع روایات معلوم می‌شود که مقصود امام علم به حقایق و باطن قرآن است. و به تعبیر دیگر: مردم قرآن را آنگونه که هست و حق شناسائی است نمی‌شناسند نه آنکه حتی فهم ظواهر قرآن مخصوص اهل بیت علیهم السّلام باشد چنانکه در روایت اوّل حضرت از ابو حنیفه سؤال از معرفت کتاب خدا حق معرفت، را نموده و تمییز ناسخ از منسوخ و ابو حنیفه ادّعای شناخت کامل قرآن را نمود، حضرت آن را رد کرد و در حدیث دوم سخن از تفسیر قرآن است و تفسیر به معنای کشف قناع و پرده برداری و اظهار باطن است و این غیر از فهم ظاهر قرآن است، بنابر این طبق این روایات فهم کامل و شناخت همه جانبه قرآن مخصوص اهل بیت است نه فهم ظواهر آن، چنانکه خودشان دیگران را نسبت به فهم ظواهر قرآن ترغیب می کردند (به دلایل حجیت ظواهر مراجعه کنید).

۲- تفسیر به رأی ممنوع است

دومین دلیلی که اخباریها برای عدم حجیت ظاهر قرآن اقامه کرده‌اند، روایات متواتری است که ما را از تفسیر به رأی منع می کند و فهم معانی قرآن از ظواهر بدون مراجعه به احادیث وارده از اهل بیت اطهار علیهم السّلام مصداق تفسیر به رأی است.
روایات تفسیر به رأی در حد تواتر نزد شیعه و سنی است و ما قسمتی از آنها را در درس هفدهم ضمن بررسی و ردّ تفسیر به رأی، آورده‌ایم بدانجا مراجعه کنید.
و ضمنا به کتابهای بحار الأنوار مجلسی، جلد ۹۲ از صفحه ۱۰۷ به بعد و تفسیر المیزان، جلد سوم، صفحه ۷۷ و مقدمه پنجم تفسیر صافی، ج ۱ و ... مراجعه نمایید.
در اینجا تنها به یک حدیث از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اکتفا می‌کنیم که فرمود: «من فسّر القرآن برأیه فلیتوء مقعده من النّار».
یعنی: «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود».

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۷

بنابر این، طبق نظر اخباریها فهم مقاصد و معانی از ظواهر قرآن، از مصادیق تفسیر به رأی است و از تفسیر به رأی نیز به شدت نهی شده است.

پاسخ:

در پاسخ به این دلیل باید گفت:

اوّلا:

حمل لفظ بر معنای ظاهری آن مصداق تفسیر نیست، زیرا تفسیر، کشف قناع و پرده برداری از روی معنای مخفی و باطنی است و در معانی ظاهر لفظ چنین چیزی متصوّر نیست.

ثانیا:

بر فرض که حمل لفظ بر معنای ظاهری آن مصداق تفسیر باشد، تفسیر به رأی نیست، بلکه تفسیر به معنایی است که عرف از آن لفظ می‌فهمد، زیرا فهم معانی از ظواهر الفاظ به حسب قرائن متصله و منفصله یقینا مصداق تفسیر به رأی نخواهد بود.

ثالثا:

با دقت در روایات نهی از تفسیر به رأی روشن می‌شود، مقصود از آن روایات، نهی از تفسیر قرآن به وسیله کسانی است که می‌خواهند خود را بی‌نیاز از نظیر قرآن یعنی اهل بیت اطهار علیهم السّلام بدانند.

به تعبیر دیگر: شعار «حسبنا کتاب اللّه» دارند، زیرا عمل به ظواهر قرآن بدون مراجعه و فحص از مخصّص و مقیّد در کلمات ائمه علیهم السّلام نوعی تفسیر به رأی است چرا که طبق تحقیق، عمومات و اطلاقات قرآن با روایات معصومین علیهم السّلام تخصیص و تقیید می‌خورد و عامّه که خود را بی‌نیاز از اهل بیت پیامبر می‌دانند در تفسیر قرآن به کلمات آنها مراجعه نمی‌کنند قهرا به عام یا مطلق عمل می‌کنند بدون اینکه خود را ملزم به فحص و جستجو از خاص و قید آن در کلمات ائمه اطهار بدانند اگر عمل به ظواهر مصداق تفسیر به رأی باشد، ناظر به این نوع عمل به ظواهر است نه عمل به ظواهر کسانی که اساسا فهم تفسیریشان را از اهل بیت علیهم السّلام گرفته‌اند «۱».

حاصل آنکه: حمل لفظ بر معنای ظاهر آن بعد از جستجو از قرائن متصله (۱) البیان، خوئی، ص ۲۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۸

و منفصله از کتاب و سنت و دلایل عقلی، مصداق تفسیر به رأی نخواهد بود.

۳- فهم معانی قرآن مشکل است

قرآن از مصدر غیب و از مقام منیع ربوبی نازل شده و مشتمل بر معانی مشکل و مطالب عمیق و بلند است. احاطه بر چنین کتابی برای افراد عادی غیر معصوم، ممکن نیست، آگاهی بر کتب پیشینیان از قبیل افلاطون و ارسطو و ... که حاوی مطالب غامض و مشکلند برای هر کس جز علمای آگاه میسر نیست، چه رسد به کتاب خدا که جامع علم اولین و آخرین است.

پاسخ:

در پاسخ این دلیل گفته می‌شود: گر چه قرآن جامع علوم اولین و آخرین است و گر چه احاطه کلّی به آن علوم مخصوص اهل بیت علیهم السّلام است لیکن این، منافات ندارد که دانشمندان غیر معصوم هم، از ظواهر قرآن بعد از فحص از قرائن، طبق فهم عرفی از ظواهر هر کلامی، چیزی از معانی قرآن را بفهمند، زیرا خدای بزرگ در این کلامش برای تفهیم مقاصد خود، روشی غیر از روش عرف مردم را در پیش نگرفته است، لذا ظاهر کلام هر متکلمی که در مقام بیان مقاصد خود باشد برای شنونده، حجّت است، قهرا

خدا و رسول هم که روش خاصی را ابداع نکرده‌اند، کلماتشان برای شنونده در حدی که معانی از آن فهمیده می‌شود، حجت خواهد بود.

۴- علم اجمالی به اراده خلاف ظاهر در قرآن

از جمله دلایل این است که ما اجمالاـ می‌دانیم عمومات و اطلاقات قرآن تخصیص و تقیید خوردند، پس می‌دانیم که برخی از ظواهر یقینا مراد نیست و چون موارد تخصیص و تقیید مشخص و معلوم و مجزّا از سایر ظواهر نیستند، ما نمی‌توانیم به هیچ ظاهری عمل کنیم، زیرا به هر ظاهری که دست پیدا کنیم و بخواهیم بر طبق آن عمل کنیم، احتمال تخصیص یا تقیید را در آن می‌دهیم، بنابر این، گر چه عموم و اطلاق قرآن در حد ذات خود مجمل نیستند ولی از این نظر مجمل می‌باشند
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۱۹
و ما نمی‌توانیم طبق آنچه که از ظاهر فهمیدیم عمل کنیم، چون ممکن است ظاهر مراد شارع نباشد.
پاسخ:
در بررسی این دلیل باید بگوییم که تنها کاری که از این دلیل ساخته است این است که قبل از فحص از مراد، نمی‌توان به ظواهر عمل کرد، اما بعد از فحص از قرینه دستیابی به مواردی از تخصیص و تقیید، علم اجمالی منحل می‌شود و به علم تفصیلی (در بعضی موارد) و شک بدوی (نسبت به باقیمانده) و پس از انحلال علم اجمالی اصل عدم تخصیص و تقیید و یا به تعبیر دیگر: اصالة العموم و اصالة الطلاق جاری خواهد شد و هیچ مانعی از تمسک به ظواهر نیست.
به علاوه، این دلیل تنها در ظواهر قرآن نیست بلکه ظواهر سنت نیز مشمول همین دلیل است و راه علاج نیز همین است که گفته‌ایم و جریان اصالة البرائه در شبهات حکمیه نیز مشمول همین دلیل است و راه علاج نیز همان فحص است.

۵- ظواهر از متشابهات است

می‌گویند در آیه ۷ سوره آل عمران، آیات قرآن به دو دسته محکم و متشابه تقسیم شده و گفته شد کسانی از متشابه پیروی می‌کنند که در قلبشان مرض است و انحراف:
مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ و ظواهر جزء متشابهات است بنابر این، عمل به ظواهر ممنوع است.
پاسخ:
بر کسی پوشیده نیست که ظواهر جزء محکمات است نه متشابهات که برای مخاطب قابل فهم نباشد، لذا سیره عقلاء بر پیروی از ظواهر کلام است و صرف احتمال، مانع و رادع از عمل به سیره نیست.

۶- وقوع تحریف در قرآن

گفته‌اند با وقوع تحریف در قرآن عمل به ظواهر ممنوع است، زیرا ممکن است قرینه‌ای بوده و حذف شده باشد، یعنی مراد شارع از این ظاهر بر خلاف ظاهر است
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۰
و قرینه هم بوده ولی حذف و ساقط شده است و قهرا چنین ظاهری حجت نخواهد بود.

پاسخ:

بر اهل فن پوشیده نیست که قرآن تحریف نشده و این سخن اساسا باطل است و ما بحث تحریف قرآن را در درس هفتم به تفصیل بررسی کرده و مصونیت قرآن را از تحریف ثابت کردیم و روایات وارده در وقوع تحریف را بررسی کرده و پاسخ دادیم بدانجا مراجعه کنید.

حاصل آنکه: ظواهر قرآن همانند سنت و سایر کلمات برای همه حجت است البته بعد از فحص و جستجوی از قرائن عقلی و نقلی و عدم وجود آن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۱

سؤالات:

۱- نظر باطنیّه و اخباریها را در رابطه با حجیّت ظواهر قرآن بیان کنید.

۲- دلایل طرفداران حجیّت ظواهر قرآن را بر حجیت ظواهر بیان کنید.

۳- روایات داله بر حجیت ظواهر قرآن به چند دسته قابل تقسیمند؟ و کیفیت دلالت آنها را بر حجیت توضیح دهید.

۴- دلایل اخباریها بر عدم حجیّت ظواهر را بیان کنید.

۵- مقصود از روایاتی که می‌گویند فهم معانی قرآن مخصوص اهل بیت علیهم السّلام است چیست؟ بیان کنید.

۶- آیا عمل به ظواهر مصداق تفسیر به رأی است؟ با توضیح کامل بنویسید.

۷- آیا فهم معانی قرآن برای افراد غیر معصوم میسّر نیست أ؟ و اگر هست چرا؟

۸- آیا علم اجمالی به راده خلاف ظاهر در قرآن، مانع از فهم معانی آن است؟

۹- آیا ظواهر جزء متشابهات است؟ یا نه جزء محکمات است؟ توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۳

درس بیست و سوم نگارش و جمع آوری قرآن «۱»

اشاره

تألیف و جمع آوری قرآن به شکل کنونی، اعم از تنظیم آیات و ترتیب سوره‌ها و نیز شکل‌گیری و نقطه گذاری و مجزّا کردن آن به اجزاء مختلف، ناشی از یک عامل نبوده و این همه، در دوره اوّلیه وحی، تکمیل نشده است، بلکه طی دوره‌هایی انجام گرفته که از دوره رسالت آغاز شده و به زمان یکی کردن مصحفهای مختلف در عهد عثمان منتهی شده است، بلکه می‌توان آن را به زمان خلیل بن احمد نحوی منتهی دانست، زیرا وی شکل گیری قرآن را به شکل کنونی تکمیل کرد.

بحث و بررسی در این زمینه، بیشتر شبیه به بررسی یک موضوع گسترده تاریخی است که عبارت است از اوضاع و احوالی که بر این کتاب آسمانی گذشته است، ولی مقصود ما در اینجا بررسی همه جانبه آن نیست، زیرا اوّلا: بررسی همه جانبه چنین موضوعی در خور یک درس در این نوع نوشتار نیست. ثانیا: قسمتی از مباحث (۱) در این رابطه به کتب ذیل مراجعه نمایید: ۱- اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۷۶ به بعد. ۲- برهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۱۳، ص ۲۹۵. ۳- تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۲ به بعد. ۴- البیان، آیت اللّه خوئی، ص ۲۳۹ به بعد. ۵- التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، محمد هادی معرفت. ۶- آموزش علوم قرآن، ج ۱، ترجمه التمهید، از ابو محمد وکیلی. ۷- شناخت قرآن، استاد علی کمالی، ص ۹۳ به بعد. ۸- قرآن در اسلام، علامه طباطبائی. ۹- آشنایی با

قرآن، واحد آموزش عقیدتی سیاسی سپاه. ۱۰- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجّتی.
۱۱- تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه ششم، از فیض کاشانی. ۱۲- بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۴۰ به بعد، از مجلسی. ۱۳- صحیح بخاری، باب جمع القرآن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۴

مربوطه از قبیل: نگارش قرآن و کاتبان آن و نوع خطی که بر اساس آن نگارش یافت و نوشت افزار معمول در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اعرابگذاری و شکل گیری قرآن و بسیاری از مباحث مربوط به این بحث (و لو در حدّ اجمال و اختصار) در درس یازدهم تحت عنوان «تاریخ قرآن» مورد بررسی قرار گرفت، بلکه مقصود تنها بررسی قرآن از ناحیه تألیف و جمع آوری آن به عنوان مصحفی در یک مجلّد است و آن هم باید در دو قسمت یکی مربوط به دوران حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دیگری پس از رحلت آن بزرگوار، مورد بررسی قرار گیرد. بنابر این، عنوان بحث به دو صورت ذیل ترسیم می‌شود:

۱- جمع آوری قرآن در حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

۲- جمع آوری قرآن پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

۱- جمع آوری قرآن در حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

اشاره

جمع قرآن دارای دو معناست که راجع به هر دو معنا نصوصی در قرآن و احادیث وارد شده است چنانکه خداوند در قرآن می گوید: إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ.

یکی از معانی جمع قرآن، حفظ کردن و به خاطر سپردن آن است، لذا حفّاظ قرآن را «جمّاع القرآن» و حفظ قرآن را جمع اول می‌نامیدند.

معنای دیگر جمع قرآن، نگارش آن است و این گونه جمع ممکن است به چند صورت باشد:

الف- تمام قرآن نوشته شده ولی آیات و سور آن نامرتب و متفرق و پراکنده باشد.

ب- قرآن به صورتی نگارش یافته باشد که فقط آیات آن در سوره‌ها مرتّب باشد و هر سوره‌ای در صحیفه‌ای جداگانه تحریر شده باشد.

ج- قرآن با حفظ ترتیب آیات و سوره‌های آن، مجموعا در یکجا مرتب شده و سوره‌ها نیز مانند آیات، یکی پس از دیگری تنظیم گردیده باشد.

جمع قرآن به معنای حفظ کردن و بخاطر سپردن آن، که به جمع اوّل قرآن معروف

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۵

است به طور قطع در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام گرفت و عده‌ای به نام «حفّاظ یا قرّاء و یا جمّاع قرآن» از آغاز تا پایان آن را کاملا و با دقتی در خور، به خاطر سپردند و آن را حفظ کردند که در رأس همه آنها پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به عنوان نخستین حافظ قرآن قرار داشت.

ابن الندیم در ذیل عنوان «الجماع للقرآن علی عهد النّبی (ص)» از گروهی یاد می‌کند که در رأس آن گروه، امیر المؤمنین علیه السّلام قرار دارد و سپس از سعد بن عبید بن نعمان بن عمر و بن زید و ابو الدرداء و عمو یمر بن زید و معاذ بن اوس و ابو زید بن ثابت بن زید و ابیّ بن کعب بن قیس و عبید بن معاویه و زید بن ثابت، یاد می‌کند.

اما جمع قرآن به معنای نگارش آن، به صورت اوّل و دوّم (الف و ب) کاری بود که طبق گواهی اسناد و شواهد با ارزش و معتبر قطعا همزمان با حیات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ثمر رسید و هیچ محققی در علوم قرآنی نسبت به آن تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

ولی مسئله‌ای که محققان علوم قرآنی را به خود مشغول ساخته و بر دوش تحقیقات و پژوهشهای آنها سنگینی می‌کند، مسئله نگارش و جمع قرآن به معنای سوم (ج) است که آیا در حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن به صورتی که سوره‌های آن همانند آیات، مرتب شده باشد، جمع آوری و تدوین گردیده یا اینکه چنین امری پس از رحلت آن حضرت به سامان رسید؟ یعنی علاوه بر آنکه در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیات قرآن در سوره‌ها منظّم شد، سوره‌ها نیز یکی پس از دیگری در نگارش قرآن منظم و مرتّب گشت یا نه «۱»؟

پاسخ قطعی به چنین سؤالی در آغاز امر- با توجه به روایات متعارض و متضاد- سخت مشکل و ناهموار به نظر می‌رسد و به همین جهت بین دانشمندان علوم قرآنی اختلاف است، گر چه اکثریت قریب به اتفاق، جمع به این معنا را در دوران حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نپذیرفتند، لکن عده‌ای آن را امری ثابت و مسلم می‌دانند و برای خود (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجّتی، ص ۲۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۶

دلایلی را اقامه می‌کنند که برخی از آن دلایل به صورت مستقل و برخی دیگر، به صورت ایراد بر روایات داله بر جمع قرآن پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، به نظر نگارنده حق با کسانی است که می‌گویند چنین جمعی در حیات آن حضرت تحقق نیافته است، زیرا ادله آنها کافی به نظر نمی‌رسد و یا قابل توجیه است.

بنابر این، باید نظر موافق و مخالف را با توجه به دلایلشان ملاحظه نمود.

اوّل- نظر مخالفان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

نظر اکثریت قریب به اتفاق محققان علوم قرآنی و راویان اخبار در این رابطه این است که جمع آوری و مرتب کردن سوره‌ها در یک مجلد، پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام گرفته است، دوره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پایان یافت در حالی که قرآن بر قطعاتی از چوب و سنگ و پوست و استخوان و حریر و کاغذ ضبط شده و در دست مردم پراکنده بود و از هر کدام یک نسخه در محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وجود داشت و گروهی از حافظان قرآن نیز آن را در سینه داشتند، در دوره حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیات سوره‌ها مرتب و سوره‌ها تکمیل و نامهای آنها تعیین شده بود ولی جمع آنها در یک مجلد در اوراق به هم پیوسته بعدا انجام گرفت، زیرا در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر آن در انتظار نزول آیه‌ای بودند و تا وقتی وحی قطع نشده بود، جمع آوری آیات و سوره‌ها در یک مجلد کار درستی به شمار نمی‌آمد و انجام آن جز با انقضای دوره پیامبری و تکمیل وحی میسر نبود «۱».

سیوطی می‌گوید: تمام قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نوشته شده بود، ولی سوره‌ها مرتب نشده و آنها را در محل واحدی جمع نیاورده بودند «۲». امام صادق علیه السّلام نیز فرمود: که پیامبر به علی علیه السّلام فرمود: قرآن در صفحاتی در ورای فراش من است آن را (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، محمد هادی معرفت، ص ۲۸۰- ۲۸۱.

(۲) اتقان، ج ۱، نوع ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۷

بگیر و جمع آوری کن و از بین مبر «۱».

بر اساس روایات وارده، اول کسی که پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حسب وصیت او، مستقیما به جمع آوری قرآن قیام کرد، امام علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و پس از وی زید بن ثابت به امر ابو بکر به این کار پرداخت و چند تن دیگر از جمله ابن مسعود و ابیّ بن کعب و ابو موسی اشعری نیز دست به این کار زدند تا اینکه زمان عثمان فرا رسید و او به یکی کردن مصحفهای مختلف دستور داد و نسخه‌هایی از آن را به نقاط دیگر فرستاد تا مردم تنها از این مصحف استفاده کنند و مصحفهای دیگر را کنار بگذارند.

به هر حال، روایاتی که در رابطه با جمع قرآن پس از رسول خدا توسط امیر المؤمنین علیه السّلام و زید بن ثابت و ابابکر و عثمان است بسیار است و همگی حاکی از این هستند که قرآن در مصحف واحد (خواه با ترتیب نزول و خواه بی‌ترتیب) در حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمع نشده بود و این کار پس از آن حضرت انجام گرفت.

دوم- نظر موافقان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

عده‌ای از دانشمندان علوم قرآنی معتقدند که قرآن با همین نظم و ترتیبی که فعلا موجود است مربوط به زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و از طرفداران این نظریه در بین اهل سنت می‌توان قاضی، ابن انباری، کرمانی و طیبی را نام برد «۲» و در بین علمای شیعه از قدما، سید مرتضی «۳» و از متأخرین، آیت اللّه خوئی را می‌توان نام برد، این گروه نیز برای خود به دلایلی تمسک جستند که به طور خلاصه عبارتند از:

۱- سید مرتضی می‌گوید: قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تماما حفظ و تدریس می‌شد تا آنجا که گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شده بودند و قرآن را نزد حضرتش (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۴۸.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

(۳) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵ و سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۸

می‌خواندند و گروهی دیگر از اصحاب، مانند عبد اللّه ابن مسعود و ابی بن کعب به کرّات قرآن را نزد پیامبر ختم کردند و این همه بی‌گمان دلیل بر آن است که قرآن در همان وقت، جمع آوری شده و مرتب و بدون پراکندگی بوده است «۱».

۲- از بیان زید بن ثابت که می‌گفت: «کنّا عند رسول اللّه نؤلّف القرآن من الرّقاع» «۲»، استفاده می‌شود که کتّاب وحی علاوه بر نگارش قرآن به جمع و تألیف و ترتیب آن نیز در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سرگرم بوده‌اند، چون تألیف تنها به معنای نگارش نیست بلکه این واژه علاوه بر نگارش تنظیم و ترتیب قرآن را نیز ارائه می‌دهد. و روایات دیگری نیز هست که می‌توان از آنها این مطلب را استفاده کرد.

۳- دلایلی را آیت اللّه خوئی در البیان اقامه کرده که در مجموع می‌خواهد بفرماید:

نظر کسانی که می‌گویند قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمع نشده است صحیح نیست و روایاتی که دلالت بر جمع قرآن در پس از رحلت پیامبر را دارند متعارض هستند و آن دلایل عبارتند از:

الف- احادیث مربوط به جمع آوری قرآن، پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی حد نفسه متناقض با یکدیگرند، بعضی از این احادیث، زمان جمع آوری قرآن را به زمان ابابکر و بعضی به زمان عمر و برخی به عهد عثمان محدود می‌کنند چنانکه بعضی از این احادیث تصریح می‌کند که اوّل کسی که قرآن را جمع آورد زید بن ثابت بود و برخی این عمل را به ابو بکر و برخی دیگر به عثمان نسبت می‌دهند و مواردی دیگر از این قبیل که دارای تناقضات آشکار می‌باشند.

ب- این نظر، معارض با احادیثی است که دلالت دارد بر اینکه قرآن در عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمع آوری شده که

از آن جمله حدیث شعبی است که می گوید: شش نفر (أبیّ بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو الدرداء، سعد بن عبید و ابو زید) در (۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۲۹

زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را جمع آوری کردند و در حدیث انس، تعداد آنان چهار نفر (با اسقاط ابو الدرداء و سعد بن عبید) به شمار آمده است.

ج- این نظر منافی با آیات تحدّی است که دال بر تکمیل سوره‌های قرآن و تشخیص آنها از یکدیگر و همچنین با اطلاق لفظ «کتاب» بر قرآن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود اطلاق فرموده، منافی است، زیرا کتاب به نوشته‌ای جمع آوری شده در یک مجلد اطلاق می‌شود.

د- این نظر مخالف با حکم عقل است، زیرا نمی‌توان پذیرفت که پیامبری که آن همه اهتمام نسبت به کتاب خدا در جمع و ضبط آن داشته تا از ضایع شدنش جلوگیری نماید، این کتاب را همچنان پراکنده در بین مردم گذاشته و رفته است.

ه- این نظر مخالف با اجماع مسلمانان است که معتقدند نص قرآن به تواتر از خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است، حال آنکه برخی از این روایات حاکی است که جمع آورندگان قرآن پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به شهادت یک یا دو تن نسبت به آیه‌ای اکتفاء کرده‌اند.

و- لازمه آن، تحریف در نصوص قرآنی است، زیرا طبیعت جمع آوری قرآن پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مقتضی وقوع کمی یا زیادتی در آن است و این با ضرورت دین مخالف است «۱».

۴- بعضیها گفته‌اند که تناسب موجود بین هر سوره با سوره‌های قبل و بعد خود، دلیل بر آن است که این نظم و ترتیب به موجب امر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است، زیرا جز او، دیگران بر این نظم نو و بدیع که در حدّ اعجاز است واقف نیستند «۲».

با توجه به دلایل فوق الذکر این گروه معتقد شدند که قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به صورت کنونی جمع و مرتب و منظم شده بود و جمع بعد از پیامبر اساسی ندارد. (۱) البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۴۹ به بعد.

(۲) التمهید، ج ۱، ص ۲۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۰

بررسی:

اشاره

در بررسی دلایل فوق باید توجه داشت که موضوع جمع آوری قرآن یک حادثه تاریخی است، نه یک مسئله عقلی که قابل بحث و جدل باشد، لذا در چنین مورد باید صرفا به نصوص تاریخی مستند مراجعه شود.

همانطور که گفته شد، تمام مورخان و نویسندگان سیره و اخبار، متفقند که ترتیب سوره‌های قرآن، پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام گرفته و به ترتیب نزول آنها نیست و کلیه اصحاب حدیث نیز با مورخان در این مورد، موافقت دارند.

با توجه به این مقدمه کوتاه، به طور اجمال به یکایک ادله می‌پردازیم:

پاسخ دلیل اول اینکه:

سید مرتضی فرمود: قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تماما حفظ و تدریس می‌شد و گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شده بودند، صحیح است ولی حفظ تمام قرآن ملازم با جمع آن در یک مجلد به صورت کنونی نیست، چرا که حفظ قرآن به معنای حفظ سوره‌های آن است که آیات آن مرتب و تکمیل شده باشد، اعم از اینکه بین سوره‌ها ترتیبی وجود داشته باشد یا خیر و همچنین ختم قرآن به معنای قرائت تمام سوره‌های آن است بدون رعایت ترتیب خاصی بین آنها. و یا اینکه حفظ به معنای حفاظت تمام قرآن و نگاهداری آن به منظور جلوگیری از ضایع شدن و از بین رفتن آن است که اگر مقصود این معنا باشد هیچ دلیلی بر وجود ترتیب خاصی بین سوره‌های آن به شکل کنونی نیست «۱».

پاسخ دلیل دوم اینکه:

اگر از روایت زید بن ثابت خواستید استفاده کنید که قرآن در زمان پیامبر جمع آوری شده و لفظ تألیف را در آن حدیث که زید گفت: «کنّا عند رسول اللّه نؤلّف القرآن من الرّقاع» شاهد بیاورید، می گوییم اگر تنها همین یک روایت بود شاید می‌شد چنین برداشتی را از آن حدیث کرد ولی چکنیم که احادیثی مخالف این حدیث حتی از خود زید بن ثابت نقل شده است که می گفت:
«پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت در حالی که قرآن در مصحف واحدی جمع آوری نشده (۱) التمهید، ج ۱، ص ۲۸۳.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۱
بود».
پس ما نمی‌توانیم از آن حدیث اوّل، تألیف مصطلح را استفاده کنیم و بگوییم قرآن در زمان پیامبر جمع آوری شده بود که بلکه مقصود همان نگارش و ترتیب آیات و سور بود نه آنکه در مصحف واحد جمع شده باشد.

پاسخ دلیل سوم اینکه:

دلایل ششگانه‌ای که آیت اللّه خوئی- رحمهٔ اللّه علیه- برای رد نظریه کسانی که قائل به جمع آوری قرآن در دوران پس از رحلت آن حضرتند نیز وافی به نظر نمی‌رسد، زیرا
اولا:
تناقضی بین روایات مربوط به جمع آوری قرآن نیست چرا که شکی نیست که به اشاره عمر، ابو بکر زید بن ثابت را به جمع آوری قرآن مأمور کرد و به این اعتبار می‌توان جمع آوری اولیه را به هر سه آنها نسبت داد و اما نسبت دادن جمع آوری قرآن به عثمان، به اعتبار یکی کردن مصحفها و نسخه‌های مختلف است و نسبت دادن آن به عمر یقینا ناشی از اشتباه راوی است، زیرا به اجماع مورخان، عثمان بود که به این کار دست زد نه عمر.
ثانیا:
حدیث مربوط به اینکه شش یا چهار نفر در عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را جمع کرده‌اند، به معنای حفظ کردن قرآن است که آیات قرآنی را تا آنجا که نازل شده بود حفظ کرده و بخاطر سپرده‌اند و این امر بر وجود نظم و ترتیب بین سوره‌ها دلالت ندارد.

ثالثا:

مسئله تحدّی به وسیله خود آیات و سوره‌هاست، نه به وسیله ترتیب موجود بین سوره‌ها تا بتوان به آن استدلال کرد، به علاوه، تحدّی در سوره‌های مکی (سوره یونس، آیه ۳۸ و سوره هود، آیه ۱۳) است و به طور قطع قرآن قبل از هجرت جمع آوری نشده بود. بنابر این، مسئله تحدّی را نمی‌توان دلیل بر جمع قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار داد.

رابعا:

اهتمام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نسبت به قرآن قابل انکار نیست و به همین جهت پس از نزول هر آیه، نسبت به ضبط آن در سوره مربوطه، علاقه شدید داشت و لذا نظم بین

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۲

آیات هر سوره در حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام گرفت، اما جمع سوره‌ها و ترتیب آنها به عنوان مصحف واحد در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام نشد، زیرا وحی به پایان نرسیده بود و هر آن نزول آیه‌ای انتظار می‌رفت و جمع آوری قرآن در آن وقت در یک مجلد به عنوان یک کتاب عمل درستی به شمار نمی‌آمد و به همین جهت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به هنگام وفات خود که به انقطاع وحی یقین پیدا کرد علی علیه السّلام را به جمع آوری قرآن وصیت نمود.

خامسا:

معنای تواتر نصّ قرآنی، حصول یقین به وحی بودن آن، از هر مستند موثق و محکم است و در اینجا تواتر شاید به معنای مصطلح بین علمای علم اصول نباشد.

سادسا:

اینکه جمع آوری قرآن پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با تحریف آن ملازمه داشته باشد، صرف یک احتمال است که سندی بر تأیید آن وجود ندارد و با شناختی که نسبت به متصدیان جمع آوری قرآن و انضباط آنان داریم و با توجه به قریب عهد آنان به زمان نزول آیات و احتیاط شدید آنان نسبت به وحی، محلی برای چنین احتمالی که در آیات قرآنی نقصان یا زیادتی رخ داده باشد باقی نمی‌گذارد «۱».

پاسخ دلیل چهارم اینکه:

مطرح کردن تناسب بین سوره‌ها چیزی بیش از یک خیال واهی نیست، زیرا هیچ مناسبت ذاتی بین هیچ سوره‌ای با سوره‌های قبل و بعد خود وجود ندارد جز آنچه مفسران متکلّف تصور کرده‌اند که پس از اجماع امت بر اینکه ترتیب سوره‌های قرآن، بی‌شک بر خلاف ترتیب نزول آنهاست، تصور باطلی است.

با توجه به مطالب فوق روشن است که حق با کسانی است که می‌گویند قرآن در زمان پیامبر بصورت کنونی جمع نشده بود، گر چه تمامی قرآن در زمان پیامبر بر روی نوشت افزارهای معمول آن زمان نگارش یافته بود ولی به صورت مصحف و دفتری (۱) التمهید، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و آموزش علوم قرآن، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۳

واحد جمع آوری نشده بود و شاید امکان جمع آن در یکجا با توجه به نوشت افزار آن، ممکن و میسر هم نبود، لذا پس از رحلت پیامبر امیر المؤمنین علیه السّلام و همچنین ابا بکر اقدام به نوشتن قرآن روی نوشت افزاری مانند پوست کرده‌اند که تا قرآن قابل جمع در یک مجموعه و دوختن اجزاء آن با هم ممکن باشد و گر نه سنگ و چوب و استخوان و پوست و کاغذ را که در زمان

پیامبر قرآن بر روی آنها نوشته شده بود، نمی‌توان با هم دوخت و مصحف واحد را تشکیل داد.

۲- جمع آوری قرآن پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

اشاره

پس از رحلت پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم اصـحاب اقـدام به جمع آوری قرآن نمودنـد و آنهـا عـده‌ای هسـتند که این کار را بلافاصله پس از رحلت، آغاز نموده و به دوران خلافت عثمان پایان پذیرفت که دیگر بعد از آن احدی به خود اجازه در به هم زدن نظم و ترتیب قرآن جمع شـده توسـط عثمان را نـداده است. و در تاریـخ علوم قرآنی این جمعها را به چنـد قسـمت و به نام چنـد نفر معرفی کرده‌اند که عبارتند از:

الف- جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السّلام.

ب- جمع آوری قرآن به دستور ابا بکر توسط زید بن ثابت.

ج- جمع آوری قرآن توسط بعضی از صحابه.

د- جمع آوری قرآن به دستور عثمان.

الف- جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

چنانکه اشاره شـد پس از رسول خـدا بلافاصـله عـده‌ای از صـحابه بر اساس احساس وظیفه به جمع آوری قرآن مشغول شدنـد و هر کدام مصـحفی را تهیه نمودند، اما اینکه چه کسـی قبل از همه اقدام به این کار نموده، بین اهل سنت تا حدودی اختلاف است و هر کـدام یکی از این چهـار نفر (علی علیه السّـلام، ابا بکر، عمر و سالم، غلام حـذیفه) را سابق بر دیگران در این کار معرفی کرده‌انـد، ولی با دقت در کلمات و روایات آنها

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۳۴

علی علیه السّلام در رأس این چهار تن قرار دارد و روایاتی که ذیلا از کتب آنها نقل می‌شود مبیّن این معناست.

ولی از دیدگاه علمای شیعه بالاتفاق، اوّل کسی که اقدام به جمع آوری قرآن نموده است، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است و احدی در آن تردید ندارد، برای اثبات این مدعا به روایات ذیل اشاره می‌شود:

- طبق نقـل علی بن ابراهیم قمی، اوّل کسـی که پس از در گـذشت پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم جمع آوری قرآن را به طور مستقیم و به وصیت آن حضرت به عهده گرفت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود «۱» وی در خانه نشست و به جمع آوری قرآن و مرتب کردن آن، حسب نزول، بـا شـرح و تفسـیر موارد مبهم از آیـات و بیان علل و زمان نزول، پرداخت و آن را بر این روش بـدیع تکمیل کرد.

- ابن ندیم به صورت مستند نقل کرده است: علی علیه السّـلام پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سوگند یاد کرد که تـا قرآن را جمع نیـاورد، عبا بر دوش نگیرد، او سه روز «۲» در خانه نشسـت تا قرآن را جمع آورد و آن اولین مصـحفی است که تمامی قرآن از قلب او در اینجا جمع آمده است، این مصحف در خاندان «جعفر» نگاهداری می‌شد «۳».

و ابن ندیم سپس می‌گوید: به عهد خود مصـحفی را به خط علی بن ابی طالب علیه السّلام که اوراقی از آن از بین رفته بود، نزد ابو

یعلی حمزه حسینی، دیده است که به ارث در خاندان حسن حفظ می‌شد «۴».

- سیوطی از طریق ابن سیرین نقل می‌کند که علی علیه السّلام پس از رحلت پیامبر فرمود: (۱) تفسیر قمی، ص ۷۴۵ و بحار، ج ۹۲، ص ۲۸ و ۵۲.

(۲) شاید اشتباه از راوی باشد، زیرا درست آن است که آن حضرت قرآن را در شش ماه جمع آورد و در این مدت رداء بر دوش نگرفت مگر برای ادای نماز (مناقب، ج ۲، ص ۴۰).

(۳) فهرست، ص ۳۰.

(۴) فهرست، ص ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۵

«سوگند یاد کردم که رداء در بر نگیرم جز برای نماز جمعه تا آنگاه که قرآن را جمع آوری نمایم و در نتیجه به جمع آوری آن موفق شدم» «۱».

سیوطی پس از نقل این روایت اضافه می‌کند، پس از بیعت مردم با ابی بکر، علی علیه السّلام در خانه نشست، به ابی بکر گفتند علی علیه السّلام نمی‌خواهد با تو بیعت کند، ابو بکر شخصی را نزد آن حضرت فرستاد و به او گفت: آیا بیعت با مرا مکروه می‌داری؟ علی علیه السّلام فرمود: «من دیدم که در کتاب خداوند چیزهایی افزوده می‌شود، پس با خود گفتم که جز برای نماز، رداء در بر نگیرم تا قرآن را جمع آوری کنم»، ابو بکر گفت: کار شایسته‌ای را انجام دادی «۲».

- در اینکه نخستین جامع و مدون قرآن پس از رحلت رسول گرامی اسلام علی علیه السّلام بود، روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وجود دارد که نیاز به نقل همه آنها نیست، مرحوم محدّث نوری در کتاب فصل الخطابش روایات زیادی را نقل کرده است و مرحوم محدث قمی نیز حدیث سوگند امیر المؤمنین علیه السّلام را به این عبارت:

«اقسمت ان لا اضع ردائی علی ظهری حتّی اجمع ما بین اللّوحین»، نقل کرده است و همین مطلب را به صورت روایت دیگر به این تعبیر: «آلی علیّ ان لا یضع ردائه علی عاتقه الّا للصّلوة حتّی یؤلّف القرآن او یجمعه» نقل کرد «۳».

توصیف مصحف علی علیه السّلام

مصحف امیر المؤمنین علیه السّلام از ویژگیهای خاصی برخوردار است از قبیل:

۱- ترتیب موضوع بر حسب ترتیب نزول، به نحوی که از اول بوده است با دقتی تمام.

۲- ضبط نصوص کتاب به شکلی که بوده بدون هیچ تغییر و تحریفی و بدون آنکه (۱) اتقان، ج ۱، نوع ۱۸.

(۲) اتقان، ج ۱، نوع ۱۸.

(۳) سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۶

در ضبط کلمه یا آیه‌ای از آن، از این قاعده عدول شده باشد.

۳- ضبط قرائت آن، آنگونه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حرف به حرف قرائت کرده است.

۴- در برداشتن توضیحات (قهرا در حاشیه) و ذکر مناسبتی که موجب نزول آیه بوده و مکانی که آیه در آنجا نازل شده و ساعت نزول آن و افرادی که آیه درباره آنان نازل شده است.

۵- تشریح جوانب عمومی آیات، به نحوی که به زمان و مکان و شخص معینی اختصاص ندارد و عام و همیشگی است و مقصود از

تأویل در گفته آن حضرت:

«و لقد جئتهم بالکتاب مشتملا علی التّنزیل و التأویل» «۱» همین است، «تنزیل» همان مناسبت زمانی است که موجب نزول آیه‌ای بوده و «تأویل»، بیان مجرای عمومی آن است «۲».

مصحف علی علیه السّلام مشتمل بر دقایقی این چنین بوده که همه آن دقایق را علی علیه السّلام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرا گرفته بود بدون آنکه در ضبط آن کوچکترین تغییری و یا کمترین اشتباهی رخ داده باشد چرا که خود علی فرمود:

«آیه‌ای بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل نشده است مگر آنگه آن را برای من قرائت کرده و به املای آن حضرت، آن را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را بر من ارزانی دارد و من آیه‌ای از کتاب خدا و مختصات آن را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به من املا کرده و من نوشتم، از اول که درباره من دعا فرمود، فراموش نکردم» «۳».

سرنوشت مصحف علی علیه السّلام

سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت کرده است که چون امیر (۱) آلاء الرحمن، بلاغی، ج ۱، ص ۲۵۷.

(۲) التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، ج ۱، ص ۲۹۲.

(۳) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۷

المؤمنین علیه السّلام با عدم وفای خلق مواجه شد، در خانه نشست و به جمع و تألیف قرآن پرداخت و تا پایان کار از خانه بیرون نیامد و تمام قرآن را در صفحاتی از انواع مختلف، گرد آورد، در این خلال نمایندگانی از مردم به وی مراجعه کردند تا به خلافت با او بیعت کنند و او به عذر اشتغال به جمع آوری قرآن، آن را نپذیرفت، تا اینکه قرآن را در یک جا جمع آورد و این کار را به پایان برد و آنگاه از خانه بیرون آمد و به سوی مردم رفت. و به روایت یعقوبی، اوراق قرآن را بر شتری حمل کرد و نزد مردمی که در مسجد، اطراف ابو بکر جمع بودند رفت و خطاب به آنان فرمود:

«من پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و فراغ از دفن او، به جمع آوری قرآن مشغول شدم تا اینکه آن را در یک جا جمع کرده‌ام و آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه پیامبر بر من قرائت کرد و تأویل آن را به من آموخت، فردا نگویید که ما از چنین امری غافل بوده‌ایم»، آنگاه مردی از بزرگان قوم ایستاد و به روایت اباذر «۱» (عمر) نگاهی به قرآن علی علیه السّلام کرده و گفت آن را باز گردان که ما را به آن نیازی نیست و آنچه از قرآن پیش ماست ما را از آنچه تو می‌گویی بی‌نیاز می‌کند!!! و علی به خانه خود باز گشت «۲».

و در روایت دیگر آمده است که علی علیه السّلام گفت: «قسم به خدا که از این پس هرگز آن را نخواهید دید، من پس از آنکه آن را جمع آوردم، خواستم به شما خبر دهم تا در قرائت از آن استفاده کنید» «۳».

در زمان عثمان که مصحفهای مختلف را جمع می‌کردند، طلحه به امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: اگر مصحفی را که پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمع آورده‌ای به مردم عرضه کنی، مردم آن را خواهند پذیرفت، ولی علی علیه السّلام آن را رد کرد.

طلحه گفت: چه چیز مانع شماست که کتاب خدا را بر مردم عرضه کنی؟ (۱) بحار، ج ۹۲، ص ۴۲، ح ۲ و احتجاج طبری، ج ۱، ص ۲۲۵- ۲۲۸.

(۲) سلیم بن قیس، ص ۷۲.

(۳) صافی، ج ۱، مقدمه ششم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۸

علی علیه السّلام پاسخی نداد. طلحه گفته خود را تکرار کرد و گفت: من معتقدم پاسخی جز اینکه قرآن را به مردم عرضه کنی نداری، آنگاه علی علیه السّلام به طلحه گفت: من تعمدا از دادن جواب خودداری کردم، به من بگو آنچه را این مردم نوشته‌اند، تمامی آن قرآن نیست؟ یا هست؟

طلحه پاسخ داد که تمامی آن قرآن است، علی علیه السّلام گفت: بنابر این اگر به همان عمل کنید از آتش جهنم نجات می‌یابید و به بهشت داخل می‌شوید.

و در این وقت طلحه گفت: مرا کافی است اگر آن قرآن است مرا کفایت می کند «۱».

نظر عده‌ای از محدثان و محققان شیعه بر آن است که مصحف علی علیه السّلام به عنوان سپرده امامت به فرزندش امام مجتبی علیه السّلام رسید و به تدریج به همان عنوان «میراث امامت» از امامی به امام دیگر منتقل گشت که سرانجام در اختیار امام دوازدهم شیعیان حضرت حجهٔ بن الحسن- عجل اللّه فرجه الشریف- قرار گرفت که پس از ظهور خود، آن را به مردم ارائه خواهد فرمود «۲».

و در این رابطه مرحوم کلینی روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «وقتی که قائم (عج) قیام کند، کتاب خدا را در حد واقعی آن خواهد خواند و مصحفی را که علی علیه السّلام نوشته بود ارائه خواهد داد ...» «۳».

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام اکنون در دست ولیعصر (عج) می‌باشد و حضرت پس از ظهورش آن قرآن را به مردم عرضه می کند، بسیار است و عقیده اکثر علمای شیعه نیز بر این است.

ب- جمع آوری قرآن به دستور ابا بکر توسط زید بن ثابت

اشاره

وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت، ابی بکر بن ابی قحافه به عنوان خلیفه (۱) سلیم بن قیس، ص ۱۱۰ و بحار، ج ۹۲، ص ۴۲.

(۲) بحار، ج ۹۲، ص ۴۲ و مقدمه ششم تفسیر صافی.

(۳) اصول کافی، ج ۴، ص ۴۴۴ (ترجمه سید هاشم رسولی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۳۹

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زمام امور مسلمین را در دست گرفت و همزمان با خلافت او مسیلمه کذّاب در یمامه ظهور کرده و علیه مسلمین وارد جنگ شد، ابی بکر سپاهی را- از گروهی که عده‌ای از حفّاظ و قرّاء قرآن از جمله آن گروه بودند- برای نبرد با مسیلمه گسیل داشت، این جنگ گر چه با پیروزی مسلمین و قتل مسیلمه پایان یافت ولی عده‌ای از قرّاء و حفّاظ قرآن به شهادت رسیدند که مورخان تعداد آنها را تا هفتاد نفر که همگی از صحابه بودند، نوشته‌اند.

همه مورخان و محقّقان، تاریخچه ذیل را- که نشان دهنده انگیزه ابی بکر در جمع آوری قرآن بوده است- در کتاب خود یاد کرده و نوشته‌اند:

زید بن ثابت می گفت: پس از رخداد نبرد یمامه، مرا احضار کردند و من وارد بر ابا بکر شدم در حالیکه عمر بن خطاب در جلسه حضور داشت، ابی بکر گفت: عمر نزد من آمده و به من گزارش کرد که [جنگ یمامه به قیمت شهادت عده‌ای از قرّاء و حافظان

قرآن و دیگر مسلمین تمام شد و] کشتاری سخت بر حافظان قرآن وارد آمد، بیم آن دارم که جنگهای فرساینده و شدید دیگری پدید آید [و در نتیجه آن، بسیاری دیگر از قرّاء و حافظان به شهادت برسند] و بخش مهمی از قرآن از میان برود. عمر گفت: به نظر من مصلحت در آن است که فورا به جمع آوری قرآن اقدام شود. زید بن ثابت می گوید: من به عمر گفتم: چگونه دست اندر کار عملی گردیم که خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدان دست نیازید؟

عمر گفت: سوگند به خدا! این عمل، کار نیکی است، عمر همواره به من [زید بن ثابت مراجعه می کرد و اصرار خود را درباره جمع آوری قرآن به من یاد آوری می کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای این کار گشود و به من شرح صدری عنایت فرمود، و بالاخره به مصلحت اندیشی عمر، هم عقیده شدم و رأی او را ستودم و قبول کردم.

زید بن ثابت می گوید ابی بکر به من گفت: تو مرد جوان و در عین حال شخص خردمندی هستی و ما درباره شخصیت تو هیچگونه تهمتی را روا نمی‌بینیم و تو بودی که برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وحی و کلام الهی را می‌نگاشتی، بدین جهت باید به

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۰

تتبع و پی جوئی از قرآن بپردازی و آن را فراهم آوری.

زید بن ثابت می گوید: اگر به من تکلیف می کردند که یکی از کوهها را از جای برکنم برای من سنگین‌تر و فرساینده‌تر از آن نبود که مرا به جمع آوری قرآن مأمور ساختند [باز تکرار کردم چگونه به کاری آغاز کنم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را انجام نداد؟

ابا بکر نیز در آغاز کردن به این کار اصرار می‌ورزید و پیوسته به من مراجعه می کرد تا آنکه به انجام آن راضی گشتم و به تتبع و جستجوی قرآن برآمدم و قرآن را از روی نوشته‌های روی شاخه‌های خرما و قطعات سنگ سفید ظریف و نیز با استمداد از سینه‌ها و حافظه مردم، فراهم آوردم تا آنگاه که سوره توبه- یا پایان سوره توبه، یعنی آیه: لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ ... تا آخر سوره مذبور را نزد خزیمه انصاری یافتم که نزد شخص دیگری نیافته بودم [در سایه کوششهای پیگیر من، صحیفه‌هایی از قرآن فراهم آمد] و تا زمانی که ابو بکر در قید حیات بود این صحیفه‌ها با او بود و پس از مرگ ابو بکر در اختیار عمر قرار گرفت و بعد از فوت عمر، نزد دخترش حفصه باقی ماند «۱».

درباره جمع آوری قرآن، همزمان با خلافت ابی بکر، مطالب تاریخی دیگری به چشم می‌خورد که از مجموع آنها چنین برمی‌آید که ابی بکر پس از نبرد یمامه، از بیم آنکه مبادا قرآن ضایع گردد، به وسیله عمر در مدینه به مردم اعلام کرد: آنچه از آیات قرآنی که نزد آنهاست و یا آن را در حافظه خود سپرده‌اند، نزد او بیاورند «۲»، چون در جنگ یمامه عده زیادی از قراء و حفّاظ قرآن شهید شدند و چنانکه یادآور شدیم گویند: هفتاد یا چهار صد نفر «۳» از حافظان قرآن به قتل رسیدند، به همین جهت (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، ص ۴۱۹، تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۲، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴، فهرست، ابن ندیم، صحیح بخاری، باب جمع القرآن، المصاحف، ابن اشته، ص ۶، الاتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، البیان، ص ۲۴۰.

(۲) تاریخ القرآن، زنجانی ص ۶۳ و ۶۴ و البیان ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

(۳) البیان، ص ۲۴۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۱

ابی بکر به عمر و زید بن ثابت دستور داد تا بر در مسجد بنشینند و اگر کسی با یک یا دو شاهد، آیه یا آیاتی از قرآن را برای آنها آورد، آن را بنویسند «۱». زید بن ثابت [همه این دستورات را انجام داد] و پایان سوره توبه را نزد ابی خزیمه یا خزیمهٔ بن ثابت انصاری یافت «۲».

چنانکه از تاریخ، مشهود است، پس از آنکه مسئولین امر، مصحف علی علیه السّلام را نپذیرفتند و با خشونت آن را رد کردند، با توجه به وصیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در رابطه با جمع قرآن و شهادت عده کثیری از حافظان قرآن در جنگ یمامه، ضرورت جمع قرآن در یکجا احساس می‌شد، لذا اقدام به جمع قرآن شد و معقول هم نبود که قرآن همچنان بر قطعات چوب و استخوان و در سینه مردم پراکنده باشد زیرا قرآن مرجع اوّلیه تشریع اسلامی و بنیان محکم، ساخت حیات اجتماعی در تمام شئون مختلف آن در آن زمان به شمار می‌آمد و نباید همچنان پراکنده باشد.

روش و مبنای کار زید بن ثابت در جمع آوری قرآن

زید بن ثابت که با تشویق عمر و دستور ابا بکر، کار خود را در نگارش و جمع قرآن آغاز کرد، از منابع و مصادر متنوعی (که همه آنها مؤید یکدیگر بودند) استفاده کرد و ما به این منابع، اشاره می‌کنیم:

الف- زید بن ثابت خود از کتّاب و حفّاظ وحی بوده و نخست برای جمع آوری و نگارش قرآن، از مایه‌هایی که شخصا اندوخته بود بهره‌مند می‌گردید.

ب- پس از آنکه به مردم اعلام شد، محفوظات و نوشته‌های قرآنی را بیاورند، زید بن ثابت نوشته‌های قرآنی را با تأیید یک یا دو گواه در صحیفه‌ها می‌نوشت، یعنی در حقیقت، زید صرفا به منبع اوّل یعنی محفوظات و مکتوبات شخصی اکتفا نکرد (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۴.

(۲) فهرست، ابن ندیم، اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۲

بلکه در صورت تأیید این محفوظات و مکتوبات به وسیله نوشته اصحاب و گواهی شهود بر نگارش آن در حضور پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آنها برای فراهم آوردن قرآن، مدد می‌گرفت و این خود نشانه دقت و احتیاط زید در جمع و تدوین قرآن بوده است.

و مجموعا زید بن ثابت از دو منبع مطمئن یعنی حافظه مردم و نگارشهای قرآنی- به شرط آنکه با هم هم آهنگی می‌داشتند- مستفیض بود.

ج- بعضی از محققان نوشته‌اند: علاوه بر منابع فوق، یکی از اهم منابع زید بن ثابت در جمع آوری و تدوین قرآن، نسخه‌ای از قرآن بود که در خانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار داشت، چون کتّاب و نویسندگان وحی، وقتی قرآن را می‌نوشتند، نسخه‌ای را به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌دادند، لذا حارث محاسبی می‌گوید: جمع آوری قرآن در زمان ابا بکر، کار بی‌سابقه‌ای نبوده است و مردم در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را روی رقعه‌ها (برگها) و استخوانها و جریده خرما به طور پراکنده می‌نوشتند و ابی بکر دستور داد آنها را بر روی برگهای کاغذ و پوست منتقل سازند و بالاخره روی نوشت افزارهای قابل ضبط و تنظیم، استنساخ نمایند و گرد آورندگان قرآن در زمان ابا بکر این کار را به انجام رساندند و با رشته‌ای نخ، آنها را به هم دوختند تا چیزی از آن ساقط نگردد «۱».

این کار جمع آوری قرآن در ظرف مدت یک سال انجام گرفت و زید با کوششهای فراوان خود، صحیفه‌ها را آماده ساخت، چون او پس از جنگ یمامه به این کار مشغول شد و از آن تاریخ تا وفات ابا بکر بیش از یک سال به طول انجامید.

با توجه به مطالب فوق، روشن است که این جمع آوری طبق پیشنهاد و تحریک عمر و دستور ابا بکر و فعالیتهای زید بن ثابت که در حقیقت مجری طرح بود، انجام گرفت. ضمنا باید توجه داشت که جمع قرآن در این زمان به صورت مجلد واحد نبود بلکه

چندین صحیفه بود. (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۱۳، ص ۳۰۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۳

سرنوشت صحیفه‌های قرآنی ابا بکر

صحیفه‌های قرآنی که در زمان ابا بکر فراهم آمد و دارای آیات مرتبی در سوره‌ها بود، نزد خود او حفظ و نگاهداری می‌شد و پس از فوت او به عمر رسید و پس از عمر نزد دختر او حفصه ماند، سپس برای جمع آوری قرآن در زمان عثمان، آن را از حفصه به عاریت گرفتند و دوباره به او عودت دادند و طبق برخی از روایات، تا هنگام مرگ حفصه نزد خود او بود و گویند مروان خواست این صحیفه‌ها را از حفصه بگیرد تا آن را بسوزاند، ولی حفصه از تسلیم آن خودداری کرد تا آنگاه که حفصه از دنیا رفت و مروان بر آن صحیفه‌ها دست یافت و آنها را سوزاند، مروان انگیزه خود را در سوزاندن آنها بدینگونه توجیه می‌کرد: آنچه در صحیفه‌های مذبور وجود داشت در «مصحف امام» عثمان پیاده شد و در نتیجه بدانها نیازی نیست و برای اینکه مبادا در طی مرور زمان در «مصحف امام» تردیدی راه یابد من آنها را سوزاندم «۱»!! ولی زهری در سرنوشت صحیفه‌های مذبور چنین می‌گوید: وقتی حفصه از دنیا رفت، عثمان از عبد اللّه بن عمر خواست صحیفه‌های مذکور را برای او بیاورد، وقتی آورد، عثمان آن را سوزاند و یا طبق برخی از روایات، آن را با آب شست و محو ساخت «۲».

چرا ابا بکر زید را برای جمع آوری قرآن انتخاب کرد؟

زرقانی در این رابطه می‌گوید: ابا بکر به هدایت خداوند، مردی را از بهترین اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای انجام این کار انتخاب کرد که او زید بن ثابت است، زیرا او دارای خصوصیاتی در کار جمع آوری قرآن بوده که مجموعه این خصوصیات در فرد (۱) برهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۹، و المصاحف، ابن اشته، ص ۲۴، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۴۳۳ و ارشاد السّاری، در شرح بخاری، از قسطلانی، ج ۷، ص ۴۴۹.

(۲) مقدّمتان، ص ۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۴

دیگری وجود نداشت، زیرا: او از «حافظان» قرآن و از «نویسندگان» وحی به شمار می‌آمد و در آخرین عرضه قرآن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حاضر بوده است. علاوه بر آنکه به وفور عقل، پرهیزگاری شدید، امانت کامل، خلق در حد کمال و پایداری در دین، شهرت داشته است «۱».

بررسی:

اشاره

چنانکه ملاحظه کرده‌اید، زرقانی هشت صفت برای زید قائل شد که به عقیده او این مجموعه در بقیه اصحاب نبود، لذا ابا بکر بخاطر این خصوصیات زید را انتخاب کرده است، ولی این نظر به دلایلی که ذیلا اشاره می‌شود مورد قبول ما نیست، زیرا

اولا:

کسانی که در حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را جمع کرده و آن را حفظ کرده و در سینه سپردند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم را در مورد قرآن به آنها ارجاع می‌داد، چهار نفر بودند که «زید» جزء آنها نبود و آنها عبارتند از: «عبد اللّه بن مسعود، ابیّ بن کعب، معاذ بن جبل و سالم غلام حذیفه» «۲».

ثانیا:

بقیه صفاتی که زرقانی برای زید بر شمرد در این افراد نیز وجود داشت، پس چرا ابا بکر یکی از آنها را اختیار نکرد؟

ثالثا:

عبد اللّه بن مسعود بود که در آخرین عرضه قرآن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضور داشت نه زید بن ثابت، ابن عباس می‌گوید: در رمضان هر سال یکمرتبه قرآن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرضه می‌شد و فقط در سال در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود که دو بار قرآن بر وی عرضه شد که عبد اللّه بن مسعود در این مراسم شرکت داشت و شاهد نسخ و بدل آن بود «۳».

به هر حال، سابقه ابن مسعود نسبت به قرآن و اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معارف آن را به وی آموخته، معروف است «۴». (۱) مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۲۴۳.

(۲) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۴ و ج ۶، ص ۲۲۹.

(۳) طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۲.

(۴) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۵ و ج ۶، ص ۲۲۹ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۵ و مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۵

رابعا:

بقیه صحابه از شهرت بیشتری برخوردار بودند، به عنوان نمونه: «ابیّ بن کعب» بزرگترین قاری قرآن در بین اصحاب پیامبر بوده و خداوند امر کرده که تمام قرآن بر وی عرضه گردد و او به «سیدّ القرّاء» شهرت داشته است «۱».

و همچنین «معاذ بن جبل» که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره‌اش فرموده است: او در علوّ رتبه، پیشوای همه دانشمندان است و او را در مکه باقی گذاشت تا به مردم فقه بیاموزد و برای آنان قرآن قرائت کند «۲».

خامسا:

یکی از امتیازات زید کاتب وحی بودن او بود، خوشبختانه طبق روایات صحیح کتابت وحی او در هنگامی بود که ابیّ بن کعب حاضر نبوده است: یعنی در غیاب ابیّ بن کعب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کتابت وحی را به زید محول می‌کرد «۳».

بنابر این، با وجود چنین صحابه‌ای، قطعا نوبت به زید نمی‌رسید و جالب اینجاست که زرقانی در بیان صفات و ویژگیهای هشتگانه برای زید مدرکی ارائه نداده است.

واقع امر این است که موضوع قبل از آنکه به صفات زید مرتبط باشد، جنبه سیاسی داشته است و آنچه که موجب امتیاز زید گشته همان است که بخاری در صحیحش آورده است که ابو بکر به زید گفت: «انّک شابّ عاقل لا نتّهمک»، یعنی: «تو جوان عاقلی

هستی که مورد اتّهام ما نیستی».

و به عبارت دیگر: تو مورد اعتماد نظام حاکم هستی و بحق با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که مسئله این چنین بوده و زید در مبارزه مهاجرین و انصار در سقیفه با اینکه خود از انصار بود، جانب مهاجرین را گرفته بود و گفته بود چنانکه پیامبر از مهاجران بود، امام نیز باید از آنها باشد و ما انصار موظف به اطاعت هستیم!! این سخن بکر زید، موجب خشنودی ابا بکر شده و به انصار گفته بود: خداوند به شما (۱) بخاری، ج ۶، ص ۲۳۰ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۱.

(۲) طبقات، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

(۳) اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۶

پاداش خیر دهد و گفته گوینده‌ای از خودتان را تأیید کنید و قسم به خدا! اگر جز این بگویید با شما مصالحه نخواهیم کرد «۱».

ابو بکر این صمیمیت زید را در آن موقع حساس و خطیر فراموش نکرده و به همین جهت او را برای جمع آوری قرآن برگزید، نه آنکه او از بقیه صحابه افضل بود «۲».

به علاوه، طبق شواهد تاریخی، زید با علی علیه السّلام نیز میانه‌ای نداشت «۳» و این جهت نیز می‌تواند برای او نزد ابا بکر مزیتی باشد.

ج- جمع آوری قرآن توسط بعضی از صحابه «۴»

اشاره

پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گروهی از بزرگان صحابه، اقدام به تألیف و جمع آوری قرآن در یک مجلّد کردند که هر یک نظم و ترتیب خاص به خود را داشته و آن را «مصحف» می‌نامیدند.

گفته شده است: اوّل کسی که قرآن را در مصحف جمع آوری کرده، یعنی سوره‌های آن را همچون کتابی منظم مرتب کرده است، «سالم»، غلام حذیفه بود «۵» و چون برای نامگذاری آن مشورتهایی صورت گرفت، بعضی نام «سفر» را برای آن (۱) تهذیب، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۴۶ و ۲۴۴.

(۲) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۵ به بعد.

(۳) برای آگاهی به زندگی «زید» به کتابهای مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲ و طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۸ و تهذیب، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۴۳- ۴۴۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵ و فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶، و ... مراجعه کنید.

(۴) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۷ به بعد.

(۵) در اینکه اول کسی که قرآن را پس از رسول خدا به صورت یک کتاب جمع کرده چه کسی است بین اهل سنت اختلاف است ولی چنانکه ما قبلا در ضمن جمع قرآن توسط امیر المؤمنین علیه السّلام گفته‌ایم، آنچه در مجموع از روایات شیعه و سنی به دست می‌آید، اول کسی که قرآن را بدین صورت جمع کرد، امیر المؤمنین علیه السّلام بود، زیرا طبق وصیت پیامبر بلافاصله پس از دفن آن حضرت، مشغول جمع آوری قرآن شد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۷

انتخاب کردند، ولی «سالم» خود این نام را نپسندید، زیرا نامگذاریهای یهود است و گفت: در حبشه دیده‌ام که نظیر آن را

«مصحف» می‌نامند و بر این نظر اتفاق کردند که آن را «مصحف» بنامند. این روایت را سیوطی در اتقان، از ابن اشته در کتاب مصاحف نقل کرده است «۱».

همچنین، ابن مسعود، ابی بن کعب و ابو موسی اشعری، قرآن را جمع آوردند و ابو موسی مصحف خود را «لباب القلوب» نام نهاد و از جمله اینها مقداد بن اسود و معاذ بن جبل هستند. از حدیث عراقی که وی از عایشه خواسته که مصحف خود را به وی نشان دهد بر می‌آید که عایشه نیز مصحفی خاص خود داشته است، بخاری از ابن ماهك روایت می‌کند که وی گفته است: من نزد عایشه بودم که عراقی به آنجا آمد و مسائلی از عایشه پرسید، از جمله تقاضا نمود که مصحف او را ببیند، عایشه گفت:

برای چه؟ و عراقی پاسخ داد: شاید بخواهم بر آن اساس قرآن را جمع آوری کنم چه در حال حاضر به صورت تألیف نشده یعنی بدون نظم و ترتیب مورد استفاده است و یا اینکه مردم در نظم آیات و تعداد آن اختلاف دارند.

عایشه می‌گوید: به هر نحوی که می‌خواهند بخوانند برای تو چه ضرری دارد؟

و آخر الأمر مصحفی را به وی ارائه داد و آیات (تعداد آیات) آن را بر وی املا کرد «۲».

بنابر این، چندین مصحف وجود داشت که بعضی از این مصاحف در جامعه اسلامی آن روز از موقعیت ممتازی برخوردار شده بودند، از جمله «مصحف عبد اللّه بن مسعود» بود که مورد استفاده مردم کوفه قرار گرفت، مردم بصره، مصحف «ابو موسی» را برای خود انتخاب کردند و مردم شام به مصحف «ابیّ بن کعب» مراجعه می‌نمودند، مردم دمشق خصوصا مصحف «مقداد بن اسود» را برگزیدند و در روایت کامل ابن اثیر است که مردم حمص، قرائت «مقداد» را پذیرفته (۱) اتقان سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، و مصاحف، سجستانی، ص ۱۱- ۱۴.

(۲) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۸.

بودند «۱».

اوصاف مشترک مصحفهای صحابه

همه مصحفهای آن زمان در یک جهت مشترک بودند و آن این بود که سوره‌های بزرگ بر سوره‌های کوچک مقدم بوده و با نظم و ترتیبی خاص تنظیم شده بودند:

۱- سوره‌های طوال، یعنی هفت سوره بزرگ: «بقره، آل عمران، نساء، اعراف، انعام، مائده و یونس»، به ترتیب در اول مصحف قرار داشت.

۲- پس از آنها سوره‌های «مئین» یعنی سوره‌هایی که حدود یکصد آیه دارند و تقریبا دوازده سوره است، ضبط شده بود.

۳- و سپس «مثانی» یعنی سوره‌هایی که تعداد آیات آنها کمتر از یکصد آیه است و حدود بیست سوره است، قرار می‌گرفت. وجه تسمیه و نامگذاری این سوره‌ها به «مثانی» گفته‌اند از این جهت است که قرائت دوباره آنها بیشتر از سوره‌های بزرگ است.

۴- و پس از مثانی، «حوامیم» قرار داشت، یعنی سوره‌هایی که با «حم» آغاز می‌شوند و آن هفت سوره است.

۵- «ممتحنات» که نزدیک به بیست سوره است پس از «حم» ها قرار دارند.

۶- آخرین قسمت «مفصّلات» است که الرحمان تا آخر قرآن، در این قسمت است. و علت نامگذاری آنها به این نام، نزدیکی فواصل آنها و زیادتی فصول آنهاست.

این است وصف عمومی همه مصحفهای صحابه که بیشتر با مصحف ابن مسعود، تطبیق می‌کند و دیگر مصحفها از نظر تقدم و تأخّر

بعضـی از سوره‌ها و یا تعداد آنها (۱) کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۵، المصاحف، ابن ابی داوود سجستانی، ص ۱۱ و ۱۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۴۹

اختلافاتی با یکدیگر دارند «۱» که نیازی به ذکر همه آنها نیست.

زمان و سرنوشت این مصحفها

مدت عمر این مصحفها بسیار کوتاه بود و به زمان عثمان، با یکی کردن مصاحف مختلف، پایان یافت و مصحفهای صحابه را سوزاندند و یا پاره کرده‌اند.

انس بن مالک می‌گوید: عثمان نسخه‌ای از مصحفی را که استنساخ کرده بود، به مناطق مختلف فرستاد و دستور داد غیر از این نسخه، هر چه از قرآن در صحیفه و یا مصحف دیگری است بسوزانند «۲».

بعضی از این مصاحف عمری درازتر داشتند از جمله، مصحفی که در اختیار حفصه بود و عثمان از وی خواست که آن را در اختیار او بگذارد تا برای مقابله با نسخ دیگر مورد استفاده قرار گیرد که وی از تسلیم آن به عثمان امتناع کرد و عثمان تعهد کرد که آن را به وی باز گرداند «۳» و به همین جهت آن را به وی مسترد داشت که تا هنگام مرگ حفصه در اختیار او بود و پس از مرگ وی به امر مروان پاره شد.

از روایت ابو بکر بن داوود بر می‌آید که فرزندان ابیّ بن کعب، نسخه‌ای از مصحف پدر خود را پنهان از دیگران نگهداری می‌کردند، چه او می‌گوید: گروهی از مردم عراق از محمد بن ابیّ خواستند که مصحف پدر خود را به آنان نشان دهد که او در پاسخ گفت: عثمان آن را گرفت و هر چه این گروه اصرار کردند نتیجه‌ای نگرفتند و این بر میزان ترس محمّد از نظام حاکم دلالت دارد «۴».

در روایت طبری است که ابن عباس، مصحفی را به ابو ثابت تسلیم کرد و گفت:

این مصحف، بر اساس قرائت ابی بن کعب است و موجود بود تا اینکه در اختیار (۱) آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید، ج ۱، ص ۳۷۲ از ابو محمد وکیلی.

(۲) بخاری، ج ۶، ص ۲۲۶.

(۳) مصاحف، سجستانی، ص ۹.

(۴) مصاحف، سجستانی، ص ۲۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵۰

نصیر بن ابی الأشعث اسدی کوفی قرار گرفت و روزی یحیی بن عیسی الفاخوری، پیش او رفت و به این مصحف مراجعه کرد «۱»، طبق این روایت، این مصحف دست کم تا اواخر قرن دوم باقی بوده است، زیرا یحیی بن عیسی در سال ۲۰۱ در گذشت «۲».

در روایات اهل بیت علیهم السّلام آمده که امام صادق علیه السّلام فرمود: ما قرآن را به قرائت ابیّ (ابی بن کعب) می‌خوانیم «۳».

اما ابن مسعود از تسلیم مصحف خود به فرستاده خلیفه، خودداری کرد و با سر سختی تمام در مقام حفظ آن بر آمد که به مشاجره شدید بین او و عثمان منجر شد.

و این سرسختی برای وی عواقب ناخوشایندی داشت. او علاوه برخورداری از تسلیم مصحف خود به فرستاده خلیفه، به مردم اعلام کرد که من مصحف خود را نگه می‌دارم و از مردم نیز خواست مصحف خود را خود حفظ کنند «۴» و مردم را به مخالفت با حکم

خلیفه وقت تشویق کرد و همین امر موجب احضار او از کوفه به مدینه شد و در مدینه بین او و عثمان سخنان تندی ردّ و بدل گردید که به کتک زدن و اخراج ذلتبار او از مسجد و شکسته شدن استخوانهای پهلو و سینه او منجر شد.

«ابن مسعود» بر اثر این حادثه علیل شد، عثمان به عیادت او رفت و از وی پرسید: درباره من چه گفته‌ای؟ ابن مسعود گفت: آنچه با من کرده‌ای؟ به امر تو مرا معلول کرده‌اند که به ادای نماز ظهر و عصر قادر نیستیم و تو عطیّه مرا قطع کردی، عثمان گفت: آنچه با تو شده با من تلافی کن و این نیز عطیه توست که تسلیم می‌کنم.

ابن مسعود گفت: آن روز که نیازمند آن بودم به من ندادی و امروز که از آن بی‌نیازم به من می‌دهی! نه، من به آن احتیاجی ندارم.

ابن مسعود از عثمان ناراضی بود تا مرگ او فرا رسید، عمار یاسر پنهان از عثمان بر (۱) تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۶۳.

(۳) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۱.

(۴) مصاحف، سجستانی، ص ۱۵.

جنازه او نماز گذارد و همچنین وقتی «مقداد» در گذشت بر حسب وصیت او، بر جنازه وی نماز خواند و بر اثر آن، غضب عثمان بر عمّار شدت گرفت و او را سخت تهدید کرد «۱».

با این همه، مصحف ابن مسعود تا دیر زمانی در دست بوده و ابن ندیم می‌گوید:

مصحفهای متعددی را دیده‌ام که نساخ و نویسندگان آنها می‌گفتند که مصحف عبد اللّه بن مسعود است که برخی از آنها در دویست سال قبل نوشته شده بود «۲».

از عبارت زمخشری در کشاف نیز به دست می‌آید که این مصحف تا قرن ششم در دست بوده است، زیرا او می‌گوید: در مصحف ابن مسعود چنین آمده است ...

و ظاهر این عبارت این است که خود، مطلب منقول را در این مصحف دیده است و صرف نقل از این مصحف نیست «۳».

برای هر یک از مصحفهای صحابه مشخصات مخصوص به آنها بوده است که برای آگاهی به آنها به کتاب: التمهید فی علوم القرآن، تألیف محمد هادی معرفت، جلد اول، از صفحه ۳۱۲ تا ۳۳۱ مراجعه کنید.

د- جمع آوری قرآن به دستور عثمان «۴»

اشاره

همانطور که گفته شد: دوره پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دوره جمع آوری قرآن به شمار آمده است، بزرگان صحابه بر حسب دانش و کفایت خود، به جمع آوری آیات و مرتب کردن سوره‌های قرآن دست زدند و هر یک، آن را در مصحفی خاص (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۱- ۴۵ را ملاحظه کنید.

(۲) فهرست، ابن ندیم، ص ۴۶.

(۳) کشاف، زمخشری، ج ۲، ص ۴۱۰، آیه ۷۱ از سوره هود و ج ۴، ص ۴۹۰، آیه ۷ از سوره مجادله.

(۴) ر. ک. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۳۴ به بعد.

خود گرد آوردند و برخی که خود از عهده این کار بر نمی‌آمدند به دیگران متوسل شدند تا مصحفی برای آنها استنساخ کنند و یا آیات و سوره‌های قرآن را در مصحفی برای آنان گرد آوردند، به این ترتیب و با گسترش قلمرو حکومت اسلام، تعداد مصحفها رو به فزونی گذاشت، مسلمانان هر روز در گسترش و در کشورهای اطراف پراکنده بودند و به نسخه‌هایی از کتاب خدا، احساس احتیاج می‌کردند، چه این کتاب، تنها دستور آسمانی بود که مسلمانان، تمام جوانب زندگی خود را بر اساس آن تنظیم می‌کردند و برای آنان منبع احکام و قانونگذاری و تشکیلات به شمار می‌آمد.

بعضی از این مصحفها به تبع موقع و پایگاه جمع کننده آن در جهان اسلام آن روز، مقام والایی را کسب کرده بود، مانند: مصحف عبد اللّه بن مسعود، صحابی بزرگوار که مرجع اهل کوفه به شمار می‌آمد که کوفه در آن روز، مرکز علم و درس و بحث معارف اسلامی در سطح عالی بوده و مصحف ابیّ بن کعب که مورد توجه مردم، در بلاد شام قرار داشت و مصحف ابو موسی اشعری که در بصره و مصحف مقداد بن اسود که در دمشق مورد توجه بود.

اختلاف مصحفها با یکدیگر

چون جمع کنندگان مصحفها متعدد بودند و ارتباطی با یکدیگر نداشتند و از نظر کفایت و استعداد و توانایی انجام این کار یکسان نبودند، نسخه هر کدام، شامل همان بود که خود جمع آوری کرده بودند و آنچه در این مصحفها جمع آورده بودند از نظر روش و ترتیب و قرائت با یکدیگر یکسان نبودند و طبیعی بود که در این قبیل کارها انفرادی، اختلافاتی نیز وجود داشته باشد.

بدون شک، این اختلاف در مصحفها و قرائتها، اختلاف بین مردم را ایجاب می‌کرد و در اجتماعاتی که به مناسبتهای مختلف با یکدیگر داشتند، این اختلافات مورد بحث واقع می‌شد و چه بسا مسلمانان ساکن نقاط دور از یکدیگر که به مناسبت شرکت در جنگ و یا مناسبات دیگر با هم جمع می‌شدند، بر اثر تعصّبی که نسبت به

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵۳

مذهب و یا عقیده و رأی خود داشتند، در این مورد به محکوم کردن یکدیگر دست می‌زدند و همین امر به نزاع و جدال بین آنان منجر می‌شد.

نمونه‌هایی از این اختلافات بین مردم

در اینجا به عنوان نمونه به برخی از اختلافات مردم و تعصب آنها نسبت به قرائتهای صاحبان این مصحفها اشاره می‌کنیم:

۱- در باز گشت از جنگ سرزمین آذربایجان، حذیفه به سعید بن عاص- که با او بود- گفت: در این سفر به موضوعی برخورد کردم که اگر نادیده گرفته شود، موجب اختلاف مردم در مورد قرآن خواهد شد که هیچگاه نمی‌توان آن را چاره کرد.

سعید پرسید: موضوع چیست؟ گفت: مردمی را از حمص دیدم که تصور می‌کردند قرائت آنان بهتر از قرائت دیگران است و آنان قرآن را از «مقداد» فرا گرفته‌اند. مردم دمشق را دیدم که می‌گفتند: قرائت آنان بهتر از دیگر قرائتهاست.

اهل کوفه را دیدم که قرائت ابن مسعود را پذیرفتند و همین عقیده را درباره قرائت او دارند. همچنین مردم بصره که قرآن را طبق قرائت ابو موسی اشعری قرائت می‌کنند و مصحف او را «لباب القلوب» می‌نامند.

چون حذیفه و سعید به کوفه رسیدند، حذیفه این موضوع را با مردم در میان گذاشت و از آنچه بیم داشت به مردم هشدار داد، صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بسیاری از تابعین با وی موافقت کردند، اصحاب ابن مسعود به وی اعتراض کردند که:

چه ایرادی به ما داری؟ مگر جز این است که ما قرآن را وفق قرائت ابن مسعود، قرائت می کنیم؟

حذیفه و موافقان او به خشم آمده به آنان گفتند: ساکت باشید که به خطا می‌روید.

حذیفه گفت: به خدا سوگند! اگر زنده باشم این موضوع را با خلیفه مسلمین (عثمان) در میان می گذارم تا چاره‌ای بیندیشد. ابن مسعود با حذیفه به درشتی سخن گفت:

سعید، سخت عصبانی شد و مجلس را ترک گفت: مردم نیز پراکنده شدند و حذیفه با

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵۴

عصبانیت برای ملاقات با عثمان حرکت کرد «۱».

۲- یزید نخعی می گوید: در زمان ولایت ولید بن عقبه- که از جانب عثمان والی کوفه بود- به مسجد کوفه رفتم، در آنجا گروهی گرد هم جمع بودند که حذیفه بن یمان در آن جمع بود، در آن وقت، کسی فریاد بر آورد: هر کس که پیرو قرائت ابو موسی اشعری است به زاویه نزدیک باب کنده؟ و آنان که پیرو قرائت ابن مسعودند به زاویه نزدیک خانه عبد اللّه بیایند، دو گروه درباره آیه‌ای از سوره بقره با هم اختلاف داشتند یکی می گفت: «و اتمّوا الحجّ و العمره للبیت» و دیگری می گفت:

«و اتمّوا لحج و العمرهٔ للّه»، حذیفه سخت ناراحت شده و چشمان او سرخ شده گریبان چاک داد و گفت: همین اختلافات قبل از شما نیز وجود داشت و موضوع مراجعه به عثمان را برای رفع این اختلافات مطرح کرد.

ابن حجر نقل کرده که ابن مسعود به حذیفه گفت: به من خبر دادند که تو چنین گفته‌ای؟ حذیفه گفت: آری من دوست ندارم که بگویند: قرائت فلان و قرائت فلان و همانند اهل کتاب دچار اختلاف شوند «۲».

۳- ابن اشته از انس بن مالک، روایت کرده است که در کوفه و در زمان عثمان نسبت به قرآن اختلاف داشتند، معلمی قرآن را طبق قرائت یکی از صاحبان مصحفها تعلیم می‌داد و معلمی دیگر طبق قرائت دیگر و این به اختلاف بین جوانان منجر می‌شد و این اختلاف به معلمان می‌رسید و هر یک قرائت دیگری را غلط می‌شمرد، این خبر به عثمان بن عفان رسید و گفت: با حضور من قرآن را تکذیب می کنید و آن را به غلط می‌خوانید هر کس (در چاره اندیشی این مشکل) از من دوری گزیند به تکذیب و غلط شدیدتری گرفتار آمده است «۳».

از بکیر الاشج روایت شده که در عراق کسی از کس دیگر قرائت آیه‌ای را (۱) کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵.

(۲) فتح الباری، در شرح بخاری، ج ۹، ص ۱۵.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵۵

می‌پرسید و چون آیه را قرائت می کرد، می گفت: این قرائت درست و قابل قبول نیست و این موضوع بین مردم شایع شد تا آنکه در این باره با عثمان مذاکره کردند «۱».

به هر حال، حوادثی از این قبیل پیرامون قرائت قرآن و اختلاف درباره آن اگر بوسیله مردانی همچون حذیفه پیش بینی و تدارک نمی‌شد به حوادثی ناخوشایند و فتنه‌هایی بدفرجام منجر می‌شد.

ورود حذیفه به مدینه

حذیفه پس از باز گشت از جنگ آذربایجان و آمدنش به کوفه و مشورت با اصحاب و تابعین برای پیشنهاد به عثمان در توحید مصحفها برای رفع اختلاف و به دست آوردن موافقت اکثر آنها جز ابن مسعود، به سرعت طرف مدینه حرکت کرد تا عثمان را بر

انگیزد که امت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را قبل از پراکندگی دریابد.
حذیفه پس از ورود به مدینه به نزد عثمان رفته و چنین گفت: ای خلیفه مسلمین! من بدون پرده پوشی هشدار می‌دهم، این امت را دریاب پیش از آنکه گرفتار همان اختلافی شوند که یهود و نصاری به آن گرفتار آمدند.
عثمان پرسید: موضوع چیست؟ حذیفه گفت: در جنگ سرزمین آذربایجان شرکت داشتم، در آنجا مردم شام، قرآن را به قرائت «ابی ابن کعب» می‌خواندند که مواردی از آن را مردم عراق نشنیده‌اند، مردم عراق از قرائت «ابن مسعود» پیروی می‌کردند که در مواردی مردم شام از آن بی‌اطلاع بودند و هر گروه، گروه دیگر را تکفیر می‌کرد «۲». (۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶.
(۲) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۵، المصاحف، ص ۱۹- ۲۰ و الکامل، ج ۳، ص ۵۵.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۶

مشورت عثمان با صحابه

این حوادث و مشابه آن که از نهایت وخیمی حکایت کرد، عثمان را بر آن واداشت که بدان توجه کند و به جدّ در تدارک آن بکوشد که کاری بوده است بس بزرگ و پدیده‌ای بوده است جدید که هیچیک از پیشینیان به چنین کاری دست نزده است، علاوه بر آن مشکلات و موانعی که در مرحله اجرای این کار دیده می‌شود، زیرا نسخه‌های متعددی از این مصحفها در اطراف و اکناف منتشر شده و در ورای هر یک رجالی از بزرگان صحابه ایستاده‌اند که نادیده گرفتن شئون آنها در اجتماع آن روز اسلامی، بسی دشوار بوده و چه بسا که اینان به حمایت و دفاع از آن قیام کنند و در این راه موانعی بزرگ به وجود آورند، از این جهت بود که عثمان آن عده از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که در مدینه بودند، جمع آورد و با آنان در این کار به مشورت پرداخت و آنان همه با هم، بر ضرورت قیام به این کار، به هر قیمتی که تمام شود، اتفاق نظر داشتند.
ابن اثیر می‌گوید: عثمان اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را جمع آورد و موضوع را با آنان در میان گذاشت و همگی نظر حذیفه را تأیید کردند «۱».

تشکیل کمیته برای توحید مصاحف

عثمان، پس از مشورت با صحابه، در پیرامون یکی کردن مصاحف، به سرعت در اجرای این عمل اقدام کرد، نخست در پیامی عام، خطاب به اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنان را به مساعدت در انجام این عمل دعوت نمود «۲» و سپس چهار تن از خواص خود را برای اجرای این کار برگزید که عبارت بودند از: زید بن ثابت که از انصار بود و سعید (۱) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵.
(۲) سیوطی در اتقان، ج ۱، نوع ۱۸، به نقل از مصاحف ابن اشته و مصاحف ابن ابی داوود، ص ۲۱.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۵۷
بن عاص و عبد اللّه بن زبیر و عبد الرحمن بن حارث بن هشام که از قریش بودند، این چهار تن، از اعضای اولیه «کمیته توحید مصحفها» به شمار می‌آمدند «۱» که زید بر آنان ریاست داشت، همانگونه که از اعتراض و مخالفت ابن مسعود نسبت به انتخاب زید بر می‌آید که او گفت: مرا از این کار کنار می‌زنند و آن را به مردی (زید) می‌سپارند که قسم به خدا! آنگاه که او در صلب مردی کافر بود، من اسلام را پذیرفته بودم «۲».

عثمان خود مسئولیت این چهار تن را پـذیرفت «۳»، ولی آنـان از عهـده انجام چنین کاری برنیامدنـد و برای انجام کاری در این حد مهم نیاز به افراد کاردان و با کفایت بود، لـذا از ابیّ بن کعب، مالک بن ابی عامر، کثیر بن افلج، انس بن مالک، عبد اللّه بن عباس، مصـعب بـن سـعد و عبـد اللّه بن فطیمه، و به روایت ابن سـیرین و ابن سـعد و دیگران از پنـج تن دیگر که جمعا دوازده نفر بودنـد، کمک گرفتند «۴».

در این دوره، ریاست با «ابیّ بن کعب» بود که او آیات قرآن را املا می‌کرد و دیگران می‌نوشـتند، به نقل ابو العالیه، اینان قرآن را از مصحف ابیّ بن کعب گرد آوردند، ابیّ بن کعب خود املا می‌کرد و دیگران می‌نوشتند «۵».

ابن حجر می‌گوید: گویا در اول، کار با زید و سـعید بود چون عثمان پرسید: کدام بهتر می‌نویسند؟ گفتند: زید، سپس پرسید: کدام فصیحترند؟ گفتند: سعید، آنگاه گفت: سعید املا کند و زید بنویسد.

ابن حجر اضـافه می‌کنـد: به افرادی نیاز داشـتند که مصـحفها را به تعـدادی که بایـد به مناطق مختلف فرسـتاده شود بنویسـند و افراد مذکور را اضافه کردند و برای املا، از (۱) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۳۶.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۷ و المصاحف، سجستانی، ص ۱۵.

(۳) المصاحف، سجستانی، ص ۲۵.

(۴) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۶۲.

(۵) طبقات، ج ۳، ص ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵۸

ابیّ بن کعب کمک گرفتند «۱».

چند سؤال

۱- کمیته توحید مصاحف از چه منبعی استفاده می‌کرد؟

پاسخ:

با مراجعه به تاریخ، روشن می‌شود که این کمیته از منابع متعدد بهره می‌جست که عبارتند از:

الف- صحیفه‌هایی که به دستور ابا بکر تحت اشراف زید بن ثابت قبلا فراهم آمده بود.

ب- «مصـحف ابیّ بن کعب»، طبـق نقـل طبری غنی‌ترین منبع، مصـحف ابیّ بن کعب بود چنـانکه گویـد: «چون عثمـان به خلیفـتی بنشـست خـواست که این قرآن را جمـع کنـد تـا این اختلاـف از میـان خلـق برخیزد، پس مصـحف ابیّ بن کعب را بیاوردنـد و هیچ مصحف نیافتند درست‌تر از آن و عثمان از آن نسختی برداشت» «۲».

ج- «حـافظه و نوشـته‌های قرآنی»، چون عثمان و کسانی که تحت نظر او به جمع آوری قرآن، آغاز کرده بودنـد، به منابع فوق اکتفا نکردنـد، بلکه عثمـان، «منـادی را بانـگ کردن فرمود که هر کسـی از قرآن چیزی داریـد بیاوریـد و همی آوردنـد هر آنچه درست می‌گشت عثمان آن را نسخت می‌کرد و نیز منادی را می‌فرمود کردن» «۳».

د- «خزیمـهٔ بن ثابت»، این کمیته علاوه بر بهره گیری از منابع فوق الـذکر دیدنـد که صـحیفه‌ای در دست دارنـد فاقد آیه‌ای از سوره احزاب است که خود، آن آیه را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده بودند در صدد یافتن مأخذی برای آن آیه برآمدند تـا آنکه آن را نزد خزیمـهٔ بن ثـابت انصاری یافتنـد و آیه مـذکور را در جای خود در سوره احزاب (۱) فتـح الباری، ج ۹، ص ۱۶ و طبقات، ج ۳، ص ۶۲.

(۲) ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸.

(۳) ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۵۹

نوشتند «۱» و آن، آیه ۲۳ سوره احزاب است: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا.

ه- «نظارت امیر المؤمنین علیه السّلام»، بر حسب گواهی روایاتی از اهل سنت و نیز احادیثی از شیعه، مأخذ مهم کار این کمیته نظارت امیر المؤمنین علیه السّلام بود که می‌توان آن را- بر حسب این روایات- اهم منابع مصحف عثمانی تلقی نمود.

سید بن طاووس در کتاب «سعد السعود» خود به کیفیت جمع آوری قرآن در زمان ابا بکر و عمر اشاره کرده و نیز مسئله نگارش مصحف را در زمان عثمان به طور فشرده یاد می‌کند و می‌نویسد: عثمان قرآن را با رأی علی علیه السّلام جمع آوری کرد و در حقیقت پشتوانه کار عثمان در جمع و ترتیب قرآن، آگاهیهای امیر المؤمنین علیه السّلام درباره قرآن بوده است «۲».

۲- آیا اعضای کمیته در نگارش قرآن هماهنگ بودند؟

پاسخ:

در نگارش و جمع آوری قرآن، اعضای کمیته (خواه کمیته اول به سرپرستی زید، و خواه کمیته دوم به سرپرستی ابیّ بن کعب) با هم تشریک مساعی نموده و از همبستگی و اتحاد ویژه‌ای در مورد قرآن برخوردار بودند و در شیوه نگارش بین آنها ابدا اختلاف نبود جز در کلمه «التّابوت» در آیه: إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ .... درباره رسم و نگارش این کلمه سه نفر از قریش یعنی عبد اللّه بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث، معتقد بودند که تاء آخر «التّابوت» باید به صورت تاء مبسوط «ت» نوشته شود ولی زید بن ثابت می‌گفت: به صورت «التابوة» نگارش یابد، تا آنکه موضوع اختلاف به عثمان گزارش شد، عثمان گفت باید «التابوت» نوشته شود، چون این شیوه کتابت و نگارش با لغت و زبان (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۷۹ و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۶.

(۲) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۷ و ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۰

قریش همآهنگی دارد «۱».

۳- توحید مصاحف در چه سالی واقع شده است؟

پاسخ:

در اینکه اقدام عثمان برای یکی کردن مصحفها در چه سالی واقع شده است، تا حدودی بین مورخین اختلاف است. ابن حجر می‌گوید: آغاز این امر در سال بیست و پنجم هجری بود «۲»، ولی ابن اثیر در الکامل می‌گوید: این از حوادث سال سی‌ام است، یعنی جمع قرآن را از حوادث سال سی‌ام بر شمرده است، او می‌گوید: در این سال (سال سی‌ام) حذیفه به کمک عبد الرحمن بن ربیعه به جنگ رفت و در آنجا متوجه اختلاف فراوان مردم درباره قرآن شد و در بازگشت، از عثمان خواست که در این باره چاره‌ای بیندیشد و عثمان نیز چنین کرد «۳».

ظاهرا ابن اثیر در تعیین این سال اشتباه کرده و حق با ابن حجر است، زیرا:

اولا:

طبق روایت ابی مخنف جنگ آذربایجان و ارمنستان در سال بیست و چهار اتفاق افتاد که طبری آن را نقل کرده است «۴».

ثانیا:

جنگ عبد الرحمن بن ربیعه در سال بیست و دوم واقع شده و کسی که با او بوده حذیفه بن اسید الغفاری بوده نه حذیفهٔ بن یمان عنسی «۵».

ثالثا:

در سال سی‌ام، سعید به جای ولید، به حکومت کوفه منصوب شد و در این وقت برای جنگ طبرستان آماده می‌شد و ابن زبیر و ابن عباس و حذیفه در این جنگ همراه او نبودند «۶» و سعید تا سال سی و چهارم به مدینه باز نگشت و در سال بعد (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، ص ۴۴۷ به نقل از مقدمتان، ص ۱۹.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵.

(۳) کامل، ج ۳، ص ۵۵.

(۴) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

(۵) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۵.

(۶) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۱

عثمان به قتل رسید «۱» و این با عضویت سعید برای «کمیته توحید مصاحف» در سال سی‌ام سازگار نیست «۲».

۴- آیا صحابه در توحید مصاحف با عثمان همراه و موافق بودند؟

پاسخ:

همانطوری که گذشت، حذیفه بن یمان اوّل کسی بود که درباره توحید مصاحف سخن گفت و سوگند یاد کرد که به نزد خلیفه خواهد رفت و از او خواهد خواست که فقط یک قرائت بین مسلمانان معمول باشد «۳» و او بود که در کوفه در این باره با صحابه پیامبر به مشورت پرداخت و همه آنان بجز ابن مسعود با پیشنهاد او موافقت کردند «۴».

عثمان نیز آن گروه از صحابه که در مدینه حضور داشتند را فرا خوانده و درباره توحید مصاحف با آنها مشورت کرد و همه با پیشنهاد او موافقت کردند، ابن اثیر می‌گوید: عثمان، صحابه را گرد آورد و این موضوع را با آنان در میان گذاشت و همگان با حذیفه هم عقیده بودند «۵».

همچنین امام امیر المؤمنین علیه السّلام رأی موافق خود را با این برنامه به طور اصولی اظهار کرد، ابن ابی داوود از سوید بن غفله روایت کرده که علی علیه السّلام فرمود: سوگند به خدا که عثمان درباره مصاحف (قرآن) هیچ عملی را انجام نداد مگر اینکه با مشورت ما بود، او درباره قرائتها با ما مشورت کرد و گفت: به من گفته‌اند که برخی می‌گویند:

قرائت من بهتر از قرائت توست، و این چیزی نزدیک به کفر است، به او گفتم: نظرت چیست؟ گفت: نظرم این است که فقط یک مصحف در اختیار مردم باشد و در این (۱) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۰ و ۳۶۵.

(۲) برای توضیح بیشتر و پاسخهای مفصل‌تر به التمهید، ج ۱، ص ۳۴۳ به بعد مراجعه کنید.

(۳) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵.

(۴) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵.

(۵) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۲

زمینه تفرقه و اختلاف نداشته باشند، گفتم: نظر خوبی است «۱».

در روایت دیگر آمده است که علی علیه السّلام فرمود: «اگر امر مصحفها به من نیز سپرده می‌شد من همان می‌کردم که عثمان کرد» «۲».

پس از آنکه علی علیه السّلام به خلافت رسید، مردم را تشویق کرد که به همان مصحف عثمان ملزم باشند و تغییری در آن ندهند و لو آنکه در آن غلطهای املایی وجود داشته باشد و این از آن نظر بود که از آن پس هیچکس به عنوان اصلاح قرآن، تغییر و تحریفی در آن به وجود نیاورد و از این رو حضرتش تأکید کرد که از امروز، هیچکس نباید به قرآن دست درازی کند «۳».

مردی در حضور امام صادق علیه السّلام حرفی از قرآن را بر خلاف آنچه مردم قرائت می‌کردند قرائت کرد، امام صادق علیه السّلام به او گفت: دیگر این کلمه را به این نحو قرائت مکن و همانطور که همگان قرائت می‌کنند تو نیز قرائت کن. و نیز در پاسخ کسی که از نحوه تلاوت قرآن سؤال کرده بود فرمود: «قرآن را به همان نحوی که آموخته‌اید بخوانید» «۴».

از این رو اجماع شیعه بر این عقیده است که آنچه امروز در دست ماست، همان قرآن کامل و تمام است که هرگز دچار تحریف و تغییری نشده است و قرائت مشهور همان قرائت صحیح و درستی است که خواندن آن در نماز صحیح است و استناد به نص موجود در تمام موارد درست است و همان است که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وحی شده و چیزی جز این نیست.

تنها کسی که در بین صحابه به مخالفت برخواست «عبد اللّه بن مسعود» بود که نزاع بینشان بالا کشید به طوری که عثمان دستور داد او را از مسجد بیرون کنند و او را (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸.

(۲) النشر فی القرائات العشر، ج ۱، ص ۸.

(۳) تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۹۳، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۸.

(۴) وسائل الشیعهٔ، ج ۴، ص ۸۲۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۳

کتک زدند به گونه‌ای که دو دنده پهلویش را شکستند، ولی ظاهرا مخالفت ابن مسعود نیز مخالفتی اصولی نبوده است، زیرا او از این جهت ناراضی و ناراحت بوده که افرادی را برای انجام این امر مهم انتخاب کرده بودند که صلاحیت این کار را نداشته‌اند، کاری که خود ابن مسعود برای انجام آن شایستگی کامل داشته است، او می‌گفت: اینان کسانی هستند که حق ندارند به خودی خود در قرآن تصرف کنند «۱» و از این رو از تسلیم مصحف خود به فرستاده خلیفه به شدت امتناع کرد.

۵- مصاحف عثمانی در چند نسخه تنظیم شده بود؟

پاسخ:

مورخان در شماره مصحفهای عثمانی که تهیه شده و به اطراف و اکناف بلاد اسلامی فرستاده شده است، اختلاف دارند، ابن ابی داوود سجستانی تعداد آنها را شش مجلد بر آورد کرده که به شماره شش مرکز مهم اسلامی آن روز بوده است، این شش مرکز عبارتند از: «مکه، کوفه، بصره، شام، بحرین و یمن» وی اضافه می‌کند که علاوه بر این شش مجلد، یک جلد نیز در مدینه نگه داشته می‌شد که آن را به نام «ام» یا «امام» می‌نامیدند «۲». و یعقوبی دو جلد دیگر را بر این تعداد اضافه کرده که به مصر و الجزیره فرستاده شده است «۳».

بنابر این، تعداد مصحفهایی که «کمیته توحید مصاحف» تهیه کرده بود بر نه جلد بالغ می‌شد که یکی از آنها به نام «ام» یا «امام» در مدینه حفظ شده و هشت جلد دیگر به مراکز اسلامی آن زمان فرستاده شده است.

مصحفی که به هر منطقه‌ای فرستاده شده بود در مرکز منطقه حفظ می‌شد و از روی آن نسخه‌های دیگر استنساخ می‌شد تا در دسترس مردم باشد و تنها قرائت این مصحفها رسمیت داشت و هر نسخه و یا قرائت که با این مصحفهای همآهنگ (۱) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۷۰.

(۲) المصاحف، ص ۳۴ و اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۸۰.

(۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۴

مخالف بود، غیر رسمی و ممنوع شناخته می‌شد و استفاده از آنها موجب مجازات بود.

مصحف مدینه، مرجع عمومی بود و اگر بین مصحفهای موجود در بلاد دیگر اختلافی پیدا می‌شد، برای رفع اختلاف و تصحیح آنها، مصحف مدینه ملاک قرار می‌گرفت و بر وفق آن، مصحفهای دیگر تصحیح می‌شد «۱».

عثمان همراه هر مصحف یک قاری قرآن نیز به منطقه مورد نظر اعزام می‌کرد تا قرائت قرآن را مطابق با آن مصحف، به مردم بیاموزند، از جمله، «عبد اللّه بن سائب» را همراه قرآن مکه، و «مغیرة بن شهاب» را همراه با مصحف شام و «عبد الرحمن السلمی» را با مصحف کوفه و «عامر بن عبد القیس» را با مصحف بصره، به مناطق مذکور اعزام کرد و «زید بن ثابت» نیز از جانب خلیفه به عنوان قاری مدینه تعیین شد «۲».

البته بعضیها همانند سیوطی معتقدند که قرآنی که از ناحیه عثمان به بلاد اسلامی فرستاده شد پنج نسخه بود و یک نسخه هم برای خود در مدینه نگاهداشت که جمعا شش نسخه شد «۳».

ابن ابی داوود سجستانی می‌نویسد: بعضی از افراد توانستند همزمان با نگارش مصاحف عثمانی، مصاحفی از روی آن استنساخ کنند، چنانکه عبد اللّه بن زبیر و عایشه و حفصه و ام سلمه از روی مصحف عثمان مصحفی برای خود پرداختند «۴».

۶- آیا مصاحف عثمانی با هم اختلاف داشتند؟

پاسخ:

علیرغم اختلاف نظری که در تعداد این مصاحف وجود دارد، همه آنها از (۱) التمهید، ج ۱.

(۲) مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع ۱۸، ص ۸۰.

(۴) المصاحف، ص ۸، ۸۳ و ۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۵

نظر اشتمال و احتواء بر تمام قرآن هیچگونه تفاوتی با هم نداشتند و همه آنها مشتمل بر یکصد و چهارده سوره بودند و طبق دستور عثمان که به اعضای کمیته گرد آورندگان قرآن گفته بود: «جرّدو القرآن» یعنی قرآن را از هر گونه مشخصات املایی تجرید کنید، مصاحف را عاری از هر گونه علائم املایی (اعم از اعراب و نقطه گذاری حروف متشابه و اسماء سور و علائم جدائی آیات و مشخصات قرائات) می‌نوشتند، چون صحیفه‌های ابو بکر نیز مجرد از هر گونه مشخصات املایی و علائم برای ارائه قرائات خاص بوده است.

علاوه بر همه این مطالب، مصاحفی که به دستور عثمان فراهم آمده بود از هر گونه گزارش و تفسیر و توضیح نیز عاری بود، چون برخی از صحابه در مصحف خود، آنچه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در تفسیر آیه‌ای می‌شنیدند، می‌نگاشتند، مثلا ابن مسعود آیه شریفه: لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ را چنین نوشته بود: «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربّکم [فی

مواسم الحج » و جمله: «فی مواسم الحج» را به عنوان تفسیر و توضیح آورده بود لکن برای برخی این توهم پیش آمده بود که جمله مذکور یکی از وجوه قرائات است «۱». و یا قرآن امیر المؤمنین علیه السّلام همراه با حاشیه و توضیحات و بیان شأن نزول و غیره بود.

۷- آیا عثمان دستور احراق بقیه مصاحف را داد؟

پاسخ:

داستان احراق مصاحف و صحیفه‌های قرآنی به وسیله عثمان را اکثر قریب به اتفاق محققان شیعه و سنی تأیید کردند «۲»، لذا این عمل عثمان به صورت (۱) پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، حجتی، ص ۴۵۱.

(۲) ر. ک. الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۸، مقدمتان فی علوم القرآن، ص ۱۱۷- ۱۳۳ و صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب ۲ و ۳ و المصاحف، ص ۱۸، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۱، مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۸ و سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۱۴ و تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۶

وسیله‌ای برای هجوم سیل انتقاد و خرده گیری نسبت به وی در آمد که حتی او را همزمان با زندگانیش ملامت و نکوهش می‌کردند و این کار پس از مرگ او نیز، دستاویزی برای حمله و نکوهش به او بود. و علمای اهل سنت نیز در مقام دفاع از او بر آمده که او این کار را با مشورت صحابه انجام داد و حتی روایتی را از علی علیه السّلام نیز در این رابطه نقل می‌کنند «۱».

در برخی از روایات دیده می‌شود که عثمان به منظور از میان بردن سایر مصاحف از وسیله‌ای غیر از احراق و سوزاندن استفاده می‌کرد، چنانکه یعقوبی می‌نویسد:

عثمان قرآن را جمع آوری کرده و مرتب ساخت ... و به اطراف و اکناف نوشت که نوشته‌های قرآنی را بدست آورند تا آنگاه که همه آنها به دست آمد و سپس دستور داد آنها را با آب گرم و سرکه بجوشانند و به قولی آنها را سوزانید و بجز مصحف عبد اللّه بن مسعود با همه مصاحف، چنین عمل کرد «۲».

به هر حال مسئله احراق تقریبا بین مسلمین مسلّم است و به عنوان یکی از مطاعن عثمان در تاریخ ضبط و ثبت شد «۳» و بعید نیست که حدیث فوق و امثال آن برای تطهیر عثمان از احراق مصاحف جعل شده باشد و واقع همان بود که او دستور سوزاندن بقیه مصاحف را صادر کرد. (۱) تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۶۸.

(۲) نقل به مضمون از ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۴.

(۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۶، طعن هفتم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۷

سؤالات:

۱- دو معنای متصور برای جمع قرآن را با توضیح کامل بیان کنید.

۲- آیا قرآن کریم در حیات پیامبر به صورت منظم در یکجا جمع و نگارش یافته بود؟

۳- نظر مخالفان جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را با توضیح کامل بیان کنید.

۴- نظر کسانی که می‌گویند قرآن با همین نظم و ترتیب در زمان حیات پیامبر جمع شده بود را با توضیح کامل بیان کنید.

۵- دلیل سید مرتضی بر جمع قرآن، در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیست، توضیح دهید.

۶- دلایل ششگانه آیت اللّه خوئی بر جمع قرآن در حیات پیامبر و ایراد بر جمع آن در دوران پس از رحلت، را با توضیح کامل بیان

کنید.

۷- آیا تناسب بین سوره‌های قرآن دلیل بر جمع آن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است؟

۸- پاسخ دلیل سید مرتضی چیست؟ بیان کنید.

۹- پاسخ دلایل آیت اللّه خوئی را با توضیح کامل بنویسید.

۱۰- پاسخ دلیل تناسب بین سوره‌ها را بیان کنید.

۱۱- اول کسی که پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اقدام به جمع آوری قرآن نمود چه کسی بوده است؟

۱۲- مشخصات مصحف علی علیه السّلام را بیان کنید.

۱۳- سرنوشت قرآن علی علیه السّلام چه شد؟ با توضیح کامل بیان کنید.

۱۴- چه عاملی باعث وارد شدن ابا بکر به جمع آوری قرآن شده است؟

۱۵- روش و مبنای کار زید بن ثابت در جمع قرآن چه بود؟ توضیح دهید.

۱۶- سرنوشت صحیفه‌های قرآنی جمع شده به دستور ابا بکر چه بود؟ توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۸

۱۷- چه عاملی باعث انتخاب زید برای جمع قرآن توسط ابا بکر شد؟ توضیح دهید.

۱۸- چه کسانی از صحابه پس از رحلت پیامبر، اقدام به جمع آوری قرآن نمودند؟

۱۹- اوصاف مشترک مصحفهای صحابه چه بود؟ توضیح دهید.

۲۰- مدت عمر و سرنوشت مصحفهای صحابه را بیان کنید.

۲۱- چرا پس از در گذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مصحفهای متعدد به وجود آمد؟

۲۲- معروفترین آنها کدامند و در چه مناطقی مورد توجه مردم بودند؟

۲۳- چرا مصحفها با هم اختلاف داشتند و چه آثاری بر این اختلاف مترتب بود؟

۲۴- نمونه‌هایی از این اختلاف را بیان کنید.

۲۵- نقش حذیفه را در یکی کردن مصحفها بیان کنید.

۲۶- عکس العمل عثمان در برابر پیشنهاد حذیفه مبنی بر توحید مصاحف چه بود؟

۲۷- کمیته توحید مصاحف از چه افرادی تشکیل شده بود؟

۲۸- کمیته توحید مصاحف از چه منابعی استفاده می‌کرد؟

۲۹- آیا اعضای کمیته در نگارش قرآن هماهنگ بودند؟

۳۰- توحید مصاحف در چه سالی واقع شده است؟

۳۱- آیا صحابه در توحید مصاحف با عثمان همراه و موافق بودند؟

۳۲- آیا مصاحف عثمانی با هم اختلاف داشتند؟

۳۳- آیا عثمان دستور احراق بقیه مصاحف را داد؟

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۶۹

درس بیست و چهارم اسباب نزول

اشاره

بر اهل فن پوشیده نیست که اسباب نزول و یا به تعبیر دیگر، شأن نزول آیات یا سور، از جمله مباحث علوم قرآنی است که صاحبان این فن در این رابطه مباحث بسیاری را مطرح کرده‌اند، البته برخی در ضمن بررسی و تفسیر هر سوره یا آیه‌ای، شأن نزول آن را نیز بیان کرده‌اند که معمولا دأب و روش مفسرین در کتب تفسیر این است، ولی برخی دیگر از دانشمندان، کتاب مستقل در این رابطه نوشته‌اند و بعضی دیگر در ضمن مباحث علوم قرآنی یک فصل را به این بحث اختصاص داده‌اند. و این نشانه عظمت و اهمیت این بحث قرآنی است.

شما دانش پژوهان علوم قرآنی، علاوه بر اینکه در کتابهای تفسیری در ذیل هر آیه‌ای که شأن نزول دارد، می‌توانید به آن مراجعه کنید، به کتابهایی که مستقلا در این رابطه نوشته شده می‌توانید مراجعه کنید «۱».

معلوم است بررسی تفصیلی مباحث اسباب نزول، در این نوع نوشتار که اساسش (۱) از قبیل: لباب النقول فی اسباب النزول، از جلال الدین سیوطی. و کتاب علی بن مدینی، استاد و شیخ روایت بخاری. و اسباب النزول، ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری.

و اسباب النزول، جعبری. و اسباب النزول، ابو الفضل بن حجر. البته مؤلف موفق به اتمام و تکمیل این کتاب نشده. و اتقان، سیوطی، نوع نهم، ج ۱. و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۱، نوع اول. و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۱. و اسباب النزول، دکتر سید محمد باقر حجتی. و شناخت قرآن، علی کمالی دزفولی، بخش هفتم. و شأن نزول آیات، ترجمه اسباب النزول واحدی و لباب النقول سیوطی از دکتر محمد جعفر اسلامی و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۰

بر اختصار و در حد یک درس است، میسر نیست، لذا بر آن شدیم که مطالب مهم و اساسی آن را تلخیص نموده و به صورت مختصر، تحت عناوین ذیل بیاوریم:

۱- معانی لغوی و اصطلاحی اسباب نزول.

۲- انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب نزول.

۳- انواع اسباب نزول.

۴- ارزش و اهمیت شناخت اسباب نزول و فواید آن.

۵- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟

۶- در صورت تعدد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنهاست؟

۷- مصدر اسباب نزول چیست؟ عقل یا نقل؟

۱- معانی لغوی و اصطلاحی اسباب نزول

معانی لغوی اسباب

«اسباب»، جمع سبب است و در لغت «۱» دارای معانی ذیل است: ریسمان و هر چه بدان به دیگری پیوسته شود، پیوند، خویشاوندی، حیات، ناحیه و راه، باعث و موجب، دستاویز، آلت و وسیله و امثال اینها.

مرحوم طبرسی می‌نویسد: «سبب» عبارت از هر چیزی است که می‌توان به وسیله آن به هدف رسید و از این جهت است که به ریسمان و راه و در، «سبب» می‌گویند «۲».

کلمه «سبب و اسباب»، در قرآن کریم بر طبق پاره‌ای از مفاهیم یاد شده به کار رفته است:

الف- به مفهوم رسن و ریسمان و هر چیزی که می‌توان به وسیله آن به چیزی (۱) مفردات، راغب اصفهانی، صحاح اللغه، قاموس و

اقرب الموارد را ملاحظه کنید.

(۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۱

دست یافت: مَنْ کانَ یَظُنُّ أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّماءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ ما یَغِیظُ «۱».

یعنی: «اگر کسی چنین می‌پندارد که خداوند پیامبرش را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، پس ریسمانی به سوی آسمان بکشد و آن را به سقف آسمان ببندد آنگاه آنقدر آن را بکشد تا از هم گسسته گردد، پس او باید بیندیشد که آیا حیله و چاره او می‌تواند غیظش را فرو نشاند. [یعنی اگر او از کینه خفه گردد و بمیرد خدا هم پیامبرش را یاری خواهد کرد]».

ب- وسیله و ابزار و یا طریق و راه: وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً «۲».

یعنی: «ما به ذی القرنین هر وسیله‌ای که بتواند از رهگذر آن به مراد خویش برسد عطا کردیم [و یا در هر چیزی، راه و ناحیه آن را به وی نشان دادیم ».

ج- پیوند و خویشاوندی: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ «۳».

یعنی: «آنگاه که رهبران و رؤساء، از پیروان خدا اظهار تنفّر و بیزاری می‌کنند و همه آنان- اعم از تابع و متبوع- عذاب خدا را مشاهده می‌نمایند و رابطه و پیوندها میان آنها از هم گسسته می‌شود».

د- ابواب و درها: أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما فَلْیَرْتَقُوا فِی الْأَسْبابِ «۴».

یعنی: «آیا سلطه و اقتدار بر آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، از آن آنهاست [آری اگر مدعی چنین سلطه و اقتداری هستند] پس در ابواب و طرق آسمانها صعود کرده بدانسو بالا روند». (۱) سوره حج، آیه ۱۵.

(۲) سوره کهف، آیه ۸۳.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۶۶.

(۴) سوره ص، آیه ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۲

ه- طرق و راهها: یا هامانُ ابْنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ «۱».

یعنی: «فرعون به هامان دستور داد برای من کاخ بلند و استوار بنا کن تا شاید بتوانم به راههای آسمان دست یابم [یا به اسباب و وسایلی دسترسی پیدا کنم که بتواند مرا به مقصود و هدفم نائل سازد]».

معنای اصطلاحی اسباب نزول

«اسباب نزول» در اصطلاح دانشمندان علوم قرآنی و مفسرین، عبارت است از اموری که یک یا چند آیه و یا سوره‌ای در پی آنها و بخاطر آنها نازل شده باشد و این امور در زمان رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روی داده است. و آن امور بر سه قسم قابل تقسیم است و به تعبیر بهتر سه نوع اسباب نزول متصور است و آنها عبارتند از:

الف- حادثه‌ای که نسبتا مهم و جالب و یا سخت خطرناک و یا زشت بود، روی می‌داد.

ب- مردم سؤالاتی را با رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در میان می‌گذاشتند.

ج- اوضاع و شرایطی برای مسلمین پدید می‌آمد که باید موضعگیری آنان در برابر این اوضاع و شرایط مشخص می‌گردید.

به دنبال این امور، آیات و احیانا سوره‌هایی نازل می‌شد، این آیات و سوره‌ها مطالبی را درباره آن حادثه و یا در جهت پاسخ به

سؤالات مردم و یا تعیین موضع مسلمین بیان می‌کرد و بالاخره نزول این آیات و سور از این گونه امور ریشه می‌گرفت «۲». (۱) سوره مؤمن، آیه ۳۶.

(۲) اسباب النزول، دکتر سید محمد باقر حجتی، ص ۱۷- ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۳

۲- انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب نزول

اشاره

در قرآن کریم با دو نوع از آیات و سور مواجه هستیم که برای پاره‌ای از آنها نمی‌توان شأن نزول خاصی جستجو کرد، ولی عده‌ای از آیات و سور دیگر، دارای شأن نزول خاصی می‌باشند، لذا می‌توان گفت که آیات و سور قرآن از این لحاظ به دو نوع قابل تقسیم می‌باشند:

الف- آیات و سوری که فاقد اسباب نزول خاصی می‌باشند

اشاره

بسیاری از آیات و سور قرآن کریم، ابتدائا و بدون اینکه مسبوق به موجب و انگیزه خاصی باشند، نازل شده‌اند و به هیچ حادثه و واقعه و یا سؤالی که همزمان با نزول وحی روی داده باشد، مربوط نیستند تا در زمینه آنها ناگزیر به بررسی و تفحص از اسباب نزول و موجبات و انگیزه خاصی باشیم، بلکه فقط می‌توان سبب و انگیزه عام و کلی برای آنها جستجو کرد و آن عبارت از نیاز همه انسانها به رهنمودهای الهی و جبران نارسائی اندیشه‌های بشری به وسیله وحی می‌باشد تا از این رهگذر حق را از باطل در سراسر شئون حیاتی خویش تشخیص دهد. این نوع آیات و سور که فاقد اسباب نزول خاص هستند، شامل بخشی از قرآن می‌گردند که ما ذیلا به آنها اشاره می‌کنیم:

یک

- آیات و سوری که تاریخ زندگانی و حوادث و رویدادهای مربوط به امتهای گذشته در طی آنها مطرح است، البته باید یادآور شد که بخشی از قصص و تاریخ زندگانی امتهای گذشته احیانا دارای سبب خاص و شأن نزول مخصوص از لحاظ نزول می‌باشد مانند تاریخ زندگانی «ذو القرنین» که از پی سؤال مردم در قرآن کریم بازگو شده است، این قبیل از مسائل تاریخی که دارای سبب خاص نزول هستند از محل بحث ما در این قسمت خارجند، زیرا گفتار ما راجع به آن سلسله از حوادث تاریخی قرآن کریم است که فاقد سبب نزول خاص هستند و آنها تنها به منظور اینکه

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۴

مردم عصر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همچنین تمام انسانها در هر عصر و دوره‌ای از این حوادث آگاه گردند و آنها را در گنجور خاطره خویش بسپارند و از لابلای این حوادث عبرت آموز رمز سعادت و یا شقاوت و بدبختی و تعالی و یا انحطاط ملتها را باز یافته و در زندگانی فردی و یا اجتماعی خود از این رموز بهره گیرند و به عوامل سعادت و سرافرازی ملتها روی آورند و از

عوامل سعادت سوز و شقاوت ساز بپرهیزند، اینگونه حوادث تاریخی در قرآن کریم بازگو شده است.

دو

- آیات و سور دیگری نیز در قرآن کریم به چشم می‌خورد که شامل بسیاری از اخبار غیبی و ترسیم دور نمای عالم برزخ و بهشت و دوزخ و حالات روز قیامت و گزارش احوال بهشتیان و دوزخیان و امثال آنها می‌باشد که سبب نزول خاصی را برای آنها نمی‌توان جستجو
کرد.

ب- آیات و سوری که دارای اسباب نزول خاص هستند

در قرآن کریم با آیات و سوری مواجه هستیم که دارای سبب نزول خاص هستند و این آیات و سور، در پی آن سبب نازل شده که آن سبب و علت نیز همزمان با نزول وحی روی داده است.
این بخش از آیات و سور، عبارت از همان بخشی است که معمولا در کتب تفسیر و یا در کتابهای مستقل راجع به «اسباب النزول» آنها گفتگو می‌شود و در موضوع بحث ما نیز عبارت از بررسی اسباب نزول چنین آیات و سور می‌باشد «۱».

۳- انواع اسباب نزول

اشاره

چنانکه در ضمن مطلب اول اشاره شد، اسباب نزول به سه نوع قابل تقسیم است که می‌توان آنها را تحت عناوین ذیل، معنون نمود و آنها عبارتند از: (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۱۹ و ۲۰، و شناخت قرآن، علی کمالی، ص ۱۸۹.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۵
الف- حوادث و رویدادهای مهم.
ب- سؤالات و پرسشهای مردم از رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله.
ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم.

الف- حوادث و رویدادهای مهم

اشاره

در این بخش نمونه‌هایی چند از سور و آیاتی را یادآور می‌شویم که حوادث و رویدادهای مهم باعث نزول آنها گردید، این حوادث به نوبه خود، به دو دسته قابل تقسیمند:
اول: حوادث جالب و سازنده و الگو پرداز.
دوم: حوادث زشت و ویرانگر.

اول: حوادث جالب و سازنده و الگو پرداز

بخشی از حوادث و رویدادهایی که همزمان با حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به وقوع می‌پیوست، آنچنان جالب و سازنده و باارزش بود که در جهت تأیید آنها از سوی خداوند آیه و یا آیات و یا سوره‌هایی نازل می‌شد که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- خاتم بخشی علی علیه السّلام در رکوع نماز و نزول آیه ولایت:

یکی از حوادثی که باعث نزول آیاتی از قرآن کریم شد، حادثه‌ای بود که همگامی صلواة با زکات را- که در اکثر قریب به تمام آیات قرین یکدیگر ذکر شدند- تجسم بخشید، یعنی آنگاه که امیر المؤمنین علیه السّلام در حال رکوع نماز، توجه به خلق و مستضعفان را به عنوان نتیجه و لازمه توجه به حق اعلام کرد، از پی آن آیات ذیل نازل شد:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۶

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ «۱».

یعنی: «ولی و سرپرست واجب الطاعه شما صرفا عبارتند از خدا و رسول او و نیز آن کسانی که دارای ایمان هستند، کسانی که اقامه نماز می‌کنند و صدقه و زکات خویش را در حال رکوع به تهیدستان می‌پردازند. آنکه دوستی با خدا و رسول او و مؤمنان را می‌گزیند [باید بداند] که حزب اللّه و پیروان مکتب الهی پیروز هستند».

روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی وارد شده که دلالت می‌کند بر اینکه این دو آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده و نزول آن پس از خاتم بخشی امیر المؤمنین علیه السّلام در رکوع نماز بوده است.

مرحوم طبرسی، روایتی را در همین رابطه از «اباذر» نقل کرده است که اباذر می‌گوید: روزی در معیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز ظهر را به جماعت می‌خواندیم، مرد تهیدست و بینوایی از مردم کمک خواست، کسی به او چیزی نداد، این مرد دستها را سوی آسمان برگرفت و گفت: خدایا! تو گواه باش که من در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مردم درخواست کمک مالی نمودم، لکن کسی چیزی به من نداد.

علی علیه السّلام همزمان با این جریان در حال رکوع نماز بسر می‌برد و انگشت دست راست خود را به طرف آن سائل نشانه رفت و بدو اشاره کرد تا انگشتر را از انگشت او بیرون کشد [تا حاجت و نیاز خود را از این رهگذر بر آورد] سائل انگشتر را از دست آن حضرت بیرون کشید و رسول خدا نیز شاهد و ناظر این صحنه دل انگیز بود.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از مشاهده این صحنه، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خدایا! برادرم موسی علیه السّلام درخواستی را با تو در میان گذاشت و گفت:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي «۲». (۱) سوره مائده، آیه ۵۵- ۵۶.

(۲) سوره طه، آیه ۲۵- ۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۷۷

یعنی: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده ساز و به من شرح صدر مرحمت فرما و کارم را سهل و هموار گردان و گره از زبانم بگشا و آن را گویا ساز تا مردم گفتارم را درست دریابند، برایم وزیری از خاندانم فراهم‌آور، برادرم هارون را وزیرم قرار ده و به وسیله او پشتم را استوار دار تا بدو مستظهر گردم و او را شریک کارم گردان تا در این نهضت با من همیاری کند».

رسول خدا عرض کرد: خدایا! موسی علیه السّلام این درخواست را با تو در میان گذاشت و تو به او جواب مثبت دادی که: سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما «۱».

یعنی: «به زودی بازویت را به وسیله برادرت، سخت و استوار خواهیم داشت و برای شما دو نفر آنچنان سلطه و فرمانروایی مقرر خواهیم کرد تا [دشمنان شما] به شما نرسند و نتوانند بر شما چیره شوند».

پس از آن رسول خدا عرض کرد: «اللّهمّ فانا محمّد نبیّك و صفیّك اللّهمّ فاشرح لی صدری و یسّر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا، فاشدد به ازری».

یعنی: «بار خدایا! من محمد پیامبر تو و برگزیده تو [در میان خلق هستم، بار خدایا! به من شرح صدر عنایت فرما و کارم را بر من سهل و آسان گردان و برای من وزیری از خاندانم- یعنی علی- فراهم کن ...».

ابوذر می‌گوید: سوگند به خدا هنوز سخن آن حضرت به پایان نرسیده بود که جبرائیل علیه السّلام از سوی خداوند متعال بر وی فرود آمد و گفت: بخوان، گفت: چه بخوانم؟ عرض کرد: بخوان: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا ....

این شأن نزول را برای این آیه، ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش و ابو بکر رازی در احکام القرآن و رمّانی و طبری در جامع البیان آورده‌اند «۲». (۱) سوره قصص، آیه ۳۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۸

فریقین قبول دارند که آیات فوق درباره علی علیه السّلام نازل شده است، به عنوان نمونه:

به الدّر المنثور، جلد دوم، صفحه ۲۹۳ و ۲۹۴ و الجامع لأحکام القرآن قرطبی، جلد ششم، ص ۲۲۲ و مفاتیح الغیب فخر رازی، جلد دوازدهم، صفحه ۲۶ و روح المعانی، جلد ششم، صفحه ۱۶۶ و المنار، جلد ششم، صفحه ۴۴۲ و مفسرین شیعه بالاتفاق در تفاسیرشان به این مطلب اشاره کرده‌اند.

۲- بخشش و ایثار علی و اهل بیتش و نزول سوره هل اتی:

تمام مفسران شیعه و سنی یادآور شدند که سوره «هل اتی دهر، انسان»، درباره امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السّلام و فضّه خادمه آنها نازل شده و غالبا این سوره را مدنی می‌دانند.

ابن عباس گفته است: امام حسن و امام حسین علیهم السّلام بیمار شدند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جمعی از مردم به عیادت آنها رفتند، یاران آن حضرت به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردند: یا ابا الحسن! به نظر می‌رسد که درباره شفای فرزندانتان نذری کنید، علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و فضّه کنیز آنها نذر کردند اگر حسنین علیهما السّلام از این بیماری بهبودی یابند، سه روز را روزه بگیرند، آن دو بهبودی یافتند، اما چیزی برای خوردن در اختیار نداشتند.

امیر المؤمنین علیه السّلام سه صاع (حدود سه من) جو از شمعون خیبری یهودی قرض کرد، فاطمه زهرا علیها السّلام آنها را دستاس کرده و به تعداد افراد، پنج قرص نان فراهم ساخت، این نانها را در برابر خود نهادند تا با آنها افطار کنند که سائل بینوایی بر آنها در آمد و عرض کرد: «السّلام علیکم اهل بیت محمّد»، من بینوایی از بینوایان مسلمان هستم، مرا از غذای خود اطعام کنید که خدا شما را از موائد بهشتی سیر گرداند، آنان این بینوا را بر خویشتن ترجیح داده و تمام قرصهای نان را به او دادند و شب را- در حالی که جز آب چیزی نچشیده بودند- به سر آورده و بامداد آن را با روزه آغاز کردند.

آنگاه که شب دوم فرا رسید و غذا را در مقابل خود نهادند [تا افطار کنند] یتیمی بر

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۷۹

آنها وارد شد، بدون آنکه از این نانها چیزی تناول کنند آنها را در اختیار این یتیم قرار دادند و باز شب را گرسنه به سر بردند در

حالی که فقط آب نوشیدند، به هنگام افطار در شب سوم نانها را در مقابل خود نهادند که اسیری بر آنها وارد شد و همان معامله را با او در پیش گرفتند که با بینوا و یتیم، یعنی همه نانها را به او دادند.

چون بامدادان روز سوم فرا رسید امیر المؤمنین دست حسنین علیهما السّلام را گرفت و به سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روان شدند، وقتی آن حضرت آنان را دید که از شدت گرسنگی مانند جوجه‌ها می‌لرزند فرمود: چقدر بر من ناگوار و رنج آور است که شما را بدینسان می‌بینم؟! رسول خدا از جا برخاست و با آنها به راه افتاد، دید فاطمه علیها السّلام در محراب عبادت قرار دارد و شکمش از گرسنگی آنچنان تهی گشته که به پشت چسبیده و از ناتوانی چشمان مبارکش فرو رفته است، دیدن این منظره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را متأثرتر ساخت.

در چنین لحظاتی بود که جبرائیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: ای محمد! این را بستان و بگیر، خدا تو را درباره خاندانت تهنیت گفته، آنگاه جبرائیل سوره «هل اتی» را بر آن حضرت خواند «۱».

ابن شهر آشوب سروی در کتاب مناقب آل ابی طالب «۲»، همین شأن نزول را برای سوره «هل اتی» از کثیری از روات اهل سنت و شیعه، با مختصر تفاوتی نقل می‌کند.

و آن تفاوت این است که شمعون یهودی مردی پشم باف بود، مقداری پشم و سه صاع جو به علی علیه السّلام داد و گفت: به عوض این سه صاع گندم، دختر محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این پشمها را بریسد، حضرت زهرا علیها السّلام یک سوم آن پشمها را ریسندگی می‌کرد و سپس یک صاع از آن جو را آسیا کرده و خمیر می‌کرد. (۱) مفاتیح الغیب، تفسیر کبیر، فخر رازی و الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۱.

(۲) مناقب، ج ۳، ص ۳۷۳- ۳۷۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۰

اینک کسانی که ابن شهر آشوب روایت را از آنها نقل کرده است بدانها اشاره می‌کنیم:

ابو صالح، مجاهد، ضحاک، حسن بصری، عطا، قتاده، مقاتل، لیث، ابن عباس، ابن مسعود، ابن جبیر، عمرو بن شعیب، حسن بن مهران، نقاش، قشیری، ثعلبی و واحدی در تفاسیرشان. و صاحب اسباب النزول و خطیب مکی در «الأربعین» و ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین (ع)، و اشنهی در «اعتقاد اهل السنه» و ابو بکر محمد بن احمد بن فضل نحوی در «العروس فی الزهد».

و همچنین اهل بیت علیهم السّلام از اصبغ بن نباته و دیگران از امام باقر و صادق علیهما السّلام همگی روایت کرده‌اند که سوره «هل اتی» در شأن «امیر المؤمنین» و پس از آن ایثار عظیم، نازل شده است.

همین قضیه را با تفاوتهایی می‌توانید در تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی، جلد اول، صفحه ۲۶۸ و ۲۶۹ ملاحظه کنید.

بنابر این، نزول سوره «هل اتی» پس از آن بخشش و ایثار، در شأن اهل بیت علیهم السّلام امری مسلم نزد شیعه و سنی است و انکار آن جز آنکه حاکی از حقد و کینه شخصی باشد، چیز دیگری را ارائه نخواهد داد «۱».

۳- اعراض و روی برتافتن از شخص نابینا و فقیر و نزول سوره عبس:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جاءَهُ الْأَعْمى وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى أَمَّا مَنِ اسْتَغْنى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ ما عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى وَ أَمَّا مَنْ جاءَكَ يَسْعى وَ هُوَ يَخْشى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى «۲».

یعنی: «چهره در هم کشیده و روی برتافت، از اینکه نابینایی به سراغ او آمده است، تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند؟ یا متذکر گردد و این تذکر بحال (۱) برای آگاهی بیشتر به کتب اهل سنت در رابطه با نزول سوره هل اتی درباره علی علیه السّلام و اهل بیتش به کتاب قیم «الغدیر»، ج ۳، ص ۱۰۶- ۱۱۱ مراجعه کنید.

(۲) سوره عبس، آیه ۱- ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۱

او مفید باشد، اما آن کس که مستغنی است، تو به او روی می‌آوری، در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست، اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی».

این آیات اجمالا- نشانگر این جهت هستند که خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ از خود آیات چیزی استفاده نمی‌شود و در بین مفسرین و حتی در روایاتی که در شأن نزول این آیات نقل شده، اختلاف است.

مشهور میان عامه و خاصه این است که منظور شخص رسول خداست، در مقابل، عده‌ای از مفسرین و بزرگان از قبیل: سید مرتضی و طبرسی صاحب مجمع البیان و علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان و ... معتقدند که مقصود، مردی از بنی امیه است که در هنگام ورود «عبد اللّه بن ام مکتوم»، در محضر پیامبر بود و با دیدن این مرد نابینای فقیر، چهره در هم کشید و خود را جمع و جور کرد و در این رابطه روایتی هم از امام صادق علیه السّلام وارد شده است، اصل قضیه طبق قول مشهور چنین است:

عده‌ای از سران قریش مانند: عتبه بن ربیعه، ابو جهل، عباس بن عبد المطلب و جمعی دیگر خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودند و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤثر واقع شود، در این میان «عبد اللّه بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهرا فقیری بود وارد مجلس شد و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد و پیوسته سخن خود را تکرار می‌کرد و آرام نمی‌گرفت، زیرا دقیقا متوجه نبود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با چه کسانی مشغول صحبت است، او آنقدر کلام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را قطع کرد که حضرت ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: «این سران عرب پیش خود می‌گویند: پیروان محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نابینایان و بردگانند» و لذا رو از عبد اللّه برگرداند و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۲

در این هنگام، آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مورد عتاب قرار داد) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از این ماجرا «عبد اللّه» را پیوسته گرامی می‌داشت و هنگامی که او را می‌دید می‌فرمود: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربّی». یعنی: «مرحبا! به کسی که پروردگارم بخاطر او مرا مورد عتاب قرار داد» و سپس به او می‌فرمود: «آیا حاجتی داری آن را انجام دهم» و پیامبر او را دو بار در غزوات اسلامی در مدینه جانشین خویش قرار داد «۱».

شأن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده و مورد پسند سید مرتضی و بعضی دیگر قرار گرفته است این است که این آیات درباره مردی از بنی امیّه نازل شده که نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود و در همان حال «عبد اللّه بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به عبد اللّه افتاد خود را جمع کرد مثل اینکه می‌ترسید آلوده شود و قیافه در هم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق، عمل او را نقل کرده و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق علیه السّلام نیز نقل شده است «۲».

در آیات، چیزی که صریحا دلالت کند که منظور شخص پیامبر است، وجود ندارد الّا ظهور خطابها در این آیات، ولی سید مرتضی (ره) و مرحوم طبرسی و علامه طباطبائی نظرشان این است که طبق قرائن و شواهدی، شأن نزول دوم صحیح است و مورد عتاب آن شخص بنی امیه است نه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا:

اولا:

همانطور که گفته شد، حالات مذکور در آیات سوره عبس به هیچ وجه در خور شأن رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نمی‌باشد.

ثانیا:

خداوند متعال قبل از نزول این سوره در سوره «ن و القلم» خلق و خوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را عظیم و شگرف بر شمرده و فرموده است: إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ، (۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۳

و سوره «ن و القلم» بلافاصله پس از سوره علق نازل شده است و معقول نیست خداوند متعال خلق و خوی پیامبرش را در آغاز بعثتش عظیم بر شمرد و سپس او را از رهگذر بعضی از حالات ناخوش آیند اخلاقی مورد سرزنش قرار دهد و وی را بخاطر توجه به اغنیا- آن هم اغنیایی کافر- و نیز به علت بی‌اعتنایی به فقرا- آن هم فقرایی مؤمن و پویای هدایت- نکوهش کند!؟

ثالثا:

علاوه بر دو دلیل قبلی، ترجیح غنای غنی و مال و مکنت دولتمند- که نمی‌توان آن را در فرهنگ اسلامی معیار هیچگونه فضیلتی بر شمرد- بر فقر فقیر و تهیدستی و نیز اعراض از فقیر و اقبال بر غنی و ثروتمند، آن هم بخاطر غنا و ثروت، عقلا- زشت بوده و با کرامت خلق و خوی انسانی ناسازگار می‌باشد، تا چه رسد به خوی پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که سخت از او به دور است و حتی برای احتراز از چنین عمل زشتی به نهی و ممانعت نیازی نبوده است «۱».

نگارنده نیز با توجه به دلایل و قرائن مزبور (گر چه ظواهر آیات می‌رساند که مورد خطاب پیامبر است) معتقد است که آنکه مورد خطاب عتاب است شخصی غیر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

اینها نمونه‌هایی از حوادث جالب و سازنده‌ای بود که برخی از آیات و سور، پس از تحقق آن حوادث، نازل شده‌اند و اینک به برخی از حوادث زشت و ناپسند که موجب نزول آیات شده‌اند اشاره می‌کنیم:

دوم: حوادث زشت و ویرانگر

حوادث ناگواری که سبب نزول آیاتی از قرآن شده است بسیار است که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- دسیسه یهودیان و فتنه انگیزی آنان در میان مسلمین:

یهودیان مدینه (۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷ و المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۴

(بخاطر زنده کردن خاطره جنگهای دو قبیله اوس و خزرج در دوران جاهلیت، در ذهن آنها) باعث ایجاد خصومت و درگیری بین مسلمین می‌شدند و یهودیان، در این راستا تا حدودی موفق شده بودند، زیرا با دسیسه‌ها و ترفندهای خود توانستند بین این دو قبیله مسلمان، درگیری ایجاد کنند و کار به جایی کشیده بود که این دو گروه برای جنگ با یکدیگر به حالت آماده باش در آمده بودند و دستور گرفتن سلاح دریافت کرده بودند «۱». در پی این ماجرا آیات ذیل نازل گردید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اللَّهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «۲».

خداوند متعال در این دو آیه از پذیرا شدن و تسلیم مؤمنان در برابر کفار و گزارشهای دسیسه آمیز یهودیان، آنان را بر حذر داشته و می‌فرماید:

«ای مؤمنان و ای کسانی که خدا و رسولش را باور دارید! و دستاوردشان را تأیید می‌کنید، یعنی ای گروه اوس و خزرج و بالاخره

ای اهل ایمان و مسلمین جهان (زیرا شأن نزول، مخصص آیه نیست چنانکه خواهیم گفت) اگر سخنان فتنه انگیز یهودیان و تلاش آنها را در احیاء کینه‌هایی که در دوران جاهلیت میان شما وجود داشت، پذیرا گردید، و از آنان فرمان برید، شما را پس از آنکه ایمان آوردید، به کفر برگردانده و به حالات دوران جاهلیت رجعت می‌دهند».

آیا چگونه چنین ارتجاع و انعطافی در شما پدید می‌آید و به حالت کفر باز می‌گردید در حالی که هنوز آیات خداوند بر شما خوانده می‌شود و هنوز ادلّه و براهینی که وحدانیت خداوند و نبوت رسولش را روشنگر است به گوش شما می‌رسد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در میان شما حضور دارد. (۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۰.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۰- ۱۰۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۵

یعنی کفر در هر شرایطی فاجعه است، اما کفر شما در چنین شرایطی که آوای قرآن کریم به گوش شما می‌رسد و رسول خدا میان شما حاضر و ناظر است و معجزاتش مشهود شماست، باید به عنوان هولناکترین فاجعه تلقی گردد.

به هر حال، این آیات گر چه بخاطر آن شأن نزول در رابطه با دو قبیله اوس و خزرج در مدینه نازل شده است ولی دو آیه می‌توانند خطاب به همه مسلمین جهان در هر دوره و زمانه و هر منطقه‌ای به عنوان فریادی بیدارگر و هشدار دهنده تلقی شوند که هیچگاه امت اسلامی نباید تحت تأثیر تبلیغات و نیرنگهای یهود و ترفند بازان آنها قرار گیرند و با اینکه قرآن در بین آنها حاکم و داور است و نیز افرادی از زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آنها سخن می‌گویند، در میان آنها وجود دارند، نباید پذیرای دسیسه یهودیان بوده و در برابر گزارشهای آنان و تبلیغات سوء آنها تسلیم شوند، تا مبادا کینه‌های جاهلی میان آنها تجدید گردد «۱».

چنانکه دیدیم صدام خبیث، تحت تأثیر اندیشه ویرانگر یهودیان و دسیسه صهیونیسم جهانی، ملت مسلمان عراق را به دوران کفر رجعت داده و به جان ملتی انداخت که از جان و دل برای احیای اسلام و قرآن بپا خواستند تا با ایجاد درگیری، امتهای اسلامی را گرفتار ارتجاع به دوره طاغوت و جاهلی سازند و در نتیجه بتوانند هر چه بیشتر و بهتر در عرصه جهل و استعمار و پشت سنگر حکومت طاغوتی به غارت و چپاول میراث مادی و معنوی این ملتهای ستمدیده دست یابند و یا حداقل از پیشرفت سریع اسلام و مسلمین جلوگیری نمایند. نتایج هشت سال جنگ خانمان سوز علیه ملت مسلمان ایران (که به ویرانی دو کشور اسلامی منجر شد) بهترین شاهد بر صدق این مدعاست.

آری، اگر مسلمانان منطقه به این دو آیه از قرآن کریم گوش فرا دهند و فریب دسیسه‌های صهیونیسم بین الملل را نخورند و هر روز علیه یکدیگر وارد نزاع (۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۰ و ۴۸۱ و اسباب النزول، حجتی، ص ۵۲- ۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۶

و کشمکش و ادعاهای واهی ارضی و غیره نشوند، یقینا وضع مسلمانان غیر از این خواهد شد که امروز است، زیرا این دو آیه مسلمانان را به وحدت و همبستگی دعوت کرده و از تفرقه و درگیری بر حذر داشته است.

۲- لغزش و اشتباه فاحش و غیر قابل اغماض:

پاره‌ای از حوادث که به عنوان سبب نزول شناخته شده، عبارت است از لغزش و اشتباهی که بسیار فاحش و نابخشودنی بود که فردی یا افرادی دچار آن می‌گشتند و در نتیجه، نزول آیه یا آیات و یا سوره‌ای را موجب می‌شد، مثلا گویند: شخصی در حال مستی، بر مردم در نماز امامت می‌کرد و با حالتی مخمور و بی‌خبری پس از سوره فاتحه چنین می‌خواند: «قل یا ایّها الکافرون اعبد ما تعبدون ...» کلمه «لا» را در لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ حذف می‌کرد که مفهوم بسیار زننده و شکننده‌ای ارائه می‌کرد، به دنبال این جریان آیه ذیل نازل شد:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ ... «۱».

یعنی: «ای مؤمنین! در حالی که مست و مخمور هستید، به نماز رو نیاورید تا بدانید آنچه را که بر زبان می‌آورید ...» «۲».

البته راجع به این آیه تفسیرهای دیگری هم گفته شده که طبق آن تفاسیر دیگر از محل بحث ما که اشتباه فاحش امام جماعت در حال مستی است، خارج می‌شود مثل اینکه نقل شده منظور از سکر و مستی عبارت از سکر خواب و نشأت آن می‌باشد و چنین تفسیری از امام باقر علیه السّلام نقل شده است «۳». و یا منظور از صلوات، عبارت از مسجد می‌باشد که مجازا به کار رفته است به قرینه: وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ ذیل آیه «۴». (۱) سوره نساء، آیه ۴۳.

(۲) مناهل العرفان، عبد العظیم زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۰.

(۳) مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۲.

(۴) المیزان، ج ۴، ص ۳۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۷

۳- افشاء و خنثی سازی ترفندهای منافقین «مسجد ضرار»:

گاهی پاره‌ای از این حوادث عبارت از دسیسه‌ای بود که منافقین در سر می‌پروراندند و می‌خواستند عملا هدف آن دسیسه را تحقق بخشند و سرانجام آیه یا آیاتی در افشاء نیّت پلید آنها نازل می‌گردید به عنوان مثال:

بنی عمرو بن عوف، مسجد «قبا» را بنا کردند و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواستند در آن مسجد اقامه نماز نماید، حضرت به درخواست آنان پاسخ مثبت داد و نماز را در آن مسجد اقامه می‌فرمود.

جماعتی از منافقان که از «بنی غنم بن عوف» بودند، نسبت به بنی عمرو بن عوف، در قلبشان احساس حسادت کرده و به هم می‌گفتند ما هم مسجدی بنا می‌کنیم و نماز خود را در آنجا اقامه می‌نماییم و لزومی ندارد که در جماعت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضور به هم رسانیم!! گویند: این جماعت منافقان، متشکّل از دوازده و یا پانزده نفر بودند که می‌توان افراد ذیل را نام برد، افرادی که بانی این چنین مسجد بودند که به «مسجد ضرار» نامبردار شد:

«حذام بن خالد بن عبید بن زید، ثعلبة بن حاطب، هلال بن امیّه، معتب بن قشیر، ابو حبیبة بن ازعر، عباد بن حنیف، جاریة بن عامر، فرزندان مجمع و زید، بنتل بن حارث، بجاد بن عثمان، ودیعة بن ثابت و ...».

وقتی این گروه منافق چنین مسجدی را سر پا کردند، به محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند، آن هم در حالی که آن حضرت عازم غزوه تبوک بود، آنها به عرض رساندند که ما به منظور رعایت حال بیماران و نیازمندان و با توجه به اینکه گاهی شبها بارانی و سرد می‌گردد، مسجدی را بنیاد کردیم و دوست می‌داریم شما به این مسجد تشریف بیاورید و در آنجا با ما نماز گزارید. فرمود: من هم اکنون عازم سفر هستم آنگاه که از سفر برگشتم به خواست خدا نزد شما آمده و برای شما در این مسجد اقامه نماز خواهم کرد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۸

وقتی آن حضرت از غزوه تبوک مراجعت فرمود، آیه ذیل و آیاتی که پس از آن قرار دارد نازل گردید: وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا الْحُسْنی وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ «۱».

یعنی: «آنانکه به منظور گزند و زیان رسانی و کفر ورزی و ایجاد تفرقه میان مؤمنین و تمهید کمینگاه برای کسانی که قبلا با خدا و رسول به محاربه و نبرد برمی‌خواستند، مسجدی بنا و انتخاب کردند و سوگند آوردند که جز خیر خواهی نظر دیگری نداشتیم، خدا گواهی می‌دهد که تحقیقا آنها دروغگویانی بیش نیستند».

این آیه تا آیه ۱۱۰ سوره توبه در جهت افشاء نیات پلید منافقین در پشت سنگر مسجد ضرار نازل شد که می‌توان اهداف پلید آنها

را در مسائل ذیل خلاصه کرد:

۱- آسیب رساندن به مسجد قبا.

۲- تقویت کفر.

۳- ایجاد تفرقه بین مؤمنینی که در مسجد قبا گرد هم آمده بودند.

۴- تهیه سنگر و کمینگاه برای ابو عامر راهب که از پیش در جنگ با خدا و رسول به سر می‌برد. اینها اهدافی است که از آیه فوق استفاده می‌شود.

خداوند متعال با نزول آیه فوق، به پیامبرش اعلام فرمود که گر چه آنها سوگند یاد می‌کنند که ما در بنای این مسجد، جز خیر خواهی، هدفی دیگر نداشتیم ولی خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند و خیر خواهی و دلسوزی نسبت به ضعفا و دسترسی نیازمندان به مسجد و امثال اینها ظاهر قضیه را تشکیل می‌دهد و باطن آن همان اهداف چهار گانه فوق است.

رسول خدا پس از بازگشت از غزوه تبوک و نزول این آیه، به عاصم بن عوف و جلانی و مالک بن دخشم، دستور داد که بسوی این مسجد روند و آن را در هم (۱) سوره توبه، آیه ۱۰۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۸۹

کوبیده و به آتش کشند، برخی هم نقل کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عمار یاسر و وحشی را مأمور چنین کاری ساخته بود و آن دو نیز مسجد ضرار را به آتش کشیدند و سرانجام آن حضرت دستور داد و آن مکان را «کناسه» و زباله دان قرار دهند.

این مسجد، طبق درخواست ابو عامر منافق و پیغام او، به وسیله منافقین داخل مدینه بنا شده بود و او می‌خواست از طائف به نزد پادشاه روم برود از آنجا با سپاهی به پیامبر حمله کند ولی در بین راه مرد و دو مرتبه به دین نصرانیت در آمده بود. ضمنا او پدر حنظله غسیل الملائکه، شهید در جنگ احد می‌باشد «۱».

ب- سؤالات و پرسشهای مردم از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

گاهی سبب نزول آیه یا آیات، عبارت از پرسشهایی بود که مردم آنها را با رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در میان می‌گذاشتند. این پرسشها را که سبب نزول آیات بودند، از یکجهت می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱- پرسشها مربوط به مطالبی بود که دوران آنها سپری شده بود، مانند پرسش از داستان اصحاب کهف و ذو القرنین که در سوره کهف در آیات متعدد مثل آیه ۹ تا ۲۳ (مربوط به داستان اصحاب کهف) و آیه ۸۳ تا ۹۸ (مربوط به داستان اسکندر ذو القرنین) آمده است.

مفسران برای آیات مربوط به این دو قصه، شأن نزولی را نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: جمعی از سران قریش، دو نفر از یاران خود را برای تحقیق درباره دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سوی دانشمندان یهود در مدینه فرستادند تا ببینند آیا در کتب پیشینیان چیزی در این زمینه یافت می‌شود؟

آنها به مدینه آمدند و با علمای یهود، تماس گرفتند و گفتار قریش را بازگو کردند. (۱) در رابطه با شأن نزول آیه به کتابهای: مجمع البیان، المیزان، المنار، تفسیر ابو الفتوح رازی و تفسیر نور الثقلین و اسباب النزول حجتی و غیره مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹۰

علمای یهود به آنها گفتند: شما سه مسئله را از محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کنید، اگر همه را پاسخ کافی داد پیامبری است از سوی خدا (و طبق بعضی از روایات گفتند: اگر دو سؤال از آن را پاسخ کافی داده و یک سؤال را سر بسته جواب داد پیامبر

است) و گر نه مرد کذّابی است که شما هر تصمیمی درباره او می‌توانید بگیرید.

نخست، داستان گروهی از جوانان که در گذشته دور از قوم خود جدا شده بودند (اصحاب کهف) و سپس داستان مردی که زمین را طواف کرده و به شرق و غرب جهان رسید (ذو القرنین) سؤال کنید و نیز از حقیقت «روح» بپرسید.

آنها حرکت کرده و به مکه باز گشتند و سران قریش را ملاقات کردند و گفتند: ما معیار سنجش صدق و کذب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را پیدا کردیم، سپس سرگذشت خود را بازگو کردند و بعد به خدمت پیامبر رسیدند و سؤالات را مطرح کردند.

پیامبر فرمود: فردا پاسخ شما را خواهم داد (ولی ان شاء اللّه نفرمود) و بخاطر همین معلق نکردن کار فردا به مشیت الهی، حدود پانزده شبانه روز وحی قطع گردیده و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی نازل نمی‌شد و همین امر باعث شد که اهل مکه شایعاتی بسازند و مطالب ناموزون بسیاری نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگویند.

و این امر بر پیامبر گران آمد ولی سرانجام جبرائیل فرا رسید و سوره کهف را از سوی خداوند آورد که در آن هم داستان اصحاب کهف و هم داستان اسکندر ذو القرنین هست و ضمنا آیه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ ...» را نیز بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل کرد «۱».

۲- پرسشها به مسائل روز و زمان نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارتباط داشت. نظیر سؤالی که در رابطه با «روح» مطرح شده بود و در آیه‌ای پاسخ آن داده شده است: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا «۲». (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۵۲ و مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۵۱ و ۴۵۲.

(۲) سوره اسراء، آیه ۸۵.

یعنی: «تو را درباره «روح» مورد سؤال قرار می‌دهند، در پاسخ آنها بگو: روح از امر «کن» که از سوی پروردگارم صادر شده است پدید آمد و درباره روح، جز اطلاعات ناچیز، معلوماتی کافی و رسا در اختیار شما قرار نگرفته است».

۳- پرسشها مربوط به آینده بود. نظیر سؤالهای مکرّر مشرکین مکه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره زمان و لحظه وقوع قیامت که سؤال آنها با یک تعبیر در دو جای قرآن، یعنی سوره اعراف و سوره نازعات مطرح شده است: یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَةً «۱».

یعنی: «از تو راجع به لحظه وقوع قیامت سؤال می‌کنند که لنگر اندازی، یعنی وقوع آن در چه زمانی صورت می‌گیرد، ای پیامبر بگو: علم و آگاهی از وقوع ناگهانی این لحظه و زمان، نزد پروردگارم (در مخزن و گنجور غیب) محفوظ و مستور است و وقت و زمان وقوع آن را جز خود او ظاهر نمی‌سازد، وقوع قیامت بخاطر عظمت و شدت آن، بر اهل آسمانها و زمین گران و طاقت فرساست که نمی‌توانند آن را تحمل کنند، این لحظه هولناک و سنگین فقط به صورت دفعی و ناگهانی و پیش بینی نشده بر شما فرا می‌رسد تا هر چه بیشتر هول انگیزتر باشد» «۲».

و در سوره نازعات بدین صورت مطرح شده است: یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها إِلی رَبِّکَ مُنْتَهاها «۳».

یعنی: «از تو راجع به لحظه وقوع قیامت سؤال می‌کنند که در چه زمانی فرا می‌رسد؟ از یاد کردن لحظه وقوع آن چه اطلاع و آگاهی دستگیر تو می‌گردد؟ یعنی اگر راجع به زمان وقوع قیامت هر چه بیشتر سخن به میان آوری هیچ اطلاعی نصیب تو نخواهد شد، به این دلیل که فرجام و منتهای سرآمد مربوط به قیامت به سوی (۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

(۲) با استفاده از مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۶.

(۳) سوره نازعات، آیه ۴۲- ۴۴.

پروردگـار تو آمـاج رفته است، بنابر این، جز پروردگار تو هیچکس نمی‌توانـد حقیقت و صـفات و وقت فرا رسـیدن آن را مشـخص سازد» «۱».

اصولا- آیـاتی کـه از پی سـؤال مردم نـازل می‌شـد، در قرآن کریـم فراوان است که در بسـیاری از این آیـات، عبـارت «یسـئلونک»، «یستفتونک»، «یستنبئونک» و مشتقات دیگر آمده است از قبیل:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ، (بقره، ۱۸۹).

يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ، قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوالِدَيْنِ، (بقره، ۲۱۵).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ، (بقره، ۲۱۷).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ، (بقره، ۲۱۹).

يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ، قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ، (مائده، ۴).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتامى قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ، (بقره، ۲۲۰).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ، (انفال، ۱).

يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّساءِ، قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، (نساء، ۱۲۷).

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ، (نساء، ۱۷۶).

يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ، (يونس، ۵۳).

و امثال این آیات در قرآن زیاد است که این چند آیه به عنوان نمونه ذکر شده است.

چنانکه ملاحظه کردید در این آیات به ترتیب از مسائل زیر از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم سؤال شده و در زمینه آنها به عنوان پاسخ، آیاتی از قرآن کریم نازل شده است:

اهلّه ماهها و هلالهـا. انفـاق هزینـه رسـانی. شـهر الحرام مـاهی کـه قتـال در آن حرام اسـت. خمر و میسـر بـاده و قمـار. یتـامی افراد بی‌سرپرست. طیبات خوراکهای حلال، انفال غنائم. ارث کلاله، حقانیت قیامت و ... «۲». (۱) المیزان، ج ۸، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

(۲) اسباب النزول، دکتر حجتی، ص ۲۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹۳

ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم

در این زمینه آیـات بسیاری در قرآن کریم جلب نظر می‌کنـد که وظیفه امت اسـلامی را در مواقع حسـاس مشـخص می‌کنـد، مـانند بسـیاری از آیات از قبیل: آیات ظهار، لعان، قذف و امثال آنها که فراوانند، مثلا ظهار در جاهلیت موجب حرمت دائمی زن بر شوهر بود در اسـلام، اصـل ظهـار کردن حرام اعلاـم شـد «۱» و اگر کسـی ظهـار کرد بـا پرداخـت کفـاره ظهـار زن دو مرتبـه بر او حلاـل می‌گردد، ما در مباحث آینده روی این مسئله صحبت خواهیم کرد.

به هر حال ظهار و لعان و قذف و زنای محصنه و امثال اینها در ادیان گذشته حکم مشخصی داشتند لازم بود که در اسلام هم موضع مسـلمین و اسـلام در این مسائل روشن گردد و ما از شـرح و بسط این مسائل در اینجا صرف نظر می‌کنیم و در مبحث آینده توضیح این مسائل خواهد آمد.

۴- ارزش و اهمیّت شناخت اسباب نزول و فواید آن

مقدمه

در این رابطه، زرکشی در برهان و سیوطی در اتقان و به تبع آنها دکتر حجتی در کتاب «اسباب النزول» به تفصیل سخن گفته و اهمیت آگاهی بر اسباب النزول را تحت عنوان: «فواید شناخت اسباب النزول»، بررسی کرده‌اند. ما نیز در اینجا به تبعیت از آنها چند فایده از آن فواید را می‌آوریم:

سیوطی می‌گوید: برخی بر این پندارند که بحث و بررسی درباره «اسباب النزول» فاقد هر گونه فایده و بهره علمی است، چون تصور می‌کنند که بررسی «اسباب النزول» به منزله یک بحث تاریخی و کشف رویدادها در زمان گذشته است (۱) جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۹۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۴

و از این حد فراتر نمی‌رود و انسان از رهگذر شناخت «اسباب النزول» تنها از زمینه‌های تاریخی نزول آیات و سور، آگاه می‌گردد و معرفت آن با چنین منزلتی، نمی‌تواند دارای عواید و بازده علمی باشد.

سیوطی در پاسخ چنین پنداری می‌گوید: اینان در چنین پنداری، دچار اشتباه هستند و تصور آنها سخت لغزان و نادرست می‌باشد، چرا که آشنایی با اسباب النزول، فواید و آثار سودمندی را از پی خود برای هر فرد علاقمند به فهم قرآن کریم، به ارمغان می‌آورد که شمار این فواید و آثار سودمند، نسبتا فراوان می‌باشد.

دکتر حجتی در این رابطه می‌گوید: تردیدی نیست که وقوف و آگاهی به اسباب النزول دارای نقش عمده و اساسی در فهم مدلول و فهم آیات قرآن کریم است و هر محققی از رهگذر آشنایی با اسباب النزول، می‌تواند حکمتی را باز یابد که این حکمت بیانگر علت و سرّ و راز تشریع و وضع احکام و قوانین بوده است، چون علم به سبب زمینه و مقدمه علم به مسبب می‌باشد.

بدون تردید، ساختمان تعبیر و رده بندی الفاظ و عبارات و سبک و اسلوب تعابیر قرآن کریم در حد گسترده‌ای تحت تأثیر سبب نزول آن قرار دارد، به عنوان مثال:

استفهام دارای مفاهیم و معانی متفاوتی از قبیل: استفهام حقیقی و مجازی است که استفهام مجازی نیز به نوبه خود دارای انواع و مفاهیم گوناگونی می‌باشد، اگر ما بخواهیم نفی و یا تقریر و یا معانی دیگر را از استفهامی که در آیات قرآن کریم مطرح شده است باز یابیم، ناگزیر باید از قرائن حالی و یا مقالی و یا علائم و نشانه‌های دیگری مدد بگیریم.

اطلاع بر اسباب النزول است که می‌تواند ما را در رسیدن به این هدف یاری دهد.

اساسا آن مفسری را می‌توان از لحاظ صحت تفسیر و تحقیقش ارزیابی کرد و در نتیجه به اعتبار و ارزش تفسیرش واقف شد که هر چه بیشتر از اطلاعات گسترده

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۲۹۵

و عمیق‌تری درباره اسباب النزول در خود به هم رسانده باشد «۱».

در بین مسلمین پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طبق عقیده فریقین (شیعه و سنی) امیر المؤمنین علیه السّلام تواناترین و آگاه‌ترین فرد در تفسیر قرآن کریم بود، چرا که آن حضرت به طور دقیق و عمیق و گسترده، بیش از دیگران از اسباب النزول آگاهی داشت لذا خود فرمود:

«و اللّه لم تنزل آیة الّا و انا اعلم فیما نزلت و فیمن نزلت و این نزلت» «۲».

یعنی: «سوگند به خدا، هیچ آیه‌ای نازل نشد جز آنکه درست می‌دانم درباره چه موضوع و مسئله‌ای و درباره چه کسی و در کجا و در کدام نقطه از سرزمین نزول یافته است».

و همچنین شخصی به نام ابی الطفیل می‌گوید: من خود شاهد و ناظر و حاضر بودم که امیر المؤمنین علیه السّلام ایراد سخن

می‌فرمود و می گفت: «سلونی فو اللّه لا- تسألونی عن شیء الّا اخبرتکم و سلونی عن کتاب اللّه فو اللّه ما من آیهٔ الّا و انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل» «۲».

یعنی: «مردم! پرسشهای خود را با من در میان گذارید چرا که سوگند به خداوند هر چه از من بپرسید، گزارش آن را بازگو می کنم و شما را از آن مطلع می‌سازم و هر گونه سؤالی راجع به قرآن کریم را نیز با من مطرح سازید، چون سوگند به خدا! هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که من ندانم که آیا در شب نازل شده و یا در روز و یا در سرزمین هموار و دشت و هامون و یا در کوه و درّه نازل شده است».

با توجه به مسائل مزبور، معلوم است که ناآگاهی به اسباب النزول، موجب می گردد که مفهوم و مقصود و پیام آیه‌ای را درست باز نیابیم و چه بسا امکان دارد، به (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۷۱- ۷۳.

(۲) برای آگاهی به این نوع روایات در رابطه با امیر المؤمنین علیه السّلام به کتابهای: اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع هشتاد و مناهل العرفان، زرقانی، ج ۲، ص ۴۸۳ و تفسیر برهان، بحرانی، ج ۱، ص ۱۷ و بحار الأنوار، مجلسی، ج ۹۲، ص ۷۸ و ۷۹ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹۶

علت عدم آشنایی به اسباب النزول، مفهومی را بر خلاف منظور الهی در گنجور خاطر اندیشه خویش ذخیره کرده و برداشت نادرستی را به خود تلقین کنیم، چرا که روند صحیح و هماهنگ با واقع در تفسیر قرآن کریم و شناخت درست مفاهیم این کتاب آسمانی، بدون اطلاع از قصه و سبب نزول آیات، امکان پذیر نیست.

پس از تمهید این مقدمه در رابطه با اهمیت شناخت اسباب النزول، هم اکنون سزاست سخن را در بحث و بررسی فواید شناخت اسباب النزول، آغاز کرده و فواید آن را یکی پس از دیگری برشمریم:

فواید شناخت اسباب نزول «۱»

فایده اوّل:

آگاهی و بازیافتن راز و رمز حکمت الهی در نحوه تشریع و قانونگذاری:

انسان، از طریق آشنایی با اسباب النزول، می‌تواند به حکمت الهی در مورد قوانینی که از رهگذر نزول آیات به مردم اعلام شده است، آگاهی پیدا کند. و این آگاهی هم، به حال مؤمنین سودمند است و هم کافران را به کار می‌آید.

اما مؤمنین، این آگاهی بر مراتب ایمان آنها می‌افزاید و شوق و تمایل آنان را در اجرای این قوانین و عمل به مضامین قرآن کریم بر می‌انگیزد، چون در صورت اطلاع بر اسباب النزول، مصالح و مزایا و حکمتهایی که به این احکام و قوانین مربوط است برای آنها کاملا روشن می گردد.

اما کافر، در صورتی که منصف باشد، به این نتیجه می‌رسد که قانونگذاری اسلام بر اساس رعایت مصالح انسانی پی ریزی شده است، نه بر استبداد و زورگوئی و طغیان و ارضای هوس، بویژه اگر همین کافر، خط سیر این قانونگذاری و حرکت (۱) این فواید در اتقان سیوطی و برخی از آنها در برهان زرکشی آمده است، لکن بطور اختصار و سرفصلی، ولی تفصیل این فواید در اسباب النزول دکتر حجتی آمده است بدانجا مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹۷

تدریجی آن را مورد مطالعه قرار دهد، احیانا با رقه ایمان در قلبش راه یافته و محیط و فضای جان و روانش روشن شده و پرده ابهام

و انکار از روی آن به یکسو می‌افتد.

فایده دوم:

تخصیص حکم به سبب از دیدگاه کسانی که ملاک را عبارت از خصوص سبب می‌دانند نه عموم لفظ:

در توضیح این فایده می‌توان گفت: گاهی آیاتی نازل می‌گشت که دارای تعبیری عام بوده و حکم آن ظاهرا به همه مردم مربوط می‌شد، اما سبب نزول آن آیه و یا آیات، عبارت از جریانی بود که به فرد و یا افراد خاصی ارتباط داشت. بر طبق نظریه دانشمندانی که معیار حکم را عبارت از خاص بودن سبب می‌دانند و عام بودن تعبیر را ملاک قرار نمی‌دهند حکم آیه را به مورد سبب نزول آیه محدود می‌سازند و علیرغم آنکه عبارت آیات عام است، آن را به همه مردم تعمیم نمی‌دهند.

به عنوان نمونه، آیات ظهار «۱» که در آغاز سوره مجادله به چشم می‌خورد، و دارای تعبیر عام: الَّذِينَ يُظاهِرُونَ ... می‌باشد، سبب نزول آن، عبارت از جریانی بود که میان زن و شوهری رخ داده بود.

تفصیل قضیه این است که مردی به نام «اوس بن صامت» همسری داشت به نام «خوله» دختر خویلد (و یا خوله دختر حکیم بن ثعلبه) و چون اوس بن صامت (۱) «ظهار» در دوران جاهلی به منزله «طلاق» در اسلام بود. و آنگاه که صیغه ظهار به صورتی که در متن یاد شده است، از سوی شوهر نسبت به زن جاری می‌شد، میان آن دو رشته زن و شوهری گسیخته می‌گشت و از آن پس، زن بر شوهر خود برای همیشه حرام بوده و هیچگاه شوهر نمی‌توانست به او رجوع نموده و یا مجددا ازدواج نماید. و برای نخستین بار بود که پس از ظهور اسلام بین زن و شوهر یاد شده مسئله «ظهار» روی داد و آن دو در صدد چاره جویی بر آمدند و می‌خواستند پیوند خانوادگی را دوباره در زندگیشان اعاده کنند. و سرانجام- چنانکه خواهیم دید- آیاتی در جهت حلّ این مشکل نازل شد و برای اعاده این پیوند گسیخته شده و خنثی کردن تحریم ابدی، حکم کفاره ظهار، نازل شد که پس از اجرای حکم کفاره نسبت به یکدیگر حلال می‌گشتند (برای آگاهی بیشتر در مورد ظهار و احکام و شرایط آن، رجوع کنید به: جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۹۷ به بعد و شرح لمعه، ج ۲، کتاب الظهار و کشاف اصطلاحات الفنون، ذیل کلمه «ظهار» و لغت نامه دهخدا، ج ۱۹، ص ۲۲ و ۲۳).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹۸

مردی عجول و تندرو بود و در یکی از ایام با عدم تمکین همسرش از لحاظ زناشویی مواجه گشت به شدت ناراحت و عصبی شد و به وی گفت: «انت علیّ کظهر امّی» یعنی تو بر من بسان پشت مادرم بوده و بر من حرام هستی (این جمله صیغه ظهار است که با گفتن چنین جمله‌ای بین زن و مرد جدائی همیشگی واقع می‌شد).

این مرد پس از آنکه خشمش فرو نشست و به حالت طبیعی بازگشت از این سخن یعنی «ظهار» پشیمان شد و در حالی که سخت افسرده خاطر بود به همسرش گفت:

از این پس تو بر من حرام هستی و پیوند ما از یکدیگر گسیخته است، زن به او گفت:

دست از این سخن بدار و چنین مگو، تو می‌توانی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بروی و مشکل خود را با او در میان گذاری.

آن مرد گفت: من در خود احساس شرم و حیا می‌کنم و جرأت طرح چنین مسئله‌ای را در محضر آن حضرت ندارم.

زن گفت: پس راضی شو که من شخصا نزد آن حضرت بروم و از او در این باره پرسش کنم، مرد راضی شد.

این زن به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید در حالی که عایشه به شستشوی سر خود سرگرم بود، زن به آن حضرت عرض کرد: شوهرم اوس بن صامت، آنگاه که مرا به همسری خویش درآورد، من دختر جوان و شاداب و صاحب اهل و

مال و مکنت بوده‌ام، اما او اموالم را صرف کرده و جوانیم تباه گشته و اهل و خویشاوندانم را از پیرامونم پراکنده است، اکنون که سالخورده شده‌ام مرا «ظهار» کرده، لکن از کار خویش پشیمان است، آیا برای حلال شدن ما نسبت به یکدیگر و بازگشت به زندگانی نخست، راهی وجود دارد؟

فرمود: اکنون تو بر او حرام می‌باشی، آن زن عرض کرد: آن خدایی که قرآن کریم را نازل کرد، مگر سخنی از طلاق و جدایی به میان نیاورد، او مرا طلاق نداده و رهایم نکرده است او پدر فرزندان من و محبوبترین افراد از دیدگاه من می‌باشد.

رسول اکرم فرمود: آنچه هم اکنون می‌توانم بگویم این است که تو بر وی حرام

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۲۹۹

هستی و در زمینه کار و مشکل تو هیچ حکم جدیدی از جانب خداوند به من نرسیده است.

این زن پیاپی به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مراجعه می‌کرد و همان پاسخ نخست را می‌شنید که تو بر او حرام هستی، زن از این وضع سخت دچار افسردگی خاطر شده و آه از نهاد می‌کشید و بانگ و ناله بر می‌آورد و می‌گفت: از پریشانی و بینوائی و نگونبختی و نیاز و گرفتاری خویش به درگاه خدا شکوه می‌برم، بار خدایا! به زبان پیامبر خود [راهی فراسوی مشکل و گرفتاری من بگشا و] حکم و دستوری در این باره فرو فرست.

باری، آنگاه که عایشه از شستشوی سرش فارغ شد این زن، به پیامبر عرض کرد:

ای پیامبر خدا! راجع به حل مشکل من چاره‌ای بیندیش. عایشه گفت: سخن کوتاه کن و از ادامه مجادله با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست نگهدار، آیا به چهره رسول خدا نمی‌نگری که به هنگام نزول وحی، حالت رخوت و سستی در آن پدیدار می‌گردد و [هم اکنون آن حضرت در حال گرفتن وحی به سر می‌برد بنابر این سکوت اختیار کن .

آنگاه که وحی به پایان رسید حضرت به آن زن گفت: برو شوهرت را بیاور، وقتی شوهر به محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد آن حضرت آیات سوره مجادله را بر وی خواند «۱»:

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَماسَّا ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ «۲». (۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

(۲) سوره مجادله، آیه ۱- ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۰

یعنی: «تحقیقا خداوند متعال سخن زنی که با تو درباره شوی خویش مجادله می‌کرد، شنید، زنی که شکوه به درگاه پروردگار خود برده و از او داوری و مدد می‌جست، آری خدا گفتگوی شما را با یکدیگر شنید و خدا شنوای بیناست، آن کسانی که از زمره شما مسلمین از زنان و همسران خویش از طریق «ظهار» بیزاری می‌جویند، این زنان به عنوان مادرانشان به شمار نمی‌آیند، مادران آنها فقط عبارت از کسانی هستند که آنها را زاییده‌اند، اینان سخن زشت و ناپسند و دروغین و تهی از واقعیت را بر زبان می‌رانند و خداوند دارای گذشت بوده و آمرزشگر است. آن کسانی که از رهگذر «ظهار» زنان و همسران خویش را از نظر زناشوئی از خود بیگانه می‌سازند و آنگاه نادم و پشیمان شده و از گفته خویش باز می‌گردند، باید قبل از تماس جنسی با یکدیگر برده‌ای را آزاد سازند، این سخنی است که شما از طریق آن پند گیرید [و شتابزده تحت تأثیر خشم تصمیم نگیرید] و خداوند به کردار شما آگاه است، اگر کسی در خود توانایی برای آزاد کردن برده را نیابد [و یا نتوانست برده‌ای در دسترس بیابد] باید قبل از تماس با همسر

خویش، دو ماه پیاپی روزه گیرد و اگر کسی قادر بر روزه گرفتن نبود، باید به شصت فرد مسکین و بینوا اطعام کند و این حکم و کیفر برای آن است که به خدا و رسول او ایمان بیاورید [و سراسیمه به «ظهار» دست نیازید] و این است حدود و مرزهای قوانین الهی [که نباید از راه ناسپاسی از آنها تجاوز کرد، چرا که برای کافران و ناسپاسان شکنجه‌ای درد آور و رنج آفرین در پیش است».

پس از نزول این آیات بود که عایشه گفت: بزرگ است خدایی که همه اصوات و آواها و گفته‌ها را می‌شنود و نیروی شنوائی او بس گسترده و نامحدود می‌باشد، چرا که این زن با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به گفتگو نشسته بود، در حالی که من در زاویه منزل نشسته و نزدیک انها جای داشتم لکن فقط پاره‌ای از سخنان و گفتگوی آنها را با یکدیگر می‌شنیدم و پاره‌ای دیگر از گفتارشان به گوشم نمی‌رسید.

وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این آیات را بر آن مرد خواند به او فرمود: آیا می‌توانی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۱

برده‌ای را آزاد سازی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم باید تمام اموالم را به فروش رسانم چون قیمت برده گران است. فرمود: آیا می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟

عرض کرد: یا رسول اللّه! اگر من در روز سه وعده غذا نخورم دیدگانم ضعیف گشته و از کار می‌افتد و از آن بیم دارم که نابینا شوم. فرمود: آیا می‌توانی شصت فرد مسکین را اطعام کنی؟ گفت: سوگند به خداوند توان چنین کاری را ندارم مگر آنکه در این امر مرا کمک کنی.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: به تو پانزده صاع «۱» کمک می‌کنم و از خدا نیز می‌خواهم که برکت و فزونی مطلوبی در اموال تو به هم رساند، آن حضرت پانزده صاع خوراکی مزبور را به او بخشیده و دعا کرد و در نتیجه برکاتی در مکنت مالی او فراهم آمد و سرانجام خواسته این زن و شوهر برآورده شده و پریشی و گسیختگی زندگانی آنها به سامان رسید «۲».

محل شاهد در فایده دوم، در این شأن نزول این است که «آیات ظهار» در این سوره عام است، چون به صورت «الّذین یظاهرون ...» بیان شده است، ولی سبب نزول آن خاص است که «اوس بن صامت و همسرش» می‌باشند. حال طبق نظر کسانی که عموم آیه را ملاک قرار نمی‌دهند، حکم این آیات را مخصوص همین زن و شوهر می‌دانند پس باید حکم مردان و زنان دیگر را اگر ظهار کنند در دلیل دیگر اعم از قیاس و استحسان و یا جز آن جستجو کرد و با این آیات نمی‌توان مشکلشان را حل کرد.

بدیهی است که پی بردن به هدف این حکم و نیز قیاس کردن بر آن، جز از راه (۱) «صاع»، پیمانه‌ای معادل با چهار مدّ است و هر مد تقریبا معادل با یک چهارم «من» یعنی سه کیلو می‌باشد.

(۲) اسباب النزول، حجتی، ص ۷۹، به نقل از مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶. و با مختصر اختلافی این شأن نزول در این کتب نیز آمده است از قبیل: جامع البیان، طبری، روض الجنان، ابو الفتوح رازی، اسباب النزول واحدی، الدر المنثور، سیوطی و کشاف، زمخشری و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۲

شناسائی سبب نزول «آیات ظهار» ممکن نیست و اگر سبب نزول این آیات شناسائی نشود، آیات مزبور عاطل و باطل خواهد گشت.

فایده سوم:

عدم خروج سبب نزول از حکم آیه در صورتی که حکم عام آیه مشمول تخصیص باشد:

یعنی لفظ و تعبیر آیه عام است، لکن طبق دلیل، این عام، مورد تخصیص واقع شده است و آنگاه که سبب نزول آیه، مورد شناسائی

قرار گیرد، دایره تخصیص به مواردی محدود می گردد که مورد سبب نزول را در بر نمی گیرد، زیرا شمول تعبیر عام آیه بر مورد سبب نزول، قطعی و مسلّم است و استثنای مورد سبب نزول از حکم عام آیه- آن هم از طریق اجتهاد- ممنوع و نادرست است، چنانکه قاضی ابو بکر باقلانی اتفاق و اجماع نظر علما را بازگو کرده است مبنی بر اینکه در صورت تخصیص حکم عام آیه، مورد سبب نزول در شمار مستثنیات و مصادیق افرادی که از حکم آیه اخراج شده‌اند قرار نمی گیرد، بلکه مشمول قانون کلی و حکم عام آیه می‌باشد.

بنابر این، اگر سبب نزول، مورد شناسائی قرار نگیرد، احتمال خروج مورد سبب نزول از حکم عام آیه در میان است، با اینکه می‌دانیم اخراج مورد سبب نزول، به وسیله دلیل مخصّص، از حکم عام آیه، بخاطر اجماعی که یاد کردیم به هیچ وجه درست نیست.

عبد العظیم زرقانی در کتاب خود برای این فایده مثالی را از کتاب «المستصفی» غزالی آورده که ما نیز آن را در اینجا می‌آوریم و آن اینکه: رسول گرامی اسلام که فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر»، یعنی: «فرزندی که از همسر کسی زاده شود از آن شوهر است و زناکار از این فرزند نصیبی ندارد بلکه بهره او از رهگذر زنا سنگ است».

این حدیث درباره کنیز «زمعه» وارد شده است، زیرا عبد بن زمعه می گفت:

فرزند این کنیز برادر من و پسر کنیز پدرم می‌باشد و در فراش پدرم زاده شد، یعنی وقتی این پسر به دنیا آمد که این کنیز- در طی مدت مناسبی برای حمل و آبستنی- در

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۳

اختیار پدرم قرار داشت، لذا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «الولد للفراش ...» بنابر این، آن حضرت طبق این بیان، ثابت کرد که کنیز نیز مانند زنهای آزاد است و فرزندی که از او به دنیا می‌آید از آن شوهر اوست و لو آنکه قبل از آن، این کنیز زناکار بوده و پیش از حداقل مدت حمل در اختیار دیگری قرار داشت.

اما چون ابو حنیفه از سبب و موردی که موجب گشت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این سخن را یعنی: «الولد للفراش ...» را بیان کند اطلاعی نداشت، کنیز را از عموم و شمول این حکم عام خارج دانسته و گفته است قانون فراش، شامل موردی که «امه» یعنی برده و کنیز، همسر انسان باشد نمی گردد، لذا باید گفت: رأی ابو حنیفه درست نیست «۱».

پس اشتباه ابو حنیفه بخاطر عدم آگاهی و شناخت نسبت به شأن نزول حدیث فراش بود که اگر چنین آگاهی را می‌داشت چنین حکمی را نمی‌داد.

فایده چهارم:

آگاهی به مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم ظاهری آنها.

آگاهی به اسباب النزول، یکی از عواملی است که انسان را در فهم معانی و مقاصد آیات قرآن کریم کمک می‌دهد. به عبارت دیگر: اگر بخواهیم مفاهیم و مدالیل آیات و سور را- منهای شناخت اسباب النزول- باز یابیم، در حقیقت راهی بسیار ناقص را طی کرده و در بیراهه‌ای کور و منحرف از مقصد و مقصود قرار گرفته و به هدف صحیحی نمی‌رسیم، بلکه حتی گاهی نتیجه‌ای معکوس و واژگونه از بررسی آیات و سور، عاید ما می گردد.

بنابر این، از راه شناسائی سبب نزول، می‌توان بر معنا و مقصود آیات و سور دست یافت و غبار اشکال و ابهام را از چهره معنا و مقصود آنها سترد. در همین رابطه، شخصی به نام «ابن دقیق العید» می گفت: «بیان و گزارش سبب نزول آیات، راه (۱) مناهل

العرفان، عبد العظیم زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۴

و روش استوار و مطمئنی برای فهم معانی قرآن کریم می‌باشد» «۱».

ابن تعمید نیز می گفت: «شناسائی سبب نزول، به فهم و درک صحیح آیه مدد می‌رساند، زیرا علم به سبب موجب علم به مسبّب یعنی علم به خود آیه می گردد»

«۲».

نمونه‌هایی از برداشتهای نادرست بخاطر عدم آگاهی به سبب نزول:

اشاره

۱- مروان بن حکم بن العاص، درباره آیه زیر، خود را مواجه با اشکال می‌دید:

«لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ» «۳».

یعنی: «مپندار آن کسانی که به کار منافقانه خویش شادمان می گردند و علاقه‌مند هستند در برابر کاری که انجام ندادند و یا در خور آن نبوده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، آری، مپندار که آنان از عذاب خدا می‌رهند، بلکه برای آنان عذابی درد آور در پیش است».

مروان، پس از نزول این آیه می گفت: چنانچه بنابر این باشد- که اگر کسی در برابر کاری که انجام داده شادمان گردد و بخاطر کاری که انجام نداده علاقه‌مند به ستایش دیگران باشد، اگر بخاطر داشتن چنین حالت روانی در روز قیامت دچار عذاب الهی شود- پس باید همه ما در قیامت به عذاب الهی دچار گردیم، چرا که تمام مردم در چنین حالتی به سر می‌برند.

مروان دچار چنین نگرانی بود تا آنگاه که ابن عباس برای او توضیح داد که آیه یاد شده درباره اهل کتاب نازل گردیده، چرا که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آنها راجع به موضوعی سؤال کرد و آنان حقیقت امر را کتمان نمودند و پاسخی دگرگونه به آن حضرت می‌دادند و چنان وانمود می کردند که مطابق با واقع به سؤال آن حضرت پاسخ داده‌اند (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، ص ۳۸.

(۲) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، ص ۳۸.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۱۸۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۵

و می‌خواستند از طریق این کار منافقانه و واژگونه خویش، ستایش آن حضرت و مسلمین را به خود جلب کنند. و با نیرنگی که در پاسخ خود به کار بردند و وظیفه‌ای که درست آن را ایفا نکردند، سخت شادمان بودند که آن حضرت را قانع نموده‌اند و کاری را که انجام نداده‌اند، انجام شده جلوه داده و از این رهگذر مورد ستایش قرار گیرند، لذا آیه مذکور در جهت افشای رفتار مکّارانه چنین منافقانی نازل گردید «۱».

به هر حال، ناآگاهی و اشکال مروان نشأت گرفته از جهل او به سبب نزول بود و اگر آگاه به سبب نزول بود دچار چنین نگرانی نمی‌شد.

۲- عثمان بن مظعون و عمرو بن معدیکرب می گفتند که: شرب خمر، حلال و مباح است!! و برای اثبات نظر خود به این آیه

استشهاد می‌کردند: لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ... «۲».

یعنی: «بر کسانی که دارای ایمان و کردار شایسته‌ای بودند چنانچه قبل از نزول تحریم خمر، چیزی از خمر چشیده باشند، جرم و بزهی بر آنها نخواهد بود اما به شرط اینکه از کفر بپرهیزند و ایمان را از دست ندهند و کردار شایسته‌ای در پیش گیرند، آنگاه به تقوای خویش، تداوم بخشیده و بر ایمان خود پایدار بمانند ...».

اگر آن دو، از سبب نزول این آیه آگاه می‌بودند، چنین سخنی را بر زبان نمی‌آوردند، زیرا از آیه، حکم حلیت شرب خمر استفاده نمی‌شود بلکه با توجه به سبب نزول آن، آیه، مربوط به شرب خمر قبل از نزول حکم حرمت آن است، چرا که سبب نزول آیه این بود که:

عده‌ای از مردم- آنگاه که آیه حرمت خمر نازل گردید- می‌گفتند: چه خواهد شد حال کسانی که در راه خدا کشته شدند اما خمر که پلید و رجس بود را می‌چشیدند؟! (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۸۳ و ۸۴.

(۲) سوره مائده، آیه ۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۶

در پی چنین تردید و نگرانی بود که آیه مذکور نازل شد مبنی بر اینکه چون هنوز حکم تحریم خمر، ابلاغ نشده بود، بر کسانی که قبلا خمر نوشیده بودند، جرمی نیست.

بنابر این، این دو نفر اگر به سبب نزول این آیه واقف بودند هیچگاه حکم به حلیت شرب خمر نمی‌کردند «۱».

۳- از جمله آیاتی که اگر به سبب نزول آن آگاهی نداشته باشیم، باعث ابهام معنا و مقصود آن آیه می‌شود این آیه است: وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِیمٌ «۲».

یعنی: «و از آن خداست مشرق و مغرب، پس به هر جا و هر سو روی آرید، همانجا و همان سو، عبارت از جهتی است که خدای تعالی شما را بدان جهت برای نمازگزاردن فرا خواند و خداوند دارای شریعتی گسترده و آسان و نیز به اعمال شما آگاه است».

اگر ما به ظاهر آیه واگذار شویم به این نتیجه می‌رسیم که بر نماز گذار واجب نیست، آن را رو به قبله اقامه کند، خواه در سفر و خواه در حضر و خواه نماز واجب و خواه نمازهای مستحب، چون آنچه از ظاهر آیه مذکور استفاده می‌شود این است که اگر به هنگام نمازخواندن به هر سو روی آورید رو به سوی خداست و اقامه نماز در برابر قبله واجب نمی‌باشد. اما باید دانست که چنین رأی و سخن بر خلاف اجماع علمای اسلام است.

لکن اگر ما به سبب نزول آیه مورد بحث آشنایی داشته باشیم معلوم می‌گردد که جواز اقامه نماز به هر سو، مربوط به نماز نافله و مستحب است و یا این رخصت و جواز راجع به کسانی است که در مورد تشخیص قبله از تفتیش اجتهاد خود مدد می‌گیرند و آنگاه انحراف آنان از سمت قبله کشف می‌شود. و یا مربوط به نماز نافله بر (۱) اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، ص ۳۸.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۱۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۰۷

روی مرکب در سفر است و یا امثال آنها.

جناب آقای حجتی در کتاب اسباب النزول خود، هشت نوع شأن نزول برای این آیه از کتب تفاسیر شیعه و سنی نقل کرده است که به هر حال با آگاهی به این شأن نزولها روشن می‌شود آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود مقصود و منظور نیست ما به برخی از آن سبب نزولها اشاره می‌کنیم:

الف- عدّه‌ای می‌گویند: یهودیان تحول قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه را مورد انکار و انتقاد قرار می‌دادند و می‌گفتند:

مسلمین به سوی خدا نماز نمی‌گزارند، لذا این آیه بر رد نظریه آنان نازل شده مبنی بر اینکه نماز خواه به سوی بیت المقدس باشد و خواه به سوی کعبه، هر دو به سوی خداست چون همه جا از آن خداست.

ب- ابن عباس گفت: جماعتی از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سفری بودند و ابر بر آمد و قبله بر ایشان مشتبه شد، هر کس به اجتهاد خود روی به جانبی نماز گزارد، چون ابر باز شد بدانستند که همه در اشتباه بودند، قضیه را در محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرضه داشتند در حال، آیه مزبور نازل شد.

ج- بعضیها را عقیده بر این است که آیه مربوط به نماز نافله در سفر است که بر روی مرکب خوانده می‌شود.

د- مرحوم میرزا ابو الحسن شعرانی- رحمهٔ الله علیه- می‌نویسد: «آنچه درست به نظر می‌رسد این است که هدف آیه این است که کسی نپندارد حکمت استقبال- یعنی رو به قبله قرار گرفتن- عبارت از مواجهه حقیقی با خداوند متعال می‌باشد، به همین جهت مردم در نماز نافله و یا به هنگام اضطرار، یعنی به گاه عدم تشخیص قبله، مجازند نماز را به هر سو برگزار نمایند، با چنین تفسیر است که مفهوم آیه و مضمون آن عملا تحقق یافته و مدلول آن روشن می‌گردد، منظور از نزول آیه مذکور درباره نماز نافله یا در مورد اضطرار عبارت از همین نکته‌ای است که آن را بازگو ساختیم.

بنابر این، اگر برای کسی در این دو مورد کشف شود که بر خلاف جهت قبله نماز

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۸

خوانده است نماز او مورد قبول و عذر او پذیرفته است «۱».

۴- از جمله آیاتی که اگر به شأن نزول آن آگاهی نداشته باشیم نمی‌توانیم به حقیقت آن پی ببریم، این آیه است: إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ «۲».

یعنی: «صفا و مروه از شعائر الهی است، پس اگر کسی حج و یا عمره به جای آورد، جرم و گناهی بر او نیست که به آن دو طواف کند [یعنی میان صفا و مروه سعی به عمل آورد] اگر کسی حج یا عمره یا هر کار خیری را تطوّعا و بدون هیچگونه الزام شرعی، انجام دهد باید بداند که خداوند سپاسدار عمل اوست و به وی پاداش می‌دهد و او از اعمال همه شما آگاه می‌باشد».

از ظاهر آیه نمی‌توان وجوب سعی بین صفا و مروه را استفاده کرد لذا عده‌ای با تمسک به این آیه گفته‌اند سعی واجب نیست.

اما عایشه با توجه به آگاهی به سبب نزول آیه، آنگاه که عروه از این آیه عدم وجوب سعی را استنتاج کرد، در مقام ردّ نظریه او بر آمد و نظریه عروه را مردود اعلام کرد، زیرا سبب نزول آیه این بود که صحابه، به خاطر اینکه سعی میان صفا و مروه را از شعائر جاهلی می‌پنداشتند، از انجام آن سر باز زده و احساس گناه می‌کردند لذا آیه فوق نازل شد که گناهی ندارید.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «مسلمین در آغاز تصوّر می‌کردند که سعی میان صفا و مروه ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از مناسکی است که مردمان جاهلی آن را وضع کرده‌اند، لذا برای رفع این توهّم، آیه مذکور نازل شد مبنی بر اینکه این کار بلا مانع بوده و از شعائر الهی است که باید «حاج و معتمر»، آن را انجام دهند». (۱) ر. ک: مجمع البیان و حاشیه آن، ج ۱، ص ۱۹۱، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵۸ و تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۸ و ۱۹ و الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ثعلبی، ج ۱، ص ۱۰۱ و المیزان، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ و جامع البیان، طبری، ج ۱، ص ۳۹۹ و ۴۰۳.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۰۹

به هر حال، آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که بدون آگاهی به شأن نزول آنها، فهم مقاصد و مفاهیم آنها به صورت صحیح میسر نخواهد بود، این است که آگاهی به شأن نزول آیات و سور، یکی از عوامل مهم فهم آیات و سور است.

فایده پنجم:

دفع توهم حصر و اختصاص در مواردی که ظاهرا مفید حصر و اختصاص می‌باشد.
فایـده دیگری که از رهگـذر شـناخت اسـباب النزول عاید انسان می‌شود، دفع توهم حصـر و اختصاص است که در بعضـی از آیات ممکن است احتمالش داده شود به عنوان نمونه آیه ذیل را ملاحظه کنید: قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ «۱».
یعنی: «ای پیـامبر بگو: در آنچه به من وحی شـده است چیزی را نمی‌یابم که خوردن آن حرام گردیـده باشـد جز مردار یا خونی که ریخته شـده یا گوشت خوک، چون آلوده و پلیدی است، یا حیوانی که از روی فسق و نافرمانی، هنگام کشـتن آن نام غیر خدا یعنی بتها بر زبان رانده شده است. بنابر این، اگر کسـی به خوردن آنها ناگزیر گردد و سـتم گرانه و فراتر از حد نیاز به خوردن آن دسـت نیازد، باید بداند که خداوند متعال آمرزنده مهربان است».
کسـانی که به شـأن نزول این آیه آگـاهی ندارنـد می‌گوینـد: آیه در مقام حصـر و بر شـمردن محرمات است، بنابر این، خوراکیهای حرام منحصر به همین چند امری است که در آیه ذکر شده است، و دیگر چیزی غیر از این چند چیز حرام نخواهد بود.
در حالی که اگر به شأن نزول آیه توجه می‌کردنـد از آیه، حصـر نمی‌فهمیدند، زیرا آیه در مقام مخالفت و ردّ نظر مشـرکان و کفار است که بعضـی از خوردنیهای حلال را بر خود حرام کرده بودند مانند «بحیره» و «سائبه» یعنی شتر و گوسـفندی که پنج و یا ده (۱) سوره انعام، آیه ۱۴۵.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۰
شکم زاییـده باشـد را بر خود حرام کرده بودند و از خوردن گوشت آنها خودداری می‌کردند. و برخی از محرمات را بر خود حلال کرده بودند مانند: گوشت خوک و میته و حیواناتی که بدون بردن نام خدا بلکه با نام بتها ذبح می‌شدند.
آیه مبارکه فوق، بر رد چنین نظریه‌ای نازل شـده است نه آنکه در مقام حصـر و شـماره مأکولات حرام باشـد تا غیر از این چهار چیز (میته، گـوشت خـوک، خـون ریخته شـده و ذبیحه بـدون بسم اللّه) چیز دیگری حرام نباشـد. و به تعبیر دیگر اگر از آیه، حصـر هم اسـتفاده شود، حصر اضافی و نسبی است یعنی حصر تحریم نسبت به نحوه تصوّر مشرکان است که پاره‌ای از اقلام مأکول را بر خود حرام کرده بودند، نه حصر حقیقی که دیگر حرام دیگری نباشد، زیرا در آیات دیگر محرمات دیگر هم ذکر شدند «۱».

فایده ششم:

کسب اطلاع راجع به کسانی که آیه درباره آنها نازل شده است.
یکی از فوایـدی که بر شـناخت اسـباب النزول مترتب است عبارت از پی بردن به نام شـخص و یا اشخاصـی است که آیه و یا آیاتی دربـاره آنهـا نـازل گردیـده است و نیز ضـمنا از رهگـذر شـناخت «اسـباب النزول» فردی که در آیه مبهم و یـا متهم به نظر می‌رسـید مشخص خواهد شد و فردی که در رابطه با آیه مبرّی و بی‌گناه است شناخته می‌شود.
برای ارائه چنین فایده‌ای می‌توان به این آیه استشهاد نمود آنجا که خداوند فرمود:
وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما أَ تَعِدانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی وَ هُما یَسْتَغِیثانِ اللَّهَ وَیْلَکَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا إِلَّا أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ «۲».
یعنی: «و آن کسی که به پدر و مادر خود می‌گفت: وای بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که مرا از گور بیرون آورده و دوباره زنده

کننـد، در حـالی که قرنهـا قبـل از من روزگـاری سپری گشت و گروه زیادی از مردم از دنیا رفتنـد، لکن تا کنون هیچیک از (۱) ر. ك: مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۰۵ و مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۸.

(۲) سوره احقاف، آیه ۱۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۱

آنان سـر از گور خویش برنیاورده و زنـده نشدنـد. این پدر و مادر از خدا درخواست می‌کردند که فرزندشان را مشـمول لطف قرار داده تا از نعمت ایمان برخوردار گردد.

و نیز به همین فرزندشان می‌گفتند: وای بر تو! به قیامت و سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آور، چرا که وعده خدا حق است و روز قیـامت و حیـات دوبـاره و ثواب و عقـاب اخروی قطعـا تحقق خواهـد یافت، لکن این فرزنـد در برابر سـخن پـدر و مادر می‌گفت: قرآن و همه آنچه را که شما مرا بدانها می‌خوانید، جز افسانه پیشینیان چیز دیگری نیست».

معروف این است که این آیه درباره «عبـد الرحمن ابن ابی بکر» نازل شده و داسـتان مروان حکم و گفتن اینکه این آیه در شأن عبد الرحمن بن ابی بکر نازل شـده و تکذیب مروان توسط عایشه، معروف است. در تفسـیر درّ المنثور سـیوطی و مجمع البیان طبرسـی و همچنین تفسیر المیزان و تفاسیر دیگر آمده است که آیه مربوط به پسر ابی بکر است، گر چه عایشه انکار می‌کرد.

فایده هفتم:

تسهیل حفظ و درک آیات و تثبیت آنها در ذهن.

از جمله فوایـدی که برای شـناخت اسـباب نزول ذکر کرده‌انـد، حفـظ آیات و درك و نیز تثبیت آنها در ذهن، آسان می‌گردد، زیرا ربط اسـباب به مسببات و پیوند احکام با حوادث و ارتباط حوادث با اشخاص و زمانها و مکانهای خاص، همگی از دواعی و عواملی به شمار می‌آیند که حقایق را در ذهن آدمی تثبیت کرده و موجب انتقاش آنها در خاطر انسان می‌گردد و آنگاه که مقارنات آنها را به یاد می‌آورد، خود آنها را به آسانی در فکر خویش احضار می‌کنـد و این همان قانون «تداعی معانی و افکار و خاطرات» می‌باشـد که در روانشناسی به ثبوت رسیده است «۱». (۱) اسباب النزول، حجتی، ص ۱۰۲، به نقل از مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۲

۵- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟

اشاره

یکی از مسائل مهم و شایان توجه در «مبحث اسـباب النزول» عبارت از اختلافی است که بین دانشـمندان اصول فقه پدید آمده است مبنی بر اینکه آیا عموم لفظ، ملاك و معتبر است یا خصوص سبب نزول؟

به عبـارت دیگر: آیـا خـاص بودن سـبب و موجبی که انگیزه نزول آیه تلقی می‌شود- در صورت عـام بودن آیه- موجب تخصـیص حکم آن آیه به مورد نزول می‌گردد یـا اینکه تعبیر عام آیه ملاك و معتبر است و مورد مخصـص نمی‌شود و در نتیجه حکم آیه عام و شامل همه افراد می‌باشد؟

در این مورد، بین دانشمندان علوم قرآنی و عالمان علم اصول فقه اختلاف است عده‌ای معتقدند که شأن نزول و مورد، مخصص آیه

است یعنی آیه تنها مربوط به همان کسی است که در شأن او نازل شده است، اگر بخواهیم حکم آیه را به افراد دیگر سرایت بدهیم باید با قرینه و دلیل دیگری این کار انجام گیرد، ولی اکثر دانشمندان از جمله سیوطی در اتقان، معتقدند که معیار عموم آیه است نه خصوص سبب.

به نظر نگارنـده نیز حق با همین قول است، زیرا هیچگاه مورد و شأن نزول یک آیه نمی‌توانـد مخصـص حکم آن آیه به همان مورد باشد. و اساسا چنین اندیشه‌ای، با عالمی بودن و اسـتمرار دسـتور قرآن تا قیامت، سازگار نیست، مگر در مورد خاصـی دلیل خاصـی اقامه شود که آیه مخصوص همان موردی است که برای آن نازل شـده است و گر نه آیات عام هسـتند و شأن نزول نمی‌تواند حکم آیه را منحصـر در همان مورد خاص بدانـد. به عنوان نمونه به چنـد آیه اشاره می‌کنیم که در آنها عموم لفظ معتبر است نه خصوص سبب:

الف- آیه ظهار:

در مبـاحث قبلی دیـدیم که آیه ظهار درباره «اوس بن صامت» و همسـر او نازل شـده ولی لفظ آیه عام است: «الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ ...» با اینکه آیه مذکور در پی سبب خاصی نازل گردید، حکم آن عام می‌باشد و شامل هر فردی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۳

می‌گردد که نسبت به همسر خود با اجرای صیغه ظهار، جدایی و بیگانگی به هم رسانده باشد.

ب- آیه لعان:

آیه مـذکور درباره شخصـی به نام «هلال بن امیه» نازل گردیـد لکن حکم موجود در آن- به خاطر تعبیر عام آن- شامل دیگران که اوضاعی مشابه اوضاع هلال بن امیه برای آنها پدید آمده است می‌گردد، زیرا تعبیر آیه چنین است:

وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْواجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُـهَداءُ إِلَّا أَنْفُسُـهُمْ فَشَـهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَـهاداتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ أَنْ تَشْـهَدَ أَرْبَعَ شَـهاداتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبِینَ وَ الْخامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَیْها إِنْ کانَ مِنَ الصَّادِقِینَ، وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَکِیمٌ «۱».

یعنی: «آنانکه همسـران خویش را به زنا متهم می‌سازنـد و برای آنها شاهدانی جز خود آنها نباشد [که صـحت ادعای آنها را تأیید و گواهی کنـد] شـهادت یکی از آنها [که حـدّ قذف را از میان بردارد] چهار شـهادت است که به خداوند سوگند یاد کند در رابطه با ادعایش از راسـتگویان است، و با شـهادت پنجم بـدین صورت که لعنت خـدا بر او اگر در این ادعا دروغگو باشـد. و در صورتی از زن حد زنا بر داشته می‌شود که چهار بار بدین صورت شهادت دهد: سوگند به خداوند همسر او در ادعای خود کاذب است.

و شـهادت پنجم او بـدین صورت می‌باشـد که خشم خدا بر من اگر شوهرم در ادعای خود از راسـتگویان باشد، اگر فضل و رحمت خداونـد شامـل حـال شـما نمی‌گشت و خداونـد توبه پـذیر نمی‌بود [و شـما را در سایه چنین فضـلی و رحمت خود از زنا و کارهای زشت دیگر نهی نمی‌کرد و به اقـامه حـدود فرمان نمی‌داد، دچار نابودی و هلاک گشـته و نسلها رو به تباهی گذاشـته و نسب مردم دچار هرج و مرج و گسیختگی می‌شد]».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، گر چه آیه در رابطه با هلال بن امیه و همسرش و لعان (۱) سوره نور، آیه ۶ تا ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۴

آنها همدیگر را در محضـر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است، ولی فقها این حکم را عام و فراگیر برای هر مردی که

زنش را متهم به زنا کند و شاهدی برای اثبات آن نداشته باشد، می‌دانند که شوهر اگر می‌خواهد حدّ قذف در حقش جاری نشود باید لعان کند «۱».

ج- آیه قذف:

یکی از آیات که عموم لفظ در آن معتبر است نه خصوص سبب آیه قذف است، زیرا گر چه این آیه درباره حدّ قذف رمات و تهمت زنندگان بر عایشه می‌باشد ولی حکم آن عام و فراگیر است و شامل هر فردی که زنی را متهم به زنا کند و نتواند با چهار شاهد آن را اثبات نماید، می‌شود و باید حدّ قذف (هشتاد تازیانه) بر او جاری شود:

وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ، إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۲».

یعنی: «کسانی که زنان شوهر دار را به زنا متهم می‌سازند چنانچه چهار شاهد در تأیید و اثبات اتهام خود اقامه نکنند [مبتنی بر اینکه شهادت دهند این زنان را در هنگام ارتکاب زنا دیده‌اند] بر تهمت زنندگان هشتاد ضربه تازیانه وارد سازید و از این پس برای همیشه شهادت آنها را نپذیرید و علاوه بر این باید آنها را فاسقان و دست اندرکاران گناه کبیره و جرم سنگینی بر شمرد، مگر کسانی که از این تهمت زدن توبه کنند و اعمال خود را به شایستگی و درستی انجام دهند که خداوند متعال آمرزنده و مهربان است».

در این دو آیه سه حکم درباره تهمت به زنا صادر شده است:

۱- حدّ قذف، هشتاد تازیانه. (۱) در رابطه با حکم لعان و کیفیت اجرای آن در محضر حاکم، به کتب فقهی «کتاب اللعان» از قبیل شرح لمعه، ج ۲ و تحریر الوسیله و جواهر الکلام، ج ۳۴، و ... مراجعه کنید.

(۲) سوره نور، آیه ۴ و ۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۵

۲- عدم قبول شهادت برای همیشه.

۳- حکم فسق، یعنی تهمت زنندگان از رهگذر این تهمت به عنوان فاسقان بر شمرده می‌شوند، اما اگر توبه کنند حدّ قذف در مورد آنها اجرا می‌شود، لکن شهادت آنها از آن پس قابل قبول بوده و عنوان فاسق بودن از آنها لغو می گردد.

چنانکه می‌دانید آیات حد قذف در مورد تهمت زنندگان بر عایشه نازل گردید ولی فقها حکم آیه را (چنانکه لفظ آن عام است: «و الّذین یرمون ...») عام و فراگیر می‌دانند.

این چند آیه به عنوان نمونه ذکر شد و گر نه در همه مواردی که سبب خاص است و لفظ عام، معیار و ملاک عموم لفظ است نه خصوص سبب مگر در موردی که دلیل خاصی بر اختصاص حکمی بر همان مورد خاص داشته باشد و نتوان آن را به جای دیگر سرایت داد «۱». نظیر اینکه برخی از آیات درباره خصوص اهل کتاب یا مشرکین نازل شده بود که شامل مسلمانان نمی‌شود، گر چه آنها هم نسبت به شمولشان به اهل کتاب و مشرکین عامند یعنی آیه شامل هر اهل کتاب مشرکی که در شرایط آن مورد باشد می‌شود.

۶- در صورت تعدّد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنهاست؟

اشاره

غالبا مفسرین برای نزول آیه اسباب متعددی را یاد می کنند، مثلا برای آیه:
فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ و یا آیه: نِساؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ و یا سوره: وَ الضُّحى وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى و امثال اینها، شأن نزول متعددی را نقل کرده‌اند، اینک می‌خواهیم ببینیم در این گونه موارد به کدامیک از این اسباب می‌توان اعتماد کرد؟ و با چه ضابطه و قاعده‌ای می‌توان یکی از آن اسباب را بر دیگری مقدّم داشت؟ (۱) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم مسئله دوم و اسباب النزول، حجتی، ص ۱۰۳ به بعد.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۶
سیوطی در اتقان، برای این مسئله حالاتی را تصور کرده و راههایی را برای تقدیم بعضی از اسباب بر بعضی دیگر ارائه داده است که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

حالت اول آنکه:

در صورت تعدد سبب، یعنی مفسری سببی را برای نزول آیه‌ای نقل کرده ولی مفسر دیگر، سبب دیگری را یاد آور شده، در این مورد باید اسناد آن دو روایت را بررسی کرد، هر کدام که سندش صحیح بود پذیرفت و دیگری را رد کرد، البته این روش، یعنی ترجیح سندی، یکی از راههای رایج روایات متعارض است که در همه جا مورد عمل است، از جمله اینجا.

حالت دوّم آنکه:

اگر هر یک از مفسرین یا محدّثین بگوید: «نزلت فی کذا» ولی در موقع بیان و نقل آن سبب هر کدام سببی را نقل کند که منافی با سبب دیگری است و فرض هم این است که آیه قابل تفسیر با هر دو معنا و سبب هست، در این صورت باید گفت هر یک از این دو مفسر یک وجه از تفسیر آیه را نقل کرده‌اند نه سبب نزول را. و به تعبیر دیگر: باید از این گونه نقل سببها تفسیر آیه را اراده کرد نه شأن نزول را، به عنوان مثال اگر در آیه ۵۱ سوره مدثّر که می گوید: كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ مفسرین اختلاف کنند و هر کدام معنایی را از این آیه استفاده کنند، از باب اینکه لفظ «قسورة» مشترک لفظی است هم معنای «رامی و تیر انداز» را دارد و هم معنای «اسد و شیر درنده» را ما نمی‌توانیم این را دو سبب نزول به حساب آوریم، بلکه دو معنا و دو تفسیر از آیه است و آیه نیز تاب تحمّل هر دو معنا را دارد و هر دو معنا نیز صحیح است. و یا در کلمه «عسعس» در آیه وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ که هم به معنای ادبار و پشت کردن می‌آید و هم به معنای اقبال و روی آوردن، یعنی سوگند به شب! آنگاه که پشت کند یا آنگاه که روی آورد، در این گونه موارد گر چه ممکن است هر مفسر یا محدثی یکی از این دو معنا را نقل کند و بپذیرد، ولی در واقع هر کدام آیه را به یک معنایی که صحیح بود، تفسیر کرده است، پس هر دو معنا صحیح است نه اینکه دو سبب و دو شأن نزول داشته باشد که قابل جمع نباشد.

حالت سوم آنکه:

اگر یکی از مفسرین یا محدثین درباره آیه‌ای بگوید: «نزلت
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۱۷
فی کذا» (آیه درباره این قضیه نازل شده است) ولی مفسر یا محدث دیگر، صریحا سبب نزول دیگری را که بیان کننده مطلب دیگری است درباره همان آیه ذکر کند، در این صورت سخن آن دیگری که صریحا قضیه سبب نزول را نقل کرده است باید به

عنوان سبب نزول پذیرفته شود، اما آنکه می گوید: «نزلت فی کذا» و سخنش صراحت در بیان سبب نزول ندارد، باید به عنوان استنباط گوینده و تفسیر وی درباره آیه تلقی گردد نه به عنوان شأن نزول.

به عنوان نمونه، بخاری در صحیح خود از عبد اللّه بن عمر نقل کرده که می گفت:

نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ، انزلت فی اتیان النّساء فی ادبارهنّ، یعنی این آیه در مورد مواقعه با همسر از پشت نازل شده است.

ولی قبلا روایتی را از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل کرد که او سبب نزول این آیه را بر خلاف گفته ابن عمر، تصریح کرده است، مبنی بر اینکه سبب نزول آیه، سخن یهودیان بوده است که می گفتند: «اگر مردی با همسر خود از پشت سر در جلو او مواقعه کند فرزند آنها چپ چشم و احول (دو بین) به دنیا می‌آید».

در اینجا چون «جابر» به سبب نزول تصریح کرده است باید حدیث او را به عنوان سبب نزول آیه، معتبر و قابل اعتماد دانست، چون سخن او به صورت نقل و روایت است اما سخن ابن عمر را باید به عنوان برداشت از آیه تلقی کرد. ابن عباس نیز تفسیر ابن عمر را تخطئه کرده و حدیثی مانند حدیث جابر را درباره آیه مذکور یاد نموده است.

حالت چهارم آنکه:

در رابطه با تعدّد اسباب نزول این است که نزول آیه از پی دو و یا چند سبب که طی روایاتی یاد شده است، امکان پذیر باشد، به این معنا که این اسباب متعدد از لحاظ زمان از هم دور نباشند و میان رویدادهایی که موجب نزول آیه گشته است فاصله زمانی زیادی وجود نداشته باشد در این صورت ممکن است همه آن اسباب، سبب نزول یک آیه باشند، زیرا تعدد اسباب در صورت وجود قرب زمانی میان آنها با وحدت مسبب منافاتی نخواهد داشت و موجب هیچگونه تهافت

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۸

و ناسازگاری نخواهد بود.

به عنوان نمونه، در رابطه با شأن نزول آیه لعان: وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْواجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَداءُ ... دو شأن نزول نقل شده شبیه هم و در دو زمان نزدیک به هم، یکی داستان هلال بن امیه است که بخاری آن را از طریق عکرمه از ابن عباس نقل کرده که در ضمن بررسی آیه لعان در صفحات پیشین به آن اشاره شده. و دیگری روایتی است که بخاری و مسلم، هر دو در کتاب خود از سهل بن سعد نقل کرده‌اند که داستان شخصی به نام «عویمر» را آورده‌اند که شبیه داستان هلال بن امیه است که: اگر کسی ببیند مرد بیگانه‌ای دارد با همسر او همبستر می‌شود چه کند؟ اگر او را بکشد، شوهر را عوض شخص زانی می کشند و اگر نکشد و در جامعه مطرح کند، باید حدّ قذف بر او جاری شود و اگر سکوت کند و با همان وضع بسازد، غیرتش به او چنین چیزی را اجازه نمی‌دهد، پس چه باید کرد؟ در این رابطه بود که آیه لعان نازل شد.

به هر حال، اگر اسباب متعدد باشند و شبیه هم و با متن آیه نیز قابل تطبیق باشند و همزمان نیز واقع شوند، مانعی ندارد که چند سبب، باعث نزول یک آیه یا سوره گردند.

حالت پنجم آنکه:

تعدد اسباب نزول، به گونه‌ای است که نمی‌شود همه آنها باعث نزول یک آیه در یک زمان گردد، لذا باید در آن صورت ملتزم به تکرار نزول شد که در هر شأن نزولی، یک بار آن آیه نازل شده باشد، زیرا هیچ مانعی نیست که یک آیه یا سوره‌ای دو یا چند

مرتبه به مناسبتهای مختلف نازل شده باشد «۱».

به عنوان نمونه در رابطه با آیه «روح»، دو شأن نزول نقل شده که طبق یکی از آنها مردم قریش طبق راهنمایی یهودیان در مکه از پیامبر از «روح» سؤال کردند و آیه نازل شد. و طبق شأن نزول دوّم، یهودیان در مدینه از حضرت پرسیدند و آیه (۱) ر. ک: اتقان سیوطی، ج ۱، ص ۴۷، نوع یازدهم، ما تکرّر نزوله.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۱۹

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی «۱» نازل شد، پس باید این آیه دو مرتبه نازل شده باشد.

۷- مصدر اسباب النزول چیست؟ عقل یا نقل «۲»؟

اشاره

معلوم است که اسباب نزول چیزی نیست که عقل را در آن راهی باشد و آن جز از طریق نقل و روایت میسر نیست، لذا بزرگان فن در این رابطه همین نظر را تأیید کرده‌اند:

- واحدی نیشابوری در کتاب «اسباب النزول» خود هشدار می‌دهد که سخن و اظهار نظر درباره اسباب نزول آیات، جز از طریق روایت و سماع و شنیدن، آن هم از کسانی که شاهد و ناظر نزول قرآن کریم بوده و همزمان با وحی می‌زیستند و بر اسباب النزول آگاهی یافتند و در علم اسباب النزول، به بحث و کاوش و تحقیق و پژوهش پرداختند، جایز و روا نیست.

- محمد بن سیرین می‌گفت: از عبیده راجع به آیه‌ای از قرآن کریم سؤال کردم گفت: از خدا بترس و سخن به حق بر زبان آور، آنانکه از علم به اسباب النزول، آگاه بودند و می‌دانستند خداوند آیات قرآنی را درباره چه امر و از پی چه سبب و موجبی نازل کرده است همگی از دنیا رفتند.

- حاکم در علم الحدیث خود یاد آور شد که اگر یکی از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که شاهد وحی و نزول قرآن کریم بوده است، راجع به آیه‌ای از قرآن کریم گزارشی بدینگونه بیان کند که: «نزلت فی کذا» یعنی آیه درباره فلان امر نازل شده است، باید خبر و گزارش او را به عنوان مسند بر شمرد.

چنانکه می‌دانیم گروه کثیری از محدثین صحابه و تابعین در صدر اسلام به ضبط (۱) سوره اسراء، آیه ۸۵.

(۲) ر. ک: اتقان، سیوطی، ج ۱، نوع نهم، مسئله چهارم و اسباب النزول، حجتی، ص ۱۶۷ به بعد و قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۱ به بعد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۰

و روایت اسباب نزول همت گماشته بودند و اخبار بی‌شماری را در این باره نقل نمودند.

این روایات از طرق اهل سنت بسیار زیاد است و به چند هزار روایت می‌رسد و از طرق شیعه کم و شاید از چند صد بیشتر نباشد، البته همه روایات هم مسند و صحیح نیستند بلکه بسیاری از آنها غیر مسند و ضعیف‌اند «۱».

بر کسی فواید آگاهی به اسباب النزول پوشیده نیست و ما خود در گذشته چندین فایده بر آن مترتب کردیم و این موضوع نیز بین دانشمندان علوم قرآنی مسلّم است که اسباب النزول تنها از طریق سماع و روایت است نه برداشتها و تحلیلهای عقلی، ولی آنچه در بالا از کتاب علامه طباطبایی- که از صاحب نظران این فن است- نقل شد که روایات اسباب النزول عمدتا از روات اهل سنت و آن هم به صورت غیر مسند نقل شده و حتی اسباب نزول هم که شیعه نقل کردند بسیاری از آنها صحیح نبوده و ضعیفند، ما را به حقیقتی رهنمون می‌گردد و آن اینکه وظیفه یک محقق در تفسیر و علوم قرآنی و شناخت اسباب نزول، تشخیص روایت صحیح از

غیر صحیح است و گر نه صرف اینکه شخصی سبب نزولی را روایت کرده کافی نیست، زیرا چه بسا دیگری درست به عکس او و متناقض با روایت او را نقل کرده است، لذا مرحوم علامه طباطبایی نسبت به روایات اسباب النزول صورت خوشی نشان نمی‌دهد و می‌فرماید: نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، چنانکه فرمود:

«ولی تتبع این روایات و تأمل کافی در اطراف آنها انسان را نسبت به آنها بدبین می کند چرا که:

اولا:

از سیاق بسیاری از آنها پیداست که راوی ارتباط نزول آیه را در مورد حادثه و واقعه به عنوان مشافهه و تحمل و حفظ، به دست نیاورده بلکه قصه‌ای را حکایت می کند، سپس آیاتی را که از جهت معنا مناسب قصه است به قصه ارتباط می‌دهد و در (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۱

نتیجه سبب نزولی که در حدیث ذکر شده سبب نظری و اجتهادی است نه سبب نزولی که از راه مشاهده و ضبط به دست آمده باشد.

گواه این سخن این است که در خلال این روایات، تناقض بسیار به چشم می‌خورد به این معنا که در بسیاری از آیات قرآنی در ذیل هر آیه چندین سبب نزول متناقض همدیگر نقل شده که هرگز با هم جمع نمی‌شوند، حتی گاهی از یک شخص مانند ابن عباس یا غیر او در یک آیه معینی چندین سبب نزول نقل شده است.

ورود این اسباب نزول متناقض و متهافت یکی از دو محمل بیشتر ندارد یا باید گفت: این اسباب نزول، نظری هستند نه نقلی محض و هر یک از روات روایات متناقضه آیه را به یکی از قصه‌های مناسب خوابانیده که غیر از قصه‌ای است که در روایت دیگر می‌باشد و همچنین یک شخص مثلا که دو سبب نزول متخالف را روایت می کند، گرفتار دو نظر مخالف گردیده و پس از نظر اولی مثلا به سوی نظر دوّمی عدول نموده است. و یا باید گفت: همه روایات و یا بعضی از آنها جعل یا دسّ شده است.

با تحقق چنین احتمالاتی، روایات اسباب نزول اعتبار خود را از دست خواهد داد و از این روی حتی صحیح بودن خبر از جهت سند سودی نمی‌بخشد، زیرا صحت سند احتمال کذب رجال سند را از میان می‌برد یا تضعیف می‌نماید ولی احتمال دسّ و یا اعمال نظر در جای خود باقی است.

ثانیا:

از راه نقل به ثبوت رسیده که در صدر اسلام مقام خلافت از ثبت حدیث و کتابت آن شدیدا مانع بوده و هر جا ورقه و لوحی که حدیثی در آن نوشته شده بود به دست می‌آوردند، توقیف کرده می‌سوزانیدند و این قدغن بودن تا آخر قرن اول هجری یعنی تقریبا نود سال ادامه داشت.

این رویّه راه نقل به معنا را بیشتر از حدّ ضرورت به روی روات و محدّثین باز کرد و تغییرات ناچیز را که در هر مرتبه نقل روایت پیش می‌آمد کم کم روی هم متراکم نموده آگاهی اصلی مطلب را از میان می‌برد، و این معنا با مراجعه به مواردی که در

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۲

یک قصّه یا مطلب روایات از طرق مختلفه وارد شده است، بسیار روشن است. انسان گاهی به روایاتی بر می‌خورد که در قصّه‌ای که مشترکا به شرح آن می‌پردازند، هیچ جهت جامعه ندارند. البته شیوع نقل به معنا با این گلو گشادی، اعتباری برای اسباب النزول

باقی نمی‌گذارد یا دست کم از اعتبارشان می‌کاهد.

وقتی که شیوع جعل و دسّ و مخصوصا دخول اسرائیلیات و آنچه از ناحیه منافقین که شخصا شناخته نمی‌شدند، ساخته شده و داخل روایات گردیده است به مسئله نقل به معنا و آنچه در اشکال اول ذکر شد اضافه شود، اعتمادی به اسباب نزول باقی نخواهد ماند» «۱».

«بنابر این، باید در اسباب نزول، روشی را در پیش گرفت که به حق و حقیقت راه یافت پس اولا: باید دقت کرد که اسباب النزول عقلی و نظری نباشد، یعنی شخصی قصه یا داستانی را متناسب با آیه‌ای پیدا نکرده و سپس همان قصه را سبب نزول آیه معرفی نکرده باشد و ما همان را بپذیریم، بلکه سبب نزول باید صرفا نقلی و روایتی باشد.

ثالثا:

پیامبر و ائمه هدی علیهم السّلام در روایات عرضه فرمودند که روایات ما را با قرآن بسنجید و عرضه کنید اگر مطابق بود صحیح و گر نه باطل است، سپس ما باید سبب نزولی که در ذیل آیه‌ای وارد شده اگر قطعی الصدور و متواتر نباشد، آن را به آیه مورد بحث عرضه کنیم و تنها در صورتی که مضمون آیه و قرائنی که در اطراف آیه موجود است با آن سازگار بود به سبب نزول نامبرده اعتماد کنیم و بالاخره باید روایت را با آیه تأیید نموده و تصدیق کنیم نه آنکه آیه را تحت حکومت روایت قرار داده و معنا کنیم.

به این ترتیب، گر چه مقدار زیادی از اسباب نزول سقوط می‌کند ولی آنچه از آنها باقی می‌ماند کسب اعتبار می‌کند و اساسا مقاصد عالیه قرآن مجید که معارفی جهانی و همیشگی است در استفاده خود از آیات کریمه قرآن نیازی قابل توجه و یا هیچ (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۳- ۱۷۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۳

نیازی به روایات اسباب نزول ندارد» «۱».

گر چه روایات اسباب نزول پس از فراغ از صحت آن، می‌تواند به انسان در فهم مقاصد عالیه کمک کند، چنانکه قبلا به برخی از فواید آگاهی به شأن نزول اشاره کرده‌ایم، یعنی آنچه مرحوم علامه طباطبائی متذکر شدند این است که قرآن در معرفی مقاصد و مفاهیم خود به چیزی حتی روایت نیاز ندارد، این روایت است که در کسب اعتبار خود به قرآن نیازمند است، این سخن بسیار بجا و صحیح است اما معنایش آن نیست که روایت نمی‌تواند ما را در فهم مقاصد عالیه قرآن کمک نماید، زیرا نیازمند بودن قرآن به روایات، مطلبی است و کمک کردن روایات ما را در فهم معانی قرآن مطلبی دیگر.

به هر حال، تمام مطالبی که از اول درس تا اینجا گفته‌ایم منوط به این است که روایات اسباب نزول را تام و صحیح بدانیم آنگاه همه آثار و فوایدی که برای اسباب نزول گفته شد بر آن مترتب خواهد بود و گر نه اسباب نزول کاذب و یا نظری و تحلیلی یک محدّث و راوی نمی‌تواند ما را به حقیقت رهنمون گردد. (۱) همان مدرک، ص ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۴

سؤالات:

۱- معانی اسباب را بیان کرده و پس از توضیح معنای اسباب النزول، اقسام آن را بیان کنید.

۲- انواع آیات و سور قرآنی را در رابطه با اسباب النزول بیان کنید.

۳- انواع شأن نزولها را همراه با مثال، بیان کنید.

۴- چند نمونه از حوادث جالب را که سبب نزول آیات شدند بر شمرید.

۵- مورد خطاب عقاب آمیز در سوره «عَبَسَ وَ تَوَلَّی ...» کیست؟ پیامبر یا شخصی دیگر؟ با توضیح کامل بنویسید.

۶- به چند نمونه از حوادث زشت که سبب نزول آیاتی از قرآن شده است، اشاره کنید.

۷- پرسشهایی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌شد و سبب نزول آیات بود، به چند قسم قابل تقسیم هستند برای هر یک از آنها شاهدی را از سبب نزول و آیات بیان کنید.

۸- ارزش و اهمیت آگاهی به اسباب النزول را با توضیح کامل بیان کنید.

۹- فایده اول و دوم شناخت اسباب النزول را کاملا توضیح دهید.

۱۰- فایده سوم و چهارم شناخت اسباب النزول را با ذکر مثال برای هر کدام بیان کنید.

۱۱- فایده پنجم و ششم شناخت اسباب النزول را با ذکر شاهدی در هر یک از آنها بیان کنید.

۱۲- آیا در اسباب نزول، معیار عموم لفظ است یا خصوص سبب؟ با ذکر نمونه‌هایی از آیات نظرتان را بیان کنید.

۱۳- در صورت تعدد اسباب نزول، معیار کدامیک از آنها است؟ با ذکر چند نمونه مطلب را بیان کنید.

۱۴- مصدر اسباب نزول چیست؟ عقل یا نقل؟ با توجه به نظرات صاحبان فن مسئله را با توضیح کاملی بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۵

درس بیست و پنجم مقایسه معارف قرآن با تورات و انجیل «۱»

مقدمه

در بحث اعجاز و کلام خدا بودن قرآن (درس پنجم) در ضمن بررسی تحدّی قرآن، یکی از اقسام تحدی، تحدی به آورنده قرآن بود، که شخصی امّی و درس ناخوانده توانست این همه معارف را به عالم بشریت عرضه کند و این بهترین گواه است که قرآن، وحی و کلام الهی است، زیرا از یک انسان درس ناخوانده (امّی) آوردن این همه معارف، ممکن و میّسر نیست.

ولی دشمنان اسلام همانند همه مسائل در این مسئله نیز تشکیک کرده و دست از تبلیغات مسموم خود بر نداشته‌اند. در این مورد نیز سخنان واهی بسیار گفته‌اند از قبیل اینکه: پیامبر نزد دانایان عرب و راهبان مسیحی و یا دانشمندان یهود، این مسائل را تعلیم گرفته و سپس در بین مردم عرب جاهلی ادّعای پیامبری کرده و آنچه فرا گرفته بود را به عنوان وحی آسمانی و سند نبوت خود، به مردم عرضه کرده (۱) در این رابطه به این کتابها مراجعه کنید: قرآن کریم، کتاب مقدس (تورات و انجیل)، البیان آیت اللّه خوئی، بحث اعجاز قرآن، قسمت قرآن و معارف، قرآن و آخرین پیامبر، آیت اللّه ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ۶، ۱۸ و ۱۹، قرآن و کتابهای دیگر آسمانی، از شهید هاشمی نژاد، مقایسه‌ای میان: تورات، انجیل، قرآن و علم، از دکتر بوکای، مترجم مهندس ذبیح اللّه دبیر، انجیل و مسیح از آیت اللّه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ترجمه از سید هادی خسرو شاهی.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۶

است!!! لذا معارف قرآنی نمی‌تواند سندی برای نبوت او باشد! و اساسا امّی بودن آن حضرت را منکرند و او را یک فرد تحصیل کرده معرفی می‌کنند.

در پاسخ چنین ادعایی گفته می‌شود اولا: رسول گرامی اسلام تمام عمر خود را در مکه در بین قبیله خود گذرانده و مردم کاملا آگاه به امّی بودن او بوده‌اند و اساسا افراد با سواد تعداد انگشت شماری شناخته شده بودند، لذا مردم مکه همه نوع تهمتها را بر آن حضرت روا داشتند اما اینکه این دستورات را تو از دانشمندان و اساتید خود فرا گرفته‌ای هیچگاه بر زبان نیاورده‌اند و در تاریخ ثبت نشده که کسی ادعای استادی و معلمی نسبت به آن حضرت را داشته باشد.

ثانیا: بر فرض که این ادّعا درست و مقرون به صحت باشد، اساتید و معلّمین آن حضرت، قهرا باید از دانشمندان همان عصر باشند که حضرت در نزد آنها تعلیم گرفته باشد، مشرکین و بت پرستان عرب که جز یک مشت خرافات و اوهام، چیز دیگری نداشتند. و به علاوه که اساس دعوت پیامبر بر اموری بر خلاف عقاید بت پرستان بود، پس نمی‌توان قرآن را که منادی توحید و نفی شرک و بت پرستی است محصول تعلیمات بت پرستان دانست.

و اما راهبان مسیحی و دانایان یهود، آنها نیز تعلیماتشان نمی‌تواند منشأ پیدایش قرآن باشد، زیرا تعلیمات آنها بر اساس تورات و انجیل بود و خوشبختانه بسیاری از مسائل و معارف قرآنی اساسا در تورات و انجیل وجود ندارد و آن مسائلی هم که مشترکا هم در قرآن آمده و هم در تورات و انجیل، شباهتی بین آنها وجود ندارد بلکه معارف قرآنی (خواه در رابطه با خداوند و خواه در پیرامون انبیا و مسائل دیگر) درست بر خلاف آنچه در تورات و انجیل آمده، تبیین شده است، وقتی که انسان، معارف قرآن را با معارف تورات و انجیل مقایسه می‌کند می‌بیند که هیچ تناسبی بین آنها نیست و هر عاقل متفکر منصفی که قرآن را در کنار تورات و انجیل مطالعه کند به وضوح می‌بیند که رابطه‌ای بین مطالب آنها وجود ندارد، با آنکه اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دستورات دینی خود را از آنها گرفته باشد، باید یا عین همان دستورات تورات

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۷

و انجیل رونویس شده باشد و یا اگر کلمات و اصطلاحاتش هم عوض شده، در معنا باید شبیه هم باشند چنانکه این موضوع در نوشته‌های هر شاگردی نسبت به مطالب درس استادش مشاهده می‌شود.

ما در این درس گر چه توان بررسی همه جانبه و مقایسه کامل بین معارف قرآن و تورات و انجیل را نداریم ولی از باب مشت نمونه خروار، به مقایسه برخی از مسائل می‌پردازیم و ضمنا معتقدیم که تورات و انجیل فعلی از جمله کتب تاریخی نوشته افراد عادی از دانشمندان یهود و نصاری است نه وحی و کلام الهی که به حضرت موسی و عیسی علیهما السّلام وحی شده است، لذا مباحث ما تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- اثبات تحریف تورات و انجیل و عدم تحریف قرآن.

۲- خدا در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن.

۳- پیامبران در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن.

۴- گناه بخشی در کتاب انجیل و قرآن.

۵- موضوع صلب و به دار کشیدن عیسی در انجیل و قرآن.

۶- نسب عیسی مسیح در انجیل و قرآن.

۱- اثبات تحریف تورات و انجیل و عدم تحریف قرآن

اشاره

برای اثبات تحریف تورات و انجیل و مصونیت قرآن کریم از هر نوع تحریف و تغییر، بررسی تاریخ و سرگذشت این کتابهای آسمانی لازم است، لذا ما به سر گذشت هر یک از این سه کتاب می‌پردازیم و ضمنا شواهدی برای تحریف و یا مصونیت از تحریف می‌آوریم:

الف- قرآن و سر گذشت آن

در رابطه با تاریخ و سر گذشت قرآن و مصونیت آن از تحریف و اینکه قرآن

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۸

تحقیقا همان کلام الهی و وحی آسمانی است که به وسیله امین وحی، جبرئیل از ناحیه پروردگار جلیل، بر نبیّ اعظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است، در اینجا سخن تازه‌ای را مطرح نخواهیم کرد، زیرا تمامی درسها و مطالبی که تا کنون در این کتاب نوشته شده در همین راستا بوده است بویژه درس پنجم، ششم، هفتم و یازدهم که مستقیما در رابطه با کلام الهی بودن قرآن و عدم تحریف آن تنظیم شده است.

بنابر این، نیازی به تکرار آنها نیست و اهل تحقیق به آن درسها مراجعه کنند به خصوص درس هفتم و یازدهم که در رابطه با عدم تحریف و تاریخ قرآن، تهیّه و تدوین شده است. به هر حال، اینکه قرآن، کلام الهی و وحی پروردگار به پیامبر اسلام است، در آن تردیدی وجود ندارد.

ب- تورات و سر گذشت آن

آنچه اکنون به نام «کتاب مقدس» یهود و نصاری در دسترس عموم است بر دو بخش تقسیم می گردد: عهد عتیق و عهد جدید.

پیروان کلیسا و مسیحیان عالم عموما این هر دو بخش را آسمانی دانسته و به آن با نظر احترام می‌نگرند، اما مردم یهود، تنها عهد عتیق را محترم شمرده و فقط آن را کتاب آسمانی می‌دانند و به «عهد جدید» هیچگونه ایمانی ندارند چرا که به آورنده آن عیسی علیه السّلام مؤمن نیستند.

ما ابتدائا بحثمان را در بیان سرگذشت کتاب مقدس و اثبات تحریف آن از عهد عتیق آغاز می کنیم و سپس به سرگذشت عهد جدید می‌پردازیم:

«عهد عتیق»:

عبارت است از تورات حضرت موسی علیه السّلام و ۳۴ کتاب دیگر، تورات، خود دارای پنج سفر (کتاب) است: سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویانی، سفر اعداد و سفر تثنیه.

قسمت عمده عهد عتیق را سی و چهار کتاب دیگر تشکیل می‌دهند که نامهای آنها بدین قرار است: صحیفه یوشع بن نون، کتاب داوران، کتاب روت، کتاب اول

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۲۹

سموئیل نبی، کتاب دوم سموئیل نبی، کتاب اوّل پادشاهان، کتاب دوم پادشاهان، کتاب اول تواریخ ایام، کتاب دوّم تواریخ ایام، کتاب عزرا، کتاب نحمیا، کتاب استر، کتاب ایّوب، کتاب مزامیر، یعنی زبور داوود، کتاب امثال سلیمان، کتاب جامعه سلیمان، کتاب غزل غزلهای سلیمان، صحیفه اشعیاء نبی، کتاب ارمیای نبی، مراثی ارمیاء نبی، کتاب حزقیال نبی، کتاب دانیال نبی، کتاب هوشع نبی، کتاب یوئیل نبی، کتاب عاموس نبی، کتاب عوبدیاء نبی، کتاب یونس نبی، کتاب میکاه نبی، کتاب ناحوم نبی، کتاب حبقّوق نبی، کتاب صفنیاء نبی، کتاب حجّیء نبی، کتاب زکریای نبی و کتاب ملاکیء نبی «۱».

تورات کنونی که در اولین قسمت عهد عتیق قرار دارد، در اعتقاد مردم یهود و نصاری همان وحی آسمانی است که خداوند بر موسی بن عمران علیه السّلام نازل کرده و به صورت الواحی آن حضرت آن را از کوه طور آورده است.

اما شواهد و مدارک قطعی نشان می‌دهد که متأسفانه آن تورات اصلی از دست رفته و آنچه اکنون به آن نام وجود دارد نوشته

دست خاخامها و زاییده فکر رهبران دینی یهود است.

این حقیقت به حدّی روشن است که نه تنها شخصیتهای بر جسته یهود و نصاری مانند «ریشادسیمون» به آن اعتراف می کنند، بلکه هر محقق منصفی که قدری در این باره بررسی نماید، این واقعیت تلخ را خواهد پذیرفت.

«ویل دورانت» می‌نویسد «ولتر» فیلسوف معروف فرانسوی با یک انتقاد عالی در صحت و اصالت تورات تردید کرده است «۲». و همین نویسنده در جای دیگر می گوید: اینکه آن اسفار چگونه و چه وقت و کجا نوشته شده سؤالی است که پرسیدن آن عیبی ندارد و سبب آن شده که پنجاه هزار جلد کتاب در این باره نوشته (۱) فهرست اسفار عهد عتیق.

(۲) تاریخ فلسفه، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۰

شود و ما آن را در یک بند از این کتاب نقل می‌کنیم و البته جوابی هم در مقابل نخواهد داشت «۱».

شواهدی بر تحریف تورات

برای اثبات تحریف تورات و اینکه تورات کنونی همان وحی آسمانی که بر حضرت موسی نازل شده نیست، شواهد و قرائن بسیاری در دست است که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- بزرگترین و عالیترین سند در این رابطه مطالعه متن تورات است چرا که تورات، داستان مرگ موسی و حوادث بعد از آن و عزاداری مردم بنی اسرائیل را بر وی و مدت عمر او را آشکارا شرح می‌دهد: «پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین مو آب بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین مو آب در مقابل بیت فعور در درّه دفن کرد و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود بنی اسرائیل برای موسی علیه السّلام در عربات مو آب سی روز ماتم گرفتند پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت» «۲».

وجود چنین داستانی در تورات که مربوط به مرگ موسی و عزاداری بنی اسرائیل در مدت سی روز برای اوست به خوبی نشان می‌دهد که این کتاب یک سند تاریخی است که پس از مرگ حضرت موسی علیه السّلام به دست رهبران دینی یهود درباره آن حضرت و حوادث زندگی وی نوشته شده است، آیا با این شاهد روشن و صریح، باز هم می‌توان گفت که تورات فعلی همان مجموعه آسمانی است که بر موسی بن عمران در کوه طور نازل گردیده بود؟! و آیا این وحی خداوند است که بر موسی نازل شده

(۱) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۴۸۶.

(۲) تورات فارسی، سفر تثنیه، باب ۳۴، آیه ۶ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۱

و درباره مرگ او و عکس العمل بنی اسرائیل نسبت به آن سخن می گوید؟!! ۲- تورات (بنا به اعتراف خود) تنها در یک نسخه در الواحی قرار داشت و موسی آن را به دست قبیله و جمعی به امانت سپرده بود تا در هر هفت سال در وقت معیّن، آن را بر بنی اسرائیل بخوانند، آنگاه همین کتاب نقل می کند که موسی بن عمران امناء تورات را خائن و فاسد و گردنکش و فتنه جو خوانده است، اینک به متن این قسمت توجه فرمایید: «و موسی این تورات را برداشته و آن را به «بنی لاوی کهنه» که تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد و موسی ایشان را امر فرموده گفت که در آخر هر هفت سال در وقت معیّن سال انفکاک در عید خیمه‌ها، چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور «یهوه» خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند جمع کن تا بشنوند و تعلیم یافته از «یهوه» خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند» «۱».

طبق آیات فوق، نبی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل امنای تورات و حافظ و نگهبانان آن هستند و هم آنهایند که باید در هر هفت سال یک بار در وقت معیّن این کتاب را بر مردم بخوانند، اما متأسفانه در همین سفر تثنیه در آیات بعدی، این امنا و حافظان تورات، خائن، سرکش و فاسق معرفی شدند: «موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند وصیت کرده گفت: این کتاب را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد، زیرا من تمرّد و گردنکشی شما را می‌دانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیخته‌اید پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من، جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان (۱) تورات سفر تثنیه، آیه ۹- ۱۳ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۲

و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم، زیرا می‌دانم که بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده از طرقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا آنچه در نزد خداوند به دست، خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد» «۱».

با دقّت در آیات فوق شما خود قضاوت کنید، آیا توراتی که نسخه آن منحصر به فرد است و نگهبانان و امنای آن بنا به تصریح همان تورات، گردنکش، متمرد، فاسد، فتنه انگیز هستند باز هم می‌توان نسبت به سرنوشت این کتاب آسمانی اطمینان داشت؟! آیا نمی‌توان مطمئن بود که آن تورات با دست همان امنای فاسد و فتنه انگیز دچار قلب شده و یا حداقل نسخه اصلی آن از دسترس مردم خارج گردیده باشد؟

۳- سومین شاهد اطمینان بخشی که می‌توان از متن تورات برای اثبات آسمانی نبودن آن ارائه داد آیات فراوانی است از این کتاب که داستانها و حوادث را از قول حضرت موسی علیه السّلام نقل می‌کند و مانند یک شاهد و ناظر بیگانه آن را حکایت می‌نماید به عنوان نمونه در سفر اعداد می‌گوید: «و برای جماعت آب نبود پس بر موسی و هارون جمع شدند و قوم با موسی منازعت کرده گفتند کاشکه می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند ... موسی و هارون از حضور جماعت، در خیمه اجتماع آمدند و بر روی خود در افتادند و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد ...» «۲».

و یا در مورد سپردن تورات به امانت به نبی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل، بارها از گفتار موسی چنین تعبیر می‌کند: «و موسی ایشان را امر فرموده» و یا می‌گوید:

«موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تماما گفت» «۳».

آیا این گونه تعبیرات و وجود این نمونه از آیات در تورات گواه روشنی نیست بر (۱) سفر تثنیه، باب ۳۱، آیات ۲۵- ۳۰.

(۲) سفر اعداد، باب ۲۰، آیات ۳- ۷.

(۳) سفر تثنیه، باب ۳۱، آیه ۳۰ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۳

اینکه این کتاب به دست افراد بشر و پیروان موسی بعد از وفات او نگارش یافته و فقط جنبه تاریخی دارد که حوادث زندگی آن بزرگوار و مرگ او را نقل می‌کند؟! ۴- شاهد چهارم برای اینکه تورات اصلی مفقود گردیده و مجموعه آن اکنون در دسترس نیست، آیاتی است که در شاهد دوّم برای اثبات تحریف نقل کرده‌ایم، زیرا طبق آن آیات، موسای کلیم آن الواح را به نبی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل داده تا در کنار تابوت عهد یهوه آن را جای دهند.

بنابر این، تورات در آن صندوق جای داشت اما بالأخره سرنوشت آن چه شد؟ از زبان یکی دیگر از کتابهای عهد عتیق بشنوید، در آنجا چنین نوشته است:

«آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران خانه‌های آبای بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خدا را از شهر داوود که صهیون باشد برآورند ... و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدّس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لاویان آنها را بر آوردند و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش روی تابوت همراه وی ایستادند و اینقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شمار و حساب نمی‌آمد و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الأقداس زیر بالهای کرّوبیان در آوردند ...

و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت» «۱».

طبق این آیات، کاهنان تابوت عهد خداوند (یعنی صندوقی که تورات در آن قرار داشت) را نزد سلیمان آوردند امّا هنگامی که آن را گشودند از تورات در آن اثری نبود و جز دو سنگ در آن چیز دیگری یافت نشد، این است سرنوشت توراتی که در صندوق نزد کاهنان بنی لاوی نگه‌داری می‌شد. (۱) کتاب اول پادشاهان، باب هشتم، آیات ۱- ۱۰ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۴

۵- از جمله مدارک معتبر و مورد اعتمادی که از نظر مسیحیان دارای ارزش و اعتبار خاصی است، اعتراف «قاموس کتاب مقدس» در این باره است:

مسترهاکس- که مترجم کتاب مذکور از انگلیسی به فارسی است- ضمن بحثی که درباره عهد عتیق و عهد جدید دارد با آنکه می‌خواهد از آسمانی بودن این دو عهد حمایت کند با این حالت تحت عنوان «الهامیّت کتاب مقدس» چنین می‌نویسد: «در کلام خداوند بر انبیا و رسلی نازل شده که ایشان نیز بر حسب اصطلاح لغایت بنی نوع بشر، بر آن وحی مقدس متکلم شدند و وحی مسطور را یا خود بنی و رسول بنفسه می‌نوشت و یا به کاتب دیگر رجوع می‌فرمود اما از نسخه‌های اصلی که خود ایشان یا کاتبان ایشان نوشته باشند در دست ما نیست بلکه آنچه فعلا در دست داریم از نسخه‌های اصلی استنساخ شده و هر چند که ایشان در کار خود نهایت دقت و اهتمام را داشتند باز اختلافات جزئی، در آنها دیده می‌شود ...» «۱».

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید نویسنده قاموس، چگونه با صراحت اعتراف می‌کند که نسخه‌های اصلی عهدین در دسترس نیست و آنچه اکنون در اختیار ماست از نسخه‌های اصلی استنساخ شده است.

توراتی که بنا به اعتراف قاموس کتاب مقدس، قدیمی‌ترین نسخه آن، نسخه‌ای است که در قرن دوازدهم یعنی هزار و دویست سال پس از میلاد مسیح به دست جمعی از یهودیان طبریه و سوره نوشته شده باشد آیا هیچگونه تضمینی به اصالت و صحت آن می‌توان یافت؟! و آیا باز هم می‌توان آن را دربست، همان تورات آسمانی دانست که صدها سال قبل از عیسی مسیح بر موسی علیه السّلام نازل گردیده بود؟! تا اینجا ما به قسمتی از شواهد و مدارک قطعی که برای اثبات تحریف تورات کنونی و آسمانی نبودن آن وجود دارد، اشاره کرده‌ایم ولی مدارک منحصر به همین پنج مدرک نیست بلکه مدارک مهم دیگری نیز هست که بیانگر محرّف بودن تورات (۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۱۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۵

کنونی باشد، مهمتر از همه بررسی محتویات این کتاب و خرافات و موهومات بی‌شماری که در آن گنجانده شده است می‌باشد که به خوبی روشن می‌سازد که چگونه آن حقایق آسمانی که بر موسی بن عمران نازل گردیده بود با گذشت زمان و در اثر حوادث به دست رهبران یهود دچار تحریف گردیده و چه مطالب شاخداری را به نام گفتار خداوند در تورات کنونی جای داده‌اند که نه با هیچ حقیقت علمی منطبق است و نه با اصول تعلیمات انبیا سازش دارد. و این موضوع در مباحث آینده در مبحث «خدا و انبیا در دیدگاه عهدین» روشن‌تر می‌گردد که بر احدی پوشیده نمی‌ماند که این کتاب ابدا ارتباطی با وحی و خدا و خود حضرت موسی

علیه السّلام ندارد و جز خرافاتی دستنویس مشتی یهود نمی‌باشد.

تحریف در کتابهای دیگر عهد عتیق

بـا توجه به مطالبی که در رابطه با اثبات تحریف تورات نقل کردیم، ماهیت کتابهای دیگر عهـد عتیق هم به خوبی روشن شـد، زیرا قسـمتی از این مطالب مانند اعتراف نویسنده (قاموس کتاب مقدس) درباره عهد عتیق به طور کلی عام و شامل تمام کتابهایی بود که تحت این عنوان جمع آوری گردیده است.

علاوه بر این، محتویات این کتابها و مطالبی که در آنها طرح شده گاهی به حدی رسوا و ننگین است که انسان، شـرم دارد آن را به یک انسان معمولی نسبت دهـد چه رسـد به آفریدگار جهان یا فرسـتادگان و برگزیدگان او، ما در اینجا به خاطر رعایت اختصار از نقل آن کلمات صـرف نظر می‌کنیم ولی به شـما می‌گوییم: به برخی از آن کتابها حد اقل برای آگاهی از صـحت مدعای ما مراجعه کنیـد از قبیـل: کتـاب غزل غزلهـای سـلیمان، بـاب سوم و چهـارم و پنجم و کتـاب حزقیـال، باب چهارم و کتاب دوم سـموئیل، باب یازدهم و کتاب اول پادشاهان باب یازدهم و اول و دوم پادشاهان باب بیست و سوم و ...

در کتاب غزل غزلهای سلیمان، بدترین مطالب جنسی را به آن پیامبر بزرگ خدا

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۶

نسبت داده و سـخنان بی‌شـرم عـاشق دلـداده‌ای را بـه معشـوقه خـود به خـدای بزرگ منتسب دانسـته و به حسـاب مطـالب آسـمانی می‌گـذارد و البته بایـد بگوییم در عین حـال در تورات کنونی مطالب حق نیز وجود دارد ولی آن دلیل نمی‌شود که این کتاب همان تورات اصلی موسای کلیم است.

ج- عهد جدید و سرگذشت آن

اشاره

عهد جدید عبارت است از انجیلهای چهار گانه و ۲۳ کتاب دیگر بدین ترتیب:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنّا، این چهار کتاب، اسـکلت بنـدی و اصول عهد جدید را تشـکیل می‌دهند و بقیه که به منزله فروع آن هستند بدین قرارند:

رساله‌های پولس رسول به: رومیان، قرنتیان اول، قرنتیان دوم، غلاطیان، افسـّیان، فیلیپیان، کولسّـیان، تسّالو نیکیان اوّل، تسّالو نیکیان دوّم، تیمو تاؤس اول، تیمو تاؤس دوم، تیطس، فلیمون، رساله به عبرانیان، رساله یعقوب، رساله اول پطرس، رساله دوم پطرس، رساله اول یوحنّا، رساله دوم یوحنّا، رساله سوم یوحنّا، رساله یهودا و مکاشفه یوحنّا «۱».

مجموع این بیست و هفت کتاب، عهد جدید را تشکیل می‌دهد و از نظر مردم مسیحی همه آنها آسمانی و مقدّسند.

تاریخچه انجیلها و نویسندگان آنها

بین کتابهای عهـد جدیـد از همه مقـدستر که از نظر مسـیحیت به منزله «مادر» هسـتند انجیلهای چهار گانه‌اند، ولی متأسـفانه آنها هم آسمانی نیستند بلکه زاییده فکر انسانهای عادی و نوشته دست افراد معمولی هستند. (۱) فهرست اسفار عهد جدید (چاپ لندن، سال

۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۷

مدارك و شواهدی که دلالت دارند این انجیلها سالها بعد از عیسی مسیح علیه السّلام به دست دیگران نوشته شده‌اند به حدی قطعی و غیر قابل انکارند که حتی برای متعصّبین از نصاری هم جای هیچگونه انکاری باقی نمی‌گذارند.

دکتر پست، پس از آنکه لغت انجیل را به مژده و بشارت ترجمه می‌کند صریحا می‌نویسد: «معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت (عیسی) است که به اناجیل موسوم گردیده است» «۱».

ملاحظه می‌کنید که این نویسنده متعصّب مسیحی هم اعتراف دارد که این انجیلها، کتابهای تاریخی هستند و نویسندگان آنها (همچون مورخین دیگر) این کتابها را درباره حضرت عیسی علیه السّلام و شرح زندگانی او و داستان به دار زدن و حوادث بعد از آن نوشته‌اند.

«لوقا» که از نویسندگان انجیل است، در ابتدای کتابش با صراحت نوشته خویش را تاریخی معرفی می‌کند و صریحا می‌گوید: مطالب کتاب را به نقل از دیگران نوشته، نه با الهام از خداوند. وی می‌نویسد: «از آن جهت که بسیار دست خود را دراز کردند بسوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته به ترتیب به تو بنویسم ای نیوفس عزیز!» «۲».

از اینگونه اعترافات هم صرف نظر کنیم، اصولا یک مطالعه اجمالی در متن اناجیل کافی است که تاریخی بودن (نه آسمانی بودن) این کتابها را کاملا روشن سازد، زیرا در تمام این اناجیل از شب صلب عیسی و حوادث بعد از صلب به تفصیل یاد می‌شود «۳». (۱) قاموس کتاب مقدس، لغت انجیل، ص ۱۱۱.

(۲) انجیل لوقا، باب اول، آیه ۱- ۴.

(۳) انجیل متی، باب ۲۷، مرقس، باب ۱۵، لوقا، باب ۲۳ و ۲۴ و یوحنا، باب ۱۹ و ۲۰ را ملاحظه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۸

با این حال، آیا باز هم می‌توان این نوشته‌ها را همان انجیل واقعی دانست که روح القدس آنها را بر شخص عیسی علیه السّلام نازل کرده بود، زیرا اگر این انجیلها همانها باشد که بر عیسی علیه السّلام نازل شده بود، چگونه از حوادث شب صلب و وقایع پس از آن سخن می‌گوید؟ اناجیل چهار گانه‌ای که در دسترس ماست قسمتی از دهها انجیل است که بعد از صعود عیسی علیه السّلام به دست افراد مختلف نوشته شده بود.

این اناجیل که تعداد آنها را جمعی از مورخین بیش از صد و بیست ضبط کرده‌اند با یکدیگر اختلاف فراوان و بی‌شماری داشتند «۱» تا بالاخره شورای کلیسا تصمیم گرفت طبق مصالحی، تمام انجیلها را بی‌اعتبار اعلام کرده و تنها به چهار انجیل از بین آنان رسمیّت بخشد از این نظر دکتر پست (نویسنده قاموس کتاب مقدس) هنگامی که درباره انجیل تفصیلاتی را نقل می‌کند از این چهار انجیل، به «انجیلهای قانونی» تعبیر کرده و می‌نویسد: «چهار انجیل قانونی داریم یعنی متی، مرقس، لوقا و یوحنّا و نه اینکه کلیسا آنها را قبول کردند بلکه به زودی پذیرفتند «۲».

از این قسمتها هم که چشم بپوشیم با در نظر گرفتن موقعیت نویسندگان این اناجیل، نمی‌توان این کتابها را همان انجیل عیسی علیه السّلام دانست که بر شخص مسیح نازل شده بود، زیرا دو نفر از این نویسندگان چهار گانه، یعنی متی و یوحنّا اگر چه (بنا به عقیده مسیحیین) از حوارین بودند ولی «مرقس و لوقا» از حوارین عیسی علیه السّلام هم نبودند و از میان آن دو نفر حواری هم با آنکه «متی»، مقدم بود و اولین انجیل را او به نگارش در آورده، با اینحال تاریخ نگارش آن بعد از داستان صلب عیسی علیه السّلام و ناپدید شدن آن حضرت از بین اجتماع بوده است.

دکتر پست درباره انجیل متی می‌نویسد: «زمان تصنیف آن انجیل معلوم نیست (۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۱۹ در لغت کتاب مقدس، به کثرت اختلاف بین اناجیل اعتراف کرده و صریحا می‌نویسد: «چون نسخه عهد جدید یونانی بسیار شد بدان لحاظ اختلافات آن بیشتر از اختلافات عهد عتیق گردیده است».

(۲) قاموس کتاب مقدس، ص ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۳۹

ولی به هر صورت همه تصدیقات قدیم دلالت می‌کنند که پیش از اناجیل دیگر انتشار یافت، برخی بر آنند که در سال ۳۸ میلادی و بعضی بر اینکه ما بین سال پنجاه و شصت تصنیف شد «۱». و تاریخ نگارش انجیل لوقا را هم بعد از صعود عیسی در سال ۶۳ میلادی ضبط کرده‌اند «۲».

درباره مرقس هم هر چند تاریخ احتمالی انجیل او در دست نیست اما با در نظر گرفتن آنکه او از حواری عیسی علیه السّلام نبوده و انجیل وی قطعا بعد از انجیل متی بوده است، طبعا باید نگارش آن بعد از ۳۸ یا ۶۰ میلادی باشد، زیرا تاریخ نوشتن انجیل متی (اولین انجیل که به نگارش در آمده بود) بین سال ۳۸ و ۶۰ میلادی مردد بود.

اما یوحنّا گر چه بنابر احتمال بیشتر که مورخین می‌دهند وی یوحنّای حواری است (نه یوحنای شیخ) ولی با این حال با شواهدی که در دست است به طور اطمینان انجیل او آخرین انجیل است که نوشته شده است «۳». و با این حساب باید حتما این کتاب بعد از سال ۶۳ میلادی نوشته شده باشد (که تاریخ نگارش انجیل لوقاست).

بنابر این، اناجیل چهارگانه و یا به عبارت صحیحتر: این چهار کتاب تاریخی که به نام «انجیل» درباره عیسی علیه السّلام نوشته شده، سالها بعد از صعود عیسی علیه السّلام و ناپدید شدنش از بین اجتماع بوده است، با این حال و با گذشت آن همه زمان و فاصله طولانی که بین ناپدید شدن عیسی مسیح علیه السّلام از بین مردم و نوشتن انجیلها وجود داشت، آیا باز هم می‌توان آنها را همان کتاب آسمانی دانست که به وسیله روح القدس بر حضرت مسیح علیه السّلام نازل گردیده بود «۴»؟! به هر حال، گر چه مسیحیها این اناجیل را کتاب آسمانی می‌دانند ولی با توجه به مطالب یاد شده و مراجعه به متن این اناجیل، روشن می‌شود که یقینا اینها کتابهایی (۱) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۸۲.

(۲) قاموس کتاب مقدس، ص ۷۷۲.

(۳) قاموس کتاب مقدس، ص ۹۶۴.

(۴) قرآن و کتابهای آسمانی دیگر، از شهید سید عبد الکریم هاشمی نژاد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۰

هستند که بعد از عیسی مسیح نوشته شده و جنبه تاریخی دارند احیانا مشتمل بر وحی آسمانی نیز هستند اما نه آنکه کاملا یک کتاب آسمانی باشند.

۲- خدا در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن

اشاره

پس از بررسی عهدین و قرآن از لحاظ اصالت آنها و اینکه قرآن همان وحی و کلماتی است که بر پیامبر اسلام نازل شده و بدون هیچ تغییر و تحریفی به اصالت خود باقی مانده است ولی عهدین تحریف شده و اساسا تغییر یافته‌اند و نمی‌توان آن را همان کتابهای آسمانی حضرت موسی و عیسی علیهما السّلام دانست.

اینک در مطلب دوم نوبت به بررسی محتوای عهدین و قرآن رسیده و می‌خواهیم ببینیم از چه محتوایی برخوردارند؟ در این بررسی (که هم شامل این بحث و هم مباحث بعدی است) متأسفانه به حقایق بسیار تلخ و دردناکی درباره عهدین بر می‌خوریم و به خوبی می‌بینیم که چگونه در طول تاریخ، دهها مطالب خرافی، موهوم، کفر آمیز و گاهی هم کودکانه را جمعی از خدا بی‌خبران در این کتابها جا داده و آنها را به آفریدگار جهان و فرستادگان پاک و معصوم او نسبت داده‌اند.

البته موضوع بحث ما (خدا در دیدگاه تورات و انجیل و قرآن) بسیار دامنه‌دار است که بررسی تفصیلی آن از دیدگاه این کتب، یقینا از حوصله این نوع نوشتار خارج است ولی ما از باب اینکه «مشت نمونه خروار است» به بعضی از مطالب مربوط اشاره و مقایسه می‌کنیم تا استحکام و عظمت قرآن و بی‌پایگی و سستی عهدین در این رابطه روشن شود، بقیه را «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

خدایی که در تورات معرفی شده

اشاره

متأسفانه تصویری که تورات از خدا می‌دهد، موجودی است مانند انسان راه می‌رود! آواز می‌خواند! جاهل و نادان است! دروغ می‌گوید! ناتوان و ضعیف است!

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۱

مکر و حیله دارد! حسود و بخیل است! بی‌دلیل مجازات می‌کند! کار قبیح از او صادر می‌شود! بالاخره جسم است و برای او شریک متصوّر است و ...!

ممکن است سخنان فوق، ابتدائا چندش آور و نادرست تلقی شود ولی پس از مراجعه به آیات تورات معلوم می‌شود که وضع، بدتر از اینهاست که ما به تصویر کشیده‌ایم، اینک به برخی از آیات عهد عتیق (تورات) در این رابطه می‌پردازیم:

الف-

تورات هنگامی که داستان خلقت آدم و حوا را نقل می‌کند، پروردگار قادر و توانای عالم را چنین معرفی می‌کند:

«و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. و خداوند خدا، هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را ... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد ...

و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت:

آیا خدا حقیقتا گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.

مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از

میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد، آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند، و آواز خداوند خدا را شنیدند که هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از خداوند خدا در میان درختان باغ نهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آواز تو را در

باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم، گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از این درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟

آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم، پس خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم ... خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیك و بد گردید اینك مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات گرفته و بخورد و تا به ابد زنده ماند، پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند، پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن کرّوبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند» «۱».

با دقت در آیات فوق، علاوه بر اینکه این مطالب بر خلاف عقل و افسانه به نظر می‌رسد مطالب ذیل به روشنی از آن استفاده می‌شود:

الف- نسبت دروغ به خداوند، چرا که می‌گفت: خداوند گفت از این درخت مخورید که می‌میرید!، در حالی که نمی‌مردند بلکه دانا و عارف به نیك و بد می‌شدند! ب- نسبت بخل به خداوند، چرا که خدا نمی‌خواست آدم و حوّا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاوید پیدا کنند! ج- امکان مثل و شریك برای خداوند، چراكه خدا می‌گفت: همانا انسان مثل یکی از ماها شده است ...!

د- نسبت حسد به خداوند، چنانکه از جمله فوق استفاده می‌شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشك می‌برد و لذا به سرعت او را از (۱) سفر پیدایش (تکوین) باب دوم و سوم، ص ۲ و ۳ و ۴ تورات فارسی (کتاب مقدس) چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی.

بهشت اخراج کرد که تا مبادا دست به درخت حیات دراز کند و زندگی جاوید هم نصیب او شود! ه- نسبت جسم به خداوند، چرا که می‌گفت: خداوند هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید! و- نسبت جهل به خداوند، زیرا خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می‌گذرد بی‌خبر است، لذا صدا زد: آدم کجا هستی و آدم و حوا را در لابلای درختان نمی‌دید و از جای آنها باخبر نبود! ز- نسبت کار قبیح به خداوند، زیرا از جملات مختلف این دو فصل استفاده می‌شود که خداوند اصرار داشت که آدم و حوّا، برهنه باشند و ندانند و به زشتی آن آگاه نباشند! ح- مار از خداوند دلسوزتر است، خواه مراد از مار شیطان باشد یا همان حیوان معروف چه اینکه او انسان را به علم و دانش دعوت می‌کرد در حالی که خداوند اصرار داشت که آن دو همچنان جاهل باشند.

ط- مار از انسان عاقلتر و فهمیده‌تر است، چون او خاصیت درخت معرفت را می‌دانست ولی انسان به آن آگاهی نداشت! ی- آدم به جرم آدم شدن و آگاه شدن از بهشت اخراج شد.

و مطالبی دیگر که باز با دقت در جملات فوق از آنها استفاده می‌شود.

از چنین خدایی البته جای تعجب نیست، هنگامی که آدم را از بهشت بیرون می‌راند، فرشتگانی را با شمشیر آتشبار که به هر سوی گردش می‌کرد، در سر راهی که به درخت حیات می‌رسند بگمارد تا مبادا آدم به طور مخفیانه و قاچاقی خود را به درخت حیات

برساند و از آن هم تناول کند و در نتیجه خدا گردد!!!

ب-

خدایی که تورات معرفی می کند، کشتی هم می گیرد و متأسفانه مغلوب می‌شود، یعنی تورات خدا را به صورت مردی معرفی کرده که وارد خیمه یعقوب پیغمبر می گردد و از سر شب تا صبح با او کشتی می گیرد ولی از بس ضعیف است

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۴

مرتب در برابر یعقوب کشتی را می‌بازد و به زمین می‌خورد!!، تورات می‌نویسد:

«و یعقوب تنها مانـد و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت و چون او دیـد که بر وی غلبه نمی‌یابـد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد، پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد، گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم، به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب، گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانـده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی و یعقوب از او سؤال کرده گفت: مرا از نام خودت آگاه ساز؟ گفت:

چرا اسـم مرا می‌پرسـی و او را در آنجـا برکت داد و یعقـوب آن مکـان را «فینیئیـل» نامیـده گفت: زیرا خـدا را روبرو دیـدم و جـانم رستگار شد» «۱».

این هم تصویر دوّمی بود که تورات فعلی از خـدا ترسیم کرده است، خدایی هوسباز که هوس قهرمانی کرده و به صورت مردی بر یعقوب ظاهر شده که شاید او را بر زمین بکوبد ولی متأسفانه در دست یعقوب مغلوب می‌شود و بالاخره با دادن رشوه‌ای به یعقوب خود را از چنگال او می‌رهاند!!! شما را به خدا در دنیای علم و فرهنگ و صنعت و پیشرفته کنونی می‌توان توقّع داشت مردم در برابر چنین خـدایی کرنش کننـد و آن را به خـدایی بپذیرنـد و عبودیت در برابر او را برای خود مایه افتخار و کمال بداننـد؟ مردم اروپا و غرب از چنین خدایی گریختند، اگر خدایی سبحان برای آنها معرفی می‌شد شاید این گونه از خدا نمی‌بریدند.

ج-

خـدای تورات، بت پرسـتان را نیز به پیامبری بر می گزینـد. کتاب تورات خـدا را تا آنجا نادان و بی‌اطلاع از آینده معرفی می کند که می گوید: آفریدگار جهان، فردی را به مقام پیامبری بر می‌انگیزد و او را مأمور هدایت خلق به سوی خویش می‌نماید که همان پیامبر بعدا بت ساز و بت پرست از کار در می‌آید و به جای دعوت نمودن مردم (۱) سفر پیدایش، باب سی و دوم، آیات ۲۴- ۳۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۵

به عبادت خدا، آنان را به پرسـتش بت دعوت می کند!! این داستان طبق نقل تورات، مربوط به حضرت هارون، برادر حضرت موسی علیه السّلام است که هر دو برای هدایت بنی اسرائیل مبعوث شدند و همواره مورد خطاب وحی خداوند بوده‌اند ولی بعدا هارون بت ساز و بت پرست از کار در آمد.

در تورات داستان ساختن گوساله را برای بنی اسرائیل و دعوت آنان را برای پرستش به هارون نسبت می‌دهد:

«و چون قوم دیدنـد که موسـی در فرود آمـدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شـده وی را گفتنـد برخیز و برای ما خـدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی‌دانیم او را چه شده است؟

هارون به ایشان گفت: گوشوارهای طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شـماست بیرون کرده نزد من بیاوریـد، پس تمامی

قوم، گوشواره‌های زرّین را که در گوشهایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته با قلم نقش کرد و از آن گوساله‌ای ریخته شده ساخت و ایشان گفتند: ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند و چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده گفت: فردا عید یهوه می‌باشد و بامدادان برخاسته قربانیهای سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب بر پا شدند و خداوند به موسی گفت روانه شده به زیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده‌ای فاسد شدند ...» «۱».

آری، این آن خدای جاهل و نادانی است که تورات کنونی به بشر معرفی می‌کند!!! خدائی که حتی از مآل کار پیامبران خود آگاه نیست، زیرا هارون را به مقام نبوت بر می‌گزیند اما این پیغمبر بر خلاف تشخیص خدا بت ساز، از کار در می‌آید (۱) تورات سفر خروج، باب ۳۲، آیات ۱- ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۶

و گوساله می‌سازد و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت می‌کند و آن روز را روز عید یهوه خدای بنی اسرائیل معرفی می‌کند.

البته می‌دانید که در قرآن کریم داستان گوساله مربوط به سامری است که هارون با او به مبارزه برخاسته و سپس موسی او را دستگیر کرده و نقشش را بر آب نمود.

خدایی که در انجیل معرفی شد

خدا را از دیدگاه تورات ملاحظه کرده‌اید که حتی از انسانهای معمولی هم کمتر و ضعیف‌تر بود، اینک می‌خواهیم خدا را از دیدگاه انجیل و عهد جدید ملاحظه کنیم، متأسفانه خدا در عهد جدید وضع بهتری از آنچه در عهد قدیم داشت ندارد و در اینجا نیز خدا در حدّ انسان پایین آورده شده و برای او شریک و حتی پسر معرفی شده که همانند انسانها زاد و ولد دارد!! انجیل، حضرت عیسی مسیح را به نام خدا معرفی می‌کند، همان عیسای مسیحی که از مادر زاییده شده راه می‌رفت، غذا می‌خورد، گرسنه و تشنه می‌شد، قضاء حاجت می‌نمود، در دست یهودیان گرفتار می‌گردید و بر بالای دار می‌رفت!!! انجیل از قول عیسی درباره خداوند چنین می‌نویسد:

«من و پدر یک هستیم، آنگاه یهودیان باز سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند، عیسی بدیشان جواب داد از جانب پدر خود: بسیار کارهای نیک به شما نمودم به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟ یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی، عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید، پس اگر آنان را که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده به جهان فرستاد بدو می‌گویید کفر می‌گویی از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم، اگر اعمال پدر خود را بجا نمی‌آورم به من ایمان می‌آورید و لکن چنانچه بجا می‌آورم هر گاه به من ایمان

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۷

نمی‌آورید، با اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او ...» «۱».

در آیات فوق، عیسی خود را پسر خدا معرفی می‌کند ولی خود را با پدر یکی می‌داند و در برابر اعتراض مردم یهود (که چرا خود را خدا خوانده‌ای) نه تنها هیچگونه انکاری از خود نشان نمی‌دهد بلکه صریحا برای اثبات مدعای خویش داد سخن داده و در پایان می‌گوید: «من و پدر یک هستیم!!!».

در عهد جدید و کتب دیگر، علاوه بر اناجیل از الوهیت عیسی و یا پسر خدا بودن عیسی بسیار سخن گفته شد که ما به خاطر رعایت اختصار به دادن آدرس آنها اکتفا می‌کنیم، به عنوان نمونه مراجعه کنید به: انجیل مرقس، باب ۱۲ از آیه ۳۵ به بعد، انجیل

متی، باب ۲۲ از آیه ۴۲ به بعد و باب ۲۱ آیه ۱ به بعد و باب ۱۶ از آیه ۱۵ به بعد.

و انجیل یوحنا باب اول. و رساله پولس به رومیان باب اول و مکاشفه یوحنا باب ۲۲ از آیه ۲۱ به بعد.

به هر حال، خدای انجیل یا خود عیسی است و یا پدر عیسی، این است که دانشمندان حاضر نیستند خدای انجیل را بپرستند. «موریس مترلینگ» نویسنده معروف بلژیکی در یکی از نوشته‌های خود می‌گوید: من به آن خدایی که کلیسا به بشر معرفی می‌کند ایمان ندارم، من آن خدایی را ستایش می‌نمایم و به او ایمان دارم که او را در زوایای قلب خود جستجو می‌کنم».

دانشمندان غربی با صراحت گفته‌اند که: یکی از عوامل مهم انکار خداوند به وسیله برخی از دانشمندان، معرفی غلط و نادرست کلیسا و مکتب انجیلهای موجود از آفریدگار بزرگ جهان است.

دانشمند معروف «والتر اوسکار لندبرگ» می‌نویسد: در خانواده‌های مسیحی، اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان، ایمان می‌آورند مثل اینکه (۱) انجیل یوحنّا، باب دهم، آیات ۳۰- ۳۹ (چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ میلادی).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۸

بشر به شکل خدا آفریده شده است، این افراد هنگامی که وارد محیط علمی می‌شوند و به فرا گرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می‌ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خداوند نمی‌تواند با دلایل منطقی و مفاهیم علمی جور در بیاید و بالنتیجه بعد از مدتی که امید هر گونه سازش از بین می‌رود مفهوم خدا نیز بکلی متروک و از صحنه فکر خارج می‌شود و احساس اینکه در ایمان به خدا قبلا اشتباه شده و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می‌شوند که شخص از نارسائی این مفهوم بیمناک می‌شود و از خدا شناسی اعراض و انصراف حاصل کند «۱».

خدایی که در قرآن معرفی شد

اشاره

با مراجعه به قرآن، روشن می‌شود خدایی که قرآن معرفی می‌کند، نه تنها هیچیک از آن نقایص را که در کتب عهدین به خدا نسبت داده می‌شد، ندارد بلکه واجد همه کمالات است. و به تعبیر بهتر: خدای قرآن از هر عیب و نقصی مبرّا و واجد همه کمالات است. و از هر صفتی که سبب تشبیه او به مخلوق و یا نشانه جسمیت او و یا جهل و عجز او باشد مبرّا و منزّه است، اینک به برخی از آیات اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند، همانند و مثل ندارد:

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ «۲»، یعنی: «هیچ چیزی شبیه و مانند خداوند نیست و او شنوا و بیناست».

این آیه، مردم را بر حذر داشت از اینکه خدا را به موجودی از موجودات جهان هستی تشبیه کنند و خدا را برتر از هر چیز دانسته است، زیرا موجودات این عالم یا ماده‌اند و یا نیرو و انرژی و این دو از سنخ هم هستند و طبق این آیه خداوند نه مانند ماده است و جرم، و نه مانند انرژی و نیرو و لذا خواص عالم مادی در او نیست.

۲- چشمها او را نمی‌بینند ولی او به همه چیز احاطه دارد:

(۱) اثبات وجود خدا، ص ۵۱ (چاپ اول).

(۲) سوره شوری، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۴۹

لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ «۱».

یعنی: «دیده‌ها او را درک نمی‌کنند ولی او دیده‌ها را درک می‌کند و لطیف و خبیر است».

۳- خداوند قادر مطلق است:

در قرآن کریم آنجا که از قدرت خداوند سخن به میان می‌آید، نه تنها مانند تورات و انجیل او را موجودی ضعیف و ناتوان معرفی نمی‌کند بلکه وی را قادر بر انجام همه چیز و فرمانروای آسمان و زمین می‌خواند و می‌گوید: وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ «۲»؛ یعنی: «او بر انجام هر کاری تواناست».

فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض «۳»؛ یعنی: «پدید آورنده آسمانها و زمین است».

لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «۴»؛ یعنی: «کلیدهای آسمانها و زمین در دست اوست».

وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ «۵»؛ یعنی: «وقتی به کاری فرمان داد جز این نیست که بگوید باش، پس می‌شود».

۴- خداوند عالم مطلق است:

وقتی قرآن کریم درباره علم خداوند سخن می گوید می‌فرماید: إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیماً «۶».

یعنی: «اگر چیزی را آشکار سازید یا پنهان دارید، همانا خداوند به همه چیز دانا و عالم است».

و در آیه دیگر می‌فرماید: عالِمِ الْغَیْبِ لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ ... «۷». (۱) سوره انعام، آیه ۱۰۳.

(۲) سوره شوری، آیه ۹.

(۳) سوره شوری، آیه ۱۱.

(۴) سوره شوری، آیه ۱۲.

(۵) سوره بقره، آیه ۱۱۷.

(۶) سوره احزاب، آیه ۵۴.

(۷) سوره سبأ، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵۰

یعنی: «خداوند عالم به امور پنهانی است و از او مثقال ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن، مستور نمی‌شود».

۵- خداوند فرزند ندارد:

در محیطی که افکار همگان آکنده از سخنان انجیل درباره خداست و مسیحیت با صدایی رسا عیسی را فرزند خدا می‌خواند، قرآن با صراحت تمام می گوید: ما کانَ لِلَّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ «۱».

یعنی: «در شأن خدا نیست که برای خود فرزند بگیرد».

و در آیه دیگر می گوید: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ «۲».

یعنی: «خدا برای خود فرزندی اختیار نکرده و با او خدایی (که شریک وی باشد) نیست».

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ «۳».

یعنی: «ای پیامبر! بگو ستایش می کنم خدایی را که برای خود فرزندی انتخاب نکرده و برای او در حکومت بر جهان هستی شریکی نیست».

در روایات اسلامی وارد شده که: جمعی از یهود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تقاضا کردند که خدای خود را برای ما توصیف نما، در پاسخ آنان سوره توحید از جانب خداوند بر آن حضرت نازل شده و خطاب به پیامبر می گوید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.

یعنی: «ای پیامبر! بگو: او خدای یگانه است، صمد است نه فرزند کسی است و نه دارای فرزند است و هیچ موجود، کفو و همتای او نیست».

در این سوره قرآن با بیانی رسا و صراحتی کافی درباره خداوند سخن گفته است، ابتدا او را یگانه معرفی کرد، یعنی نه موجودی همانند اوست و نه او دارای ترکیب (۱) سوره مریم، آیه ۳۵.

(۲) سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

(۳) سوره اسراء، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵۱

و اجزاء است تا از این رهگذر عقیده خرافی و کفر آمیز تثلیث را که از مکتب انجیلهای ساختگی (نه انجیل واقعی) سر چشمه گرفته بود از صحنه دلها و مغزهای مردمان پاک گرداند.

و سپس می گوید خدا «صمد» است، در روایات اسلامی درباره «صمد» معانی گوناگونی نقل شده است «۱» لکن جالبتر از همه تفسیری است که درباره این کلمه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همچنین از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام نقل شده است، طبق این نقل «صمد» این گونه تفسیر و معنا شده است: «الصّمد الّذی لا جوف له ...» یا فرموده‌اند: «الّذی لیس بمجوّف» «۲» یعنی چیزی که تو خالی نیست وجوف ندارد آن را «صمد» می گویند.

این تفسیر جزء معجزات قرآنی است، چون در روزگاری که بشر به علم دست نیافته بود این سخن جز از سر چشمه وحی ممکن نبود، زیرا در عصر علم روشن شد که آنچه کلمه «ماده» بر آن اطلاق می‌شود و تو خالی و مجوّف است، چون همه چیز از اتمها تشکیل شده و داخل اتم را خلأ عجیبی در بر گرفته و بین هسته مرکزی- پروتون و نترون- و الکترونها که به گرد آن در گردشند، خلأ و فاصله فراوانی وجود دارد.

با این حساب قرآن می گوید: خدا «صمد» است یعنی مجوّف و توخالی نیست یعنی از جنس ماده نیست.

آری بی‌جهت نیست که امام باقر علیه السّلام ضمن حدیثی می‌فرماید: «... لو وجدت لعلمی الّذی اتانی اللّه عزّ و جل حملهٔ لنشرت التّوحید و الاسلام و الایمان و الدّین و الشّرایع من الصّمد ...» «۳».

یعنی: «اگر برای علمی که خدا به من عنایت فرموده حمله و افراد آماده‌ای را می‌یافتم هر آینه تمام مباحث توحید و اسلام و همه شرایع و دین را از کلمه «صمد» (۱) ر. ک: بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۳ به بعد.

(۲) بحار، ج ۳، ص ۲۲۳.

(۳) بحار، ج ۳، ص ۲۲۵.

استخراج و بیان می‌نمودم».

بنابر این، کشف معنای واقعی «صمد» و تحقیق پیرامون این حقیقت خود کلیدی است که با استفاده از آن می‌توان به حقایق بسیاری دست یافت.

آیاتی که در قرآن کریم در توصیف حضرت حق تعالی وجود دارد بسیار است و اسماء حسنی حضرت حق تعالی خود در حدی است که بررسی همه آنها نیاز به تدوین کتاب مستقل دارد، مقصود ما در اینجا تنها اشاره‌ای بود بر اینکه بین آنچه در قرآن آمده با آنچه در عهدین وجود دارد تفاوت از آسمان تا زمین یا بیشتر از آن است و بالاخره خدای قرآن، خدایی است که از هر عیب و نقص منزه و مبرّا و واجد همه کمالات است و هر صفتی که شایسته نقص در آن باشد بر خدا روا نیست، بر خلاف خدای عهدین که واجد همه نقایص بوده است.

۳- پیامبران در دیدگاه تورات، انجیل و قرآن

اشاره

پس از بررسی و مقایسه مطالبی که در عهدین و قرآن در رابطه با خدا وجود داشت اینک می‌خواهیم نظر تورات و انجیل و قرآن را در پیرامون انبیای الهی بررسی و مقایسه کنیم تا معلوم شود که تورات و انجیل کنونی تحریف شده، چه نظرات ناروایی نسبت به انبیای عظام علیهم السّلام دارد ولی قرآن کریم دامن همه آنها را از نقایص و بدیها پاک و منزه می‌داند و برای آنها مقام عصمت قائل است:

تورات و انجیل درباره انبیا چه می‌گویند؟

اشاره

متأسفانه با مراجعه به تورات و انجیل، مشاهده می‌شود که بدترین گناهان به انبیای الهی نسبت داده شده، یعنی همانهایی که از طرف پروردگار عالم برای هدایت و تهذیب نفوس بشر مبعوث شده بودند، خود مرتکب بدترین و شنیع‌ترین گناهان می‌شدند!!! چه حقیقتی دردناکتر از این که کتابی که به نام کتاب آسمانی یهود و نصاری در دسترس مردم قرار دارد و مورد احترام همه آنهاست و توقع هم این

است که بقیه ملل نیز به این کتاب، با دیده احترام و کتاب آسمانی بنگرند، این همه گناهان را به انبیا نسبت می‌دهد، یعنی همانهایی که مأمور بودند که به مردم بگویند گناه نکنید و گناه پلیدی است، در اینجا به عنوان نمونه به برخی از آن مطالب اشاره می‌کنیم:

الف- لوط پیغمبر با دختر خود زنا کرده است!!!:

حضرت لوط یکی از پیامبران بزرگ و از فرستادگان الهی است و از نظر قرآن همانند همه انبیای پاک و معصوم است، اما با کمال تأسّف، تورات به این برگزیده خداوند، ننگین‌ترین گناه یعنی زنای با دختر را در حال مستی نسبت می‌دهد در حالی که این نوع گناه حتی از کثیف‌ترین انسان معمولی هم ممکن است سر نزند. به هر حال تورات می‌نویسد:

«و لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد، زیرا ترسید که در صوغر بماند پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کلّ جهان، به ما در آید، بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم!! پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم!!! آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد، پس هر دو دختر لوط از پدر حامله شدند و آن بزرگ، پسری زایید او را «موآب» نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است و کوچک نیز پسری بزاد و او را «بن عمّی» نام نهاد وی تا به حال پدر بنی عمّون است!!» «۱».

ملاحظه می‌کنید که تورات با تمام وقاحت چه نسبت ناروایی به این پیامبر معصوم (۱) تورات، سفر پیدایش، باب ۱۹، آیه ۳۰– ۳۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵۴

می‌دهد، آیا راستی این کتاب با این محتویات، ممکن است آسمانی باشد و آیا می‌توان آن را به خدا نسبت داد؟ و آیا غیر از این است که اگر چنین عملی را به شخصی آلوده و پلید نسبت دهند، اهانت است چه رسد به پیامبر معصوم؟!

ب– هارون پیغمبر بت ساز و مشرک است!!!:

یکی از عظیمترین گناهان که مهمترین هدف انبیا، مبارزه با آن بود، «شرک» است و اولین اصلی که در مکتب همه انبیا وجود داشت، دعوت به سوی خدای یگانه و پیکار نمودن با مشرک و کفر بوده است، ولی متأسفانه تورات کنونی، پس از آنکه هارون برادر حضرت موسی را شریک نبوت وی دانسته و او را پیامبر معرفی می‌کند «۱»، آنگاه او را نه تنها مشرک و گوساله پرست می‌شمرد بلکه ساختن گوساله و دعوت بنی اسرائیل را برای پرستیدن آن به هارون، یعنی همان شریک موسی در نبوت نسبت می‌دهد و چنین می‌گوید:

«و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند بر خیز و برای ما خدایان بساز ...» «۲».

ما چون عینا همین عبارت را در ضمن مطالب قبلی (خدا در دیدگاه عهدین و قرآن) در صفحات پیشین (۳- خدای تورات، بت پرستان را نیز به پیامبری بر می‌گزینند) آورده‌ایم، از نوشتن دوباره آن صرف نظر می‌کنیم، بدانجا مراجعه کنید.

ج– نوح نبی، شراب می‌نوشد!!!:

از جمله گناهانی که تورات به انبیا نسبت می‌دهد، نوشیدن شراب است، از جمله به شیخ المرسلین حضرت نوح نسبت می‌دهد که شراب می‌نوشد، آن هم نه تنها شراب می‌نوشید بلکه در این کار چنان افراط می‌کرد که مست و بیهوش شده بر روی زمین می‌افتاد. اینک متن تورات را در این باره می‌آوریم: (۱) سفر لاویان، باب یازدهم، آیه یک و باب چهاردهم، آیه ۳۳.

(۲) تورات، سفر خروج، باب ۳۲، آیات ۱- ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۵

«و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند و نوح از مستی به هوش آمده دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود» «۱».

د- ابراهیم در برابر حاکم ستمگر، ساری زنش را خواهر خود دانست!!!:

در تورات آمده است وقتی ابراهیم خواست وارد مصر شود، به زنش «سارا» گفت:

چون تو زن زیبا و نیکو منظری، اگر مردم مصر بدانند که تو زن من هستی مرا می‌کشند و تو را زنده نگه می‌دارند، پس بهتر اینکه من می‌گویم تو خواهر من می‌باشی تا شاید مرا نکشند، ولی وقتی که وارد مصر شدند، مردم سارا را دیدند و از زیبایی او برای فرعون حاکم وقت سخن گفتند، فرعون ابراهیم را به دربار طلبید و بخاطر سارا به ابراهیم احسان بسیار کرده اموال فراوان از گاو و گوسفند و خر و عبید و اماء داده است و سارا را به زنی گرفت، لکن خداوند فرعون و اهل خانه او را به بلاهای بسیار مبتلا ساخت و فرعون ابراهیم را خواست و گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجه توست؟ چرا گفتی او خواهر من است؟ که او را به زنی گرفتم و الآن اینک زوجه تو او را برداشته و روانه شو ...» «۲».

شما را به خدا یک انسان معمولی عادی مال پرست چنین می‌کند که زن جوان خود را به دروغ خواهر خود بخواند و دیگری آن را به زنی بگیرد و به او مال بسیار دهد تا ابراهیم پیغمبر چنین کند؟ از لحن کلام فرعون پیداست که اگر از اول می‌دانست که سارا زن ابراهیم است با او کاری نداشت چون با زن شوهردار کاری نداشتند، به هر حال، فرعون از ابراهیم، با غیرت‌تر بود!!! (۱) تورات، سفر پیدایش، باب نهم، از آیه ۲۰ به بعد.

(۲) تورات، سفر پیدایش، باب دوازدهم، آیات ۱۱- ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۵۶

ه- داستان عجیب تقلّب در نبوّت!!!:

از همه زننده‌تر و عجیب‌تر، داستان پیامبری یعقوب (اسرائیل) است که با چه حقه و کلکی این مقام را از پدرش «اسحاق» گرفته و برادر بزرگترش «علیو» را از آن محروم ساخته است! ما به خاطر رعایت اختصار از آوردن متن عبارات تورات در اینجا خود داری می‌کنیم و حاصل مطلب را بیان می‌کنیم «۱»:

حاصل داستان این است که اسحاق دو پسر داشت، بزرگتر به نام «علیو» و کوچکتر به نام «یعقوب» در اواخر به هنگامی که نابینا شده بود تصمیم گرفت پسر بزرگتر را وصی و جانشین خود کند و به او برکت دهد یعنی مقام نبوت و رسالت و راهبری خلق را به او واگذارد ولی یعقوب حیله‌ای به کار زد و لباس برادر بزرگتر را به فرمان مادرش (که به او علاقه بیشتر داشته و مایل بود او جانشین اسحاق گردد) در بر کرد و قطعه پوست گوسفندی را به دستها و گردن خود بست، زیرا بدن برادرش پشمالود بود و ممکن بود راز او نزد پدرش فاش گردد (انسانی تا این اندازه پشمالود که بدنش مثل گوسفند باشد در نوع خود، راستی عجیب است)

بالاخره بـا دروغ و تردستی و حیله و نیرنگ، خود را به جای برادر بزرگتر جا زد و پـدر پیر هم با اینکه صـدای او را شـناخت تنها با لمس دست پشـمالود او قناعت کرده و در حق او دعا کرد و به او برکت داد، یعنی او را وصـی و جانشـین و سـرپرست خانواده خود ساخت.

برادر بزرگتر هنگامی که از ماجرا آگاه شـد، گریه تلخی سر داد اما کار از کار گذشـته بود و وقتی که از پـدر تقاضا کرد به او هم برکت دهـد، پاسـخ شـنید که برکت دیگری باقی نمانـده و آنچه بود برادرش یعقوب برده است و قابل تجدید نظر نیست! عجب این است که خـدای اسـحاق نیز عمـل او را تأییـد نمـود و مقـام نبـوت را به مردی حیله‌گر و دروغگـو و مزوّر داد و به گفته تورات او را بـارور و بسـیار گردانیـد و صـاحب جمـاعت و امتهـا و وارث ملـك و افتخارات ابراهیم پیغمبر بزرگ خود (۱) ر. ك: تورات، سـفر تکوین، فصل ۲۷، آیات ۱- ۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵۷

ساخت، نه تنها خاندان اسحاق بلکه سایر مردم نیز موظف به پیروی از او و کرنش در برابر وی شدند.

این افسانه دروغین و مضـحك را چگونه می‌توان به عنوان وحی آسمانی معرفی کرد؟ اگر یك مقام ساده معمولی را کسی به دروغ و حیله تصاحب کنـد، فی المثل یك لباس ساده افسـری بپوشد، پس از کشف حقیقت نه تنها از او سـلب می‌کنند و لباس را از تنش بیرون می‌آورند بلکه او را بخاطر این عمل مجازات می‌کنند، ولی مقام نبوت و برکت الهی و رهبری جمعیت را چگونه ممکن است به حقه و تقلب تحصـیل کرد و پس از کشف حقیقت نیز آن را ادامه داد؟! در قرآن کریم حضرت یعقوب در چندین مورد به عنوان یکی از انبیای الهی به عظمت یاد شـده و سرگذشت او نقل شده و کوچکترین مطلب زننده‌ای در تاریخ این پیامبر بزرگ نقل نشده است.

و- عشق داوود به زن اوریّاه و بتخانه سازی سلیمان!!!:

به حضـرت داوود نبی، نسبت عشق بازی و زنا با همسـر «اوریاه» یکی از افسـران ارشـد لشـگر داوود را می‌دهد و سـپس چون زن از داوود حـامله شـد، داوود از ترس اینکه این جنـایت فـاش شود، به فرمانـده لشـگر خود «یوآب» دسـتور داد که در جنگ، «اوریّاه» را بخط مقـدم جبهه بفرسـتد و لشـگر عقب نشینی کنند تا اوریاه کشـته شود و داوود زنش را رسـما تصاحب کند «۱»!! خواننده عزیز! چنین کار زشتی حتی از افراد عادی بلهوس به دور است چه رسد به پیامبر خدا.

طبق نقـل تورات، حضـرت سـلیمان به خـاطر عشق و علاـقه به دختران بت پرست دسـتور ساختن بتخانه را می‌دهـد و سـلیمان را مرد بلهوس و شهوترانی معرفی می‌کند که هفتصد زن دائم عقدی و سیصد زن متعه‌ای دارد!! در عین حال چشمش به دختران (۱) کتاب دوم، سموئیل، باب ۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵۸

جوان و زیبای بت پرسـتان دوخته و قلبش برای آنها می‌طپد و خدا چنین کاری را دوست ندارد و سلیمان مورد غضب خداست «۱»!! آیـا بـا وجود چنین مطـالب زننـده‌ای در تورات، بـاز هم می‌توان گفت اینها وحی الهی و سـخن خـداست؟! یقینا این کتابها ساخته و پرداختته انسانهای ناپاك و ناشایسـته است، زیرا انسانهای عادی وارسته هیچگاه به خود اجازه چنین جساراتی را نسبت به انبیای الهی نمی‌دهند.

ز- حضرت عیسی در دیدگاه انجیل:

بـا مراجعه به انجیل، روشن می‌شود که این کتاب نیز در رابطه با انبیا، وضع بهتری از تورات نـدارد چنانکه در رابطه با عیسـی مسیح علیه السّلام سخنانی دارد که کمتر از سخنان تورات درباره انبیای پیشین نیست، به عنوان نمونه:

انجیل می‌گوید: عیسـی ادعای خدایی کرده و مردم را به پرستش خود دعوت نمود. به انجیل متی، باب ۲۱ از آیه ۳ به بعد. و انجیل یوحنّا باب دهم از آیه ۳۰ به بعد مراجعه کنید.

انجیل می‌گوید: عیسـی شـراب می‌نوشد: «و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داد گفت: شما از این بنوشید زیرا که این است خون من در عهـد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود اما به شـما می‌گویم که بعد از این از «میوه مو» دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم!!» «۲».

در این آیات به «عیسـی» نسبت می‌دهد که در شب صلب خود هنگامی که به شاگردانش گذشت، پیاله شراب در دست گرفت ولی از آن ننوشـید بلکه آن را به شاگردانش داد تا از آن بنوشـند و به آنها گفت بعد از این از میوه مو یا عصـیر انگور نخواهم نوشید، از این جمله استفاده می‌شود که عیسی علیه السّلام (نستجیر باللّه) قبلا به (۱) کتاب اول، ملوك و پادشاهان، باب ۱۱.

(۲) انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۲۷، لوقا، باب ۲۲، آیه ۱۷، مرقس، باب ۱۴، آیه ۲۴ با این تفاوت که در مرقس بجای میوه مو، عصـیر انگور دارد.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۵۹

طور کافی و مرتب از همان میوه مو و عصـیر انگور می‌نوشـید و این عمل برای او کاملا جنبه عادی داشته است!! انجیل شرابسازی را به عنوان نخستین معجزه حضـرت عیسی نقل می‌کند: در انجیل نه تنها به عیسای پیغمبر، نسبت شرابخوری می‌دهد بلکه شرابسازی را نخستین معجزه او می‌شمرد!! در انجیل یوحنا باب دوم، به تفصیل مجلس جشن عروسی را در یکی از شهرهای بیت المقدس نزدیک ناصـره به نام «قانای جلیل» نقل می‌کنـد که مادر عیسـی و خود آن حضـرت با شاگردانش در آن مجلس دعوت بودنـد، ولی شـراب تمـام شـد و مـادرش از او خواست که برای آنهـا شـراب بسـازد و او بالاـخره شـرابی ساخت بهتر از شـرابهای معمولی یعنی آن را به شرابی ناب تبـدیل کرد!! انجیل می‌گوید: عیسـی ملعون است: لعنت یعنی دوری از رحمت خداوند و مورد غضب وی قرار گرفتن و لذا نمی‌توان بر کسـی که مؤمن است لعنت فرسـتاد و او را ملعون خواند ولی متأسـفانه در عهد جدید، عیسـی مورد لعنت قرار گرفته است!!! پولس می‌نویسـد: «مسیح ما را از لعنت شـریعت فـدا کرد، چون که در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است ملعون است هر کـه بر دار آویخته شـود «۱»!! عیسـی حکـم خـدا را اجرا نمی‌کرد!، اجرای مقررات آسـمانی و احکـامی کـه از نـاحیه خداونـد برای سعـادت بشـر می‌آیـد بر همه کس واجب است و اگر کسـی از اجرای آن سـرباز زنـد، گنهکـار و آلوده است، ولی متأسـفانه انجیل می‌گوید: عیسـی مسـیح حکم خدا را تعطیل ساخته و دسـتور آسـمانی را به کار نسبت، انجیل با اینکه از قول عیسی علیه السّلام نقل می‌کنـد که وی درباره تورات گفت: «گمان مبریـد که آمده‌ام تا تورات یا صـحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم، زیرا هر آینه به شـما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود، پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم (۱) رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۰

چنین تعلیم دهـد، در ملکوت آسـمان کمـترین شـمرده شود امـا هر که به عمـل آورد و تعلیم نمایـد، او در ملکوت آسـمان، بزرگ خوانده خواهد شد» «۱».

بـا این حال در انجیل یوحنا داسـتانی را نقل می‌کنـد که: جمعی از فریسـیان زنی را در حال زنا دیدنـد و به نزد وی آوردنـد تا حکم تورات را درباره او اجرا سازد، عیسـی امتناع ورزید و از به کار بسـتن دستوری که تورات درباره زن زانیه داد خودداری نمود «۲»! با

اینکه طبق نقل انجیل متی خود عیسی فرمود اگر کسی حکم تورات را اجرا نکند در ملکوت آسمان کمترین شمرده می‌شود. به هر حال، اینها و دهها نمونه دیگر که همگی شاهدند که این کتاب، ساخته و پرداخته دست بشر است.

قرآن درباره انبیا چه می‌گوید؟

با مراجعه به قرآن کریم، روشن می‌گردد که انبیای الهی، برگزیدگان حضرت حق تعالی بوده و انسانهای منزه و وارسته و پاک، از هر نوع آلودگی و از هر نقصی مبری می‌باشند و بالاخره:

- انبیا، برگزیدگان خداوند و راه یافتگان صراط مستقیم حق می‌باشند: وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «۳».

یعنی: «و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و بر دیگران آنان (انبیا) را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

- انبیا از اخیار خوبان و نیکان هستند: ... كُلٌّ مِنَ الْأَخْيارِ «۴». (۱) انجیل متی، باب ۵، آیه ۱۷ به بعد.

(۲) انجیل یوحنا، باب ۸، آیه ۲ به بعد.

(۳) سوره انعام، آیه ۸۷.

(۴) سوره ص، آیه ۴۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۱

وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ «۱».

- انبیا هدایت یافتگان خدا هستند: أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ «۲».

- انبیا، نعمت دادگان خدا هستند: أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ ... «۳».

- انبیا، معصوم هستند، زیرا مقام نبوت و امامت طبق صریح قرآن کریم به افراد غیر معصوم داده نمی‌شود و اساسا انسانهای غیر معصوم، لایق مقام نبوت و یا امامت نبوده و قدرت تلقی وحی را نخواهند داشت، وقتی ابراهیم، مقام امامت و رهبری خلق را برای ذریّه خود خواست، خداوند فرمود این مقام به افراد ستمگر از ذریّه تو نمی‌رسد:

وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «۴».

وقتی مقام امامت به غیر معصوم داده نمی‌شود، مقام نبوّت و رسالت به طریق اولی.

و اساسا اعتماد مردم و در نتیجه پیاده شدن اهداف انبیا در متن جامعه، منوط به عصمت انبیاست، زیرا اگر مردم به پیامبر اعتماد نداشته باشند به فرمانش عمل نمی‌کنند و در نتیجه هدایت و رستگار نمی‌شوند.

به علاوه، اطاعت مطلقه از انبیا منوط به عصمت آنهاست، زیرا اگر معصوم نباشند احتمال اینکه دستوری بر خلاف حکم خدا صادر نمایند (خواه عمدا و خواه سهوا) هست آنگاه دستور اطاعت بی‌چون و چرا از انسانی خطا کار قبیح است در حالی که در قرآن کریم خدای بزرگ اطاعت پیامبر و اولی الأمر را همانند اطاعت خود لازم (۱) سوره ص، آیه ۴۷.

(۲) سوره انعام، آیه ۹۰.

(۳) سوره مریم، آیه ۵۸.

(۴) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۲

و واجب دانسته است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۱».

و عقل بشر نیز حکم می‌کند کسی که زمام امور بشر را در دست می‌گیرد باید از هر جهت مورد اعتماد باشد و آن تنها با عصمت میسّر است.

- علاوه بر اینکه قرآن، به نحو کلی انبیا را ستوده و آنها را معصوم و واجب الاطاعه دانسته است، برخی از انبیا را بشخصه نام برده و حالات زندگی آنها را در قرآن همراه با قداست نقل کرده و آنها را در تمام دوران عمرشان، منزه دانسته است. خوشبختانه برخی از انبیا که در تورات و انجیل از آنها به ناپاکی و دروغپردازی و خیانت و حیله‌گری نام برده شد، در قرآن کریم از آنها به عظمت یاد شده و دامن جان آنها از هر نوع پلیدی و گناه پاک و منزه دانسته شد، به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- داستان گوساله بنی اسرائیل در سوره طه، آیات ۸۵ تا ۹۶ به تفصیل آمده و قرآن، سامری را سازنده گوساله و دعوت کننده مردم به پرستش آن معرفی می‌کند و می‌گوید هارون تلاش فراوان کرده که مردم را از گوساله پرستی باز دارد ولی سخن او در آنها اثر نکرد، در حالی که، در تورات، ساختن گوساله و دعوت بنی اسرائیل را به پرستش آن، به حضرت هارون نسبت می‌دهد و این قطعا یک تهمت ناروا بر پیامبری از برگزیدگان خداست.

- داستان داوود در سوره ص، آیه ۲۱ تا ۲۶ آمده و هیچ سخنی از عشق آتشین او نسبت به زن «اوریّاه» در میان نیست، تنها چیزی که در قرآن آمده این است که خداوند داوود را در امر قضاوت امتحان کرده و داوود در قضاوت خود عجله و شتاب نمود و فورا به اشتباه خود پی برده و از خدا طلب مغفرت کرد و خداوند نیز او را مورد عفو خود قرار داده و برای او عاقبت خوشی را مقرر فرمود، البته آن هم یک «ترک اولی» بود نه یک گناه دلیلش هم این است که در آیه بعد بلافاصله خداوند (۱) سوره نساء، آیه ۵۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۳

او را خلیفه خود در زمین قرار داده و فرمود:

یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ.

یعنی: «ای داوود! ما تو را جانشین در روی زمین قرار دادیم، بنابر این، از روی حق و عدالت در میان مردم قضاوت کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خداوند گمراه می‌سازد».

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که لغزش داوود تنها در طرز قضاوت و حکومت بوده و نه در چیز دیگر، بنابر این، باید کاملا مراقب اصول عدالت در مسئله قضاوت باشد.

آیا معقول است کسی که مرتکب چنان جنایتی (زنا با زن شوهر دار و سپس به کشته دادن شوهر آن زن و تصاحب او، طبق نقل تورات) شده باشد باز به عنوان خلیفه خدا در زمین منصوب گردد تا در بین مردم حکم براند؟! پس قرآن به داوود نبی علیه السّلام به دید خلیفهٔ الله می‌نگرد نه به دید یک انسان آلوده و گنه کار.

- داستان سرگذشت حضرت سلیمان به عنوان یک پیامبر بزرگ الهی، در چند جای قرآن از قبیل: بقره، نساء، انبیا، نمل، سباء و ص، آمده است و در سوره ص، آیه ۳۰ او را به عنوان یک بنده خوب و متوجه درگاه پروردگار معرفی نموده و فرمود:

وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَیْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ.

و در آیه ۴۰ برای او آینده‌ای بس نیکو و مقام و منزلتی مقرّبانه در درگاه الهی بیان فرمود: وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ.

بنابر این، قرآن کریم نه تنها سلیمان را مردی بلهوس و دارای حرمسرا همانند پادشاهان هوسران و متمایل به بت پرستان نمی‌داند، بلکه او را مردی وارسته و شایسته و بنده خوب و مقرّب درگاه خدا می‌داند، این بینش درباره سلیمان کجا و بینش تورات کجا؟!- قرآن کریم در سوره‌های مختلف از قبیل: بقره، آل عمران، نساء، انعام، انبیا،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۴

هود، یوسف، ص، عنکبوت و مریم، اشاراتی به سرگذشت حضرت یعقوب علیه السّلام داشته و در همه جا از او به احترام یاد

می‌کند و کوچکترین مطلب زننده‌ای در تاریخ زندگی این مرد بزرگ ذکر نکرده است و نه تنها از او به بدی یاد نکرده بلکه او را ستوده و با عباراتی تحسین آمیز از او یاد کرده است و اساسا وجود یعقوب را یکی از موهبتهای الهی به ابراهیم معرفی کرده و او را از صلحا و عبّاد می‌داند:

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ «۱».

یعنی: «ما به ابراهیم، اسحاق را بخشیدیم و یعقوب را نیز (بدون اینکه درخواست کند) به او بخشیدیم و همه را شایسته (برای نبوت) قرار دادیم و آنها را پیشوایانی که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند نمودیم، ما به آنها کارهای نیک و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را الهام نمودیم و آنها بندگان عبادت کننده ما بودند».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این دو آیه از ابراهیم و اسحق و یعقوب نهایت تجلیل و احترام به عمل آمده است و در سوره ص اینها جزء برگزیدگان خدا و بندگان خالص او معرفی شده‌اند که خداوند آنها را از هر نوع پلیدی خالص گردانده است که این نوع تعبیرات مساوی با عصمت است چنانکه فرمود: وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ «۲».

یعنی: «بخاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که همگی صاحب قدرت و بصیرت و علم بودند، ما آنها را خالص و پاکیزه ساختیم که با خلوص به یاد سرای دیگر بودند و آنها نزد ما برگزیدگان و نیکانند». (۱) سوره انبیاء، آیه ۷۲ و ۷۳.

(۲) سوره ص، آیه ۴۵- ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۵

قضاوت قرآن درباره یعقوب و سایر انبیای الهی غالبا از همین قبیل است، شما خواننده عزیز می‌توانید نظر قرآن را درباره یعقوب و آنچه از تورات قبلا درباره‌اش نوشته‌ایم مقایسه کنید و آنگاه قضاوت کنید که بین یعقوب قرآن و یعقوب تورات چه مقدار فرق و فاصله است؟!- سرگذشت نوح نبی شیخ المرسلین در چندین جای قرآن آمده و حتی در قرآن، سوره‌ای به نام «نوح» وجود دارد که از این مرد جز به نیکی و عظمت و تحمل و بردباری و صداقت و فداکاری در راستای هدف و بندگی خداوند یاد نشده و ابدا از آن گزافه گوییها و سخنهای ناروا که در تورات نسبت به این پیامبر الهی بود، در قرآن خبری نیست.

- چنانکه ملاحظه کرده‌اید، نخستین معجزه‌ای که در انجیل برای عیسی علیه السّلام نقل شده موضوع شرابسازی او بود، ولی در قرآن کریم اثری از این داستان ساختگی نیست بلکه قرآن، معجزات این پیامبر عظیم الشأن را شفای بیماران صعب العلاج، زنده کردن مردگان و نازل گردانیدن مائده از آسمان و امثال اینها ذکر می‌کند، می‌توانید برای آگاهی به این مطلب به سوره‌های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، توبه، مریم، مؤمنون، احزاب و غیر اینها مراجعه کنید، زیرا سرگذشت و شرح حال این راد مرد الهی در این سوره‌ها آمده است.

از جمله نسبهای ناروای انجیل به حضرت عیسی علیه السّلام ادعای الوهیت و خدائی او بود ولی قرآن او را از چنین ادعایی مبرا دانسته و در آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره مائده، این مسئله را به صورت سؤال از طرف خدا و پاسخ از ناحیه عیسی علیه السّلام مطرح کرده که اساسا چنین ادعایی صورت نگرفته است و عیسی به خداوند عرض کرد اصولا من بنده‌ام و حق ادعای الوهیت را ندارم:

قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ... ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ ....

یعنی: «خداوندا تو منزّهی از اینکه شریک داشته باشی، من هرگز حق ندارم آنچه شایسته من نیست بگویم ... من به آنها جز آنچه به من امر فرمودی نگفتم (بلکه)

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۶

گفتم: تنها خدا را بپرستید که پروردگار من و شماست ...».

و اصولاـ در قرآن، عیسی و مادرش به نیکی و پاکی یاد شده‌اند و به عنوان آیت حق معرفی گردیدند و او «کلمه و روح» خداوند قلمداد شده است نه پسر خدا، زیرا خدا منزه از داشتن فرزند می‌باشد و به عنوان انسانی موجه و صاحب آبرو در دنیا و آخرت و از مقربین درگاه حضرت حق معرفی شده: یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ «۱».

۴- گناه بخشی در کتاب انجیل و قرآن

بر اساس آیاتی در انجیل، مسیحیان معتقدند گناهان آنها به واسطه صلب و به دار کشیده شدن عیسی مسیح علیه السّلام بخشیده شده و عیسی اساسا به خاطر آمرزش گناهان آنان کشته شد و حتی یکی از القاب حضرت عیسی را «فادی» یعنی فدا شده در راه گناه امّت، می‌دانند!! در رساله پولس به افسیسیان باب ۱، آیه ۷ چنین آمده است: «که در وی به سبب خون او فدیه یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم».

و در باب ۹ رساله پولس به عبرانیان آیه ۲۸ آمده است: «همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید ...».

و در باب ۱ همین رساله، آیه ۳ آمده است: «... گناهان را به اتمام رسانید ...».

و در رساله اول یوحنای رسول، باب ۲، آیه ۱ و ۲ چنین آمده است: «ای فرزندان من این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز».

و در انجیل متی، باب بیستم آیه ۲۸ می‌گوید: «... و جان خود را در راه بسیاری (۱) سوره آل عمران، آیه ۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۳۶۷

فدا سازد» و عین همین عبارت در آیه ۴۵، باب دهم از انجیل مرقس نیز آمده است.

و در باب دوم رساله اول پولس به تیموتاؤس آیه شش چنین آمده است: «عیسی مسیح خود را در راه همه فدا داد ...».

این موضوع آن قدر غیر منطقی و غیر عقلایی است که بر احدی مخفی نیست که گناه را مردم مرتکب شوند و عیسی مسیح به جرم آنان به دار کشیده شود و یا گناه بر خدا و نافرمانی از دستورات خدا شود ولی کشیشان مسیحی گناه را ببخشند آن هم در عوض مالی که می‌گیرند.

خوشبختانه در خود انجیل آمده است که بنده حق بخشش گناه ندارد حتی حضرت عیسی و تنها راه بخشش توبه و پشیمانی از گناه و بازگشت به خدا و طلب آمرزش کردن خود عبد عاصی است. در انجیل مرقس، باب دوم از آیه ۵ به بعد آمده است که حضرت عیسی وقتی به مرد فلجی با ایمان گفت گناهان تو بخشیده شده، بعضی از کاتبان این سخن را کفر می‌دانستند که جز خدا احدی حق بخشش گناهان را ندارد پس عیسی چه می‌گوید؟ «عیسی چون ایمان ایشان را دید مفلوج را گفت: ای فرزند گناهان تو آمرزیده شده لکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند در دل خود تفکر نمودند که چرا این شخص چنین کفر می‌گوید، غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را بیامرزد».

ولی کشیشان و رهبران کلیسا بهشت فروشی راه انداخته و گناهان امت را به حساب اینکه حضرت عیسی فدای گناهان شده، می‌بخشند.

و در قاموس کتاب مقدس، صفحه ۱۰۴ نیز آمده است که می‌گوید: «موافق کتب مقدسه تورات و انجیل کسی را جز حضرت اقدس

الهی حق آمرزش گناه نمی‌باشد».

بنابر این، تنها راه برای بخشش گناهان در این عالم، «توبه» است که هم در قرآن کریم به آن دستور داده شده و هم در کتاب مقدّس، اما در قرآن به آیه ۱۱۹ سوره نحل و آیه ۸۲ طه و آیات ۲۶ و ۲۷ سوره نساء و آیه ۵۴ سوره انعام و آیه ۸ سوره تحریم و آیه ۲۵ سوره شوری و آیه ۹۰ آل عمران مراجعه کنید که در این آیات، با صراحت تمام،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۸

توبه مقرر شده و اگر شخص واقعا از کرده خود پشیمان شود و به خدا باز گردد خداوند توبه پذیر و غفور و رحیم است.

و در کتاب مقدس، انجیل متی، باب نهم، آیه ۱۳ می‌گوید: «... زیرا نیامده‌ام تا عادلان را بلکه گناهکاران به توبه دعوت نمایم».

و در رساله دوم پولس به قرنتیان، باب هفتم آیه دهم می‌گوید: «الحال شادمانم نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود ... غمی که برای خداست منشأ توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست ...».

و در رساله دوم پولس به تیمو تاؤس باب دوم آیه ۲۵ می‌گوید: بندگان خدا باید حلیم و بردبار باشند تا خدا توبه آنان را بپذیرد».

بنابر این، گناه بخشی در انجیل و کلیسا طبق قرآن، مورد پذیرش نیست ولی متأسفانه در انجیل، اصل اعدام شدن عیسی مسیح برای بخشش گناهان امت معرفی شده است.

۵- موضوع صلب و به دار کشیدن عیسی در انجیل و قرآن

یکی از عقاید مسلم مسیحیان این است که عیسی مسیح توسط یهود پس از جسارتهای بسیار به دار کشیده شد، زیرا پس از دستگیری، تاجی از خار بر سرش گذاشتند و لباس قرمز بر بدنش پوشیدند و آب دهن به صورتش می‌ریختند و با استهزا می‌گفتند: ای پادشاه یهود! به پدرت بگو تو را نجات دهد و او هم از پدرش تقاضای کمک کرد ولی دعای او مستجاب نشد!! چنانکه در انجیل متی، باب ۲، آیه ۴۷ آمده است که عیسی در بالای دار می‌گفت: «الهی! الهی! مرا چرا ترک کردی».

و در آیات ۲۷ به بعد سرگذشت عیسی را در مصلوب شدن چنین می‌نویسد:

«آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند و او را عریان ساخته لباس قرمزی بدو پوشانیدند و تاجی از خار یافته بر سرش

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۶۹

گذاردند و نی‌ای به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده استهزا کنان او را می‌گفتند: سلام ای پادشاه یهود! و آب دهن بر وی افکنده نی را گرفته بر سرش می‌زدند و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را بر وی پوشانیدند و او را به جهت مصلوب نمودن بیرون بردند ... و تقصیر نامه او را نوشته بالای سرش آویختند که این است عیسی پادشاه یهود، آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگر بر چپش با وی مصلوب شدند و راهگذران سرهای خود را جنبانیده کفر گویان می‌گفتند: ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی خود را نجات ده، اگر پسر خدا هستی از صلب فرود بیا، همچنین رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ، استهزا کنان می‌گفتند: دیگران را نجات داد اما نمی‌تواند خود را برهاند، اگر پادشاه اسرائیل است اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم ...

و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند او را دشنام می‌دادند ...!!».

و در باب بیست و هشتم انجیل متی، داستان زنده شدن عیسی پس از سه روز و بیرون آمدن از قبر و عروج به آسمان، تشریح شده است.

در انجیل مرقس، باب ۱۴ از آیه ۳۴ به بعد و باب ۱۵ آیه ۳۵ به بعد نیز داستان مصلوب شدن عیسی علیه السّلام به تفصیل آمده

است.

اما در قرآن کریم اساسا مصلوب شدن عیسی مردود دانسته شد و خداوند هیچگاه برای پیامبرش این همه ذلت و خواری را نمی‌خواهد، بلکه عیسی مسیح قبل از آنکه یهود به او دست پیدا کنند به عالم بالا برده شده. وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً «۱».

یعنی: «یهود می‌گویند: ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم در صورتی که آنها او را نه کشته‌اند و نه به دار کشیده‌اند بلکه امر بر آنها مشتبه شد، آنانکه درباره (۱) سوره نساء، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۰

انتقال عیسی مسیح به عالم بالا اختلاف و گفتگو می‌نمایند در شک و تردیدند، تکیه گاه آنها در سخنان خود، خیال و ظن است و (شما مؤمنین بدانید که) یقینا عیسی کشته نشده، بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برده و خدا پیوسته مقتدر و کارش از روی حکمت است».

و در آیه دیگر می‌فرماید: إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ ... «۱».

یعنی: «به یاد آور وقتی که خداوند فرمود: ای عیسی! همانا من روح تو را قبض نموده و بر آسمان بالا بردم و تو را پاک و منزه از معاشرت و آلایش کافران گردانم و پیروان تو را بر کافران تا روز قیامت برتری دهم ...».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، قرآن کریم صریحا کشتن عیسی را منکر است یعنی می‌گوید هیچگونه دست تعدی به سوی او بدین ترتیب دراز نگشته است.

از مجموع مطالب بالا آنچه به دست می‌آید این است که اگر شما درباره مسیحی که قرآن توصیف می‌کند و مسیحی که انجیلها معرفی می‌کنند دقت و موشکافی کنید کاملا متوجه می‌شوید که میان این دو مسیح، چقدر فاصله وجود دارد و چه اندازه با هم اختلاف و تفاوت دارند.

قرآن مجید عیسی مسیح را یک شخص با برکت وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً «۲» آرام، نیکوکار پرهیزکار، یگانه پرست، فروتن و آبرومند در دنیا و آخرت و مقرب درگاه خدا معرفی می‌کند و می‌گوید: او سخن بیهوده نگفته و مدعی امر نامعقولی نبود، از خدایی و اتحاد و حلول سخن نمی‌گفت، بسیار عزیز و محترم بود، خدایش او را به آسمان برد از ریشخند و اهانت مصون بود، چیزی که مایه عار و اهانت باشد به او نرسیده است، چون روح اللّه و کلمهٔ اللّه است که به قدرت کامله پروردگار تربیت یافته (۱) سوره آل عمران، آیه ۵۵.

(۲) سوره مریم، آیه ۳۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۱

و مخزن اسرار و حکمتهای باری تعالی گشته است و خدای قادر متعال بزرگتر از آن است که بندگان خالص و دوستان صمیمی خود را به آن حدّ از خواری و مذلت و ریشخند (که در انجیل آمده است) تسلیم نماید و پروردگار کریم، مهربانتر از آن است که مؤمنین و گروندگان عالیقدر خود را در آن حدّ از مذلّت و بی‌نوایی قرار دهد، مرگ مؤمنین، مرگ عزت و عظمت است، قتل آنها قتل شرافتمندانه و مجد و شهادت است، عزّت و عظمت مخصوص خدا و مؤمنین و پیامبران الهی است.

خداوند نوح را از طوفان و ابراهیم را از آتش و موسی را از کید فراعنه و محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از شرّ گردنکشان و مشرکین عرب نجات می‌دهد ولی عیسی را رها می‌کند به طوری که حتی دعای او را مستجاب نمی‌کند و او در پایان کار از بالای

دار می گویـد: «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی!!» چنین برخوردی نه در شأن خداست و نه در خور پیامبر خدا، البته شـهادت در راه خدا شیوه مؤمنان و بندگان خالص خداست لکن مرگ ذلّتبار هرگز.

این بود عیسـی مسـیح قرآن، اما در اناجیل، عیسی مردی حیله‌گر جنایتکار! ظالم! عاقّ مادر! تفرقه انداز! شرابخوار و بچه باز است! و به جایی تکیه می‌زنـد که خانمی با گیسوان خود قـدمهایش را پاک می‌کنـد! و حد زنا را از زن زانیه رفع و این حکم خدا را تعطیل می‌کنـد و وقتی هم که در دست یهود گرفتـار می‌شودماننـد یـک دزد عاجز و ترسو و فراری به پای دار مجازات کشـیده می‌شود و پس از سه روز از دار پایین کشـیده می‌شود و دفن می‌گردد و سـپس مادر و خاله‌هایش گمان می‌کنند که قبر را شکافته و به آسمان پرواز و صـعود نموده است!! آیا صـعود به آسـمان قبل از این جریانات و خواریها نمی‌شد؟ آیا نمی‌شد عیسی با صحت و سلامتی به آسـمان کشانده شود؟ کدامیک از این دو حال بهتر است؟ کدام صاحب عقل و شعوری است که پس از مطالعه این همه قضایا باور کند این مسـیح همان مسیحی باشد که قرآن مجید حکایات و داستانها از او نقل نموده و وحی منزل، اوضاع او را روشن کرده است، مگر اینکه بگویند همه این ماجراها مقدمه بوده که

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۲

عیسـی مسـیح علیه السّـلام فدای گناهان امت شود و امت هر چه بخواهند بکنند و دیگر ترسـی از عذاب آخرت نداشته باشند، چون عیسی قبلا در عوض جنایات آنها با آن همه خواری و خفّت به دار کشیده شد!

۶- نسب عیسی مسیح علیه السّلام در انجیل و قرآن

اشاره

یکی از مباحثی که بین اناجیل و قرآن و بالاخره بین مسـیحیان و مسلمین اختلاف است موضوع نسب و پدر عیسی مسیح است که با مراجعه به کتاب مقدس روشن می‌گردد که در مجموع، مسیحیان برای حضرت عیسی چهار پدر قائل هستند:

۱- خدا:

در انجیل متی، باب ۱۱، آیه ۲۵ و انجیل مرقس، باب ۱، آیه ۱ و انجیل لوقا، باب ۴، آیه ۴۱ و انجیل یوحنّا، باب ۱، آیه ۱۸ و رساله اول یوحنّا، باب ۳، آیه ۹، عیسی پسر خدا معرفی شده است.

۲- روح القدس:

در انجیل متی، باب ۱، آیه ۱۹ و ۲۰، عیسی پسر روح القدس معرفی شده است.

۳- خدا و یوسف نجار (؟):

در رساله اول پولس به رومیان، باب ۱، آیه دو، عیسی پسر خدا و روح القدس دانسته شده است.

۴- یوسف نجار:

در انجیل لوقا، باب ۴، آیه ۲۲ و انجیل متی، باب ۱۳، آیه ۵۵، حضرت عیسی به عنوان پسر یوسف نجار معرفی شده است.

و در آیات متعدد از اناجیل، عیسی پسر داوود خوانده شده است.

اما در قرآن کریم، «عیسی» هیچگاه به عنوان پسر خدا یا روح القدس و یا یوسف نجار معروفی نشده است بلکه دائم به عنوان پسر مریم خطاب شده و خلقت عیسی همانند خلقت آدم دانسته شده: إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ... «۱». و دامن مادر عیسی را از لمس بشر (خواه یوسف نجار و خواه غیر او) (۱) سوره آل عمران، آیه ۵۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۳

پاک و عیسی را تنها به مادرش منسوب می‌داند، لذا قرآن در حدود ۱۵ مورد عیسی را پسر مریم معرفی کرده:

إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ «۱».

یعنی: «فرشتگان به مریم گفتند که خدا تو را به کلمه‌ای که نامش مسیح پسر مریم است بشارت می‌دهد که او در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست».

برای آگاهی به آیاتی که در آن آیات، عیسی پسر مریم خوانده شده به آیات ذیل مراجعه کنید: نساء، آیه ۱۵۷ و ۱۷۱ و مائده، آیه ۱۷ و مؤمنون، آیه ۵۳ و حدید، آیه ۲۷ و صف، آیه ۶ و ۱۴ و ...

البته بکرزایی در نظام طبیعت، امری ممکن است، در این رابطه به کتاب «نظری به طبیعت و اسرار آن» از «لئون برتن فرانسوی» مراجعه کنید.

بنابر این، در آیات متعدد قرآنی، عیسی مسیح، «کلمة الله و روح الله» معرفی شده که در مریم القاء گردیده نه پسر خدا بلکه تنها پسر مریم است و نسب او تنها از مادر است و این هم امری ممکن است نظیر خلقت آدم که حتی مادر هم نداشت بلکه از قدرت کامله الهی ایجاد شده و به امر «کن» خلق شده بود. (۱) سوره آل عمران، آیه ۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۴

سؤالات:

۱- دشمنان اسلام نسبت به قرآن و سند نبوت پیامبر چه می‌گویند؟ توضیح دهید.

۲- کتابهای تورات و برخی از کتب دیگر عهد عتیق را نام ببرید.

۳- چند شاهد از شواهد تحریف تورات را با توضیح کامل بیان کنید.

۴- مهمترین شاهد بر تحریف تورات چیست؟ بیان کنید.

۵- دلایل و شواهد بر تحریف اناجیل اربعه را با توضیح کامل بیان کنید.

۶- خدایی که در ضمن داستان آدم و حوّا در تورات معرفی شده را توصیف نمایید و بگویید منظور از شجره؟؟ چه بود؟

۷- خدایی که تورات از آن دم می‌زند را با توجه به مطالب یاد شده، توصیف نمایید.

۸- خدایی که در انجیل معرفی شده را توصیف نمایید.

۹- صفات خدایی که در قرآن معرفی شده است را بر شمرید.

۱۰- خدا صمد است یعنی چه؟ و صمد به چه معناست؟ توضیح دهید.

۱۱- انبیا را در دیدگاه تورات و انجیل با ذکر نمونه و شواهد تعریف و معرفی نمایید.

۱۲- کارهایی که تورات به انبیا نسبت می‌دهد را بیان کنید.

۱۳- عیسی مسیح را از دیدگاه انجیل توصیف و معرفی کنید.

۱۴- انبیا را در دیدگاه قرآن توصیف کنید.

۱۵- آیا در قرآن درباره انبیایی که در تورات و انجیل به آنان نسبت ناروا داده شده سخنی به میان آمده یا نه؟ و اگر آمده چه بود؟ کاملا توضیح دهید.

۱۶- موضوع گناه بخشی در انجیل و راه بخشش گناه را در قرآن بیان کنید.

۱۷- موضوع صلب و بدار کشیدن عیسی را از دیدگاه انجیل و قرآن توضیح دهید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۵

۱۸- در رابطه با نسب عیسی مسیح علیه السّلام از دیدگاه انجیل و قرآن چه می‌دانید؟ بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۷

درس بیست و ششم تشبیهات، مثالها و کنایات قرآن

اشاره

بخش وسیعی از آیات قرآن را مثالها، تشبیهات و کنایات تشکیل می‌دهند و در قرآن از هر مثلی و ذکر نمونه‌ای استفاده شده تا شاید این بشر مادی به سوی ماورای عالم مادّه متوجه شود و حقایق جهان هستی را بفهمد، لذا در قرآن کریم چنین آمده است: وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الْإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا «۱».

یعنی: «ما در این قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به جدل می‌پردازد». یعنی: از تاریخ تکان دهنده گذشتگان، نمونه‌های مختلفی آوردیم، از حوادث دردناک زندگی آنها و خاطره‌های تلخ و شیرین تاریخ، در گوش مردم فرو خواندیم و آن قدر مسائل را زیر و رو کردیم (صرّفنا) تا دلهایی که آماده پذیرش است، پذیرای حق گردد و بر سایرین نیز اتمام حجت شود و جایی برای ابهام باقی نماند، ولی با این حال، گروهی طغیانگر و سرکش هرگز ایمان نیاوردند چرا که انسان بیش از هر چه به جدل می‌پردازد.

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً «۲».

یعنی: «ما در این قرآن برای مردم از هر چیزی نمونه‌ای آوردیم (و همه معارف در (۱) سوره کهف، آیه ۵۴.

(۲) سوره اسراء، آیه ۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۸

آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن مثل اینکه) جز انکار حق، کاری ندارند».

و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ «۱».

یعنی: «ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال و مطلبی بیان کردیم و اگر آیه‌ای برای آنها بیاورید، کافران می‌گویند شما اهل باطل هستید (و آنها سحر و جادوست)».

منظور از هر گونه مثال که در قرآن برای مردم آورده شده: وعد و وعید، امر و نهی، بشارت و انذار، آیات آفاقی و انفسی، دلایل مبدأ و معاد، اخبار غیبی، تشبیهات و کنایات و خلاصه هر چیزی که در نفوس انسانها ممکن است مؤثر واقع شده و اثر مثبت بگذارد می‌باشد و در حقیقت قرآن مجموعه‌ای است از مسائل بیدار کننده برای هر قشر و گروه و برای هر طرز تفکر و عقیده و مجموعه‌ای است از درسهای عبرت و مسائل اخلاقی و برنامه‌های عملی و امور اعتقادی به گونه‌ای که از تمام طرق ممکن برای نفوذ در فکر انسانها و دعوتشان به راه سعادت، استفاده شده است.

ولی با این حال، گروهی هستند که هیچیک از این امور در قلوب تاریک و سیاهشان اثری نمی‌گذارد و لذا هر آیه و نشانه‌ای که برای آنها بیاوری باز این گروه کافر می‌گویند: شما اهل باطل هستید و اینها اموری بی‌اساس است.

با دقت در آیات فوق، معلوم می‌شود که در قرآن کوشش شده که از هر چیزی نمونه و مثلی آورده شود و حقایق عقلی و ماورای طبیعی که برای بشر در جهان طبیعت قابل فهم نبوده به صورتی محسوس و ملموس مجسّم گردد تا شاید این بشر، به خود آمده و به خدای خود باز گردد و از شقاوت و تیرگی رهانیده شده به سعادت و نور ایمان در آید، ولی متأسفانه این انسان لجوج عنود کفر ورزیده و به راه باطل خود ادامه می‌دهد. (۱) سوره روم، آیه ۵۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۷۹

به هر حال، بحث و بررسی مثالها، تشبیهات و کنایات در قرآن خود بحثی گسترده و قابل تحقیق در یک درس نیست و در این رابطه علاوه بر بررسیهای تفسیری در کتب تفاسیر، کتابهای مستقل نیز نوشته شد اما گر چه ما را یارای بررسی همه جانبه آن نیست لکن به برخی از آن مباحث اشاره می‌کنیم:

۱- تعریف مثل و امتیاز آن با مثل.

۲- انواع مثل.

۳- ارزش و فواید مثل.

۴- نموداری از تشبیهات و مثالهای قرآن.

۵- کنایات و اهمیّت آن در کلام عرب.

۶- نموداری از کنایات قرآن.

۱- تعریف مثل و امتیاز آن با مثل

«مثل» در لغت عرب به این معانی آمده است: مانند و شبه، صفت، حدیث، قول یا گفتاری که میان مردم شایع باشد و بدان مثل زنند، عبرت و پند و تنبه از احوال گذشتگان، جمع مثل، امثال است «۱».

زمخشری در کشاف، جلد اول درباره مثل چنین می‌گوید: «مثل در اصل کلام عرب به معنای «مثل» است یعنی نظیر و مثل و مثیل مانند شبه و شبه و شبیه است. و اگر کلامی را بر سبیل تمثیل در جای خود ایراد کنند آن را «مثل» گویند و در نزد عرب زبان، ضرب امثال و تکلّم علما به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد که پرده از روی معانی مخفی بر می‌دارد و نکات تاریک را روشن می‌کند ...».

تا اینجا معانی که برای «مثل» گفته شد، مثل با مثل یکی دانسته شد بویژه در کلام (۱) ر. ک: امثال القرآن، دکتر اسماعیل اسماعیلی، ص ۱۱۴ و در رابطه با بحث امثال قرآن به البرهان، زرکشی، ج ۱، نوع ۳۱ ص ۵۷۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۰

زمخشری تصریح شده که مثل به معنای مثل است، ولی با دقت در این دو کلمه روشن می‌شود که اینها در معنا عین هم نیستند بلکه فرق دارند، زیرا مثل اعمّ از مثل است بدین بیان: کلماتی به عنوان ادات تشبیه وجود دارند که هر کدام شباهت دو چیز را به هم از یک جهت می‌رسانند مانند: «ندّ» که به چیزی گفته می‌شود که فقط در جوهر و ذات با چیز دیگر مشابه باشد. و «شبه» که به مشابه در کیف گفته می‌شود. و «مساوی» که به مشابه در کم به کار می‌رود و «شکل» که به مشابه در قدر و اندازه اطلاق می‌کنند. و «مثل» گاهی از وصف شیء تعبیر می‌شود مثل اینکه در قرآن در وصف بهشت می‌گوید: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ .... و گاهی به مشابهت چیزی با چیز دیگر در معنا گفته می‌شود.

اما «مثل» اعمّ از همه اینهاست و لـذا خـدای متعال وقتی خواست در قرآن کریم از وجود خود از تمام جهات نفی شبیه نمایـد فرمود: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ بنابر این، مثل از لحاظ معنا اخصّ از مثل است گر چه عام و خاص در مواردی هر دو با هم قابل تطبیق هستند.

۲- انواع مثل «۱»

اشاره

مثلهای قرآن از جهات مختلف و به عناوین گوناگون قابل تقسیم و تنویع می‌باشند:

الف-

به یک اعتبار می‌توان مثلهای قرآن را به سه نوع تقسیم نمود:

نوع اول:

صورت تشبیه دارد یعنی پروردگار عالم موضوعی را که درکش آسان نیست به امری که جنبه مادی و تجسمی دارد تشبیه می‌نماید تـا فهمش برای همگان (۱) برای این بحث به کتاب امثال القرآن، دکتر اسـماعیلی، صـفحات: ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹ و ۶۴۳ مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۱

آسان گردد. «تشبیه» یکی از صنایع علم بدیع است و از جمله دانشهایی است که شاید ابتدا از قرآن مجید اقتباس شده باشد و در آن چیزی را با چیزی دیگر مانند می‌سازند.

مهمترین عواملی که در تشبیه وجود دارنـد پنـج چیز است: مشبّه، مشبّه به، وجه شـبه، ادات تشبیه، غرض از تشبیه مثل زید کالأسد، زید مشبّه و اسد مشبّه به و کاف ادات تشبیه و شجاعت و قدرت وجه شبه و غرض، تعریف زید از حیث شجاعت و صولت و قدرت است.

نوع دوم:

مقصود از ذکر مثل بیان داستانی است از آنچه برای اقوام گذشته اتفاق افتاده است تا مردم از آن پند گیرند و دچار اشتباه و انحراف و تحمل عذاب نگردند، از باب «ادب از کی آموختی از بی‌ادبان».

نوع سوم:

حق تعالی برای تفهیم موضوع در مقام مقایسه بر می‌آید و دو واقعه را با هم می‌سنجد.

ب-

به اعتبار دیگر می‌توان گفت که در قرآن مثلها به چهار صورت زیر بیان شده:

یک:

کلمه «مثل» ضمن آیاتی صریحا ذکر شده است مانند: مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ... «۱».

دو:

با ذکر «ک» که به معنای مثل و مانند و شبیه و نمودار می‌باشـد، توضیـح داده شـده است ماننـد: أَوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ ... «۲» و: ثُمَّ

قَسَتْ قُلُوبُکَمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ «۳».

سه:

هم کلمه «مثل» و هم حرف «کاف» هر دو در کلام آمده است مانند مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً ... «۴». (۱) سوره جمعه، آیه ۵.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۹.

(۳) سوره بقره، آیه ۷۴.

(۴) سوره بقره، آیه ۱۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۲

چهار:

در آیه کلمه «مثل» و حرف «کاف» وجود ندارد ولی از سیاق عبارت و مفهوم آن وجود «مثل» نمایان است مانند: إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ «۱».

یعنی: «آنانکه آیات خدا را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر بر آن فرود نیاورند هرگز درهای آسمان به روی آنها باز نشود و به بهشت در نیایند تا آنکه شتر در چشمه سوزن در آید».

در این آیه شریفه در عین اینکه از کلمه مثل و یا حرف کاف استفاده نشده است داخل در بهشت نشدن این دسته از افراد به عدم امکان دخول شتر در چشمه سوزن تشبیه شده است.

ج-

به طور کلی به اعتباری می‌توان امثال قرآنی را به سه نوع تقسیم نمود:

اول- «امثال سائره»:

که معمولا در محاورات و مکاتبات شاهد مثال قرار می‌گیرند نظیر:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.

وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها.

وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ.

وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ.

وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ.

لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ.

خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِیفاً.

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ. (۱) سوره اعراف، آیه ۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۳

لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها.

نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ.

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.

ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ.

هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ.

لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ.

جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ.

و امثال این کلمات که ضرب المثل بوده و در سر زبانها رایج و دایرند.

دوم- «امثال واضحه»:

و آن امثالی هستند که به نحوی از انحاء به مثل بودن آنها با ذکر واژه: «مثل» و یا به کار بردن حرف «ک» و غیره تصریح شده است، اغلب مثلهای قرآن مانند: مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً. یا فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ. و یا إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ ... و امثال این آیات و مثلها که ما در آینده ضمن بیان نمونه‌هایی از مثلهای قرآن آنها را اشاره خواهیم کرد، همه و همه مصداق امثال واضحه هستند.

سوم- «امثال کامنه»:

و آن امثالی هستند که ظاهر عبارت صراحتی بر مثل بودن آنها ندارد ولی از مفهوم سخن و جان کلام مثل بودن عبارت معلوم می‌گردد، نظیر آیه ۲۶۰ سوره بقره که حضرت ابراهیم از خدا خواست که کیفیت احیاء مردگان را ببیند و خداوند به او دستور داد که چهار پرنده را بگیر و بکش و سپس آنها را صدا بزن آنگه می‌بینی که چگونه زنده می‌شوند و اجزاء پراکنده آنها جمع می‌شود. از ظاهر آیه مثلی نمایان نیست ولی در باطن آن ضرب المثل: «لیس الخبر کالعیان» یا: «شنیدن کی بود مانند دیدن» خوابیده است. و نظیر آیه ۲۹ سوره اسراء که می‌گوید: وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً، در این آیه مثل میانه روی و دوری از افراط و تفریط خوابیده است: «الجاهل إمّا مفرط و امّا مفرّط» یا: «نه به آن شوری شور و نه به

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۴

آن بی‌نمکی».

و یا سعدی می‌گوید:

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت بر آید

یا فردوسی می‌گوید:

میانه گزینی بمانی به جای خردمند خواندت پاکیزه رای

و آیه: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا نیز به همین مثلها ماند.

د-

در کلمات عرب، تشبیه و تمثیل اگر با شرح و تفصیل و با زواید و فروع گفته شود و به شکل حکایتی نسبتا مفصل در آید، برای خود اقسام و عناوینی دارد بدین بیان:

هر گاه آن حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احجار و امثال آن گرفته شود که وقوع آن حکایت در خارج محال باشد، آن را «تمثیل یا مثل» نامند.

و هر گاه آن حکایت به صورت رمز و تعمیه ادا گردد که از آن معنای فلسفی یا عرفانی استخراج گردد، آن را «تمثیل رمزی» گویند.

و هر گاه حکایت از مردم نقل گردد و یا وقوع آن ممکن باشد آن را «تمثیل دینی» نامند.

و هر گاه آن حکایت از قصّه‌های پیشینیان و اخبار خرافی گذشتگان باشد آن را «اسطوره» و جمعش را «اساطیر» می‌گویند.

و هر گاه آن اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن از معتقدات عامه باشد آن را «مجموعه قصص و یا اعتقادات یا روایات تاریخی» نامگذاری می کنند.

ه‍-

بالاخره «مثل» را انواع و اقسام مختلف است که در بیشتر زبانهای زنده جهان برای هر یک از آن نامی ویژه و اصطلاحاتی خاص است و چون بررسی ما مربوط به مثلهای قرآنی است و قرآن به زبان عربی است ما اصطلاحات عربی آن را توضیح
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۵
می‌دهیم:
الف- هر سخن و گفتاری که به صورت کلامی جامع به نظم و یا به نثر ادا شود و زبان زد خاص و عام گردد و در السنه و افواه، جاری و ساری باشد، آن را «قول» می‌نامند.
ب- اگر در کلامی تمثیل چیزی به چیزی با گفتن ادوات تشبیه همراه باشد آن را «تشبیه» نامند.
ج- اگر ادوات تشبیه محذوف باشد آن جمله را «استعاره» می‌نامند.
د- به طور کلی هر بیان تشبیهی که در لفظ بدون ذکر «مشبه به» به کار رود آن را نوعی از مجاز یا «کنایه» می گویند.
ه- هر گفتار و قول که دارای تشبیه مجازی باشد و با نهایت ایجاز معنایی عام از آن استنباط گردد و به صورت یک سخن کوتاه و پر معنای متداول در لسان خاص و عام گردد که هر کس برای افاده آن معانی در مواقع خاص ب
ه خود استشهاد نماید، آن را «ضرب المثل» می گویند.

۳- ارزش و فواید مثل

اشاره

همان گونه که در علم «معانی و بیان» آمده است، همواره برای مجسم ساختن حقایق عقلی و توضیح و تبیین آنها در سطح عموم «معقولات» را به «محسوسات» تشبیه می کنند، قرآن کریم این روش را زیاد به کار برده و در بیان بسیاری از مسائل حساس و پراهمیت، با استفاده از مثلهای روشن و زیبا، حقایق را به عالیترین صورت تبیین کرده است.
نقش «مثال» در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکار ناپذیری است، و به همین دلیل در هیچ علمی بی‌نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نیست، گاه می‌شود یک مثال بجا که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است، مطلب را از آسمان به زمین می‌آورد، و برای همه قابل فهم می‌سازد،
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۶
روی هم رفته می‌توان در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن، برای «مثال» نقشهای مؤثر ذیل را قائل شد:

الف- مثال، مسائل عقلی را حسّی می‌کند.

از آن جا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتا دورتر است، مثالهای حسی آنها را از فاصله دور دست، نزدیک آورده و در آستانه حس قرار می‌دهد و درک آنها را آسان و دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می‌سازد.

ب– مثال، راه را نزدیک می‌کند.

گـاه می‌شود برای اثبات یک مسـئله عمیق منطقی و عقلانی بایـد انسان به اسـتدلالات مختلف متوسل گردد که باز هم ابهام، اطراف آن را گرفته است ولی ذکر یک مثال روشن و کاملا هماهنگ با مقصود، چنان راه را نزدیک می‌سازد که تأثیر استدلالها را افزایش داده و از ضرورت استدلالات متعدد می‌کاهد.

ج– مثال، مسائل را همگانی می‌سازد.

بسیاری از مبـاحث علمی است که در شـکل اصـلیش تنها برای خواص قابل فهم است و توده مردم اسـتفاده چنـدانی از آن نمی‌برند ولی همین که با مثال آمیخته و به این وسـیله قابل فهم گردد، مردم در هر حـدّ و پایه‌ای از علم و دانش باشـند از آن بهره می‌گیرند، بنابر این، مثالها به عنوان یک وسیله تعمیم علم و فرهنگ، کاربرد غیر قابل انکار دارند.

د– مثال، درجه اطمینان به مسائل را بالا می‌برد.

کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۷

نمی‌آفریننـد چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جسـتجو می‌کنـد، «مثال»، به مسائل ذهنی، عینیت می‌بخشـد و کاربرد آنها را در عالم خارج روشن می‌سازد و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به یک مسئله اثر می‌گذارد.

ه– مثال، لجوجان را خاموش می‌سازد.

بسیار می‌شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست و او همچنان دست و پـا می‌زنـد، امـا هنگـامی که مسـئله در قـالب مثـال ریخته شود، راه را چنان بر او می‌بنـدد که دیگر مجال بهانه گیری برای او باقی نمی‌ماند، لذا خداوند در قرآن کریم در این گونه موارد به «مثل» رو می‌آورد، چنان که در مورد آفرینش حضرت عیسی علیه السّلام که تنها از مادر باشـد مورد ایراد بود که مگر ممکن است انسانی تنها از مادر متولـد شود؟ فرمود: إِنَّ مَثَلَ عِیسـی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ «۱».

یعنی: «مثل عیسی نزد خداوند همانند آدم است که او را از خاک آفرید».

مـا هر قـدر بخواهیم بگوییم که این کار در برابر قـدرت بی‌پایان خداونـد کار ساده‌ای است باز ممکن است افراد لجوج بهانه گیری کننـد اما هنگامی که به آنها بگوییم آیا قبول داریـد که آدم نخستین از خاک آفریـده شـده است؟ خداونـدی که چنین قدرتی دارد چگونه نمی‌توانـد انسان را از بشـری بـدون پـدر متولد سازد؟ آن گاه دیگر جای هیچ بهانه‌ای نخواهد بود «۲». این جاست که شاعر می‌گوید:

حق مثلها را زند هر جا بجاش می‌کند معقول را محسوس و فاش

تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی‌نقص و خلل

«مثل» گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش، سالها طول می‌کشد، در یک صحنه (۱) سوره آل عمران، آیه ۵۹.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۷۲– ۱۷۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۸

زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می‌سازد، به عنوان نمونه بررسی پرماجرای عمر یک انسان با یک نسل که گاهی یکصد سال طول می‌کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، اما هنگامی که صحنه‌ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان را که در چند ماه خلاصه می‌شود (از تولد و رشد و نمو و زیبایی و سپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می‌تواند چگونگی زندگی خود را در این آیینه شفاف ببیند.

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سر تاسر آن نمایان است، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه، آسمان را می‌پوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگهای دانه درشت آن را از هر سو درهم می‌کوبد، فردا که به دیدن آن باغ می‌آییم، درختان در هم شکسته، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده و همه چیز را در هم و بر روی خاک ریخته، در مقابل خودمان مشاهده می‌کنیم آنچنان که باور نمی‌کنیم، این همان باغ سر سبز و خرّمی است که دیروز به روی ما می‌خندید.

آری چنین است ماجرای زندگی انسانها مخصوصا در عصر و زمان ما که هر گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می‌کوبد که چیزی جز یک ویرانه یا یک مشت اجساد و قطعه قطعه شده باقی نمی‌گذارد، وه! چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده‌اند «۱»؟! قرآن کریم در آیه ۲۴ سوره یونس به همین حقیقت اشاره کرده و زندگی انسانها را به زندگی نباتات تشبیه نموده است تا شاید انسان غافل قدری در این زمینه بیندیشد چنان که فرمود: إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. (۱) تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۶۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۸۹

یعنی: «زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که بر اثر آن، گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن می‌خورند، می‌روید تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزیین می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می‌رسد (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن چنان آن را درو می‌کنیم که (گویی) هرگز نبوده است، این چنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می‌کنند شرح می‌دهیم».

زمخشری در کشاف در رابطه با نقش مثال در آسان کردن فهم مسائل مشکل عقلی و پیچیده می‌گوید: «نزد عرب زبانان، ضرب امثال و تکلم علما به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد که آن پرده از روی معانی مخفی بر می‌دارد و نکات تاریک را روشن می‌کند تا به حدی که امر مخیّل به نظر، همچون محقّق می‌رسد و شیء متوهّم در محل متیقّن قرار می‌گیرد و غایب مانند شاهد جلوه‌گر می‌شود و از همین جهت در کتاب (قرآن) مبین و در سایر کتب الهی خداوند امثال بسیار ایراد کرده است و پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سایر انبیای بزرگ و حکما امثله بی‌شمار آورده‌اند ...».

ابو هلال عسکری می‌گوید: «انسان پس از سلامت سخن از غلط و لحن، به شاهد و مثل و کلمه سائره محتاج است، زیرا «مثل» بر فخامت منطق می‌افزاید و جامه قبول بر او می‌پوشاند و ارزش آن را در دلها و شیرینی آن را در سینه‌ها زیاد می‌کند و دلها را به حفظ آن می‌خواند و آن را در اوقات مذاکره و هنگام صحبت و یا در میدان مجادله و مباحثه به کار می‌برند ...» «۱».

ابن مقفع در خواص و منافع مثل می‌گوید: «هر گاه کلام را به صورت مثل آورند برای گفتار واضحتر، و برای گوش زیباتر و برای اقسام سخن پردامنه‌دارتر می‌گردد (۱) جمهرة الأمثال (چاپ مصر) ص ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۰

و برای امثال قاعده خاصی موجود نیست تا آنها را بر طبق آن قاعده منظم و مرتب سازند. بلکه از حیث درجات متفاوت و مختلف است چنان که در قرآن از پشه گرفته تا رسول خدا، مورد مثل واقع شده است» «۱».

حاصل سخن این که همگان بر نقش مثل در تفهیم معانی بلند معترفند و در کلماتشان از مثل استفاده می‌کنند.

۴- نموداری از تشبیهات و مثالهای قرآن

اشاره

چنان که گفته شد، در قرآن برای تفهیم معانی بلند و پیچیده معنوی مثالهای گوناگون زده شده و از هر چیزی مثلی آورده شد حتی پشه و مگس و عنکبوت، إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها ...» «۲» و در آیه دیگر می‌فرماید: «یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ «۳».

یعنی: «ای مردم مشرک کافر! بدین مثل گوش فرا دهید، آن بتهای جماد که بدون خدا می‌خوانید هرگز به خلقت مگسی هر چند همه اجتماع کنند قادر نیستند و اگر مگس (ناتوان) چیزی را از آنها بر باید آنها قدرت بر باز گرفتن آن را ندارند، (بدانید) که طالب و مطلوب (یعنی بت و بت پرست) هر دو ناچیز و ناتوانند».

و در آیه سوم می‌فرماید: مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ «۴».

یعنی: «مثل حال کسانی که غیر خدا را به دوستی بر گرفتند حکایت خانه‌ای است که عنکبوت بنیاد کند و اگر بدانید سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است». (۱) امثال القرآن، دکتر اسماعیلی، ص ۶۴۳ و ۶۴۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۶.

(۳) سوره حج، آیه ۷۳.

(۴) سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۱

به هر حال، با مراجعه به آیات قرآن، روشن می‌شود که قرآن از هر چیزی مثلی آورده و آن مورد مثل پشه و مگس و عنکبوت باشد یا سگ و فیل و جماد و نبات و یا رسولان الهی، سرگذشت نظام طبیعت و جهان آفرینش باشد یا سر گذشت اقوام و ملل، هر چه باشد باعث روشنی موضوع پیچیده مورد بحث و سبب قابل فهم شدن آن مسئله می‌شود، لذا قرآن کریم فرمود: لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ «۱».

ما در این جا به برخی از مثلهای قرآن بدون توضیح و تفصیل در خور آن، اشاره می‌کنیم، زیرا بررسی همه جانبه آن و همه مثلها در خور این نوع نوشتار نیست:

الف- تشبیه ایمان و کفر به نور و ظلمت

اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ «۲».

یعنی: «خداونـد ولی و سرپرست کسـانی است که ایمان آوردهانـد آنها را از ظلمتها به سوی نور بیرون می‌برد (اما) کسانی که کافر شدنـد اولیای آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و طغیانگر) می‌باشـند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون ببرنـد، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند بود».

ب– تشبیه مؤمن و غیر مؤمن به بینا و شنوا و نابینا و کر

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَكَّرُونَ «۳». یعنی: «حـال این دو گروه (مؤمنان و منکران) حال نابینا و کر و بینا و شنواست، آیا این دو همانند یکدیگرند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟ و به یاد نمی‌آورید؟». (۱) سوره کهف آیه، ۵۴.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۵۷.

(۳) سوره هود، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۲

در این آیه، افراد لجوج و عنودی که بـا حق دشـمنی دارنـد به کر و کور مـادر زاد تشـبیه شدنـد یعنی همـانگونه که کر و کور، چیز درستی از جهـان طبیعت را درک نمی‌کنـد و نسـبت به آن بی‌خبر است، افراد غیر مؤمن نیز نسبت به حقـایق عالم و تشـخیص حق و باطل، این چنین هستند.

ج– تشبیه اعمال کافر به خاکستر در برابر باد تند

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ «۱».

تشبیه اعمال کفار به خاکستر با توجه به این که ماننـد خاک و غبار موجود مفیدی نیست بلکه باقیمانده یک مشت آتش است، نشان می‌دهـد که اعمال آنها ممکن است ظاهری داشته باشـد اما فقط همان ظاهر است و محتوایی ندارد و در یک ظرف کوچک خاک ممکن است گل زیبایی برویـد اما در میان خروارها خاکستر حتی علف هرزه‌ای هم نخواهد رویید، این جاست که عظمت این تشبیه روشن می‌شود.

د– تشبیه اعمال کافران به سراب

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً ... «۲».

یعنی: «و کسـانی که کـافر شدنـد اعمالشـان همچـون سـرابی است در یـک کـویر که انسـان تشـنه آن را از دور، آب می‌پنـدارد، اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد! ...». (۱) سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

(۲) سوره نور، آیه ۳۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۳

ه– تشبیه مشرک به کسی که از آسمان سقوط کرده است

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ «۱».

یعنی: «هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند و یا تند باد او را به مکان دیگر پرتاب می‌کند».

و- تشبیه غلافلان بی‌خبر به چهار پایان

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ «۲».

یعنی: «به طور مسلم گروه کثیری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها (عقلها) یی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند و نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهترند، اینان همان غلافلانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت را دارند باز هم گمراهند)».

بارها در قرآن کریم غلافلان بی‌خبر به چهار پایان و حیوانات بی‌شعور دیگر تشبیه شده‌اند و نکته تشبیه آنان به چهار پایان شاید این باشد که آنها تنها به خواب و خور و شهوت جنسی می‌پردازند درست همانند ملتهایی که تحت شعارهای فریبنده انسانی، آخرین هدف عدالت اجتماعی و قوانین بشری را رسیدن به آب و نان (۱) سوره حج، آیه ۳۱.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

و یک زندگی مرفّه مادّی می‌پندارند، آن چنان که علی علیه السّلام می‌فرماید: «کالبهیمة المربوطة همّها علفها او المرسلة شغلها تقمّمها» «۱».

یعنی: «همانند حیوانات پرواری که تنها به علف می‌اندیشند و یا حیوانات دیگری که در چراگاهها رها شده‌اند و از این طرف و آن طرف خرده علفی بر می‌گیرند».

به تعبیر دیگر: گروهی مرفهند همچون گوسفندان پرواری و گروهی نامرفه مانند گوسفندانی که در بیابانها در به در دنبال آب و علف می‌گردند و هر دو گروه هدفشان جز شکم چیزی نیست «۲».

ز- تشبیه منافقان به چوبهای خشک

وَ إِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ، هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ «۳».

یعنی: «هنگامی که آنها را می‌بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد، و اگر سخنی بگویید به سخنانشان گوش فرا می‌دهی، گویی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده، هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضدّ خود می‌پندارند، آنها دشمنان واقعی تو هستند از آنان بر حذر باش، خداوند آنها را بکشد چگونه از حق منحرف می‌شوند».

ح- تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی

وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.

یعنی: «و زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای آنها (۱) نهج البلاغه، نامه ۴۵.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۲.

(۳) سوره منافقون، آیه ۴.

که پرهیزکارند بهتر است آیا نمی‌اندیشید».
بنابر این، آنها که تنها به دنیا دل بسته‌اند و جز آن نمی‌جویند و نمی‌طلبند در واقع کودکانی هوسباز هستند که یک عمر به بازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیز بی‌خبر مانده‌اند».
تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولا کارهای توخالی و بی‌اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند نه آنها که در بازی پیروز می‌شوند، پیروزند، و نه آنها که شکست می‌خورند، شکست یافته‌اند، زیرا پس از پایان بازی، همه چیز به جای خود باز می‌گردد.
بسیار دیده می‌شود که کودکان دور هم می‌نشینند و بازی را شروع می‌کنند، یکی را امیر و دیگری را وزیر و یکی را دزد و دیگری را قافله قرار می‌دهند، اما ساعتی نمی‌گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر و نه دزد و نه قافله و یا در نمایشنامه‌هایی که به منظور سرگرمی انجام می‌شود صحنه‌هایی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می‌گردند ولی پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست.
دنیا به نمایشنامه‌ای می‌ماند که بازیگران آن مردم این جهانند و گاه این بازی کودکانه حتی عاقلان و فهمیده‌های ما را به خود مشغول می‌دارد اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می‌گردد «۱».

ط- تشبیه خروج انسانها از قبر به ملخهای پراکنده

خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ «۲».
یعنی: «آنها از قبرها خارج می‌شوند در حالی که چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی‌هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می‌دوند». (۱) تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۰۷.
(۲) سوره قمر، آیه ۷.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۶
تشبیه به ملخهای پراکنده بدین جهت است که توده ملخها بر خلاف بسیاری از پرندگان که به هنگام حرکت دسته جمعی با نظم و ترتیب خاصّی حرکت می‌کنند، هرگز نظم و ترتیب ندارند در هم فرو می‌روند و بی‌هدف به هر سو روانه می‌شوند، به علاوه آنها در آن روز همچون ملخها موجوداتی ضعیف و ناتوانند.

ی- تشبیه آسمان به هنگام وقوع قیامت به منظره روغن مذاب

فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ «۱».
یعنی: «در آن هنگام که آسمان شکافته شود و همچون روغن مذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که تاب تحمّل آن را نخواهید داشت».
برای وقوع قیامت، حوادث هولناکی واقع می‌شود و نظام کنونی درهم فرو می‌ریزد، کواکب و سیارات دگرگون می‌شوند، از جمله آن حوادث این است که کرات آسمانی از هم می‌شکافند و به رنگ سرخ و به صورت مذاب همچون روغن در می‌آیند.

ک- تشبیه کوهها به هنگام قیامت به پشمهای حلاجی شده

وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «۲».

یعنی: «و کوهها مانند پشم رنگین حلّاجی شده خواهند بود».
طبق آیات مختلف قرآن، کوهها در آستانه قیامت، نخست به حرکت در می‌آیند و سپس در هم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان در می‌آیند که در آیه فوق آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است، پشمهایی که همراه تند باد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد و این آخرین (۱) سوره الرحمن، آیه ۳۷.
(۲) سوره قارعه، آیه ۵.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۷
مرحله متلاشی شدن کوههاست.

ل – تشبیه پهنه بهشت به پهنه آسمان و زمین

سابِقُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ... «۱».
یعنی: «برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون پهنه آسمان و زمین است و آماده برای کسانی است که به خدا و فرستادگان او ایمان آورده‌اند، بر یکدیگر سبقت گیرید».
و در آیه دیگر می‌فرماید: وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ «۲».
یعنی: «برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده و مهیّا شده است بر یکدیگر سبقت گیرید».
البته باید توجّه داشت که مقصود از «عرض» در دو آیه فوق اصطلاح هندسی آن که در مقابل «طول» است نیست بلکه به معنای لغوی که وسعت است می‌باشد.
بنابر این، قرآن با صراحت می گوید: وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است.

م – تشبیه همسران بهشتی به مروارید پنهان در صدف

وَ حُورٌ عِینٌ کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ «۳».
یعنی: «برای بهشتیان، همسرانی از حور العین است همانند مروارید در صدف پنهان». کنایه از این که نه دستی به آنها رسیده و نه چشمی آنها را دیده است، بکر به (۱) سوره حدید، آیه ۲۱.
(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.
(۳) سوره واقعه، آیه ۲۲ و ۲۳.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۸
تمام معنا است.

ن – تشبیه مسئولیّت و گناه به بار سنگین

وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ «۱».
یعنی: «آنها بار سنگین گناهانشان را بر دوش می‌کشند چه بد باری بر دوش خواهند داشت».
«اوزار» جمع «وزر» به معنای بار سنگین است و در اینجا منظور از آن گناهان است و این آیه می‌تواند یکی از دلایل تجسم اعمال

باشد، زیرا می‌گوید آنها گناهان خود را بر دوش می‌کشند، و می‌تواند کنایه‌ای از سنگینی بار مسئولیت باشد، چون مسئولیتها همواره به بار سنگین تشبیه می‌شود.

س- تشبیه قرآن به نسخه شفابخش

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ... «۲».

یعنی: «ما قرآن را که مایه شفا و رحمت مؤمنین است، نازل می‌کنیم».

بدون شک بیماریهای روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی با بیماریهای جسمی دارد هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، و هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می‌شود، هر دو باید ریشه یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی باید به درمان هر دو پرداخت. هر دو به مرحله‌ای می‌رسند که غیر قابل علاجند ولی بیشتر موارد می‌توان آنها را درمان کرد.

چه تشبیه جالب، و پرمعنا و پرمایه‌ای؟ آری قرآن نسخه حیاتبخش است برای آنان که می‌خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند. (۱) سوره انعام، آیه ۳۱.

(۲) سوره اسراء، آیه ۸۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۳۹۹

قرآن نسخه شفابخشی برای بر طرف ساختن ضعفها، زبونیها و ترسهای بی‌دلیل، اختلافها و پراکندگیهاست.

قرآن داروی شفابخشی است برای آنها که از بیماری عشق به دنیا و وابستگی به مادیّات و تسلیم بی‌قید و شرط در برابر شهوتها رنج می‌برند.

در آیه ۵۷ سوره یونس می‌خوانیم: قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ.

یعنی: «از سوی پروردگارتان اندرز و شفا دهنده دلها نازل شد».

در آیه ۴۴ سوره فصّلت آمده است: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ.

یعنی: «به این لجوجان تیره دل بگو: این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفاست».

علی علیه السّلام فرمود: «فاستشفوه من ادوائكم و استعينوا به على لأوائكم فانّ فيه شفاء من اكبر الدّاء و هو الكفر و النّفاق و الغيّ و الضّلال» «۱».

یعنی: «از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماریهای خود شفا بخواهید و برای حلّ مشکلاتتان از آن یاری بطلبید چرا که در این کتاب درمان بزرگترین دردهاست: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت».

به هر حال، تشبیهات در آیات قرآن زیاد است و ما را در این مختصر به همین چند نمونه کفایت است و برای آگاهی بیشتر به خود آیات قرآن و تفاسیر موجود به ویژه به راهنمای تفسیر نمونه از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۸۸ مراجعه نمایید که موارد تشبیه را در قرآن یک جا جمع کرده و بر شمرده است. (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۰

۵- کنایات و اهمیّت آن در کلام عرب «۱»

فصحا و بلغای عرب هر گاه می‌خواهند کسی را تمجید کرده و به عظمت و جلال، توصیف نمایند آن اوصاف پسندیده را صریحا در کلام نمی‌آورند بلکه آن را با کنایه و تعریض بیان می‌کنند وقتی که این روش را به کار می‌بندند در کلام زیباییهایی پدید می‌آید که چشم را خیره می‌سازد و نکته‌های دقیق و لطیفی به وجود می‌آید که انسان را از توصیف آن عاجز می‌کند.

در این رابطه اشعاری عالی و رسا و عباراتی سحرانگیز را مشاهده می‌کنیم که زبان از وصف آن عاجز است و تنها همان شاعر استاد و توانا و گوینده فصیح و بلیغ می‌تواند به وسیله آن کمال یابد. همانگونه که وقتی خود صفت در جمله صریحا ذکر نشود و بی‌پرده در کلام نیاید و کلماتی غیر از صفت بر آن دلالت نماید، برای صفت موقعیت و شکوه و فخامت و لطافت بیشتری ایجاد می‌گردد، در اثبات صفت برای شی‌ای که این صفت را برای آن اثبات می‌نماییم، وقتی آن شیء را صریحا به شنونده القاء نکنیم بلکه به طریق کنایه و رمز و اشاره به آن قصد کنیم، این کلام نیز دارای مزیّت و فضیلت و حسن و طراوتی می‌شود که بر کسی پوشیده نمی‌باشد. بعضیها که می‌خواهند کسی را مدح و توصیف کنند و وصف ارزنده‌ای را برای او اثبات نمایند، از تصریح به آن صفت خودداری کرده، به جای این که آن صفت را در خود ممدوح قرار دهند با آوردن آن صفت در چیزی که شامل ممدوح است و با او ارتباط دارد، کنایه می‌آورند و مطلب را اجمالا با لطافتی خاص به آن هدف منظور یعنی اثبات صفت برای ممدوح متصل می‌نمایند البته نه به طریق آشکار بلکه به نحوی که پوشیده و خفی و دقیق است، در این رابطه به بعضی از اشعار عرب به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

(۱) برای آگاهی بیشتر در رابطه با کنایات، رجوع کنید به: برهان، زرکشی، ج ۲، باب ۴۴، ص ۱۳ و دلائل الاعجاز، عبد القاهر جرجانی، فصل ۲۵، ص ۲۳۶ و ترجمه محمد رادمنش، ص ۳۷۹ و فهرست موضوعی تفسیر نمونه، ص ۲۸۸ (کنایات قرآن).

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۱

الف- «زیاد اعجم» خواسته است: «علی بن حشرج» را تمجید و توصیف نماید ولی صفات مدح را برای خود او نیاورده است بلکه چنین گفته است:

انّ السّماحهٔ و المروهٔ و النّدی فی قبّهٔ ضربت علی ابن الحشرج

یعنی: «خوشرویی و مردانگی و کرم در داخل گنبدی گرد آمده و بر بالای سر ابن حشرج افراشته شده است».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شاعر خواسته است در این بیت اوصاف مذکور را به عنوان خصلتهای خاص برای ممدوح خود اثبات نماید و خواسته است بگوید که این صفات به صورت طبیعت ثابتی در او وجود دارد، لکن از تصریح خودداری کرده است مثلا نگفته است: «انّ السّماحهٔ و المروهٔ و النّدی لمجموعهٔ فی ابن الحشرج و مقصورهٔ علیه، و مختصّهٔ به». بلکه همین معنا را با کنایه و اشاره و رمز بیان داشته است، یعنی وجود صفات را در قبه‌ای بنا شده بر بالای سر ممدوح تعبیر کرده است و از این طریق، عظمت و فخامت خاصّی را در سخن آشکار ساخته است، زیرا اگر این صفات با صراحت گفته می‌شد قطعا این زیبایی را نداشت.

ب- شخصی که می‌خواهد خود را به مهمان نوازی تعریف و توصیف نماید، نمی‌گوید که من مردی مهمان نوازم بلکه صفاتی را برای سگ و بچه شترهای خود می‌آورد که کنایه از مهمان نوازی اوست:

و ما یک فیّ من عیب فإنّی جبان الکلب مهزول الفصیل

یعنی: «هیچ عیبی در من وجود ندارد جز اینکه سگ در خانه‌ام ترسو و بچه شترهایم لاغر و نحیفند».

یعنی: برای من مهمان بسیار می‌آیند لذا سگم را از پارس کردن آنچنان منع کرده‌ام که کاملا ترسو شده است و آن قدر با شیر شترانم از مهمانها پذیرایی کرده‌ام که به نوزادهای خود شتران، شیر نرسیده است و در نتیجه لاغر و ضعیف مانده‌اند.

در این شعر- چنانکه ملاحظه می‌کنید- شاعر برای تعریف خود در مهمان نوازی از ترسو بودن سگ و لاغری شتر بچّه کنایه کرده و تصریح را رها نموده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۲

ج- یزید بن حکیم، یزید بن مهلّب را- که در زندان حجاج بسر می‌برد- چنین توصیف و تعریف کرده است، او خطاب به حجاج چنین گفته است:

اصبح فی قیدک السّماحهٔ و المج د و فضل الصّلاح و الحسب

یعنی: «امروز سماحت و شرافت و فضل و شایستگی همه در زنجیر و کمند تو آمده است».

با این کلمات، نهایت تمجید را از آن شخص زندانی نموده و ضمنا تعریفی بر حجاج نیز هست که شما آنچنان پست و رذل هستید که افرادی این چنینی در زندان تو در بند و قید می‌باشند.

به هر حال، فصحا و بلغای عرب، اغلب مثالهای فصیح آنها بر اساس کنایات مطرح می‌شد مثلا از زن (به خاطر نشان دادن رقت قلب آنها) به «قوارير» تعبير می کردند. و از کور به «محجوب و مکفوف» و از شخص سخی و مهمان نواز، به «کثير الرّماد» و از شخص طويل القامه به «طويل النّجاء» تعبير و کنايه می‌آوردند، چون کنايه ابلغ از تصريح است.

در قرآن کریم، کاربرد کنایه و معانی کنایی بسیار به چشم می‌خورد و آیات بسیاری است که به کار برده شده ولی مقصود معانی کنایی است که در ضمن مطلب بعدی به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۶- نموداری از کنایات قرآن

چنانکه گفته شد در قرآن کریم از روش کنایی و بیان معانی بر اساس کنایات کاملا استفاده شده است که بررسی همه آیات مربوطه در خور این نوشتار نیست لذا به برخی از آنها به طور اجمال اشاره می کنیم:

- در موارد مختلف به جای کلمه «جماع» و آمیزش جنسی، تعبیرات کنایی:

مباشرت، ملامست، رفث، و سرّ و امثال اینها را به کار برد نظیر: فَالْآنَ

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۳

بَاشِرُوهُنَّ «۱» و أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ «۲» و فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ ... «۳» و وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا «۴»- از «زنا» با تعبير کنايی خبيث و بهتان، استفاده کرده و فرموده:

الْخَبِيثاتُ لِلْخَبِيثِينَ «۵»، و وَ لا يَأْتِينَ بِبُهْتانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ «۶» و فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً (؟).

- کلمه «بيض» کنايه از زنهای آزاد و زيبا بود لذا از زنهای بهشتی تعبير به «بيض» شده است: كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ «۷».

- برادران ناپرهیزکار (اخوانهم) کنایه از شیاطین است: وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الغَيِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ «۸».

یعنی: «ناپرهیزکاران برادرانشان یعنی شیاطین آنان را پیوسته در گمراهی پیش می‌برند و باز نمی‌ایستند».

از «شیاطین» با تعبیر کنایی «برادران» یاد شده است.

- «دابّه» گاهی کنایه از انسان است: وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دَابَّةٍ ... «۹».

یعنی: «اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات کند جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!».

«دابه» گر چه به معنای مطلق جنبنده است ولی در اینجا به قرینه «بظلمهم» ممکن (۱) سوره بقره، آیه ۱۸۷.

(۲) سوره نساء، آیه ۴۳.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۹۷.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۳۵.

(۵) سوره نور، آیه ۲۶.

(۶) سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

(۷) سوره صافات، آیه ۴۹.

(۸) سوره اعراف، آیه ۲۰۲.

(۹) سوره نحل، آیه ۶۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۴

است کنایه از انسانها باشد، یعنی اگر خداوند انسانها را به خاطر ظلمشان مؤاخذه کند انسانی بر صفحه کره خاکی نخواهد ماند.

- معنای کنایی وجه: وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی وَ إِلَی اللَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ «۱».

یعنی: «کسی روح خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی خداست».

منظور از «تسلیم وجه برای خدا» در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است، زیرا وجه (به معنای صورت) به خاطر آن که شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می‌رود.

- معنای کنایی نفخ صور: وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ «۲».

یعنی: «و در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد سپس بار دوّم در صور دمیده می‌شود، ناگهان همگی بپا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند».

در آیه شریفه از مرگ و حیات عمومی ناگهانی تعبیر به نفخه صور شد که تعبیر کنایی بسیار زیبایی از حوادث ناگهانی و همزمان است، زیرا «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» معنای شیپور یا شاخ میان تهی است که معمولا برای حرکت قافله یا لشکر، یا برای توقّف آنها به صدا در می‌آورند که شیپور توقف قافله را یک جا متوقف می‌کرد و شیپور حرکت، اعلام شروع حرکت قافله بود. (۱) سوره لقمان، آیه ۲۲.

(۲) سوره زمر، آیه ۶۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۵

- معنای کنایی لقاء اللّه: أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ ... «۱».

یعنی: «آگاه باشید آنها (کفار و ستمگران) از ملاقات پروردگار و رستاخیز، در شک و تردیدند ...».

یعنی چون ایمان به حساب و جزا ندارند، دست به هر جنایتی می‌زنند، در این آیه و آیات متعدد قرآنی از روز رستاخیز و قیامت با تعبیر کنائی «لقاء رب» یاد شده است.

- معنای کنایی مقالید: لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ «۲».

یعنی: «کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست، روزی را برای هر کس که بخواهد گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد محدود می‌سازد، او از همه چیز آگاه است».

این کلمه «مقالید» که به معنای کلیدهاست در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلّط کامل بر چیزی به کار می‌رود، گفته می‌شود کلید این کار در دست من است، یا فلانی است یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن، همه در اختیار من قرار دارد.

وقتی کلیدهای خزائن عالم هستی بلکه خود خزائن وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «۳» در دست خدا بود هر که هر چه می‌خواهد باید از او بخواهد، بنابر این، تعبیر به اینکه کلیدها یا خزینه‌ها در دست خداست تعبیر کنایی بر احاطه و سلطه خدای سبحان بر جهان هستی است.

به هر حال، ما اگر بخواهیم همه آیاتی که در معنای کنایی به کار گرفته شدند در اینجا بیاوریم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» مقصود از تذکر و توجه به این چند آیه این بود که در قرآن کریم از شیوه به کارگیری معانی کنایی کاملا استفاده شده و کنایات زیبایی در آن به کار گرفته شده و ما را همین اشاره بس است. (۱) سوره فصّلت، آیه ۵۴.

(۲) سوره شوری، آیه ۱۲.

(۳) سوره منافقون، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۶

سؤالات:

۱- آیات مربوط به آوردن «مثل» در قرآن را آورده و توضیح دهید.

۲- «مثل» را معنا کرده و فرق آن را با مثل بیان کنید.

۳- انواع «مثل» را در قرآن با ذکر نمونه برای هر کدام بیان کنید.

۴- در رابطه با ارزش و فواید مثل، نقش «مثل» را در تفهیم مسائل عقلی و پیچیده بیان کنید.

۵- سخنان دانشمندان ادب را در رابطه با نقش مثل بیان کنید.

۶- برخی از تشبیهات و مثلهای قرآن را با توضیح مختصر در اطراف آنها بیاورید.

۷- در رابطه با کنایات و اهمیّت آن در کلام عرب و شیوه به کارگیری آن را با آوردن شواهدی از شعر شعرای عرب با توضیحات لازم بیان کنید.

۸- برخی از آیات قرآن را که در آنها از معانی کنایی استفاده شد، با توضیح لازم بیاورید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۷

درس بیست و هفتم سوگندهای قرآن

اشاره:

بر اهل فن پوشیده نیست که مسئله سوگند یاد کردن، اختصاص به یک طایفه یا ملت و قومی خاص نداشته بلکه در میان همه گروهها و ملتهای مختلف بشری مانند یک سنّت فراموش ناشدنی، جاری بوده و به آن عمل می‌کردند.

در طول تاریخ بشری، در میان ملتهای بدوی و باستانی، هر طایفه و ملتی طبق عقیده خود، اشیاء و موجودات خاصی را مقدس و مورد احترام دانسته و در مقام اثبات مدعای خود به آن سوگند یاد می‌کرده‌اند تا از این راه صدق و حقانیت خود را ثابت نمایند. البته این مسئله نیاز به تحقیق و بررسی زیادی دارد تا روشن شود که از لحاظ تاریخی از آغاز پیدایش بشر، ملتهای گذشته و قرون باستانی و همچنین قرون وسطی و معاصر، چه چیزهایی را محترم و مقدس می‌شمرده و چگونه به آن سوگند یاد می‌کرده و می‌کنند که این موضوع از حد این نوع نوشتار خارج بوده و نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد.

لکن این اندازه ثابت و مسلم است که این روش در میان ملتهای مختلف در طول تاریخ بشری جاری بوده و می‌باشد. در جوامع مترقی کنونی نیز این حقیقت به چشم می‌خورد که می‌بینیم هر ملتی، طبق معتقدات خاص خویش چیزهایی را مقدس شمرده و در موارد لزوم به آن سوگند یاد می‌کنند مثلاـ در بین مسیحیان به اقانیم ثلاثه (اب و ابن و روح القدس) و مریم و انجیل ... و در بین یهودیان به کتب مقدسه خود و به پیامبرانی که مورد احترام آنهاست و به خدا و ... و در بین مسلمانان به خدا،

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۸

پیامبر، قرآن، ائمه علیهم السّلام و یا فرزندان آنها و ... یا به طور کلی در بین عموم مردم، به جان، مرگ، پدر، مادر و ...

طنطاوی می‌گوید: نوع انسانی به چیزهایی قسم یاد می‌کند که در پیشش بزرگ و با ارزش باشد، مثلا فرزند قسم یاد می‌کند: به جان پدرم! یا رعیت قسم یاد می‌کند به حاکم و سرباز به شرف سربازیش و وزرا به سلاطین و یا می‌بینم کسی به چشمش سوگند

یاد می‌کند چون می‌بینند برایش دارای منافع و ارزش زیادی است «۱».

بنابر این، سوگند خوردن و قسم یاد کردن شیوه‌ای است بین المللی که در هر لغت و زبانی رایج است و اهل سخن برای باورانیدن مدعای خود به طرف، به هر وسیله که مطلب و مرامش را در انظار، تسجیل و تثبیت کند متشبّث می‌شوند، اما هیچ عاملی برای تحکیم ادعایی که صاحبش حوصله و مجال مستدل نمودن آن را ندارد مؤثرتر و گیراتر از سوگند یاد کردن به عزیزان نیست، مشروط به این که آن چیزی که مورد سوگند است (مقسم به) عزیز و محبوب هر دو طرف بوده باشد «۲».

در قرآن کریم نیز این روش معقول بشری عملی شده و خداوند سبحان به موجودات و اشیاء عظیم و با ارزشی برای مطالبی عظیم و مقاصدی رفیعتر سوگند یاد نموده و بشر را به مطالعه و دقت در حقایق شگرف آن دعوت نموده است «۳» و در مطالب آینده به آنها اشاره خواهد شد.

البته باید توجه داشت که سوگندهای قرآن از جهات مختلف با سوگندهای بشری تفاوت دارد، شما اگر سوگندهای عرب جاهلی را در دوران نزول قرآن ملاحظه کنید و بعد آن را با سوگندهای قران مقایسه نمایید معلوم می‌شود که سوگندهای قرآن دنیایی از معرفت و آگاهی را در خود جای داده و بشر را به مطالعه در عالم هستی دعوت کرده است، زیرا قرآن در چهل موردی که قسم یاد کرده علاوه بر خدا به (۱) تفسیر الجواهر، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

(۲) فرهنگ عقاید و قوانین اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۷.

(۳) سوگندهای قرآن، ابو القاسم رزاقی، ص ۱۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۰۹

موضوعاتی از قبیل قرآن، نفس، خورشید، ماه، ستارگان، ملائکه، آسمان، زمین، شب، روز و ... سوگند یاد کرده که یک جهان عظمت دارند و خود این سوگندها فکر بشر را به مطالعه و بررسی عظمت آنها متوجه نموده است و به راستی جا دارد که قرآن در سوگندهای خود یادآور شود که: وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ «۱»، ولی عرب جاهلی وقتی سوگند یاد می‌کرد (مقسم به) یعنی مورد قسمش شراب، آلات موسیقی، چشم و ابروی معشوقه و امثال اینها بود و شاهد بر این مدعا سوگند نامه‌هایی است که از شعراء در دست است.

به خاطر عظمتی که در قسمهای قرآن موجود است، محققان و مفسران اسلام در طول تاریخ به آن توجه شایان داشته و در پیرامون آن پژوهشهایی انجام داده‌اند و از این طریق دریچه‌هایی از معارف قرآنی را به روی ما گشوده‌اند.

طبق نقل جلال الدین سیوطی در اتقان، نخستین کسی که سوگندهای قرآن را به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داده، «شمس الدین محمد» معروف به «ابن القیم جوزی» است که در سال ۷۵۱ در گذشته است، وی در این مورد کتابی به نام «التبیان فی اقسام القرآن» نوشته و در مصر چاپ شده است. و پس از وی، جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان در نوع شصت و نهم به گونه‌ای فشرده در پیرامون سوگندهای قرآن بحث و بررسی نموده است.

و بدر الدین محمد بن عبد اللّه زرکشی نیز در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» در پیرامون سوگندهای قرآن بررسی جالبی به عمل آورده است و در بین دانشمندان معاصر، طنطاوی مصری در کتاب تفسیر الجواهر خود و همه مفسرین در تفاسیرشان در ذیل آیاتی که در آن آیات سوگند وجود دارد، بررسیهایی در اطراف این موضوع انجام داده‌اند.

و فاضل ارجمند، شهید بزرگوار جناب آقای ابو القاسم رزاقی کتابی مستقل به نام (۱) سوره واقعه، آیه ۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۰

«سوگندهای قرآن» نوشته تا حد زیادی سوگندهای قرآن را بررسی و مسائل آن را تبیین کرده است.

به هر حال، در تشریح سوگندهای قرآن، باید پیرامون چندین مسئله بحث و بررسی به عمل آید از قبیل: تعریف سوگند، حروف و

کلمات سوگند، نتیجه و جواب سوگند، رابطه بین امور مورد قسم (مقسم به) با جواب قسم (مقسم له)، اموری که به آنها سوگند یاد شده و بالأخره فلسفه و فواید سوگندهای قرآن.
البته معلوم است بررسی تفضیلی این عناوین نیاز به تدوین کتابی مستقل دارد و در خور این نوع نوشتار نیست لکن در عین حال کوشش می‌شود مباحث هر چند مختصر ولی گویا و مفید مطرح گردد تا برای اهل تحقیق سودمند و راهگشا باشد انشاء اللّه تعالی.

۱- تعریف سوگند

به طور طبیعی نخستین موضوعی که در مورد سوگند لازم است مطرح شود، تعریف و شناسایی آن است که از نظر لغت و اصطلاح به چه معناست؟ کلمه «قسم» در زبان عرب با جمیع اشتقاقاتش به معنای سوگند است «۱» که در زبان فارسی بیشتر همان کلمه «قسم» استعمال می‌شود. و در اصطلاح، «قسم» جمله‌ای است که به واسطه آن جمله دیگری تأکید می‌شود «۲».
مرحوم طبرسی می‌گوید: «قسم، عبارت است از کلامی که به واسطه آن، خبر تأکید می‌شود به نحوی که آن را به صورت حق و درست جلوه داده و از خلاف واقع مبرّا می‌سازد» «۳».
شیخ طوسی می‌نویسد: قسم، کلامی است که خبر را تأکید می‌کند و آن را به (۱) مفردات راغب، ص ۴۰۳.
(۲) مغنی اللّبیب، ص ۵۶.
(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۲۵.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۱
صورت محقق قرار می‌دهد «۱».
علامه طباطبایی می‌گوید: همان طور که اهل ادب گفته‌اند: قسم در کلام بالاترین مراتب تأکید را می‌رساند «۲».
سیوطی می‌گوید: مقصود از قسم درست و واقع قرار دادن خبر و تأکید نمودن است سپس اضافه می‌کند که: عده‌ای آیه: وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ «۳» را اگر چه اخبار به شهادت است، چون تأکید خبر آمده «قسم» نامیده‌اند «۴».
به هر حال، جمله‌ای که به عنوان قسم یاد می‌شود از لحاظ مفهوم و معنا دارای عظمت و ارزش خاصی بین سوگند یاد کننده و طرف مخاطبش می‌باشد که با این امر می‌خواهد حتمیت وقوع خبر را رسانده و طرف را به پذیرش آن وادار نماید «۵».

۲- حروف و کلمات سوگند

حروف و کلماتی که در مورد سوگند یاد نمودن به کار برده می‌شود و اجزاء ساختمانی قسم را تشکیل می‌دهد و جمله قسم را از سایر جملات مشخص می‌سازد در میان زبانها مختلف است، در زبان فارسی غالبا در محاورات در باب قسم کلمه «ب» استعمال می‌شود و به اصطلاح کلمه «ب» از آلات و ابزار قسم شمرده می‌شود و با این حرف، جمله قسم از سایر جملات تشخیص داده می‌شود مانند: به خدا! به قرآن! به کعبه! به جان خودم! و ... گاهی کلمه قسم را نیز با آن ذکر می‌کنند مثل: به خدا قسم! به کعبه قسم! به قرآن قسم! و ... و کمتر موارد لفظ قسم را در اول کلام می‌آورند مانند: قسم به خدا! و قسم به قرآن! و ... و این تقدیم در نوشته‌ها بیشتر (۱) تبیان، ج ۱۰، ص ۱۹۰.
(۲) المیزان، ج ۱، ص ۲۲۷.
(۳) سوره منافقون، آیه ۱.
(۴) اتقان، ج ۲، باب ۶۷، ص ۱۶۹.
(۵) سوگندهای قرآن، ابو القاسم رزاقی، ص ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۲

به کار می‌رود.

در ادبیات عرب چهار حرف از آلات و ابزار قسم به حساب می‌آید و آنها عبارتند از: «واو، باء، تاء و لام»، البته اصل در قسم «باء» است ولی همه این چهار حرف، هر کدام در مورد خاصی کاربرد دارند مثلا: «واو قسم» تنها بر اسم ظاهر داخل می‌شود خواه اسم ظاهر اللّه باشد یا غیر آن مانند: «و اللّه» یا: «و رب الکعبه» یا: «و القرآن الحکیم» یا: «و التین و الزّیتون»، اما بر سر ضمیر در نمی‌آید مثلا «وک» گفته نمی‌شود و، واو قسم تنها در جایی است که فعل قسم محذوف باشد و آن به خاطر کثرت استعمال آن است.

و «باء قسم» اصل در قسم است و حکم اصالتش هم بدین جهت است که فعل قسم را با مقسم به، متّصل می‌سازد و لذا ذکر کردن فعل قسم اختصاص به وی دارد، یعنی مواردی که در قرآن کریم فعل قسم حذف شده با واو آمده و هر جا که باء قسم آمده، فعل قسم نیز با آن هست مثل: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ یا: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ.

«تاء» در ادبیات عرب به چهار قسم تقسیم می‌شود: تایی که در اول واقع شود و با حرکت باشد. و در آخر اسم باشد و با حرکت. و در آخر فعل باشد و با حرکت. و در آخر فعل باشد و ساکن.

محل بحث ما تنها «تایی» است که در اول اسم واقع شده و با حرکت باشد، زیرا تنها آن است که حرف جر و حرف قسم است و بقیه اقسام ربطی به بحث ما ندارد.

«تاء قسم»، اختصاص دارد به کلمه‌ای که با تعجب ادا شود مثلا در قرآن کریم می‌خوانیم تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ «۱»، یعنی: «برادران یوسف با تعجب به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا! آن قدر یوسف یوسف کنی تا از غصه یا فراقش مریض (۱) سوره یوسف، آیه ۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۳

شوی».

و باز در همین سوره می‌خوانیم: قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقِينَ «۱».

یعنی: «برادران یوسف گفتند: به خدا سوگند که شما حال ما را به خوبی دانسته و شناخته‌اید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده و دزد نبوده‌ایم».

زمخشری در ذیل آیه: تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ «۲» می‌گوید: «باء» اصل حروف قسم می‌باشد و واو، بدل آن است و تاء، بدل واو و تاء قسم مفهم معنای تعجب است، یعنی ابراهیم از آسانی شکستن بتها به دست خود و سرکشی و ستم نمرود تعجب می‌کند و می‌فرماید: به خدا قسم که من این بتهای شما را با هر تدبیری توانم درهم شکنم».

«لام»، هم از ادوات و ابزار قسم شمرده می‌شود البته «لام» نیز همانند «تا» با معنای تعجب همراه بوده و اختصاص به اسم اللّه دارد مثل قول شاعر: «للّه لا یبقی علی الأیّام ذو حید ...» «۳».

و همچنین در بین عرب، کلماتی در مورد سوگند یاد نمودن به کار برده می‌شود که در زبانهای دیگر کمتر به چشم می‌خورد. طنطاوی می‌گوید: در بین عرب عادت بر این جاری شده که به یکی از الفاظ ذیل قسم یاد می‌کنند:

۱- «اقسم»: مثل قول شاعر: فأقسم ان لو التقینا و انتم لکان لکم یوم من الشرّ مظلم یعنی: «سوگند یاد می‌کنم که هر گاه با شما روبرو شدیم برای شما روزی از شر و تاریک خواهد بود».

۲- «یمین»: فقلت یمین اللّه ابرح قاعدا و لو قطعوا رأسی لدیک و اوصالی، (۱) سوره یوسف، آیه ۷۲.

(۲) سوره انبیاء، آیه ۵۷.

(۳) این مباحث از کتابهای مغنی اللّبیب، باب اول صفحات ۵۶، ۶۱، و ص ۱۲۲ و شرح جامی، ص ۲۱۶ و الجواهر طنطاوی، ج ۲۵،

ص ۲۶۶ استفاده شده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۴

یعنی: «پس گفتم: به خدا سوگند پیوسته می‌نشینم هر گاه سرم و بندهای بدنم را در راه تو قطع کنند».

۳- «عمر»: لعمرك ما ادری و انّی لأوجل علی ایّنا تعـدوا المنيّـهٔ اوّل یعنی: «به جان تو سوگند من نمی‌دانم و می‌ترسم بر کدامیک از ما مرگ جلوتر تجاوز می کند».

۴- «یمینا»: یمینا لنعم السّیدان وجدتما ...

یعنی: «سوگند چه بزرگان خوبی پیدا کرده‌اید ...».

و همچنین «ایم» و «ایمن» نیز در قسم به کار برده می‌شوند مانند: «ایم اللّه» و «ایمن اللّه» «۱».

۳- موجودات مورد سوگند (مقسم به)

در قرآن کریم به غیر از خدای خالق جهان، به بسیاری از موجودات دیگر قسم یاد شده که نشان می‌دهد آن موجودات نیز محترم و عزیز و شایستگی «مقسم به» واقع شدن را دارند و قرآن از این طریق عقل و فکر بشـر را در مطالعه در آن موجودات معطوف داشـته است، در قرآن به غیر از قسـمی که به خدا ادا شده، حدود چهل مورد به اشـیاء دیگر قسم یاد شده است که ما در حدّ این نوشـتار به برخی از آنها اشاره می کنیم:

در قرآن کریم حدود چهارده مورد به خداوند متعال سوگند یاد شده است که دو مورد آن با لفظ جلاله «اللّه» و هشت مورد با کلمه «ربّ» و چهار مورد هم با «ماء» موصوله است که به صورت اشاره ذیلا از نظر شما می گذرد:

الف- تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ «۲».

یعنی: «سوگند به خدای یکتا که شما مشرکان از این دروغ و عقاید باطل سؤال (۱) سوگندهای قرآن، رزاقی، ص ۲۱.

(۲) سوره نحل، آیه ۵۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۵

خواهید شد».

ب- تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ «۱».

یعنی: «به خدا سوگند! رسولانی پیش از تو بر امم سابقه فرستادیم (تا مگر سعادت یابند) ولی شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد، پس امروز (روز محشر) شیطان یار آنهاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود».

ج- فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ ... «۲».

یعنی: « (چنین نیست) سوگنـد به پروردگـار مشـرقها و مغربهـای بی‌نهـایت که ما قادریم آنها را هلاک سازیم و به جای آنها بهتر از آنها بیافرینیم ...»

د- فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ... «۳».

یعنی: « (نه چنین است) سوگنـد به پروردگار تو که اینان (منافقین) اهل ایمان نمی‌شونـد مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند ...».

ه- فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطِينَ ... «۴».

یعنی: «قسم به پروردگار تو کفّار را با شیاطین محشور می گردانیم».

و- وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عالِمِ الْغَيْبِ «۵».

یعنی: «کـافران منکر قیـامت گفتنـد که: هرگز قیـامتی بر ما نمی‌آیـد، ای پیامبر! به آنان بگو: به پروردگارم قسم البته می‌آیـد و او بر غیب جهان آگاه است». (۱) سوره نحل، آیه ۶۳.

(۲) سوره معارج، آیه ۴۰.

(۳) سوره نساء، آیه ۶۵.

(۴) سوره مریم، آیه ۶۷.

(۵) سوره سبأ، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۶

ز- وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ «۱».

یعنی: «ای رسول مـا کـافران از تو می‌پرسـند آیـا این قرآن و رسالت و وعـده ثواب و عقاب و آخرت حق است؟ بگو: آری، قسم به خدای من! همه وعده‌ها حق است و شما از آن هیچ مفرّی ندارید.»

ح- فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ «۲».

یعنی: «قسم به خدای تو که از همه آنها از آنچه می‌کنند باز خواست می‌کنیم».

ط- فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ «۳».

یعنی: «قسم به خدای آسمان و زمین این (وعده رزق مقدّر) به مانند تکلّمی که با یکدیگر می‌کنید حق است».

ی- زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ «۴».

یعنی: «کفار گمان کردنـد که هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شونـد، ای رسول ما! به آنها بگو به خـدای من سوگند برانگیخته می‌شوید و سپس به نتیجه اعمال خود آگاه می‌گردید و این کار بر خدا بسیار آسان است».

ک- در چهـار آیه قسم به کلمه «مـا» یاد شـده که آیات ۵ و ۶ و ۷ سوره مبـارکه شـمس است: وَ السَّمـاءِ وَ ما بَناها* وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها* وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها.

و آیه دیگر، آیه سوم و اللیل است که می‌گوید: وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی

در این چهـار آیه، برخی از مفسّـِرین «مـا» را مـای مصـدریه گرفته‌انـد که در این صورت معنای آیات شـمس این چنین می‌شود که: «قسم به آسـمان و بنای آن و قسم به زمین و گستردگی آن و قسم به جان و تسویت و تعدیل آن در آفرینش». (۱) سوره یونس، آیه ۵۳.

(۲) سوره حجر، آیه ۲.

(۳) سوره ذاریات، آیه ۲۳.

(۴) سوره تغابن، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۷

در این صورت و طبق این معنا آیات از محل بحث ما خارج می‌شوند و اساسا قسم به خدا منحصر به ده مورد می‌شود ولی بسیاری از مفسّـِرین «ما» را موصوله و به معنای «من» گرفته‌اند، طبق این بیان، معنای آیات چنین می‌شود: «سوگند به آسـمان و کسـی که آن را بنا کرد و سوگند به زمین و کسی که آن را گسترد و سوگند به جان و آن که او را نیکو بیافرید».

در این صـورت است که مورد قسم بوده و به معنـای خـدای متعـال خواهـد بود. و در قرآن کریم مواردی هست که لفظ مـا به کـار گرفته شد ولی مقصود «من» می‌باشد مانند:

فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ «۱» یا آیه وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ «۲».

به هر حال، اینها مواردی بود که در قرآن برای اثبات مطلبی به خدای متعال قسم یاد شده است.

۲- سوگند به فرشتگان:

با دقت در آیات قرآن روشن می‌شود که در مجموع، در قرآن در چهار مورد به فرشتگان سوگند یاد شده و آن هم نه با نام فرشته بلکه با ذکر صفات آنها و هر چهار مورد، در آغاز چهار سوره صافات، مرسلات، نازعات و ذاریات است:

الف- وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِراتِ زَجْراً فَالتَّالِياتِ ذِكْراً إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَواحِدٌ «۳».

یعنی: «سوگند به صف زدگان که صف آرایی کرده‌اند! سوگند به منع و زجر کنندگان زجر کردنی! سوگند به تلاوت کنندگان با ذکر آیات قرآن، که محققا خدای شما یکی است».

البته در مورد این آیات بین مفسّران مختصر اختلافی وجود دارد ولی قول مشهور آن است که مقصود فرشتگانند که در طریق وحی، صف آرایی کرده و از مداخله (۱) سوره نساء آیه ۳.

(۲) سوره نساء، آیه ۲۲.

(۳) سوره صافات، آیه ۱- ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۸

شیطان در امر وحی مانع می‌شدند و وحی را به پیامبر می‌خواندند «۱».

ب- وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً وَ النَّاشِراتِ نَشْراً فَالْفارِقاتِ فَرْقاً فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً عُذْراً أَوْ نُذْراً إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ «۲».

یعنی: «سوگند به فرشتگانی که از پی هم فرستاده شدند! سوگند به فرشتگانی که به سرعت تند باد به انجام حکم حق می‌شتابند! سوگند به آنها که وحی حق الهی را نیکو نشر می‌دهند، سوگند به آنان که حق و باطل را کاملا جدا می‌کنند! سوگند به آنان که ذکر را القاء می‌کنند تا عذر و حجّت نیکان و بیم و تهدید بدان شود، آن چه به شما وعده داده‌اند حق است».

در این مقصود از این آیات چیست؟ بین مفسّران اختلاف است، بعضی‌ها گفته‌اند مقصود بادها می‌باشد که از پی هم فرستاده می‌شود. و برخی دیگر گفته‌اند مقصود پیامبرانی الهی هستند که این وظایف را از جانب خداوند به عهده دارند، ولی اکثر مفسّرین برآنند که مقصود فرشتگانند که از جانب خداوند مأموریت انجام چنین کارها را دارند.

مرحوم علّامه طباطبایی پس از نقل اقوال مفسّرین می‌فرماید: گر چه ظاهر دو آیه اوّل (مرسلات و عاصفات) باد است، لکن حمل سه آیه دیگر خصوصا آیه پنجم (عذرا او نذرا) بر این معنا نیاز به تکلف سختی دارد و سپس می‌فرماید بهتر آن است که از اقوال مفسّرین چشم پوشی کنیم و آیات را به ملائکه وحی تفسیر نماییم همانطور که در آغاز سوره صافّات نیز چنین بود «۳». (۱) تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۱.

(۲) سوره مرسلات، آیه ۱ تا ۷.

(۳) برای آگاهی به اقوال مفسرین، رجوع کنید به مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۳، کشاف، ج ۴، ص ۱۷۳، روح المعانی، ج ۲۹، ص ۲۶۹، تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۲۶۴، منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۱۵، و المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۱۹

ج- وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً ... «۱».

یعنی: «سوگند به فرشتگانی که جان کافران را به سختی گیرند، سوگند به فرشتگانی که جان اهل ایمان را با نشاط ببرند! سوگند به فرشتگانی که با کمال سرعت فرمان حق انجام دهند! سوگند به فرشتگانی که در نظم عالم بر هم سبقت گیرند! سوگند به فرشتگانی که به فرمان حق به تدبیر نظام خلق مشغولند»! مفسّران در تفسیر این آیات، چهار معنا را عرضه داشتند که عبارتند از:

مجاهدان، ستارگان، ارواح نیکان و پاکان، و فرشتگان «۲» با در نظر گرفتن معانی لغات، آیات مزبور نسبت به هر چهار معنا قابل

تطبیق است، لکن اکثر مفسّرین وجه چهارم را اختیار کرده و به اصطلاح این معنا مشهورترین اقوال است.

مرحوم علامه طباطبائی پس از نقل وجوه مذکور به طور خلاصه یاد آور می‌شود که ممکن است بگوییم همه صفاتی که در این آیات مورد سوگند قرار گرفته‌اند قابلیت انطباق به فرشتگان را دارند از این جهت که آنها مطیع اوامری که از جانب خداوند در مورد تدبیر امور جهان صادر می‌شوند هستند و به اذن خداوند به تدبیر جهان می‌پردازند. و این دسته از آیات شباهت زیادی با آیات آغاز سوره صافات و مرسلات دارد با این فرق که در آن دو سوره تنها ملائکه وحی توصیف شدند ولی در این آیات مطلق ملائکه، مدبّر امر جهان آفرینش به حساب آمده‌اند.

د- ... فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً.

یعنی: «سوگند به فرشتگانی که کار جهانیان را قسمت می‌کنند».

گر چه بعضی از مفسّرین مانند مراغی و شیخ جواد مغنیه و فخر رازی این آیه را با سه سوگند دیگر این سوره ربط می‌دهند که سوگند به باد است و آیه را چنین معنا (۱) سوره نازعات، آیه ۱ تا ۵.

(۲) رجوع کنید به: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۹، و تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۳۱، ص ۲۷ و الکاشف، ج ۷، ص ۵۰۶، التبیان، ج ۱۰، ص ۲۵۱، منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۳۷، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۷۹ و ...

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۰

می‌کنند: «سوگند به باد که باران را قسمت می‌کند»، لکن اکثر مفسّران می‌گویند:

مقصود فرشتگانند که کارها و امور بندگان از قبیل باران و روزی و سایر چیزها را از جانب خداوند به عهده دارند و یا آن که مأمور تقسیم آنها هستند، از مجاهد نقل شده که گفته است: هر یک از فرشتگان مقرّب، کاری را به عهده دارند جبرئیل برای غضب و میکائیل برای رحمت، ملک الموت برای قبض ارواح و اسرافیل برای نفخ صور.

و زمخشری حدیثی را از علی علیه السّلام نقل می‌کند که در پاسخ ابن الکوّاکه از چهار آیه اوّل سوره «و الذاریات» پرسید حضرت یک یک آیه را توضیح داده سپس فرمود:

مقصود از «و المقسّمات امرا» ملائکه است «۱».

اینها مواردی بود که در قرآن کریم به ملائکه سوگند یاد شده است.

۳- سوگند به پیامبر:

در قرآن کریم تنها در یک مورد به طور صریح به پیامبر عالیقدر اسلام قسم یاد شده و آن آیه ۷۲ سوره حجر است: لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ.

یعنی: «به جان تو سوگند که این مردم دنیا پرست همیشه مست شهوات نفسانی و گمراهی خواهند بود».

البته روشن است که «قسم» همیشه به موجودی با عظمت و محبوب یاد می‌شود پس این قسم، نشانگر عظمت و شخصیت پیامبر بوده و محبوبیّت کامل آن حضرت را در پیشگاه ذات اقدس خداوند می‌رساند.

و در دو مورد دیگر در قرآن به طور اشاره به وجود نازنین رسول خدا قسم یاد شده است، یکی در آیه سوّم سوره بروج است: وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ بنابر این که مقصود از «شاهد» رسول گرامی اسلام باشد.

و دیگری آیه لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ است که مقصود از «و انت حلّ بهذا البلد» رسول گرامی اسلام است، زیرا «حل» مصدر است و به معنای اقامت (۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۱

و استقرار در مکان است، یعنی سوگند به شهر مکّه در حالی که شمای پیامبر در آن ساکن و مقیم هستی و این معنا دلیل بر این

است که شرف مکّه نیز به خاطر سکونت و اقامت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن است «۱».

۴- سوگند به قرآن:

در آیات قرآن، حدود پنج مورد قرآن «مقسم به» یعنی مورد قسم قرار گرفته مانند: یس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ... و: حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ و: ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ... و: حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا ... و: ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ....

در مورد آیات پنجگانه فوق، همه مفسّران اتّفاق نظر دارند که در آنها به قرآن مجید سوگند یاد شده است و یکی از چیزهایی که بیش از پیش بر زیبائی عظمت این سوگند می‌افزاید این است که اوصافی برای قرآن در مورد قسم یاد شده که هر یک از آنها نشانگر پاره‌ای از عظمت این کتاب مقدّس است و آنها عبارتند از: حکیم، مبین، مجید و ذی الذکر.

۵- سوگند به قیامت:

از جمله سوگندهای مهم قرآن، سوگند به قیامت است که در چند مورد در قرآن به چشم می‌خورد که ما تنها به ذکر آیات بدون هیچ توضیحی نسبت به آن اکتفا می‌کنیم:

لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ «۲».

وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ «۳».

وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ «۴» که منظور از «مشهود و یوم موعود» در این دو آیه، همان روز قیامت است چنانکه ملاحظه می‌کنید در این سه آیه به روز قیامت سوگند یاد شده است که نشانگر عظمت آن روز است. (۱) صافی، ج ۲، ص ۸۱۹، و المیزان، ج ۲۰، ص ۲۸۹، و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

(۲) سوره قیامت، آیه ۱.

(۳) سوره بروج، آیه ۲.

(۴) سوره بروج، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۲

۶- سوگند به نفس انسانی:

وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها «۱».

یعنی: «قسم به نفس (ناطقه) و آن که او را نیکو بیافرید و به او شرّ و خیرش را الهام کرد، رستگار شد آن که پاک کرد آن را از گناه و هر کس آن را به کفر و گناه آلوده و پلید کرد زیانکار شد».

۷- سوگند به وجدان انسان:

وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ «۲».

یعنی: «سوگند به نفس ملامت کننده (وجدان)».

۸- سوگند به دوات و قلم و نوشته:

ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ «۳».

یعنی: «سوگند به قلم و آن چه می‌نویسد».

۹- سوگند به کتاب:

وَ كِتابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ «۴».

یعنی: «سوگند به کتاب نوشته شده و ورقهای پراکنده».

در این که مقصود از این کتاب چیست؟ نظرهای گوناگون داده شده است از قبیل:

لوح محفوظ، تورات، قرآن، دیوان اعمال بندگان و مقصود جنس کتاب است نه کتاب خاصّ. به هر حال، مقصود هر چه باشد نشانه عظمت آن است که باید در آن به دقت نگریست.

۱۰- سوگند به اسبان مجاهدان:

وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً «۵».

یعنی: قسم به اسبان پیکار گران که در هنگام دویدن پی در پی نفس می‌زنند! و قسم به آنها که با زدن سمهای خود جرقّه‌ها می‌افروزند»!.

۱۱- سوگند به پدر و فرزند:

سوره بلد، آیه ۳. (۱) سوره شمس، آیه ۷- ۱۰.

(۲) سوره قیامت، آیه ۲.

(۳) سوره قلم، آیه ۱.

(۴) سوره طور، آیه ۲ و ۳.

(۵) سوره عادیات، آیه ۱ و ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۳

۱۲- سوگند به آسمان:

سوره شمس، آیه ۴ و طارق، آیه ۱ و ذاریات، آیه ۷، و بروج آیه ۱ و ...

۱۳- سوگند به خورشید و نور آن:

سوره شمس آیه ۱.

۱۴- سوگند به سپیده صبح:

سوره مدثّر، آیه ۳۴، و سوره تکویر، آیه ۱۸ و سوره فجر، آیه ۱.

۱۵- سوگند به روز:

سوره شمس، آیه ۴ و سوره لیل، آیه ۲.

۱۶- سوگند به غروب آفتاب:

سوره انشقاق، آیه ۱۷.

۱۷- سوگند به شب:

سوره مدثر، آیه ۳۳، و سوره تکویر، آیه ۱۷، و سوره انشقاق، آیه ۱۷ و سوره فجر، آیه ۴، و سوره شمس، آیه ۴ و سوره لیل، آیه ۱، و سوره ضحی، آیه ۲.

۱۸- سوگند به شبهای ده گانه:

سوره فجر، آیه ۲.

۱۹- سوگند به ستارگان:

سوره تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶، و سوره نجم، آیه ۱ و سوره واقعه، آیه ۷۵.

۲۰- سوگند به زمین:

سوره شمس، آیه ۶، و سوره طارق، آیه ۱۲.

۲۱- سوگند به ماه:

سوره مدثر، آیه ۳۲، و سوره شمس، آیه ۲، و سوره انشقاق، آیه ۱۸.

۲۲- سوگند به باد:

سوره ذاریات، آیه ۱.

۲۳- سوگند به ابر:

سوره ذاریات، آیه ۲.

۲۴- سوگند به مکّه:

سوره بلد، آیه ۱، و سوره تین، آیه ۳.

۲۵- سوگند به محل نزول وحی بر موسی علیه السّلام:

سوره طور، آیه ۱، و سوره تین، آیه ۲.

۲۶- سوگند به بیت المعمور:

سوره طور، آیه ۴.

۲۷- سوگند به دریا:

سوره طور، آیه ۶.

۲۸- سوگند به کشتی:

سوره ذاریات، آیه ۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۴

۲۹- سوگند به دو نمونه از غذای انسان (تین و زیتون):

سوره تین، آیه ۱.

۳۰- سوگند به عصر:

سوره عصر، آیه ۱.

۳۱- سوگند به شفع و وتر:

سوره فجر، آیه ۲.

۳۲- سوگند به تمام هستی:

سوره حاقه، آیه ۳۸ و ۳۹. فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ وَ ما لا تُبْصِرُونَ یعنی: «سوگند به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید».

برای توضیح معانی آیات و عظمت این قسمها به کتب تفاسیر و کتاب «سوگندهای قرآن» تألیف شهید ابو القاسم رزاقی مراجعه کنید، زیرا مقصود ما در این نوشتار، شرح و بسط قسم و آیات مربوطه به آن نبود، بلکه صرفا منظور بیان «مقسم به» و آنچه که در قرآن به آن قسم یاد شده بود.

البته بحث از فواید قسم و رابطه بین مورد قسم و «مقسم له» (آنچه که برای آن قسم یاد شده) و اساسا فلسفه قسم که چرا خداوند قسم یاد می‌کند و فایده این قسمها چیست؟ در مباحث بعدی تا حدودی خواهد آمد.

۴- جواب سوگند (چیزی که برای آن قسم یاد شده است)

چنانکه در تعریف قسم گفته شد، قسم جمله‌ای است که به واسطه آن جمله دیگری تأکید می‌شود یعنی وقتی متکلّم در مقام اثبات مطلبی است که به نظر او مهم و ارزشمند است علاوه بر اصل خبر و بیان مطلب آن را با قسم، تأکید کرده و اثبات می‌نماید، خداوند

سبحان نیز برای اثبات توحید و نبوّت و معاد و مورد توجّه و احترام بودن پیامبر نزد خدا و ... قسم یاد کرده که در ضمن مطلب سوّم به آنها اشاره شده است، آنچه در این جا فعلا مورد نظر است بررسی و توضیح مختصری است در پیرامون جواب قسم، یعنی مطلبی که برای اثبات آن قسم یاد شده، و به تعبیر دیگر:

«مقسم له» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

جواب قسم در ادبیات عرب دارای شرایط و مشخّصاتی است که برای تکمیل بحث به پاره‌ای از آنها ذیلا اشاره می‌شود:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۵

اگر قسم به صورت سؤال آمده، جواب آن فقط با جمله‌ای که معنای طلب را در بر دارد ادا می‌شود مثل: «باللّه اخبرنی» یعنی: «به خدا قسم به من خبر بده» و «باللّه هل قام زید»، یعنی: «به خدا قسم آیا زید ایستاده است؟» و اگر به صورت غیر سؤال آمده باشد، پاسخش با «لام و انّ» و حرف نفی «ما و یا لا» می‌آید، و منتها لام، در جمله موجبه اسمیّه و فعلیّه هر دو در می‌آید مانند: «و اللّه لزید قائم» و «و اللّه لأفعلنّ کذا»، یعنی: «قسم به خدا حتما این کار را انجام می‌دهم».

«انّ» در جمله اسمیّه در می‌آید مثل: «و اللّه انّ زیدا لقائم».

«ما و لا» در جمله منفیه خواه اسمیّه باشد و خواه فعلیّه در می‌آیند مثل: «و اللّه ما زید بقائم» یا «و اللّه لا یقوم زید».

امّا در قرآن کریم هفت حرف است که در آغاز جمله جواب قسم قرار می‌گیرد و جواب قسم را برای ما مشخص می‌کند و به اصطلاح «مقسم له» با آن حروف ادا می‌شود و آنها عبارتند از:

الف- انّ مشدّده: مثل: وَ الْفَجْرِ وَ لَیالٍ عَشْرٍ ... إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ «۱».

یعنی: «قسم به صبحگاه و قسم به ده شب اوّل ذیحجه ... به تحقیق پروردگار تو در کمینگاه ستمکاران است».

ب- ماء نافیه مثل: وَ الضُّحی وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی «۲».

یعنی: «قسم به روز روشن و قسم به شب هنگام آرامش و فراگیری آن که خدای تو هیچ گاه تو را ترک نگفته و بر تو خشم ننموده است».

ج- لام مفتوحه مثل: فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ «۳».

یعنی: «قسم به خدای تو که از همه آنها سخت مؤاخذه خواهیم کرد». (۱) سوره فجر، آیه ۱- ۲ و ۱۳.

(۲) سوره ضحی، آیه ۱- ۳.

(۳) سوره حجر، آیه ۹۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۶

د- ان مخفّفه مثل: تَاللَّهِ إِنْ کُنَّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ «۱».

یعنی: « (کافران در میان دوزخ به یکدیگر می‌گویند) به خدا قسم که ما در گمراهی بسیار آشکاری بودیم».

ه- لاء نافیه، مثل: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ یَمُوتُ.

یعنی: «کفّار با مبالغه و تأکید کامل قسم یاد می‌کنند که هرگز کسی که مرد را خداوند زنده نخواهد کرد».

و- قد، مثل: وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها وَ ... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها «۲».

یعنی: «قسم به خورشید و نورش و قسم به ... به تحقیق رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه کرد».

ز- بل، مثل: ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ ... «۳».

یعنی: «قسم به قرآن با مجد و عظمت (کفّار ایمان نیاورده‌اند) بلکه از آمدن رسولی که آنها را اندرز دهد به شگفت آمده‌اند ...».

۵- رابطه مورد سوگند با جواب آن (مقسم به با مقسم له)

در بین مباحث سوگندهای قرآن، بررسی و شناخت رابطه مورد سوگند با نتیجه و جواب سوگند و به تعبیر بهتر: رابطه مقسم به با مقسم له، از جایگاه رفیعی برخوردار بوده و شایسته تحقیق و بررسی عمیق است، زیرا در همه آیاتی که در آنها برای اثبات مطلبی قسم یاد شده، رابطه مقسم به با مقسم له، آن چنان روشن نیست که به سادگی قابل فهم باشد، به عنوان نمونه در سوره و الضّحی آیه: وَ الضُّحی وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی رابطه مقسم به (شب و روز) و مقسم له یعنی جواب قسم ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی که پیامبر همیشه مورد لطف خدا بوده و هست، (۱) سوره شعراء، آیه ۹۷.

(۲) سوره شمس، آیه ۱- ۲ و ۹.

(۳) سوره ق، آیه ۱- ۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۷

چندان روشن نیست، یعنی می‌توان گفت: چرا خداوند در این مورد به روز و شب قسم یاد کرده در حالی که می‌توانست به چیزهای دیگری همانند ذات خود قسم یاد کند؟ چه رابطه‌ای در این جا وجود داشت که سبب شد خداوند به جای مقسم به‌های دیگر، به روز و شب سوگند یاد کند؟

پاسخ این پرسش آنچنان که باید آسان و واضح نیست، البته این بدان معنا نیست که هیچ رابطه‌ای وجود ندارد بلکه مقصود این است که درک آن برای بشر آسان نیست، ممکن است بگوییم: میان این دو قسم و محتوای آیه، شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، زیرا روز همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و شب همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است «۱»، پس قسم به روز و شب به این مناسبت بود، ولی مطلب به آن آسانی هم که به سادگی قابل فهم باشد نیست.

به هر حال، ما در این نوشتار به رابطه و تناسب برخی از قسمها با نتیجه و جواب آنها اشاره می‌کنیم و امید است از این طریق، راهی به روی پژوهشگران مسائل قرآنی باز شود، و از این طریق خدمتی ناچیز انجام گیرد:

الف- چنانکه قبلا در بررسی مورد قسم گفته شد، در سوره شمس، خداوند پس از چندین قسم، مسئله تزکیه و تهذیب نفس و به تعبیر دیگر سعادت و شقاوت بشر را مطرح کرد، اینک جای این سؤال است که چه رابطه‌ای بین این سوگندهای یازده گانه و آن حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شد وجود دارد؟

به نظر می‌رسد که هدف خداوند بزرگ، بیان این حقیقت است که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته‌ام. از یک سو با نور آفتاب و ماه، صحنه زندگی شما را روشن و پربار نموده و نظام روز و شب، حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۷، و المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۸

ساخته‌ام و از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده‌ام، وجدان بیدار به شما داده و حسن و قبح را به شما الهام کرده‌ام، بنابر این، هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال، چگونه نفس خویش را تزکیه نمی‌کنید؟

و تسلیم دسیسه‌های شیطانی می‌شوید «۱»؟

ب- از جمله سوگندهایی که باید رابطه آن با مطلبی که برای آن سوگند یاد شده روشن شود سوگندهای سوره «عادیات» است، زیرا ممکن است سؤال شود که چه ارتباطی بین سوگند به اسبهای مجاهدان و جمله إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ وجود دارد؟ در حالی که بررسی آیات قرآن به ما نشان می‌دهد که همواره نوعی ارتباط میان قسمها و مقسم به وجود دارد و اساسا فصاحت و بلاغت قرآن

نیز چنین مطلبی را اقتضا می کند؟

ممکن است رابطه آیات مورد بحث چنین باشد که قرآن می گوید: انسانهایی یافت می‌شوند ایثارگر و در مسیر جهاد بی‌پروا پیش می‌روند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می‌دهند، با این حال چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند و در برابر نعمتهای الهی نه حمد خدا می گویند و نه در راه او ایثار می کنند. درست است که قسم به اسبها خورده شده ولی می‌دانیم که اهمیّت آنها از این نظر است که ابزاری برای مجاهدان هستند، در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است.

یا ممکن است گفته شود ارتباط از این رو حاصل است که این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می‌روند، پس تو ای انسان! چرا تسلیم او نیستی، تو که اشرف مخلوقات هستی و شایسته‌تری «۲»؟

ج- رابطه مقسم به با مقسم له در آیات سوره طارق که می‌فرماید: (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۵۰.

(۲) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۲۹

وَ السَّماءِ وَ الطَّارِقِ وَ ما أَدْراکَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَیْها حافِظٌ.

یعنی: «سوگند به آسمان و کوبنده شب و تو نمی‌دانی کوبنده شب چیست؟ همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیها (به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و حافظی دارد»، چنین است، میان سوگندهای یاد شده با مسئله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی که جواب قسم محسوب است، رابطه زنده‌ای وجود دارد، زیرا آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظّم خود را همواره طی می کنند، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگند، پس چگونه ممکن است اعمال انسانها بی‌حساب و کتاب باشد و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند «۱».

د- و باز رابطه قسم با جواب قسم در آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره طارق رابطه روشن و نزدیکی است: وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ.

یعنی: «سوگند به آسمان پرباران و سوگند به زمین پرشکاف (که گیاهان از آن سر بر می‌آورند) که این (باز گرداندن بشر برای حساب و روز رستاخیز) یک سخن حق است، و شوخی نیست».

تناسب این دو قسم با روز رستاخیز، این است که قرآن بارها احیای زمین مرده را به وسیله باریدن باران، دلیل بر مسئله رستاخیز گرفته است نظیر آیه ۱۱ سوره «ق» که می گوید: «و احیینا به بلدة میتا کذلک الخروج».

به این ترتیب تناسب روشنی در میان این دو سوگند و حتمی بودن روز رستاخیز وجود دارد.

ه- وَ الذَّارِیاتِ ذَرْواً فَالْحامِلاتِ وِقْراً فَالْجارِیاتِ یُسْراً فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ وَ إِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ.

یعنی: «سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می‌آورند، و سپس سوگند به (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۶۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۰

ابرهایی که بار سنگین (از باران) با خود حمل می کنند و سپس سوگند به کشتیهایی که به آسانی به حرکت در می‌آیند و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده داده شده است قطعا راست است، و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است.

با دقت در این آیات، روشن می‌شود که محتوای این سوگندها ربط خاصّی با رستاخیز دارد و با ظرافت و زیبایی مخصوصی، این مبحث مهم را از جوانب گوناگون تعقیب می کند، چرا که اول سخن از بادها، سپس ابرها و بعد از آن، کشتیها و نهرها و سرانجام روییدن گیاهان است که تناسب نزدیکی با مسئله معاد دارد، زیرا می‌دانیم که یکی از دلایل امکان معاد مسئله زنده کردن زمینهای مرده به وسیله باران است که بارها در قرآن به عبارات مختلف ذکر شده است، بدین ترتیب سوگندهایی که در آغاز این سوره

آمده پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسمها دارد چرا که حرکت ابرها و نزول بارانها و در نتیجه زنده شدن زمینهای مرده، خود صحنه‌ای از قیامت و معاد را در این دنیا به ما نشان می‌دهد.
به هر حال، با دقت در قسمهای قرآن و آنچه که برای آن قسم یاد شده روشن می‌شود که همیشه بین قسم و جواب آن، تناسب خاصی و رابطه مخصوصی لحاظ شده که فهم همان روابط مخصوص است که انسان را به رابطه مطالعه در نظام آفرینش و بررسی در موجودات وا می‌دارد که همین سبب پیشرفت بشر در کشف حقایق عالم می‌شود.

۶- فلسفه سوگندهای قرآن

چنانکه قبلا در مقدمه متذکّر شدیم، ادای سوگند در طول تاریخ در بین همه اقوام و ملل رایج بوده و هست و قرآن کریم نیز از این روش معقول، برای اثبات بعضی از مسائل استفاده کرده است، لکن سوگندهای قرآن در مقام مقایسه با سوگندهای بشری، اختلاف بسیار دارد، زیرا:

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۱

اولا:

سوگندهای بشر در صورت دروغگویی با خوف و صدمه و مؤاخذه همراه است مثلا کسی که با خدا یا پیامبر و امام و قرآن، قسم یاد می‌کند، اگر قسمش دروغ باشد، می‌ترسد که پروردگار یا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امام یا حقیقت قرآن به وی آسیب برساند و هر گاه به جان خود و یا رفیقش سوگند یاد کند، خوف صدمه یافتن خود و آن رفیقش برای او هست.

ثانیا:

هدف اصلی از قسمهای آدمیان اثبات مطلب است هنگامی که شخص احتمال می‌دهد سخنش را شنونده باور نکند، می‌خواهد با قسم، وی را وادار به قبول نماید و شک و تردیدش را بر طرف سازد، در محاکم قضایی نیز به همین منظور طرف را وادار به ادای سوگند می‌نمایند.

ثالثا:

مردم از نظر دستور اسلام، در صورتی قسمشان شرعی تلقی می‌شود که سوگند به پروردگار عالم باشد و گر نه بقیه سوگندها سوگند شرعی به حساب نمی‌آید.

با توجّه به مسائل سه گانه برای افراد ناآشنا به مسائل قرآنی سوگندهای قرآن مایه تعجّب است چرا که سوگندهای قرآن با هیچ یک از موازین و معیارهای سوگندهای بشری قابل تطبیق نیست، زیرا:

اولا: اکثر قسمها به غیر خدا است.

ثانیا: خداوند نه از کسی ترسی دارد و نه هراس و وحشتی از فقدان موجودی برایش متصور است.

ثالثا: قسم، اساسا برای تأکید و اثبات مطلب و سخن شخص سوگند یاد کننده است در حالی که سخن خداوند سبحان برای مؤمنین مورد پذیرش بوده و نیازی به قسم ندارد و کافر را هم سودی نمی‌بخشد، چون کافر نه به اصل سخن خدا اعتنایی دارد و نه به قسم او.

رابعا: مردم در هنگام قسم به چیزی سوگند یاد می‌کنند که یا از خود عزیزتر و ارجمندترش می‌دانند و یا به محبوبتر از هر چیز قسم یاد می‌کنند، اما سوگندهای قرآن این چنین نیست، زیرا خداوند به چیزهایی قسم یاد کرده که محبوبتر از سایر

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۲

موجودات نیستند، لذا اوّلین سؤالی که در سوگندهای قرآن مطرح می‌شود این است که چه فایده‌ای بر این سوگندها مترتب است؟

آیا خداوند از این سوگندها غیر از تأکید و تثبیت مقسم له، هدف دیگری هم داشته یا خیر؟

در پاسخ این پرسش کوشش می‌شود که در ضمن اختصار گویی، هدف از سوگندهای قرآنی تبیین شود تا مشخص گردد که چرا خداوند این همه سوگند یاد کرده است؟! بر کسی پوشیده نیست که ارزش انسان تنها به عقل و خرد او بوده و به واسطه آن از دیگر موجودات جهان آفرینش امتیاز و برتری یافته است و هر انسان که عقلش بیشتر و درک و بینشش از جهان طبیعت عمیق‌تر باشد به همان نسبت دارای ارزشی بیشتر و مقامی بالاتر خواهد بود.

یکی از راههایی که قرآن کریم برای گسترش اندیشه و بالا رفتن سطح فکر انسانی عرضه داشته موضوع سوگندهایی است که در این کتاب مقدّس به گونه‌های مختلف به چشم می‌خورد، زیرا سوگندهای قرآن همانند دیگر مسائل آن، با اندیشه و خرد انسان سر و کار داشته و با عرضه کردن مسائلی بسیار عظیم چه به صورت مقسم به، (آنچه را که به آن سوگند یاد شده) یا مقسم له (آنچه را که برای آن سوگند یاد شده) توجه اندیشه‌ها را به خود معطوف داشته است.

با توجّه مختصری در سوگندهای قرآن، نقشی که آن در توسعه فکر انسانی دارد روشن می‌شود، بدین معنا که: سوگندهای قرآن در واقع تمام هستی را جولانگاه فکر بشری قرار داده و وی را در جهان محسوسات و مادی و جهان ماوراء الطبیعه و متافیزیک، به پرواز در می‌آورد، زمین، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشانها، روح و وجدان، فرشتگان، روز رستاخیز و به طور کلی همه آنچه را که بشر می‌بیند و نمی‌بیند فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ وَ ما لا تُبْصِرُونَ «۱»، در برابر فکر او عرضه شده تا (۱) سوره حاقه، آیه ۳۸ و ۳۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۳

همه و همه را مورد مطالعه قرار داده با تحقیق و دقّت همه جانبه آنها را بررسی نماید و از این رهگذر، علوم متنوعی به روی بشر باز می‌نماید و با آگاهی و شناخت واقع بینانه به آفریننده با عظمت و مدیر و توانای آنها پی برده و خود را از ورطه جهل و نادانی رهانده و به زندگی حیاتبخش و ابدی راه یافته و با هستی مطلق مرتبط سازد.

حاصل آن که این سوگندها برای جلب توجه انظار و افکار به سوی علوم غیر متناهی است و این همان کمک و مساعدت و تأییدی است که علماء و دانشمندان انتظار دارند که از طرف دین نسبت به آنان شده باشد و این توسعه و نشر و جلب فکر و تعقل نسبت به علوم منحصر به قرآن است. و تعبیر زیباتر آن که: سوگندهای قرآن کلید همه علوم و دانشهای بشری است «۱».

در این رابطه مناسب می‌بینم که گفتار بعضی از محققان و مفسّران عالی مقام اسلامی را آورده تا شاید پرتوی از هدف قرآن مجید در مورد سوگندها به اذهان نزدیک گردد.

۱- آیت اللّه مکارم شیرازی در این رابطه چنین می‌گوید: درست است که خداوند از همه راستگویان راستگوتر است و نیازی به سوگند ندارد، به علاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد، آنها بدون سوگند تسلیمند و اگر برای منکران باشد، آنها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند.

ولی توجه به دو نکته، مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن حل خواهد کرد.

نخست این که: همیشه سوگند را به امور پر ارزش و مهم یاد می‌کنند، بنابر این سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیّت اموری است که به آنها سوگند یاد شده، و همین سبب اندیشه هر چه بیشتر در «مقسم به» می‌گردد، اندیشه‌ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می‌سازد. (۱) سوگندهای قرآن، شهید رزاقی، ص ۴۵- ۴۷، به نقل از تفسیر سوره و العصر، آقای صدر الدین محلاتی، ص ۱۹۳ و ص ۱۹۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۴

دیگر این که: سوگند همیشه برای تأکید است و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده «مقسم له» از امور کاملا جدی و مؤکد است. از این گذشته هر گاه گوینده‌ای سخن خود را قاطعانه بیان کند از نظر روانی در قلب شنونده بیشتر اثر

می گذارد مؤمنان را قوی‌تر و منکران را نرم‌تر می‌سازد «۱».

۲- طبرسی، مفسر بزرگ می گوید: خداوند به آنچه از آفریده‌های خود خواست سوگند یاد می کند به جهت نشان دادن عظمت قدرتش و زیادی منافعی که آنها در بردارند «۲». و در مورد دیگر می گوید: خداوند به این اشیاء سوگند یاد نموده به جهت منافع فراوانی که در آنها برای بندگانش وجود داشته و به خاطر نشانه‌هایی که بر یگانگی و وحدانیّت وی و آثار قدرت نامتناهیش در آنها نمودار بوده است ... «۳».

به هر حال، این مفسر بزرگ عقیده دارد که: آنچه خداوند به آنها سوگند یاد کرده است در آنها شگفتیها و دلایلی است بر توحید و یگانگی ذات اقدسش و عجایب صنع الهی و بدایع حکمتش را آشکار می‌سازد «۴».

شیخ طوسی در تبیان و آلوسی در روح المعانی قریب به همین مضمون را گفته‌اند.

۳- سیوطی در کتاب خود فصل نسبتا مفصلی در زمینه سوگندهای قرآن دارد و در آنجا سؤالی را مطرح کرده و پاسخ می‌دهد و آن این است: «مقصود از سوگند در کلام خداوند چیست؟ اگر برای تصدیق مؤمن یاد می‌شود، مؤمن به مجرد خبردادن بدون قسم تصدیق می‌نماید و اگر برای تصدیق کافر باشد که سودی برایش ندارد؟

در پاسخ گفته است: قرآن به لغت عرب نازل شده و از عادت عرب قسم یاد نمودن است و هر گاه که خواست امری را تأکید نماید، قسم می‌آورد. سپس از ابو القاسم قشیری نقل کرده که او در پاسخ این ایراد گفته است: خداوند سوگند یاد می کند برای (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۷.

(۲) تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۹.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۵۲.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۵

کمال حجّت و تأکید آن چون حکم از دو راه فیصله می‌یابد یا با شهادت و یا با قسم، خداوند کتابش را با هر دوی آنها ذکر نموده تا برای دشمن حجّتی باقی نماند، در مورد اوّل فرمود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ «۱».

یعنی: «خداوند به یکتایی خود گواهی دهد که جز ذات اقدس او خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهی دهند».

و در مورد دوم می‌فرماید: قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ ... «۲».

یعنی: «ای رسول ما! بگو آری قسم به خدای من، همه وعده‌ها حق است».

و بعد می گوید: در قرآن دو نوع قسم وجود دارد، یک قسم به ذات خداوندی و قسم دیگرش به مخلوقات اوست. اگر گفته شود چگونه در قرآن به غیر خدا سوگند یاد شده در حالی که از سوگند به غیر خدا نهی شده است؟

در پاسخ گوییم: یا این که این کلمات به حذف مضاف نقل شده و منظور مثلا در:

«و التّین و الزّیتون»، ربّ التین و الزّیتون است و در «و الشمس و ضحیها ...» و ربّ الشّمس است. و یا آن که عرب این چیزها را بزرگ می‌شمرده و به آنها سوگند یاد می کردند و قرآن هم با روش و شناخت آنها سخن می گوید. و یا آن که گوییم: خداوند گاهی به خود سوگند یاد نموده و گاهی به مصنوعاتش، چون مصنوعات، نشانه کاملی بر وجود خدا که خالق و صانع آنهاست می‌باشند «۳».

۴- طنطاوی در تفسیر خود می گوید: خداوند به چهل گونه از آفریده‌های خود سوگند یاد نموده که بیست قسم از آنها مربوط به موجودات آسمانی و بالاست و بیست قسم دیگر مربوط به موجودات زمینی و عالم پایین است بر بندگان خود امر فرموده که در

همه این موجودات جهان بالاـ و پائین، نیک بیندیشند و از این رهگذر علم حساب و هندسه و طبیعی و شیمی و علم عمران و روانشناسی و خلاصه همه (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۸.

(۲) سوره یونس، آیه ۵۳.

(۳) اتقان، سیوطی، ج ۲، نوع ۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۶

علوم و دانشهای بشری را توسعه داده و پرده‌های جهل را از آیینه تمام نمای فکر انسانی بزدایند، چون هیچ یک از دانشها و علوم بشری از چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته خارج نیست و همانهاست که موضوعات آن علوم را تشکیل داده و از آنها بحث می‌نماید.

و به تعبیر دیگر سوگندهای قرآن کلید دانشهاست زیرا: قرآن در این سوگندها خلاصه و اصل و ذات اشیاء را ذکر نموده تا اندیشه‌ها را متوجّه آن نموده و دانشمندان را به بحث و تحقیق در آن تشویق نماید که متأسفانه روزگاری بر مردم گذشت و توجّه به اینها ننموده و از دقت و مطالعه در سوگندهای قرآنی غافل بوده و از هدف آن بی‌اطلاع مانده‌اند و محققان و دانشمندان اسلامی این گونه مسائل و حقائق را مورد تحقیق و پژوهش قرار نداده و از این چنین اعجاز بزرگ علمی قرآن پرده برداری ننموده‌اند «۱».

۵- سید قطب می‌نویسد: خداوند به این موجودات جهان سوگند یاد می‌کند تا افرادی را که از ارزش و عظمت آنها بی‌اطلاعند آگاه ساخته و نشانه‌های علم و قدرت آفریننده آنها را بشناساند «۲».

۶- دانشمند معروف مصری محمد عبده در این رابطه بحث نسبتا مفصّل جالبی دارد که حاصل کلامش این است: در قرآن کریم سوگندهای گوناگونی به زمانها و مکانها و چیزهای دیگری وجود دارد و سوگند در موردی است که سوگند یاد کننده می‌ترسد از این که اگر بر خلاف آن را انجام دهد، مورد مؤاخذه قرار گیرد، پناه به خدا! اگر در مورد او این چنین توهم شود. و از طرفی هم خداوند در تأکید گفتارش نیازی به سوگند ندارد، لذا این سؤال پیش می‌آید که این سوگندها چگونه در کلام خداوند آمده است؟ (۱) تفسیر الجواهر، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

(۲) تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۳۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۷

در پاسخ می‌گوید: وقتی به همه چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می‌کنی می‌بینی یا از چیزهایی هستند که بعضی از مردم آن را انکار می‌کرده‌اند و یا در اثر این که از فایده آن بی‌اطلاع بوده، مورد تحقیر قرار داده‌اند، و خلاصه آن که از حکمت خداوند در آفرینش آنها غافل بوده‌اند که این سوگند به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و وهم و غفلت بیرون آورده و موقعیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است.

مثلاـ سوگند به قرآن و قیامت، بدان جهت است که بدانند قیامت حتما واقع می‌شود و قرآن بی‌شک کلام الهی است و همچنین با این امر عظمت و بزرگی هر دو را نشان داده است، چون در اولی سعادت و شقاوت انسانی مطرح بوده و در دومی وسیله هدایت و شفای دردهای وی قرار دارد.

و همچنین سوگند به ستارگان به این علت است که موقعیت و ارزش آنها دانسته شود، چون عده‌ای در اثر غفلت از مصالح و حکمت خداوند در آفرینش آنها، آنها را مورد تحقیر قرار می‌داده و نحس می‌شمردند و جمعی دیگر ستارگان را پرستش می‌کردند که خداوند با قسم به آنها فهماند که همه آنها آفریده‌های او بوده و هیچ گونه دخالتی در سرنوشت انسان ندارند.

سپس عبده اضافه می‌کند که: مسئله‌ای که لازم به ذکر است این است که پیروان بعضی از ادیان قبل از اسلام، برای این موجودات مادی ارزشی قائل نبوده و آنها را پست و ناچیز شمرده و توجه به آنها را موجب دوری از خدا می‌دانسته‌اند، خداوند به بیشتر این

موجودات سوگند یاد نموده تا میزان عنایت خود را به آنها روشن نموده و به مردم بفهماند که در وجود آنها دقت و مطالعه نموده و از این رهگذر به اسرار هستی و آفرینش پی برده و از حکمت خداوند آگاهی یابند و راه بهره برداری و استفاده از وجود آنها را برای بهزیستی خویش نیک دریابند «۱». (۱) تفسیر جزو عمّ، محمد عبده، ص ۹ و ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۸

۷- علامه طباطبایی (ره) هم سخن کوتاه و پر مغزی در این باره دارد، می‌فرماید:

خداوند در کلام خود به بیشتر آفریده‌هایش سوگند یاد نموده بدان جهت که آنها وسیله رحمت و نعمت هستند که ذات اقدس الهی به بشر ارزانی داشته مانند آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز و غیر اینها حتی انجیر و زیتون ... «۱».

۸- صاحب تفسیر نوین برای سوگندهای قرآن فوایدی نقل کرده است که ذیلا به آنها نیز اشاره می‌شود، او می گوید: سوگندهای قرآن دارای فواید زیر است:

اول: اهمیت چیزی و امری که برای اثبات آن (مقسم له) قسم یاد شده تا در آن نیک بیندیشند و سرسری از آن نگذرند، می‌توان گفت در قسمهای انسانی نیز این منظور هست.

دوم: متوجه ساختن بشر به منافع و فواید فراوان چیزهایی که به آنها سوگند یاد می‌شود (مقسم به) مانند خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز حتی انجیر و زیتون.

سوم: واقعیت داشتن مورد قسم که مورد انکار بوده یا در آن شک و تردید داشته یا موهوم و خیالش می‌پنداشته‌اند مانند فرشتگان و قیامت و روان و وجدان انسان (نفس ناطقه و لوامه) و غیر اینها.

چهارم: رد افکار خرافی و اعتقادات جاهلی، که بشر وحشی و حتی انسان متمدن امروز نسبت به بعضی از امور داشته و دارد مانند: عقیده به خدایی ستارگان و غیره و مثل آن که عرب جاهلی بعد از ظهر را ناخجسته و برای کسب، بد میمنت می‌دانست و بر اثر چنین اعتقاد جاهلانه‌ای زیانهای اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی فراوان به وی می‌رسید، نسل معاصر نیز مانند اهل هر عصری از دوره و زمانه خود شکایت داشته و عمل خیر را در آن ناممکن می‌پندارد، جمیع این اوهام را خداوند با سوگند یاد کردن به عصر که هم به معنای بعد از ظهر و هم به معنای دوره و زمانه می‌آید، مردود شناخته است. (۱) المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۲ و ج ۱، ص ۲۲۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۳۹

پنجم: تنظیم مورد قسم تا مردم بر اثر بزرگداشت آن به عبادت و جهاد و دیگر اعمال خیر تشویق شوند مانند سوگند به اسبان مجاهدین و اوقات فریضه حج مثل:

«و العادیات ...» و: وَ الْفَجْرِ وَ لَیالٍ عَشْرٍ «۱».

دانشمندان دیگری نیز در این رابطه سخن گفته‌اند که ما را همین مقدار از نقل اقوال بس است و با همین کلمات، فواید و فلسفه سوگندهای قرآن معلوم شد. (۱) تفسیر نوین، ص ۳۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۰

سؤالات:

۱- برخی از تعاریفی که مفسرین و دانشمندان اهل ادب برای «قسم» گفته‌اند را بیان کنید.

۲- حروف و کلمات سوگند را توضیح داده و برای هر یک مثالی بیاورید.

۳- پنج مورد از موارد چهار ده گانه قسم به خدا را با ذکر آیه مربوطه بیان کنید.

۴- دو مورد از موارد چهار گانه سوگند به فرشتگان را با ذکر آیات مربوطه بیاورید.

۵- سوگندهای قرآن به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را با آیات مربوط به آن توضیح دهید.

۶- پنج مورد قسمی که به قرآن انجام گرفته با آیات مربوط به آن را بیان کنید.

۷- برخی از نمونه‌های دیگر قسمهای قرآن را با ذکر آیات مربوطه بیاورید.

۸- در رابطه با شرایط و مشخصات قسم توضیح داده، حروف و کلماتی که بر آن وارد می‌شوند را با ذکر شاهد بیان کنید.

۹- رابطه سوگندهای یازدهگانه سوره شمس را با جواب سوگند توضیح دهید که چیست؟

۱۰- رابطه جواب سوگندها با سوگند در سوره عادیات و سوره طارق را بیان کنید.

۱۱- رابطه جواب سوگند با مورد سوگند در آیات سوره زاریات را بیان کنید.

۱۲- پس از بیان معیارهای سوگند بشری توضیح دهید آیا سوگندهای خداوند با آن معیارها منطبق است یا خیر؟ و اگر منطبق نیست پس فایده سوگندهای خداوند چیست؟

۱۳- فلسفه سوگندهای قرآن را بیان نمایید.

۱۴- نظریه برخی از محققان و مفسران اسلامی را در رابطه با فواید سوگندهای قرآن بیان کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۱

درس بیست و هشتم جاذبه و تأثیر قرآن

اشاره:

از شگفتیهای تاریخ انسان، جاذبه و تأثیر فوق العاده و نفوذ عجیب و حیرت زای الفاظ زیبا و اسلوب جذّاب و معانی بلند و معارف عالی و استدلالات نیرومند و بیانات قرص و محکم و ارشادات روح پرور قرآن کریم است «۱». همین نفوذ غیبی و تأثیر معنوی قرآن بود که تحوّلی عظیم در میان اعراب انعطاف ناپذیر، ایجاد کرد و ماهیت آنان را به کلی عوض نموده و تغییر داد و از آنجا به اقطار عالم سرایت کرد و به صورت یک انقلاب حیاتی جهانی در آمد، و در اعصار بعدی نیز همچنان این سازندگی و کارسازی برای قرآن کریم بوده و هست.

برای نشان دادن شدّت نفوذ و قدرت عمیق و تأثیر معنوی آیات قرآن همین بس که در طول اعصار مختلف، چه بسا یک آیه کافی بود که مشرکی را موحد و ملحدی را مؤمن به خدا و جهان ابدیت نماید و چه بسا فاسقی شرور و متهوّر با شنیدن قسمت کوتاه و فراز مختصری از قرآن کریم، چنان تحت تأثیر قرار می‌گرفت که از برنامه‌های شوم و زیانبار گذشته پشیمان می‌شد و یک باره به اعمال ننگین پیشین خود پایان داده و برای همیشه معتکف در خانه خداوند می‌گردید.

آری مسلمان شدن عده‌ای بی‌شمار در پرتو قرآن کریم و تغییر یافتن افراد زیادی در پناه آیات روحبخش آن، حاکی از منتهای زیبایی الفاظ و انسجام عبارات و جان دار (۱) به کتاب نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن، از استاد علی کریمی جهرمی، مراجعه کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۲

بودن معانی و والا بودن حقایق و معارف بلند آن است، چه آن که هیچ کلامی (چه نظم و چه نثر) در جهان همانند قرآن، در دلها تأثیر و نفوذ نداشته و روی سطح افکار ملتها اثر نگذاشته و نتوانسته است یک مرتبه مسیر زندگی فرد یا اجتماعی را برای همیشه عوض کند.

قرآن، در مقام و عید و ذکر عذاب و خشم الهی و تهدید گنهکاران و یاد آوری کیفر آنان، چنان از خود مهارت نشان می‌دهد و وضع هولناک قیامت و دوزخ را به گونه‌ای مجسم می‌کند که آدمی به خود می‌لرزد و گویی صدای گوشخراش صاعقه عذاب را

در گوش خود، احساس می کند و چنان می‌بیند که تازیانه‌های عذاب پروردگار، بر سرش فرود می‌آید و اثر آلام و دردهای آن را درک می کند و از این رو تاریخ اسلام کسانی را معرفی می کند که با شنیدن این نوع از آیات قرآنی از شدت بیم و هراس افتاده و جان سپرده‌اند.

از سوی دیگر: در مقام نوید رحمت و یادآوری مواهب نعمتهای گوناگون و فرحبخش بهشتی و الطاف جسمی و روحی آن جهان، چنان پیش می‌آید و عالی ترسیم و طرح ریزی می‌نماید و خصوصیات لذت بخش را مجسم می‌سازد که روح نشاط و شادی را در آدمی بیدار ساخته و تحریک می کند و خواننده یا شنونده آن را نوع آیات، احساس می کند که هم اکنون از آن نعمتهای عالیه و مواهب روحبخش برخوردار است و چه بسا که از خود بیخود می‌شود و از فرط شوق و میل رسیدن به آن رحمتهای بی کران و دست یافتن به آن صحنه‌های زیبا و فرح انگیز، هیجان زده، تسلیم مرگ گردیده، داوطلبانه با یک جهان شور و شوق رو به سوی جبهه و جهاد و شهادت می‌رود و به راحتی جان را فدا می کند، چنان که در تاریخ اسلامی نمونه‌های این گونه افراد نیز بسیار معرفی شده‌اند.

در مقام یاد آوری معارف و توجه دادن به مبدأ و معاد چنان محکم و مستدل سخن می گوید که عجز و ناتوانی آلهه دروغین و خدایان جعلی و ساختگی را آفتابی و روشن می‌سازد و زبونی و خواری بتها را نمایش و عینیت می‌بخشد که حتی پیروان

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۳

آنها را تکان داده و متزلزل می‌سازد و آن چنان دلایل محکم و استوار برای اثبات معاد و عالم پس از مرگ می‌آورد که هر نوع راه فرار را به روی منکرین می‌بندد و آنها را وادار به اقرار یا دست کم یک حالت سکوت شرمساری می‌نماید.

و در هنگام ارشاد و پند دادن و یاد آوری آثار سوء و عواقب وخیم و خطرناک گناه و سرکشی، تعبیراتی به کار می‌برد و ریزه کاریهایی اعمال می کند که قلوب را دگرگون ساخته و شنونده یا خواننده را عوض کرده و بی‌اختیار می گریاند و حتی در قلوب کسانی که از اسلام خارجند اگر اندک توجهی داشته باشند و در قید عناد و لجاج نباشند نیز اثر می گذارد، مردی نصرانی به یک نفر که قرآن قرائت می کرد، رسیده ایستاد و گریه کرد، هنگامی که از سبب گریه او پرسش شد، گفت: از خوف و وحشتی که از کلام الهی بر من دست داد به گریه افتادم «۱».

قرآن کریم خود در این رابطه چنین می گوید: وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ «۲».

یعنی: «و هر گاه آیاتی را که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده بشنوند، چشمهای آنها را می‌بینی که (از شوق) اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی که در یافته‌اند، آنها می گویند:

پروردگارا! ایمان آورده‌ایم، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس، چه ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم ما را در زمره صالحان قرار دهد».

این مطالب، روشنگر مقدار تأثیر و نفوذ قرآن است که با این که طرف، مسیحی است از شنیدن آیات قرآنی چنان صفایی در خود احساس می کند که درک خوف خدا نموده و گریان می‌شود و حتی اسلام می‌آورد، چنان که مفسرین گفته‌اند آیه مربوط به (۱) انیس الأعلام، ج ۶، ص ۲۷۸.

(۲) سوره مائده، آیه ۸۳ و ۸۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۴

نجاشی و علمای حبشه است که پس از شنیدن آیات اوایل سوره شورا و آیاتی از سوره مریم، از «جعفر بن ابیطالب»، چنان تحت تأثیر واقع شده گریه کردند و بعدا اسلام اختیار کردند و حاضر نشدند مسلمانانی که به حبشه هجرت کرده بودند را طبق درخواست

قریش به مکه برگردانند بلکه با آنها به مهربانی بر خورد کرده و در پناه خود نگهشان داشته‌اند «۱».

پس از بیان مقدمه فوق، به برخی از مطالب مربوط به تأثیر و نفوذ قرآن اشاره می‌کنیم:

۱- تأثیر نفوذ قرآن از دیدگاه آیات

موضوع نفوذ حیرت انگیز و بی‌سابقه قرآن کریم در قلوب اهل ایمان در آیاتی چند از خود قرآن نیز باز گو شده است که به آنها اشاره می‌شود:

الف- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ «۲».

یعنی: «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دلهایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود ایمانشان افزون می‌گردد و تنها به پروردگارشان توکل دارند».

ب- اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللَّهِ ... «۳».

یعنی: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش از نظر لطف و زیبایی و عمق و محتوا همانند یکدیگر است، آیاتی مکرر دارد (تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان خاشعند می‌افتد، سپس برون (۱) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۹- ۳۶۰.

(۲) سوره انفال، آیه ۲.

(۳) سوره زمر، آیه ۲۳.

و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود ...».

در این آیه شریفه چند خاصیت از خواص قرآن تبیین شده است: نخست این که قرآن نیکوترین سخن است اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ. دوم این که: مکرر است «مثانی». سوم این که مورد بحث ما است، همان نفوذ عمیق و فوق العاده قرآن بر دلهاست که با شنیدن آیات قرآن لرزه بر اندام خاشعان از پروردگار می‌افتد (و مو بر تنشان راست می‌شود) و سپس پوست و قلبشان یعنی برون و درونشان نرم و آماده پذیرش ذکر خدا می‌گردد و آرام و مطمئن می‌شود.

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن بر دلهای آماده نموده است نخست در آن خوف و ترس ایجاد می‌کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است، ترسی که انسان را متوجه مسئولیتهای مختلفش می‌سازد.

در مرحله بعد، حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می‌بخشد و به دنبال آن آرامش می‌یابد.

این حالت دو گانه که مراحل مختلف و منازل «سیر و سلوک الی اللّه» را نشان می‌دهد کاملا قابل درك است، زیرا آیات غضب و انذار دلها را به لرزه در می‌آورد سپس آیات رحمت به آن آرامش می‌دهد.

به هر حال، آیات قرآن دارای چنان قدرت و تأثیری است که از استماع آن قلوب آماده مؤمنین، ترسان و درجات ایمانشان بالا می‌رود و در نتیجه رابطه و پیوند دل و جان آنان با مبدأ آفرینش محکمتر و قویتر خواهد گردید.

ج- لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ ... «۱».

یعنی: «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدی که در برابر آن خشوع می‌کند و از خوف خدا می‌شکافد ...».

این آیه که ناظر به همه آیات قرآن است پرده از روی حقیقتی بر می‌دارد و آن این (۱) سوره حشر، آیه ۲۱.

که: نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می‌شد آنها را تکان می‌داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه

می‌شنوند ولی تکان نمی‌خورند.

آری نفوذ و تأثیر قرآن کریم بر دلها و تصرّف سریع آن بر افکار و اندیشه‌ها مورد هیچ گونه انکار و حتی استبعادی نیست، بلکه دوست و دشمن این حقیقت را به خوبی لمس کرده و می‌کنند و هر کسی اندک آشنایی با قرآن داشته باشد آن را تصدیق می‌کند، لذا همگان (دوست و دشمن) به تکاپو و فعالیت افتادند، یکی در جهت مثبت و دیگری در جهت منفی، یعنی طرفداران قرآن در صدد افتادند که مردم را با قرآن آشنا سازند تا تحت تأثیر نفوذ قرآن به سعادت ابدی نائل گردند، ولی دشمنان قرآن، می‌کوشند تا مردم را برای همیشه از قرآن جدا نگه دارند تا مردم با قرآن آشنا نشوند تا تحت تأثیر آن واقع شده پیرو واقعی قرآن گردند و این هر دو حرکت، نشأت گرفته از تأثیر و نفوذ خارق العاده قرآن است.

۲– تأثیر و نفوذ قرآن از دیدگاه روایات

در کلمات معصومین علیهم السّلام قرآن به «ابلغ الموعظه»، «شفاء لما فی الصّدور»، «ربیع القلوب»، «انفع التذکرة» و امثال این تعبیرات، معرفی شده است و اینها عمدتا به خاطر نفوذ و تأثیر فوق العاده قرآن و مؤثرتر بودن آن از سایر کلمات است، برای تیمن و تبرک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: انّ احسن الحدیث کتاب اللّه ...» «۱».

یعنی: رسول خدا فرمود:

«بهترین و نیکوترین سخنها، قرآن کریم است ...».

«قال علی علیه السّلام: انّ احسن القصص و ابلغ الموعظة و انفع التّذکّر کتاب اللّه عزّو جلّ» «۲». (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۹.

(۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۷

یعنی: علی علیه السّلام فرمود:

«نیکوترین داستانها و رساترین پندها و نافع و پرسودترین تذکر و یادآوریها، قرآن خدای بزرگ است».

«قال علی علیه السّلام: تعلّموا کتاب اللّه تبارک و تعالی فانّه احسن الحدیث و ابلغ الموعظة و تفقّهوا فیه فانّه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانّه شفاء لما فی الصّدور و احسنوا تلاوته فانّه احسن القصص ...» «۱».

یعنی: علی علیه السّلام فرمود: کتاب خدا را فرا گیرید چرا که زیباترین سخن و رساترین پند است و در آن بیندیشید، زیرا آن بهار دلهاست و به نور آن برای درمان امراض درونی‌تان شفا جویید چرا که آن شفای امراض سینه‌هاست، آن را نیکو تلاوت کنید، زیرا آن زیباترین داستانهاست ...».

«قال علی علیه السّلام: افضل الذّکر القرآن به تشرح الصّدور و تستنیر السّرایر» «۲».

یعنی: «علی علیه السّلام فرمود: برترین ذکرها قرآن است که به وسیله آن دلها باز و وسیع و نهانها نورانی می‌گردد».

قال علی علیه السّلام: «... جعله اللّه ریّا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء و محاج لطرق الصّلحاء و دواء لیس بعده داء و نورا لیس معه ظلمة» «۳».

یعنی: «خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش علما و باران بهاری برای قلوب فقهاء و جاده وسیع برای صلحا قرار داده است، قرآن دارویی است که پس از آن، بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود ...».

قال علی علیه السّلام: «انّ اللّه سبحانه لم یعظ احد بمثل هذا القرآن فانّه حبل اللّه المتین و سببه الأمین و فیه ربیع االقلب و ینابیع العلم و ما للقلب جلاء غیره ...» «۴». (۱) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۹.

(۲) میزان الحکمهٔ، ج ۸، ص ۹۷.

(۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

(۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۸

یعنی: «خداوند سبحان احدی را به مطالبی مانند آنچه در قرآن آمده موعظه نفرموده است، زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله امین او و بهار دلهاست و چشمه‌های دانش در آن بوده و برای قلب و فکر، جلایی جز قرآن نتوان یافت».

قال علی علیه السّلام: «و اعلموا ان هذا القرآن هو النّاصح الّذی لا یغشّ و الهادی الّذی لا یضلّ و المحدّث الّذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن احد الّا قام عنه بزیادهٔ او نقصان:

زیادهٔ فی هدی او نقصان فی عمی» «۱».

یعنی: «آگاه باشید! این قرآن پند دهنده‌ای است که انسان را نمی‌فریبد، هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید، هر کس با قرآن مجالست کند از کنار آن با زیادی یا نقصان بر می‌خیزد، زیادی در هدایت یا نقصان از کور دلی و جهل».

چنان که ملاحظه می‌کنید، گر چه این قبیل روایات مستقیما در رابطه با تأثیر و نفوذ قرآن سخن نمی‌گوید بلکه یا از اوصاف مؤمنین سخن می‌گویند و یا در توصیف قرآن، ولی هیچ یک از این اوصاف بدون تأثیر عمیق و جاذبه قرآن میسر نیست مثلا قرآن آن چنان مؤثر است که مجالست با آن یا با زیاده در هدایت همراه است و یا با نقصان در جهالت و یا ربیع قلوب بودن و جلاء دادن به قلب و فرو نشاندن عطش علما و باران بهاری بودن برای قلوب فقها و یا شفا بودن برای بیماری دلها و ... همه و همه منوط به تأثیر فوق العاده قرآن است.

به هر حال، تاریخ اسلام پر است از نشانه‌های نفوذ عجیب قرآن در دلهای مؤمنان و حتی غیر مؤمنانی که قلبهایی آماده داشتند (که ما در مباحث بعدی به برخی از نمونه‌های آن اشاره خواهیم کرد) در حدیثی از «اسماء» نقل شده که می‌گوید:

«کان اصحاب النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اذا قرء علیهم القرآن کما نعتهم اللّه تدمع اعینهم و تقشعرّ (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۴۹

جلودهم» «۱».

یعنی: «یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هنگامی که قرآن بر آنها تلاوت می‌شد، همان گونه که خدا آنها را توصیف کرده است، چشمایشان اشکبار می‌گشت و لرزه بر اندامشان می‌افتاد».

بنابر این، بر اساس روایات اهل بیت علیهم السّلام قرآن مؤثرترین و با نفوذترین و با جاذبه‌ترین سخن است که از طرف خدای بزرگ برای هدایت بشر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داده شده و در اختیار بشر قرار گرفته است.

۳- ساحر خواندن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سحر دانستن قرآن بخاطر نفوذ خارق العاده آن است

چنان که می‌دانید، دشمن همیشه سعی دارد نقاط قوت را تا آن جا که می‌تواند نادیده گرفته و انکار کند، ولی اگر نقاط قوت به قدری آشکار و روشن بود که جای انکار نداشت، کوشش خود را در وارونه نشان دادن آن به خرج می‌دهد، و سعی می‌کند برای آن تفسیرهای بد و ناهنجاری بتراشد و افکار مردم را نسبت به آن منحرف سازد، این تفاسیر غلط معمولا توأم با یک نوع اعتراف ضمنی به اصل وجود نقطه قوت است.

بنابر این، هر گاه مشاهده کنیم دشمن برای تفسیرهای غلط و گمراه کننده دست و پا می‌کند، باید بدانیم اصل موضوع به قدری آشکار بوده که جای انکار برای او باقی نگذاشته است.

از تواریخ و همچنین از خود قرآن مجید به خوبی بر می‌آید که مخالفان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نسبتهای ناروایی به او می‌دادند تا افکار عمومی را که به سرعت متوجه او (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۳۴ به نقل از تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۶۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۰

می‌شد از وی منحرف سازند، از جمله گاهی به او مجنون و گاهی شاعر «۱» و گاهی کاهن «۲» و زمانی هم ساحر «۳» می‌گفتند.

در این بین این نسبتهای ناروا که به آن حضرت می‌دادند، نسبت سحر (که مربوط به بحث ماست) بسیار قابل دقت است، زیرا به گواهی آیات ۲۴ و ۲۵ سوره مدثر و آیات دیگر، علت اصلی این نسبت ناروا همین آیات قرآن بوده است، یعنی اگر سحری در میان بوده چیزی جز همین نفوذ خارق العاده آیات قرآن نبوده است.

این نسبت گواهی می‌دهد که نفوذ آیات قرآن در دلها به قدری عمیق و صریح و بی‌سابقه بوده که نمی‌توانستند آن را یک امر عادی تلقی کنند، ناچار بودند برای این کلمات و عبارات، با این تأثیر فوق العاده، واژه‌ای پیدا کنند، چاره‌ای جز این ندیدند که بگویید «سحر» است، زیرا «سحر» از نظر لغت به کارهای خارق العاده‌ای می‌گویند که عامل اصلی آن، مرموز و دقیق و مخفی باشد و لذا مسائل دقیق و مخفی را نیز گاهی «سحر» می‌نامند «۴».

آنها با این نسبت می‌خواستند پرده بر روی یک حقیقت بزرگ یعنی جاذبه فوق العاده قرآن بیندازند. به هر حال، نسبت «سحر و شعر» به آیات قرآن دادن و متهم ساختن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسلام به این دو موضوع از ناحیه مخالفان، یکی از مدارک زنده نفوذ و تأثیر خارق العاده آیات قرآن در افکار و نفوس شنوندگان است و شیرینی و جذّابیت و فصاحت و بلاغت اعجاز آمیز قرآن را مدلل می‌سازد «۵».

در تواریخ اسلام صحنه‌های جالبی از جاذبه و تأثیر خارق العاده این آیات در دلها دیده می‌شود که در نوع خود بی‌سابقه است که ما در مطلب بعدی نمونه‌هایی از این (۱) «و یقولون ائنّا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون»، (صافات ۳۶).

(۲) «فذکّر فما انت بنعمهٔ ربّک بکاهن و لا مجنون»، (طور ۲۹).

(۳) «ان هذا الّا سحر یؤثر ان هذا الّا قول البشر»، (مدثر ۲۴ و ۲۵).

(۴) مفردات راغب اصفهانی، ماده سحر.

(۵) قرآن و آخرین پیامبر، مکارم شیرازی ص ۷۴- ۷۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۱

تأثیرات را برای شما نقل خواهیم کرد.

موضوع ساحر خواندن پیامبر و سحر دانستن قرآن، در بین مخالفین در آیات قرآن به طور مکرر آمده و این نبود مگر بخاطر تأثیر و نفوذ فوق العاده آیات قرآن، کفار قریش به پیامبر می‌گفتند هر چه از این آیات بیاوری که ما را مسحور خود سازی تا ما به تو ایمان بیاوریم، ایمان نخواهیم آورد و سحر تو در ما اثر نخواهد کرد:

وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ «۱».

و باز می گفتند: قرآن جز سحری آشکار چیزی نیست: فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ «۲». و امثال این آیات که بسیار است.

۴- نموداری از تأثیر عمیق و نفوذ فوق العاده قرآن

اگر انسان بخواهد تأثیر آیات را بر نفوس و تحولاتی که آیات در افراد ایجاد کرده بر شمرد، به قول معروف «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و باید در این راستا کتابی مستقل نوشت چنان که بعضی از فضلای حوزه علمیه چنین کرده‌اند، به عنوان نمونه به کتاب «نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن» استاد علی کریمی جهرمی مراجعه کنید.

و معمولا در تفاسیر، مفسرین در بررسی آیات به جنبه نفوذ و تأثیر قرآن نیز پرداخته‌اند و ما نیز در اینجا به چند نمونه از این تأثیرات فوق العاده، اشاره می‌کنیم که «تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل»:

الف- «ولید بن مغیره مخزومی» که مردی ثروتمند بوده و در بین عرب به حسن تدبیر و فکر صائب شهرت داشت، و برای حل مشکلات اجتماعی و منازعاتی که در میان طوایف عرب واقع می‌شد از فکر و تدبیر او استمداد می‌کردند و به همین جهت او را «ریحانه قریش» (گل سر سبد آنها) می‌نامیدند، روزی به تقاضای جمعی از (۱) سوره اعراف، آیه ۱۳۲.

(۲) سوره مائده، آیه ۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۲

مشرکان، نزد پیامبر آمد تا از نزدیک وضع او را بررسی و آیات قرآن را ارزیابی کند.

بنا به خواهش او، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قسمتی از آیات سوره «حم سجده» را تلاوت کرد، این آیات چنان تأثیر و هیجانی در او ایجاد کرد که بی‌اختیار از جا حرکت نموده و به محفلی که از طرف طائفه او (بنی مخزوم) تشکیل شده بود در آمد و گفت: به خدا سوگند! از محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان تا آنجا که گفت: «و انّ له لحلاوة و انّ علیه لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر و انّ اسفله لمغدق و انّه لیعلو و لا یعلی علیه».

یعنی: «گفتار او شیرینی خاصّی و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پرثمر و پایین آن مانند ریشه‌های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر هر چیزی پیروز می‌شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد».

زمزمه در میان قریش افتاد که از قرائن بر می‌آید که ولید دلباخته گفتار محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شده و اگر چنین باشد همه قریش تحت تأثیر او قرار خواهند گرفت، ابو جهل در صدد چاره جویی بر آمده و بالاخره ولید را وادار کرد که نظر خود را در رابطه با قرآن اظهار نماید، ولید پس از فکر فراوان اعلام کرد که پیامبر ساحر و قرآن سحر است، إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ «۱». «۲»

ب- یکی از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به نام «ابو طلحه انصاری» در مدینه نخلستان و باغی داشت بسیار مصفّا و زیبا که همه در مدینه از آن سخن می‌گفتند و در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به آن باغ می‌رفت از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌ساخت و علاوه بر همه اینها آن باغ در آمد خوبی برای ابو طلحه داشت، پس از نزول آیه مبارکه:

(۱) سوره مدثر، آیه ۲۴ و ۲۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۸۷، و سیره ابن هشام، ص ۲۸۸ با کمی تفاوت.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۳

لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ «۱».

یعنی: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می‌کنید خداوند از آن با خبر است».

به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمده و عرض کرد: می‌دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است و من می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره برای رستاخیز من باشد، پیامبر فرمود: «بخّ بخّ ذلک مال رابح لک».

یعنی: «آفرین بر تو! این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود.»

سپس فرمود: من صلاح می‌دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابو طلحه دستور پیامبر اسلام را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد «۲».

ج- أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.

یعنی: «آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلا به آنها کتاب آسمانی داده شد و سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهای آنها قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهکار و فاسقند».

از جمله آیات تکان دهنده قرآن مجید، آیه فوق است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می‌دهد، پرده‌های غفلت را می‌درد، لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده‌ای را می‌بینیم که با شنیدن این آیه، تکان خورده و در یک لحظه از تمام گناهان خود باز گشتند و حتی بعضیها در صف زهّاد و عبّاد قرار گرفتند، از جمله آنها «فضیل بن عیاض» است:

«فضیل» که در کتب رجال به عنوان یکی از راویان موثّق از امام صادق علیه السّلام از زهاد (۱) سوره آل عمران، آیه ۹۲.

(۲) مجمع البیان و صحیح مسلم و بخاری.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۴

معروف معرفی شده و در پایان عمرش در جوار کعبه می‌زیست و همانجا در روز عاشورا بدرود حیات گفت، در آغاز کار، راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند.

«فضیل» روزی از نزدیکی یک آبادی می‌گذشت، دختری را دید و نسبت به او علاقه‌مند شد، عشق سوزان دخترک، فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نایل گردد! در این هنگام بود که در یکی از خانه‌های اطراف، شخصی بیدار دل، مشغول تلاوت قرآن بود و آیه فوق را با صدای رسا قرائت کرد، این آیه همچون تیری بر قلب فضیل نشست و درد و سوزی در درون دل احساس کرد و در فکر فرو رفت که این کیست که سخن می‌گوید؟ و به چه کسی این پیام را می‌دهد؟ به من می‌گوید: ای فضیل! آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی و از راه خطا برگردی و از این آلودگی خود را بشویی و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می‌گفت: «بلی و اللّه قد آن! بلی و اللّه قد آن!، یعنی: بلی به خدا سوگند وقت آن رسیده است! به خدا سوگند وقت آن رسیده است!».

او تصمیم خود را گرفت و با یک جهش برق آسا خود را از صف اشقیا، جدا ساخته و در صف سعداء داخل شد و بالاخره از دیوار بام فرود آمده و به خرابه‌ای وارد شد که جمعی از کاروانیان در آنجا بودند و برای حرکت به سوی مقصد با یکدیگر مشورت می‌کردند، می‌گفتند فضیل و دار و دسته‌اش در راهند، اگر برویم راه را بر ما می‌بندند و ثروت ما را به غارت می‌برند، فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد و گفت چه بد مردی هستم، این چه شقاوتی است که به من رو آورده، در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون می‌آیم و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته‌اند.

روی به سوی آسمان کرد و با دلی توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت:

«خداوندا! من به سوی تو باز گشتم و توبه خود را این قرار می‌دهم که پیوسته در جوار

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۵

خانه تو باشم، خدایا! از بدکاری خود در رنجم و از بی‌کسی خود در فغان، درد مرا درمان کن، ای درمان کننده همه دردها! و ای پاک و منزه از همه عیبها! ای بی‌نیاز از خدمت من! و ای بی‌نقصان از خیانت من! مرا به رحمتت ببخشای و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهایی بخش!».

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او عنایتها فرمود و از آنجا بازگشت و به سوی مکه آمد و سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا گشت:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو کون آزاد است «۱»

د- إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَكاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنالِكَ ثُبُوراً «۲».

یعنی: «چون آتش، آنان (تکذیب کنندگان رستاخیز) را ببیند از مکانی دور، آواز خشم و خروشیدن آن را بشنوند و چون از جهنم در جایی تنگ انداخته شوند، در حالی که به هم با زنجیرهای آتشین بسته شده‌باشند در آنجا فریاد هلاکت بر آورند».

در این آیه عذاب الهی شرح داده می‌شود که آتش دوزخ می‌غرد و می‌آید به طوری شعله‌ور است که بانگ و زفیر و فریاد آن از مسافت بسیار دوری به گوش می‌رسد و کسانی که وارد این آتش شوند همواره هلاکت خود را می‌طلبند.

زنی بود در بصره به نام «شعوانه» که معمولاً مجالس فساد از او خالی نبود، روزی با چند کنیز به جایی می‌رفت تا به در خانه مردی زاهد و واعظ رسید که خروش و فریادی از آن خانه بلند بود، کنیزی را به درون خانه فرستاد تا ببیند چه خبر است، ولی کنیز برنگشت و کنیز دوم را فرستاد او نیز برنگشت تا آنکه خود وارد خانه شد تا ببیند جریان چیست؟ وقتی به اندرون خانه رسید، دید آن مرد صالح واعظ، بالای (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، به نقل و اقتباس از سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۶۹ و روح البیان، ج ۹، ص ۳۶۵ و تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۲۱.

(۲) سوره فرقان، آیه ۱۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۶

منبر است و آیه فوق را تفسیر می‌کند، وقتی این زن معنای آیه را فهمید و از شدت عذاب جهنم، آگاهی پیدا کرد، در او سخت اثر کرد و صدا زد یا شیخ! اگر من توبه کنم خداوند از من می‌پذیرد؟

شیخ گفت: خداوند می‌آمرزد گر چه گناهانت مثل گناهان «شعوانه» باشد، گفت:

من همان «شعوانه» هستم که توبه می‌کنم و دیگر گناه نمی‌کنم و گفت خداوند، گناهان تو را بیامرزد و عفو نماید.

این زن توبه کرد و غلامان و کنیزان خود را آزاد کرد و صومعه‌ای ساخته و در آنجا مشغول عبادت شد و سالهای بسیاری ریاضت کشید تا سوخته و گداخته شد، روزی مشغول شستشوی خود بود نگاه کرد بسیار لاغر و گداخته شده، گفت: آه! که در دنیا این چنین زار و نزار شدم! نمی‌دانم در آخرت، حالم چگونه خواهد بود؟ پس آوازی شنید که: ای شعوانه! از درگاه ما بیرون نرو و همچنین ملازم درگاه ما باش تا ببینی که فردای قیامت حال تو چگونه خواهد بود «۱».

ه- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ «۲».

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و اهلتان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است باز دارید، بر آن آتش فرشتگانی غلاظ و شداد موکلند که خدا را نافرمانی نمی‌کنند و آنچه خدا به آنان امر نماید انجام می‌دهند».

آیه‌ای بسیار وحشت انگیز و هراس آور است و امید گنه کاران را از همه جا قطع می‌کند، مجرمین بدانند که اگر رضای خدا را جلب نکنند، دستشان از همه جا کوتاه است و هیچگاه نمی‌توانند مأمورین عذاب را با خود همراه نموده و نسبت به خود مهربان نمایند، زیرا آنان مظاهر غضب و خشم خدا هستند. (۱) خزینه الجواهر، نهاوندی.

(۲) سوره تحریم، آیه ۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۷

ابن مسعود می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را بر یاران خود تلاوت کرد، ناگهان جوانی

به حالت غشوه بر روی زمین افتاد، پیامبر دست مبارك خود را بر روی قلب او نهادند، دیدند که نزدیک است قلبش از اضطراب و وحشت از جای کنده شود، فرمود: ای جوان! بگو «لا اله الّا اللّه»، جوان حرکت کرد و این کلمه طیبه را بر زبان جاری کرد، حضرت او را بشارت به بهشت داد، یاران عرض کردند که یا رسول خدا! از میان ما تنها به این جوان بشارت بهشت دادید؟ حضرت فرمود: آیا نشنیده‌اید که خدای بزرگ می‌فرماید: ذٰلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ «۱».

یعنی: «بهشت برای کسی است که از مقام من بترسد و از وعده عذاب بهراسد» «۲».

اینها و دهها نمونه دیگر هست که افرادی حتی آلوده و ناپاك، با شنیدن آیه‌ای منقلب شدند و چه بسا پس از بازگشت از گناه، جزء زاهدان و عابدان شدند و تأثیر آیات قرآن قابل انکار نیست و ما را در اینجا نقل همین پنج نمونه کافی است. (۱) سوره ابراهیم، آیه ۱۴.

(۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۸

سؤالات:

۱- در زمینه جاذبه و تأثیر قرآن در نفوس مستعده، توضیح دهید.

۲- جاذبه و نفوذ خارق العاده قرآن را با ذکر شواهدی از آیات، بیان کنید.

۳- تأثیر و نفوذ قرآن را از دیدگاه روایات با توضیح کامل بیان کنید.

۴- چند نمونه از روایات مربوط به تأثیر قرآن را با توضیح در پیرامون آن بیاورید.

۵- فلسفه ساحر خواندن پیامبر و سحر دانستن قرآن را بیان کنید.

۶- به چند نمونه از تأثیر قرآن در افراد با ذکر آیه و مورد و کیفیت تأثیر اشاره کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۵۹

درس بیست و نهم نقش قرآن در پیدایش علوم

اشاره:

از جمله مباحث مهم و عظیم قرآنی، بررسی رابطه قرآن با علوم است که نتیجه این بحث و بررسی، آگاهی نسبت به نقش قرآن در پیدایش علوم است.

قبل از ورود در مبحث اصلی، توجه به نکته‌ای به عنوان مقدمه لازم است و آن اینکه: زمانی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شبه جزیره حجاز قیام کرد، آن محیط کاملا محیط جهل و نادانی بود، قرآن کریم، در آغاز نزولش، با نخستین آیات خود: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ... اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ. «۱»، نوید حرکت علمی را در طلوع وحی داده است، وقتی که یك قرن بعد- یا حد اکثر دو قرن بعد- را مطالعه کنیم می‌بینیم که در آن کویر خشکیده از نظر علم و دانش، باغ و بوستانی از علم و دانش و فرهنگ به وجود آمد.

هر انسان منصفی- خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان- با این پدیده روبرو شود که آن کویر سوزان، به گلستان علم و دانش و بوستان سرسبز و خرّم تبدیل شده، می‌فهمد که بین این آیین و این حرکت علمی و پیدایش علوم، رابطه‌ای بوده است، بحث ما در اصل این رابطه نیست، چون این واضح و تاریخ شاهد گویای آن است، بحث ما این است که باید دید قرآن چگونه در این مسئله اثر

گذاشت؟ کدام قسمت از آیات قرآن، این حرکت عظیم علمی و فرهنگی را ایجاد کرد؟ (۱) سوره علق، آیه ۱- ۵.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۰

با توجه به نکته فوق در رابطه با نقش قرآن کریم در پیدایش علوم، سه نظر وجود دارد که یکی افراطی و دیگری تفریطی و سومی نظر معتدل و حد وسط است چرا که:

یک نظر این است که همه علوم در قرآن وجود دارد، علوم تجربی، طب، زمین شناسی، گیاه شناسی، آسمان شناسی، و بالاخره همه علوم با همه شقوقش در قرآن هست و انسان می‌تواند همه رشته‌های علوم را از قرآن اقتباس نماید حالا چگونه می‌توان فرمولهای فیزیک، شیمی، ریاضی و غیر ریاضی را از قرآن بیرون آورد؟

پاسخش به عهده همانهایی است که طرفدار این نظریه هستند.

نظریه دوم، درست عکس این نظریه است که می‌گویند: قرآن فقط متکفّل علوم دینی است از قبیل: معارف الهی، عقاید، فقه، اخلاق و ...، اما راجع به علوم دیگر مطلقا نباید از قرآن انتظار داشت، چرا که قرآن صرفا برای هدایت بشر آمده است نه برای این مطالب.

و اما نظریه سوم و معتدل- که ما به آن معتقدیم- این است که قرآن هر چند مستقیما در ظواهر آیاتش، علوم و دانشهای دیگر و فرمولهای علمی را مطرح نکرده است، اما آیات الهام بخش قرآن، آنچنان انگیزه‌ای برای علم و معرفت و دانش ایجاد نموده که پیروان خود را برای رسیدن به تمام آن علوم، به حرکت واداشته است.

با مراجعه به آیات قرآن و دقت در آنها روشن می‌شود که نظریه سوم، صحیح و مورد قبول است، ما ذیلا به مباحثی می‌پردازیم که معلوم می‌شود قرآن کریم نسبت به برخی از علوم، نقش اصلی را داشته و به تعبیر دیگر: علت و منشأ پیدایش آن علوم بوده (علوم خاصه به قرآن) و نسبت به برخی دیگر از علوم، نقش مؤثر داشته (علوم متخذ از قرآن) و نسبت به بقیه علوم از قبیل علوم طبیعی به تمام معنای کلمه، عنایت داشته و می‌توان علوم طبیعی را جزء علوم مورد عنایت قرآن دانست گر چه قرآن مستقیما در این رابطه نیست ولی به عنوان نمونه معرفهٔ اللّه را که بالاترین کمال بشر است به شناخت آیات آفاقی و انفسی دانسته که همین به تنهایی کافی است که بشر را به شناخت جهان آفرینش واداشته و به همه علوم مسلّط سازد. مباحث مورد بررسی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۱

در این درس عبارتند از:

۱- ارزش علم در قرآن.

۲- علوم مورد عنایت قرآن.

۳- علوم خاصه به قرآن.

۴- علوم متخذ از قرآن.

۱- ارزش علم در قرآن

البته می‌دانید که قرآن کتابی نیست که همانند تألیفات بشری، مطالب مورد نظر را دسته بندی کرده و هر مطلبی را در فصل مخصوصی جمع کرده و مباحث مربوط به یک موضوع را در کنار هم قرار داده باشد، بلکه مطالب به صورت متفرق در آیات متعدد در هر جا به مناسبت خاصی بیان می‌شود که با کنار هم قرار دادن آیات مربوطه، می‌توان از دیدگاه قرآن در آن موضوع آگاهی پیدا کرد، قهرا موضوع مورد بحث ما نیز از این حکم مستثنا نیست، بنابر این، برای آگاهی به این جهت که قرآن نسبت به علوم چه نظری دارد، آیا نظر مثبت دارد یا منفی؟ باید به آیات مربوطه به مناسبتهای گوناگون مراجعه کرد تا نظر قرآن را نسبت به

ارزش علم به دست آورد، به همین جهت ما به آیات مربوطه مراجعه می‌کنیم و در نتیجه نظر قرآن در این راستا روشن خواهد شد:
الف- در حالی که تورات، علت خروج آدم از بهشت را آگاهی او نسبت به نیک و بد می‌دانست «۱» و در حالی که رهبران کلیسا مردم را به بی‌اعتنایی به عقل و لغو و بیهوده دانستن اندیشه دعوت می‌کردند و از مردم می‌خواستند که در تفکر و تعقّل را به روی خود ببندند و در مسائل دانش و دین بحث نکنند و صرفا تقلید کورکورانه (۱) تورات، سفر تکوین، باب دوم و سوم.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۲

را از رجال دینی، توصیه می‌کردند «۱»، اسلام کار خود را با تفکر و اندیشیدن در نظام هستی و مطالعه در پیرامون آفرینش انسان و نظام کیهانی، آغاز کرده و اساسا اولین سوره و آیاتی که بر پیامبر نازل شده سخن از خواندن و تعلیم و قلم را مطرح کرده است، آیات ذیل مبیّن این حقیقت است:

- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ ... الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ «۲».

یعنی: «به نام خدای آفریننده بخوان ... آن خدایی که به وسیله قلم تعلیم داد و به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت».

- قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «۳».

یعنی: «بگو به آنچه در آسمانها و زمین است نظر افکنند».

- وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ «۴».

یعنی: «در وجود خودتان (نظر کنید) آیا نمی‌بینید؟».

- أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ «۵».

یعنی: «آیا در وجود خویش نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست جز به حق نیافریده است؟».

- أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِی مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ‌ءٍ «۶».

یعنی: «آیا در ملکوت آسمانها و زمین و به آنچه خدا آفریده است نمی‌نگرند؟».

ب- قرآن درک حقایق و حتی ضرب المثلهای خود را تنها در خور فهم (۱) قرآن و علم امروز، ص ۳۳.

(۲) سوره علق، آیه ۱، ۴ و ۵.

(۳) سوره یونس، آیه ۱۰۱.

(۴) سوره ذاریات آیه ۲۱.

(۵) سوره روم، آیه ۸.

(۶) سوره اعراف، آیه ۱۸۵ و ۱۸۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۳

اندیشمندان و علما می‌داند و افراد جاهل را حتی لایق مستمع بودن کلام خود نمی‌داند. چنانکه می‌فرماید: وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «۱».

یعنی: «و اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشمندان، آن را نمی‌فهمند».

ج- خداوند در قرآن کریم کسانی را که عقل و فکر خود را معطل گذاشته و در نظام آفرینش تفکر و تعقل نمی‌کنند و از این راه به حقایق جهان هستی دست پیدا نمی‌کنند، به شدت سرزنش فرموده و جایشان در دوزخ می‌داند و در این عالم نیز همانند حیوانات بلکه پست‌تر از آن دانسته است، چنانکه فرمود:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ «۲».

یعنی: «به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلهایی (عقلهایی) دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند و نمی‌فهمند، و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهتر، اینان غافلانند زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت را دارند باز هم گمراهند».

د- در قرآن کریم از پیروی کورکورانه و تقلید از آباء و اجداد به سختی نکوهش شده و معنای این نکوهش این است که هر کس موظف است خود مسائل را تحقیق کرده و بفهمد نه آنکه به تبعیت و تقلید کورکورانه از دیگری عمل نماید: وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً (۱) سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۴

وَ لا يَهْتَدُونَ وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ «۱».

یعنی: «هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند:

بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند. و مثال (تو) در دعوت کافران مثال کسی است که گوسفندان و حیوانات را برای نجات از خطرات صدا می‌زند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند) آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی نمی‌فهمند».

چنانکه ملاحظه می‌کنید در آیه اول از تقلید کورکورانه نکوهش شده و در آیه دوم گفته شد که انسان در اثر جهل و نادانی تا سر حد حیوانات سقوط خواهد کرد، پس آنچه باعث ارزش و عظمت انسان است، علم و آگاهی می‌باشد.

ه- اسلام تنها عقل را معیار هدایت قرار نداد بلکه آن را با دانش همراه ساخت، این دانشمندانند که حق را از باطل شناخته احکام الهی را از القائات شیطانی باز می‌شناسند: وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲».

یعنی: «هدف این بود کسانی که خدا به آنان آگاهی بخشیده بدانند که این حقی است که از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.»

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این آیه شریفه، معیار تشخیص حق از باطل و در نتیجه ایمان به آن، ثمره علم و دانش دانسته شده، یعنی نادانان اساسا حق را از باطل (۱) سوره بقره، آیه ۱۷۰- ۱۷۱.

(۲) سوره حج، آیه ۵۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۵

نمی‌شناسند تا در برابر آن خاضع شوند.

و- در قرآن، علم مایه رفعت و برتری و سبب علّو درجات دانسته شده چنانکه فرمود: يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ ... «۱».

یعنی: «خداوند آنها که ایمان آورده‌اند و کسانی که از علم بهره دارند را درجات عظیمی می‌بخشد».

ز- خداوند شهادت دانشمندان را در توحید و عدالت، برابر شهادت فرشتگان می‌داند و این افتخاری است بس بزرگ که نصیب هر کس نمی‌شود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ «۲».

یعنی: «خدای گواهی می‌دهد که خدایی جز او نیست، فرشتگان و دانشمندان نیز به این امر گواهی می‌دهند که خدا با عدل و داد، جهان را اداره می‌کند».

ح- چنانکه می‌دانید خوف و خشیت از خدا جزء صفات برجسته عارفان و بندگان عالیرتبه خداست، این صفت در قرآن کریم تنها

برای دانشمندان ثابت شده است چنانکه فرموده إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ «۳».

یعنی: «همانا بندگان آگاه و دانشمند خدا از او پروا دارند».

ط- دانشمندان از دیگران برترند و هیچگاه نادانان به پایه دانایان نمی‌رسند: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ ... «۴».

یعنی: «آیا دانشمندان و نادانان یکسانند؟ هرگز ...». (۱) سوره مجادله، آیه ۱۱.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۸.

(۳) سوره فاطر، آیه ۲۸.

(۴) سوره زمر، آیه ۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۶

ی- علم و دانش باعث اصطفا و گزینش است: وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ «۱».

یعنی: «پیامبرشان به آنها گفت که خدا طالوت را به پادشاهی شما برانگیخته است، گفتند او چگونه پادشاه ما باشد، در حالی که ما به پادشاهای از او سزاوارتریم، او صاحب مالی نیست، پیامبر آنان گفت خدا او را برگزیده و به او دانش و توانائی جسمانی عطا فرموده است».

به هر حال، آیات بسیاری در قرآن کریم هست که از آنها عظمت و ارزش علم و دانش استفاده می‌شود و در روایات اسلامی که در واقع نشأت گرفته از آیات قرآنند، علم نه زمین می‌شناسد و نه زمان و نه حالات، بلکه انسان باید در طلب علم باشد و آن را در هر سرزمینی یافت اخذ کند و لو دورترین نقاط باشد، چنانکه رسول خدا فرمود: «اطلبوا العلم و لو بالصّین» «۲». و تحصیل علم زمان نمی‌شناسد که مثلا کسی بگوید از ما گذشته زیرا پیامبر فرمود: «اطلبوا العلم من المهد الی اللّحد» «۳»، یعنی: «ز گهواره تا گور دانش بجوی» و از لحاظ حالات، چه در حال فقر و چه در حال غنا و چه در حال مرض چه در حال صحت و بالاخره در هر حالت، تحصیل علم لازم است، زیرا امام صادق فرمود:

«طلب العلم فریضة فی کلّ حال» «۴» و بالاخره فرقی بین زن و مرد در تحصیل علم نیست، بلکه بر هر دو، تحصیل علم واجب است، زیرا رسول خدا فرمود: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم ألا انّ اللّه یحبّ بغاة العلم» «۵». یعنی: «تحصیل علم بر هر مسلمانی (خواه زن و خواه مرد) واجب است و خدای متعال طالب علم را دوست دارد». (۱) سوره بقره، آیه ۲۴۷.

(۲) بحار، ج ۱، ص ۱۷۷.

(۳) همان مدرک، ص ۱۷۲.

(۴) همان مدرک، ص ۱۷۲.

(۵) همان مدرک، ص ۱۷۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۷

۲- علوم مورد عنایت قرآن

اشاره

با مراجعه به آیات قرآنی معلوم می‌گردد که قرآن کریم نه تنها نسبت به علوم، نظر منفی ندارد بلکه با تأکید فراوان، فرمان تحصیل آن را می‌دهد، چرا که گاهی به طور ضمنی و گاهی با صراحت، انسان را به شناخت موجودات جهان هستی دعوت می‌کند، مگر نه

این است که علوم با همه اقسام و رشته‌هایش، مربوط به موجودات جهان آفرینش است؟ دلایل ذیل، مبیّن مدّعای ما است:

الف- سوگندهای قرآن کلید دانشهاست

چنانکه در ضمن بررسی سوگندهای قرآن مشاهده کرده‌اید که فلسفه سوگندهای قرآن همانا ترغیب و تشویق بشر به شناخت موجودات است و خداوند در قرآن به یک اعتبار به همه موجودات ارضی و سماوی بلکه به همه آنچه قابل رؤیت است و آنچه که قابل رؤیت نیست سوگند یاد فرموده، چنانکه فرمود: فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ وَ ما لا تُبْصِرُونَ «۱» و به این طریق همه موجودات را در برابر فکر بشر عرضه نموده تا بشر با تحقیق و دقّت همه جانبه آنها را بررسی نماید و از این رهگذر، درهای علوم متنوعی را به روی بشر باز نموده است.

طنطاوی، مفسر معروف مصری در تفسیر خود، در این رابطه چنین می‌گوید:

«خداوند به چهل نوع از آفریده‌های خود سوگند یاد نموده که بیست قسم از آنها مربوط به موجودات آسمانی و بالاست و بیست قسم دیگر مربوط به موجودات زمینی و عالم پائین می‌باشد و بر بندگان خود امر فرموده که در همه این موجودات جهان بالا و پائین نیک بیندیشند و از این رهگذر، علم حساب و هندسه و طبیعی و شیمی و علم عمران و روانشناسی و خلاصه همه علوم و دانشهای بشری را توسعه (۱) سوره حاقه، آیه ۳۸- ۳۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۸

داده و پرده‌های جهل را از آئینه تمام نمای فکر انسانی بزدایند، چون هیچ یک از دانشها و علوم بشری از چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته خارج نیست و همانهاست که موضوعات علوم را تشکیل داده و از آنها بحث می‌نماید و به تعبیر دیگر: سوگندهای قرآن کلید دانشهاست.

قرآن در این سوگندها خلاصه و اصل و ذات اشیاء را ذکر نموده تا اندیشه‌ها را متوجه آن نموده و دانشمندان را به بحث و تحقیق در پیرامون آن تشویق نماید که متأسفانه روزگاری بر مردم گذشت و توجهی به اینها ننموده و از دقت مطالعه در سوگندهای قرآنی غافل بوده و از هدف آن بی‌اطلاع مانده‌اند و محققان و دانشمندان اسلامی، این گونه مسائل و حقایق را مورد تحقیق و پژوهش قرار نداده و از این اعجاز بزرگ علمی قرآن پرده‌برداری ننموده‌اند «۱».

ولی دیگران بر مسلمین سبقت گرفته و در علومی که می‌بایست مسلمین پیشتاز باشند بر مسلمین چیره شدند با آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام در وصیت‌نامه‌اش سفارش فرموده که: «اللّه اللّه فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم» «۲»، منظور حضرت در این وصیّت‌نامه صرفا عمل به احکام عبادی قرآن نیست بلکه حضرت خواست بفرماید قرآنی که تبیان کل شیء است، شما مسلمین مراقب باشید بر اساس آن عمل کنید تا مبادا دیگران بر شما سبقت گیرند، ولی متأسفانه این وصیت‌نامه همانند خود قرآن کریم، متروک مانده و بر طبق آن عمل نشده است.

برای توضیح بیشتر و آگاهی به سخن محققین و دانشمندان اسلامی در این رابطه، به درس سوگندهای قرآن، قسمت ششم، «فلسفه سوگندهای قرآن» مراجعه کنید که در آنجا علاوه بر بررسی که خود انجام داده‌ایم، نظرات دانشمندان دیگر را نیز نقل کرده‌ایم که همگان معترفند که سوگندهای قرآن در واقع دعوت به شناخت مورد (۱) جواهر، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

(۲) نهج البلاغه، نامه ۴۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۶۹

سوگند است و همان شناخت موجودات عالم هستی است که به صورت رشته‌های مختلف علوم، ظاهر شده است.

ب- امر به تدبّر و تفکر در نظام آفرینش، منشأ پیدایش علوم است

با مراجعه به قرآن کریم، روشن می‌شود که قرآن در آیات بسیاری (که نقل آنها در اینجا میسّر نیست) فرمان تفکر در آیات آسمانی و ستارگان درخشان و اختلاف عجیبی که در اوضاع آنها پدید می‌آید و نظام متقنی که بر آنها حاکم است را صادر فرموده است.

از سوی دیگر، به تفکر در آفرینش زمین، دریاها، کوهها، بیابانها و آنچه از عجایب در شکم زمین قرار گرفته و اختلافات شب و روز و تبدّلات فصول، تحریص و ترغیب می‌نماید.

و از طرف دیگر، به تفکر در آفرینش شگفت آور نباتات و نظامی که بر آنها حاکم بوده و در زندگی آنها جریان دارد و در آفرینش گوناگون حیوانات و آثار و احوالی که در محیط وجود از خود بروز می‌دهند، تشویق می‌فرماید.

و بالأخره، به تفکر در خلقت خود انسان و اسرار و رموزی که در ساختمان وجودش نهفته و بالاتر از آن، در نفس و عوالم باطنی آن و ارتباطات که با ملکوت اعلی دارد و به سیر در اقطار زمین و مشاهده در آثار گذشتگان و کنجکاوی اوضاع و احوال ملل و جوامع بشری و قصص و تواریخ ایشان، اصرار تمام دارد.

و بدین ترتیب، به تعلیم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالأخره همه علومی که در دسترس فکر انسانی است و تعلّم آنها به نفع جهان بشری و سعادتبخش جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می کند «۱».

بر کسی پوشیده نیست که قرآن ما را با اصرار تمام به تدبّر و تفکر و اندیشیدن در (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۵۶- ۱۵۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۰

محور موجودات جهان هستی دعوت کرده است و مقصود این است که بشر به راز و رمز جهان آفرینش پی ببرد و از این رهگذر به عظمت خالق آن آگاهی پیدا کند و در نتیجه در برابر عظمت او خاضع و ساجد باشد و از شرّ هوی و هوس و بت و هر چه که مایه انحراف بشر از مبدأ متعالی است، در امان بماند، ولی متأسفانه انسانها تنها به ظاهر پرداخته و به منافع مادی این علوم بسنده کرده و تمام همّش را در شناخت مخلوق، مصروف داشته و از توجه به خالق باز مانده است و از همین رهگذر است علمی که باید وسیله سعادت و کمال بشر باشد، اغلب باعث بدبختی و فلاکت او شده و امروزه بشر هر چه می‌کشد از همین علم بی‌خدا می‌کشد: يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ «۱».

یعنی: «آنان از زندگی این جهان تنها ظاهر و نمودی را می‌دانند و آنان را زندگی آن جهان غافلند».

به هر حال امر به تدبّر بر قرآن جز دستور به تحصیل علوم، چیز دیگری نخواهد بود.

بنابر این، قرآن نه تنها منشأ علوم الهی است بلکه به علوم طبیعی نیز نظر دارد و به قول «فرید و جدی» در هر عصری، علمی مورد توجه بوده و دانشمندان آن عصر آن علم را از قرآن فرا می‌گرفتند، زمانی بازار صرف و نحو و علوم ادب، گرم بوده و هر گاه سخن از علم و عالم گفته می‌شد، ذهنها منصرف به همان دانشهای ادبی و دانشمندان علم ادب می‌شد و در زمانی و مکانی دیگر، حدیث و تفسیر، افکار را به خود جلب کرده و لفظ علم بر آن اطلاق می‌شد و در عصری هم مباحث فلسفی و کلامی مردم را به خود مشغول ساخته بود و وقتی هم عرفان و تصوّف و دوره‌ای هم فقه و اصول مورد توجه بود، تا قرون اخیر که علوم طبیعی (به معنای عام کلمه) رواج پیدا کرد و از عجایب قرآن این است که در جمیع ادوار عموم دانشمندان اسلامی در (۱) سوره روم، آیه ۷.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۱

همه رشته‌های علمی به این کتاب الهی استناد و استشهاد و از آن استخراج و استنباط نموده‌اند و به نظر تحسین و اعجاب به آن نگریسته و آثار ماوراء الطبیعهٔ و اعجاز در آن می‌دیدند، بلکه قرآن خود منشأ پیدایش دانشهای گوناگون دینی و دنیایی و به عبارت

دیگر، مبدأ علم ادیان و علم ابدان می‌باشد «۱».

تذکر چند نکته:

پس از اثبات این جهت که قرآن در پیدایش علوم نقش بسزا داشته و به تعبیر دیگر، علوم نشأت گرفته از قرآن است، تذکر چند نکته مفید و لازم است:

نکته اول:

چنانکه در ضمن بحث متذکر شدیم، هدف اصلی و اساسی قرآن هدایت بشر و ارجاع او به خداست و مباحث علمی و طبیعی جنبه استطرادی و تطفلی دارد، یعنی اینطور نیست که آیات مربوط به جهان و طبیعت و انسان، مستقیما و مستقلا بخاطر بررسی آفرینش جهان و کیفیت وجود آسمانها و زمین و ...

نازل شده باشد، بلکه هدف از گفتگو از آفرینش جهان و آفریده‌ها برای آگاهانیدن انسان و رهنمونی او به عظمت الهی و استواری حکمتهایی است که خداوند در آفرینش به کار برده است. و به تعبیر دیگر: ذکر نعمتهای خداوند در آسمان و زمین و تفصیل یاد آوری آن برای این است تا انگیزه‌ای باشد برای شکر و حقشناسی و این هدف در همه جا منظور بوده است، یعنی ممکن است همان مسائلی که در کتب علوم طبیعی مطرح شده، در قرآن نیز مطرح شده باشد لکن هدفها فرق دارد، هدف علوم صرفا شناسائی موجودات است مثلاـ در علم هیئت و نجوم صرفا غرض، شناخت افلاـک و ستارگان ثوابت و سیّار و بالأخره نظام کیهانی است و بس، اما در قرآن اگر سخن از سماوات و ارضین و یا ستارگان و نظام کیهانی است، شناخت اینها هدف اعلی و مقصد اسنی نیست، بلکه هدف اصلی شناخت خالق آسمان و زمین و این نظام (۱) مقدمه تفسیر نوین، ص ۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۲

کیهانی است، پس شناخت موجودات نظام آفرینش مقدمه است برای شناخت خالق این نظام.

به عبارت بهتر: قرآن کتاب فیزیک، گیاه شناسی، زمین شناسی و یا کیهان شناسی نیست، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و نازل شدنش برای آن است که بشر را به آنچه در راه تکامل حقیقی (تقرب به خدای متعال) نیاز دارد، به او بیاموزد. پس آنچه در این کتاب عظیم ذکر شده، همه در همین راستا بوده است، زیرا در بینش الهی تعلیم علم صرفا بخاطر علم نیست بلکه علم تنها در صورتی مفید است که انسان را به خدا رهنمون گردد و گر نه علم گر چه علم تفسیر و حدیث باشد اگر انسان را به خدا نزدیک نسازد ارزشی نخواهد داشت، لذا بو علی در نمط نهم اشارات می گوید اگر کسی عرفان را بخاطر خود عرفان فرا گیرد، موحّد نیست، اما کسی که عرفان را نه بخاطر خود عرفان بلکه برای رسیدن به معروف عرفان تحصیل کند، چنین شخصی به مقامات عالیه و مقام وصل راه پیدا کرده است: «من آثر العرفان للعرفان فقد قال بالثّانی و من وجد العرفان کأنّه لا یجده بل یجد المعروف به فقد خاض لجّهٔ الوصول ...» «۱».

اگر بنا شد تحصیل عرفان بخاطر عرفان کفر باشد، تحصیل علوم طبیعی صرفا بخاطر خود علوم یقینا کفر خواهد بود، پس باید توجه داشت تحصیل علم که در اسلام این همه با ارزش است، آن علمی است که عالمش بخواهد به وسیله این علم به خدا و عظمت او آگاهی پیدا کند و بدین وسیله به کمال حقیقی خود که همان قرب به خداست برسد، البته ضمنا معلوم شد که تحصیل علوم از باب مقدمه معرفهٔ اللّه واجب است و این همان است که ما گفتیم: علوم طبیعی، مورد عنایت قرآن است گر چه مستقیما مورد هدف نیست.

نکته دوم:

در نکته اول متذکر شدیم که طرح مباحث علمی در قرآن کریم، جنبه (۱) اشارات، ج ۳، ص ۳۹۰، فصل ۲۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۳

استطرادی دارد و هدف اصلی، سوق دادن انسان به سوی خداست، گر چه از همین کارهای مقدّماتی می‌توان نظر قرآن را نسبت به علوم به دست آورد، نکته‌ای که در اینجا توجه به آن لازم است این است که برخی ناآشنا به مذاق قرآن و یا تحت تأثیر فرهنگهای بیگانه قرار گرفته و یا مرعوب پیشرفتهای صنعتی غرب شده، بی‌جهت تلاش کرده‌اند (و یا می‌کنند) تا بسیاری از مسائل را به قرآن نسبت دهند و یا برای کشف پاره‌ای از مسائل علمی، از آیات قرآن کمک بگیرند و یا ادعا کرده‌اند که: همه چیز و هر چیز را می‌توان از قرآن بیرون کشید و حتی گفته‌اند غربیها صنعتها را از قرآن استنباط کرده‌اند.

اینگونه سخن گفتن مثل آن است که قرآن را همانند یک کتاب فیزیک یا شیمی، یا زمین شناسی و یا گیاه شناسی و یا کیهان شناسی معرفی کنیم و بگوئیم قبل از آنکه غربیها به فکر علوم طبیعی باشند، قرآن آن را بررسی کرده و فرمولهای آن را معرفی کرد، با اینکه مسئله به این شکل نیست، بلی اینکه علوم طبیعی مورد عنایت قرآن بوده سخنی است و قرآن را همانند کتب علوم طبیعی دانستن، سخن دیگر است و اساسا روش بحثهای قرآنی و هدفی را که تعقیب می‌کند با روش بحثهای علمی و اهدافی را که می‌شناسند از هم متفاوتند.

نمونه این کژاندیشی را می‌توانید در تفسیر طنطاوی، دانشمند معروف مصری ملاحظه کنید، او در عصری می‌زیست که علوم غربی تازه به مصر راه پیدا کرده و فرهنگ اروپایی بر افکار مسلمانان سیطره پیدا کرده بود. او به گمان خود برای آنکه مسلمانان را از فریفتگی در برابر فرهنگ غربی باز دارد، در کتاب «جواهر القرآن» خود کوشید تا بسیاری از مسائل علمی را با آیات قرآن تطبیق دهد. شاید اگر از او سؤال می‌شد فرمول بمب اتمی را هم می‌توان در قرآن کشف کرد؟ بی‌میل نبود که بگوید آری.

و همچنین برخی دیگر از دانشمندانی که تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفتند می‌گویند قرآن آمده تا مردم را به علوم طبیعی و شناخت طبیعت آشنا سازد تا از این

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۴

رهگذر، جامعه انسانی را به ترقی و تکامل علمی و تکنیکی برساند و از همین جا به روش قیاسی و تعقلی تاخته و آن را میراث فرهنگ یونان و باعث عقب ماندگی جامعه اسلامی معرفی می‌کنند که قرآن با آن به مبارزه برخاسته است، زیرا روش قرآن روش استقرایی و تجربی است نه قیاسی و تعقّلی، چون بشر را به مطالعه در طبیعت ترغیب و تشویق می‌کند و مطالعه در طبیعت جز با روش تجربی میسر نیست، پس قرآن روش تجربی را تأیید می‌کند.

گروهی دیگر می‌گویند: روش قرآن، روش تحصلّی و تحقّقی (پوزتیویسم) است، بنابر این، اگر بخواهیم درست از روش قرآن استفاده کنیم باید از فلسفه پوزتیویسم پیروی نماییم.

حقیقت این است که: اینان کسانی هستند که پیش از آشنایی راستین با قرآن، ذهنشان از سوغاتهای فرهنگ غربی پر شده است و سپس آگاهانه یا ناآگاهانه و به نام مبارزه با فرهنگ غربی، خود مروّج فرهنگ غربی هستند، زیرا امروزه دیگر سالهاست که روش فلسفی و قیاسی در غرب منزوی شده و فکر «غالب» در مجامع علمی غرب، فکر تجربی و استقرایی است، اینان نیز تحت تأثیر همین فکر که سوغات روشنفکرهای خود باخته یا عوامل فرهنگ استعماری در دهه‌های اخیر است، قرار گرفته‌اند «۱».

ما در اینجا مجال بررسی صحت و سقم روش تجربی و استقرایی را نداشته و به آن نخواهیم پرداخت و بحث اینکه کجا روش تجربی صحیح است و کجا غلط و یا روش تجربی در همه جا می‌تواند جانشین روش قیاسی باشد یا نه؟ جای دیگری را می‌طلبد، زیرا آن خود یک بحث فلسفی است و مربوط به مبحث شناخت است، اما سخن ما در اینجا با این گروهها این است که به این فکر نباشید اگر هر روزه نظر تازه‌ای از غرب آمده و طرفدارانی پیدا کرده، شما فورا قرآن را با آن نظریه تطبیق (۱) جهان شناسی، استاد مصباح (با مختصر تفاوت) از ص ۵- ۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۵

کنید، قرآن نه کتابی همانند کتاب فیزیک و شیمی و ... است که صرفا در علوم طبیعی آن هم بخاطر خود علوم طبیعی بحث کند و نه با مکتب تجربی و تحققی قابل تطبیق است، زیرا قرآن کتاب هدایت است و هدفش تنها ساختن انسان است و برای رسیدن به این هدف سوق دادن مردم به سوی خدا از راههای گوناگون استفاده کرده، از جمله آن راهها، راه مطالعه در طبیعت است تا صاحب طبیعت شناخته شود نه آنکه همانند کتب علوم طبیعی هدفش صرفا شناخت طبیعت و بهره‌وری مادی باشد.

به هر حال، منظور ما این است که ما اگر گفته‌ایم علوم طبیعی نیز مورد عنایت قرآن بوده، هدف این نیست که قرآن همانند کتب علوم طبیعی است یا روش تجربی و استقرایی دارد و مقصود ما باز این نیست که بگوییم هر دانشمندی خواه در غرب عالم و خواه در شرق عالم هر نظریه علمی که داده آن را از قرآن گرفته است، بلکه هدف این است که قرآن بر خلاف تورات (که اساسا علم را مایه بدختی بشر می‌داند و سبب خروج آدم از بهشت را علم او می‌داند) نسبت به علوم (اعم از علوم الهی و طبیعی) نظر مثبت داشته و دستور تحصیل آن را می‌دهد و عظمت آدم علیه السّلام و سبب سجده ملائکه نسبت به آدم را، علم آدم می‌داند وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ... و امر به تدبّر و تفکّر در نظام آفرینش در قرآن کریم صرفا برای شناخت موجودات جهان هستی نیست بلکه هدف اصلی پی بردن به عظمت خالق این موجودات است، البته علم و آگاهی به موجودات منافع مادی را نیز در پی خواهد داشت و پیشرفت جوامع بشری نیز از جمله آثار آن خواهد بود و علمی که قرآن ما را به آن دعوت می‌کند، نور است و از نور نباید شرّی برخیزد، ولی علوم طبیعی که بشر آن را صرفا بخاطر علم تحصیل کرده و ضررش برای جوامع بشری کمتر از منافعش نیست چون در کسب این علوم خدا و هدفی که خدا از آفرینش این موجودات داشته مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

نکته سوم:

چنانکه در دو نکته قبلی گفته شد، عده‌ای کوشیده‌اند همه پیشرفتهای علوم را کلا به قرآن نسبت دهند و بگویند هر نظریه از هر دانشمندی که داده یا

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۶

مستقیما از قرآن گرفته شده و یا حداقل آیات قرآن را با نظریه منطبق دانسته‌اند، در مقابل این نظریه افراطی برخی از خاورشناسان کوشیده‌اند تا ثابت کنند دانشی را که اسلام به آن تشویق کرده و برای آن ارزش قائل شده صرفا دانشهای دینی است و اسلام هیچ توجهی به علوم غیر دینی و طبیعی ندارد و اساسا نظر اسلام نسبت به علوم طبیعی نظر منفی است «۱»، اینان خواسته‌اند از این طریق از برتری و مزایای دانش در اسلام بکاهند و مردم را با تفسیر غلط خود گمراه ساخته و به هدفهای ناپاکی که دارند سوق دهند.

کسی که به آیات قرآن و احادیث اسلامی کمترین آشنایی داشته باشد می‌فهمد که این یک تفسیر غلط است و در اسلام دانش مطلقا مورد پذیرش و بر تحصیل آن دستور اکید داده شده است، لکن اهدافی را که قرآن تعقیب می‌کند احیانا با اهداف بشری تفاوت دارد، زیرا در اسلام در درجه اول هدف از تحصیل علم رسیدن انسان به کمال واقعی است که همان قرب به خداست و تکامل مادی در مقام مقایسه با تکامل معنوی در درجه دوم اهمیت قرار دارد نه آنکه اهمیت نداشته باشد و اساسا امروزه سرنوشت مسلمین و عظمت آنها با همین علوم مادی گره خورده و اگر جوامع اسلامی در علوم جدیده عقب بمانند، قهرا ذلت و خواری در برابر اجانب را همراه خواهد داشت، لذا دانش دنیوی و فراگیری انواع آن از واجبات کفائیه و چه بسا برای بعضی از افراد مستعد در برخی از موارد واجب عینی باشد، پس مسلمین برای اینکه از شرّ سلطه کفار و اجانب در امان باشند باید همیشه با جدیّت تمام به علوم مورد نیاز جامعه اسلامی بپردازند تا نیازها را مرتفع سازند و مسلمین دست نیاز به سوی اجانب دراز نکنند و این یک حکم قرآنی است که مسلمین باید طوری زندگی کنند که در دل دشمنان خدا وحشت افتد و موضوع تسلیحات جنگی که در آیه شریفه:

(۱) قرآن و علم امروز، از عبد الغنی الخطیب، ترجمه دکتر اسد اللّه مبشری، ص ۴۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۷

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ ... «۱». به عنوان مثال است، یعنی این طور نیست که قرآن بگوید در مسائل نظامی شما برتر باشید ولی اگر در مسائل اقتصادی یا امور دیگر آنها برتر باشند و شما نیازمند به آنها باشید مانعی ندارد. به هر حال، از مذاق شرع مقدس اسلام به خوبی استفاده می‌شود که مقصود اسلام این است که مسلمین در تمام زمینه‌ها برتر از اجانب و کفار باشند و این امکان ندارد مگر با در اختیار داشتن آگاهی و فنون لازمه، پس اینکه اسلام به دانش غیر دینی توجهی نداشته و تنها به علوم الهی و دینی توجه دارد، سخنی به خطاست.

۳- علوم خاصّه به قرآن

اشاره

در میان مسلمانان، علومی هست که موضوع بحث آنها خود قرآن مجید است و تاریخ پیدایش این علوم، به نخستین روزهای نزول قرآن بر می‌گردد و به تدریج مسائل آنها در میان مردم نضج یافته و تنقیح شده تا به حد کمال رسیده و بالأخره محققین این فنون، تألیفاتی در آن رابطه داشته و کتابهای بی‌شماری نوشته‌اند.

البته این علوم به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمتی مربوط به الفاظ قرآن کریم و قسمت دیگر در معانی آن به بحث و کنجکاوی می‌پردازد:

الف- علوم مربوط به الفاظ قرآن

علومی که در پیرامون الفاظ قرآن بحث و بررسی می‌کند خود نیز به بخشهایی قابل تقسیم است از قبیل: «فنون تجوید و قرائت» که فنی است در کیفیت تلفظ به حروف تهجی و حالات و عوارضی که حروف تهجی در لغت عرب در میان الفاظ مفرده و مرکبه پیدا می‌کند، مانند ادغام و تبدیل حروف و احکام وقف و ابتدا و نظایر آن.

و فنی هم به ضبط و توجیه قرائتهای هفت گانه معروف و قرائتهای سه گانه دیگر (۱) سوره انفال، آیه ۶۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۷۸

و قرائتها صحابه و شواذ قرائتها می‌پردازد.

و فنی دیگر، عدد سور و آیات و کلمات و حروف آنها و آیات و کلمات و حروف همه قرآن را احصا می‌کند.

و فنی هم در خصوص رسم الخط خاص قرآن مجید و اختلافاتی که با رسم الخط عربی معمول دارد سخن می‌گوید.

ب- علوم مربوط به معانی قرآن

علومی که در محور فهم و درک معانی قرآن بحث می‌کند عبارت است از:

- فنی که از کلیات معانی آیات، مانند تنزیل و تأویل، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ قرآن کنجکاوی می‌کند.

- و فنی که در آیات احکام بحث می‌کند که در حقیقت شعبه‌ای از فقه اسلامی است.

- و فنی که از معانی خصوصی آیات قرآنی سخن می‌گوید و به نام «تفسیر قرآن» نامیده می‌شود. علما و محققین اسلامی در پیرامون هر یک از علوم خاصه به قرآن کریم تألیفات و تصانیف بی‌شماری کرده‌اند «۱» که ما در درسهای پیشین به برخی از آنها

اشاره کرده‌ایم.

۴- علوم متخذ از قرآن

در اینکه برخی از علوم رایج بین مسلمین متخذ از قرآن است بحثی نیست و مرحوم علامه طباطبائی در این راستا سخنی دارد که به آن اشاره می‌کنیم: «تردید نیست که علوم دینیّه‌ای که امروز در میان مسلمانان دایر و مورد تعلیم و تعلم می‌باشد، تاریخ تأسیس و تداول آنها به بعثت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و نزول قرآن که (۱) قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۵۸- ۱۵۹ (با مختصر تفاوت).

معارف الهیّه و قوانین شرعی را همراه خود آورده محدود می‌باشد».

این علوم در قرن اول هجری به واسطه غدقنی که مقام خلافت از کتابت و تألیف حدیث و غیره کرده بود به طور غیر منظم در میان صحابه و تابعین دایر بود و جز عده بسیار کمی که در فقه و تفسیر و حدیث مختصراتی نوشتند اکثریت مردم به طریق حفظ به تحصیل پرداخته از سینه به سینه منتقل می‌نمودند.

از اوایل قرن دوم به سبب برداشته شدن منع کتابت (طبق تاریخ عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی (۹۹- ۱۰۱) این غدقنی و منع را برداشته است) مردم اول به نوشتن حدیث و پس از آن به نوشتن بحثهای مربوط به علوم دیگر و به قالب زدن تألیف و تصنیف، علوم را مرتب و منظم نمودند و بدین ترتیب فن حدیث و علم رجال و درایه و فن اصول فقه و علم فقه و علم کلام به وجود آمد.

و حتی فلسفه نیز گر چه در آغاز به عنوان نقل از یونانی به عربی وارد محیط اسلام شد و زمانی تقریبا به شکل یونانی خود در دست مردم بود ولی پس از چندی، محکوم طرز تفکر محیط گردیده هم از جهت ماده و هم از جهت صورت تغییراتی پیدا کرده، تحوّل یافت به گواهی اینکه در فلسفه‌ای که امروز در میان مسلمانان دایر است در معارف الهیّه مسئله‌ای به چشم نمی‌خورد مگر اینکه متن آن و براهین و ادله‌ای را که برای اثبات آن به کار برده شده می‌توان در قرآن و حدیث پیدا کرده و از لابلای آنها به دست آورد.

این سخن را در علوم ادبیّه عربی نیز می‌توان مطرح ساخت، زیرا امثال علم صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت و فن فقه لغت و اشتقاق گر چه مورد بحث آنها مطلق کلام عربی است (نه صرفا قرآن و حدیث) لکن بی‌تردید آنچه مردم را وادار به تتبّع و ضبط و تنقیح اصول و قوانین این علوم نمود، همان شاهکار خدایی بود که مردم را مجذوب بیان شیرین و شیوا و اسلوب زیبای خود ساخته بود و مردم برای روشن شدن از بنای کلمات و ترکیب جمل و معانی الفاظ و فصاحت و بلاغت بیانات و صنعتهای لفظی ظریف آن نیازمند شدند که قوانین کلی آنها را با اشباه و نظایری که

در لغت عرب داشتند بدست آورند و به کمک آنها از کنجکاوی خود نتیجه گیرند و بدین ترتیب علمای صرف و نحو و لغت و فنون سه گانه بلاغت، تنقیح و تنظیم شد.

می‌گویند «ابن عباس» که از مفسّرین صحابه بود معانی آیات را از راه استشهاد به اشعار عرب بیان می‌کرد و به جمع آوری و حفظ اشعار عرب توصیه می‌نمود و می‌گفت: «الشّعر دیوان العرب» و با چنین عنایتهایی نثر و شعر عرب ضبط شد تا به جایی رسید که دانشمند شیعی معروف به خلیل بن احمد بصری در لغت «کتاب العین» را نوشته و علم عروض را برای شناختن اوزان اشعار وضع نمود، و دیگران نیز در این دو فن، تألیفاتی کردند و فن تاریخ نیز در اسلام از فن حدیث مشتق شده و در آغاز از قصص انبیا و امم و از سیرت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شروع شده بعد به صورت تاریخ عالم در آمد و مورخینی مانند طبری و مسعودی و یعقوبی و واقدی کتابهایی نوشتند.

و به جرئت می‌توان گفت که عامل اصلی اشتغال مسلمانان به علوم عقلی از طبیعیّات و ریاضیات و غیر اینها به صورت نقل و ترجمه در آغاز کار و به نحو استقلال و ابتکار در سرانجام، همان انگیزه فرهنگی بود که قرآن مجید در نفوس مسلمانان فراهم کرده بود «۱».

رافعی نیز در اعجاز القرآن در این رابطه به تفصیل سخن گفته است که هر دسته‌ای از جهتی در قرآن تدبّر و تفکّر نموده و علمی را به وجود آورده‌اند و از جمله می‌گوید: گروهی که به ضبط لغات و تحریر کلمات قرآن و مخارج حروف و عدد آنها و عدد کلمات و آیات و سوره‌ها و احزاب و سجده‌ها و حصر کلمات متشابه و آیات متماثل و غیر اینها توجه کرده و علم قرائت را ابتکار نموده، «قرّاء» نامیده شدند، بعضی در معرب و مبنی بودن کلمات و در انواع اسماء و افعال لازم و متعدّی و امثال (۱) قرآن در اسلام، ص ۱۶۰- ۱۶۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۱

این مباحث اندیشیدند و علم صرف و نحو را اختراع کردند.

جمعی به ادله عقلیه و شواهد اصلیه و نظریه پرداخته و از قرآن آنها را استنباط کرده‌اند و علمی به نام «اصول دین» را بنا نهادند که امروز «علم التوحید» نامیده می‌شود.

طایفه‌ای در تخصیص و اخبار و نص و ظاهر و مجمل و محکم و متشابه و امر و نهی و نسخ و استصحاب و استقرا و غیر اینها سخن گفته‌اند و «علم اصول الفقه» را پایه گذاری کردند.

و عده‌ای در حلال و حرام و سایر احکام نگریسته و با فکر صحیح و نظریه صائب در تأسیس اصول و تفریع فروع جدّ و جهد به خرج دادند و علم فقه را به دست آوردند.

و برخی به قصه‌های قرآن و نقل اخبار قرون گذشته و آثار و احوال اقوام و ملل پیشین عنایت نمودند و «علم تاریخ و قصص» را تأسیس کردند.

و دارندگان ذوق ادبی و قریحه شعری در زیبائی الفاظ و کلمات و در نظم بدیع و حسن سیاق قرآن و مبادی و مقاطع و تفنّن در خطاب و ایجاز و اطناب و امثال این مسائل و موضوعات تأمل کرده و علوم معانی و بیان و بدیع را از آن استنباط نمودند.

و کسانی هم که با اطلاع کافی از ادب عرب و با آگاهی از علومی که برای این کار مهم لازم است، بر روشن ساختن معانی الفاظ و مفاهیم کلمات و جمله‌ها و بیان مقاصد آیات شریفه همّت گماشته و علم تفسیر را ایجاد کرده‌اند.

رافعی همچنین علوم دیگری را نام برده و این بحث را ادامه می‌دهد تا اینکه می گوید: «بی‌گمان قرآن سبب جمیع علوم اسلامی و مرجع همگی آنهاست و هیچ علمی یافت نمی‌شود مگر که دارندگان آن در قرآن نگریسته و ماده اصل آن علم یا ماده بقا و حیاتش را از این کتاب گرفته‌اند» «۱». (۱) مقدمه تفسیر نوین، ص ۶۰ به نقل از اعجاز القرآن، رافعی، ص ۱۱۸.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۲

سؤالات:

۱- نظرات دانشمندان در رابطه با نقش قرآن در پیدایش علوم را بیان کنید.

۲- ارزش علم از دیدگاه قرآن را توضیح داده و برخی از دلایل آن را بیاورید.

۳- چند نمونه از آیات دالّ بر ارزش علم را با توضیح کامل بنویسید.

۴- ارزش علم را از دیدگاه روایات نیز توضیح دهید.

۵- سوگندهای قرآن چگونه کلید دانش بشرند؟ کاملا توضیح دهید.

۶- امر به تفکر در نظام آفرینش چگونه منشأ پیدایش علوم می‌شود؟ کاملا توضیح دهید.
۷- هدف قرآن از تحصیل علوم طبیعی چیست؟ توضیح دهید.
۸- آیا طرح مباحث علوم طبیعی در قرآن در هدف همانند کتب علوم طبیعی است یا فرق دارد؟ توضیح دهید.
۹- از دیدگاه قرآن آیا تحصیل علم برای خود علم است؟ یا هدف بالاتری را تعقیب می‌کند؟
۱۰- آیا تطبیق نظرات دانشمندان در علوم طبیعی با قرآن، کاری صحیح است یا خیر؟ و اگر نیست چرا؟ توضیح دهید.
۱۱- علت اصلی اینکه بعضیها می‌کوشند تا قرآن را با نظرات علمی تطبیق دهند چیست؟ توضیح دهید.
۱۲- آیا قرآن تنها به علوم دینی توجه دارد و برای علوم دیگر ارزش قائل نیست؟
توضیح دهید.
۱۳- علوم خاصه به قرآن را هم در بعد الفاظ و هم در بعد معانی نام ببرید.
۱۴- علوم متّخذ از قرآن کدامند؟ و برخی از آنها را نام ببرید.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۳

درس سی‌ام داستانهای قرآن

اشاره:

قرآن کریم برای تأمین سعادت مادی و معنوی و شفای بیماریهای روحی و اخلاقی بشر و هدایت خلق به صراط مستقیم در زندگی فردی و اجتماعی نازل شده و آفریدگار انسان نیازمندیهای او را از هر جهت منظور نظر حکمت خود قرار داده و به مصداق: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ هیچیک از جهات کمال و سعادت آدمی را مسکوت و ناگفته نگذاشته است.
از جمله معارف قرآن کریم، قصص و داستانهای آن است که به وسیله نقل قسمتی از تاریخ پیامبران سلف و امتهای پیشین، همانند طبیبی حاذق و مشفق که داروی تلخ را به صورت قرصها در آورده و لعابی شیرین بر روی آن کشد، حقایق حیات و مسائل اساسی سعادت را زیر لعابهای شیرین قصص تاریخی قرار داده و در طی «حدیث دیگران» راه سعادت و شقاء را بر پویندگان آشکار و عیان ساخته تا آیین هدایت و اتمام حجت عملی شود و به وسیله مطالعه قصص تاریخی قرآن، تدریجا در هوش و نهان و عقل باطن او نفوذ کند و در طول زمان، وجدانی الهی و ضمیری روشن به وجود آید. و این همان اسلوب دقیق و روش حساس است که در دنیای کنونی مورد توجه و عنایت و اقتباس دانشمندان روانشناس قرار گرفته و با توجه به این روش، منظور و فلسفه و فکر و نظر خود را در طی قصص، به دل و دماغ خوانندگان نفوذ می‌دهند، با این فرق که مواد داستانهای ایشان غالبا مجعول و دروغ است ولی قصص قرآن همه از واقعیات تاریخ و از صمیم سرگذشتهای اقوام بشری اتخاذ شده است.
درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۴
امتیاز قصص قرآن، در هدفهای عالی و مقاصد شریف تربیتی است که در آن درج شده، به طوری که خواننده این قصص، از تهذیب نفس و جمال روح و روشنی ضمیر و دقت احساس و رقت وجدان و حکمت و ادب بهره‌مند می‌شود «۱».
بر اهل فن پوشیده نیست که انتقاد صریح و بازگوئی عیوب افراد، گر چه در مواردی ممکن است مفید و سازنده باشد ولی در مواردی دیگر نه تنها نتیجه بخش نیست بلکه نتیجه معکوس دارد، زیرا گروهی آنچنان از خود راضی هستند که هرگز رک و صریح گویی را تحمل نمی‌کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است اما از دیگران، برای راهنمایی چنین افرادی که طبع سرکشی دارند و مزاجشان امر و نهی پذیر نیست، بهترین راه سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است و تشریح زندگانی مرگبار اقوام

پیشین که از جهاتی با وضع مستمع همانند است، بسان داروی تلخی است که به صورت قرص همراه با لعاب شیرین به بیماران بد دوا، داده می‌شود، حدیث دیگران هر چه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است و لبه تیز آن متوجه شنونده نیست، واکنش حاد و تندی نخواهد داشت و معنویت داستان در هوش و نهان نفوذ کرده و در نتیجه در انسان، وجدانی روشن و ضمیری آگاه پدید می‌آورد.

به هر حال، نقل قصص و داستانها در قرآن از نقل قصص و داستانها در سایر کتب، فرقهای بسیار دارد که اساسا داستانهای قرآن به عنوان سرگرمی و صرفا نقل قصه نیست بلکه از آن، اهداف عالی عقیدتی و تربیتی منظور بوده است گر چه در هر بعدی از ابعاد قرآنی هر چه بررسی به عمل آید باز ناگفته‌ها بسیار ایت ولی هر کسی به قدر توان و همت خویش سخن می‌گوید نه به اندازه وسعت معارف قرآن، ما نیز در این رابطه به قدر فهم‌مان به چند مطلب اشاره می‌کنیم و آنها عبارتند از:

۱- داستانهای مستند یا تخیّلی. (۱) قصص قرآن، صدر الدین بلاغی، ص ۳- ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۵

۲- متانت بیان و محتوای داستانهای قرآن.

۳- معرفی الگوهای بزرگ در داستانهای قرآن.

۴- مقایسه عهدین با قرآن در نقل داستان.

۵- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن.

۶- آثار تربیتی داستانهای قرآن «۱».

۱- داستانهای مستند یا تخیّلی

بر اهل فنّ پوشیده نیست که قرآن کریم در نقل داستان از سایر کتب قصه و داستان، یک امتیاز اساسی دارد که آن خود سبب امتیازهای دیگر است و آن اینکه:

قهرمانان داستانهای قرآن، مولود خیال و اندیشه و پندار کسی نیست که واقعیت نداشته باشد.

داستانهایی که امروزه به صورت «رمّان» چاپ و منتشر می‌گردد در صورتی که مضر و گمراه کننده نباشد، باز آثار تربیتی یک سر گذشت صد در صد طبیعی و واقعی را ندارد، زیرا نوع خوانندگان از مصنوعی بودن داستان و خیالپردازی نویسندگان داستانها، مطلع و آگاهند، هر چه هم نویسنده «رمّان» کوشش کند که به گفتار خود رنگ طبیعی بخشد و سرگذشت و داستان را یک امر واقعی و پیراسته از دروغ و پندار جلوه دهد باز سابقه ذهنی خواننده که غالب این داستانها واقعیت ندارد، اثر خود را بجا می‌گذارد.

قهرمانان این نوع داستانها به فرض اینکه افراد آلوده نباشند نمی‌توانند مدلها و الگوهای خوبی برای افراد باشند، زیرا انسان باور نمی‌کند که همه این صحنه‌ها واقعیت داشته باشد بلکه تصور می‌کنند که این همه شانسها و تصادفها، مولود خیال (۱) در رابطه با داستانهای قرآن به منشور جاوید، استاد جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۸۳ به بعد مراجعه نمایید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج ۲، ص: ۴۸۶

نویسنده بوده و از اندیشه و پندار او سرچشمه می‌گیرد، در صورتی که داستانهای قرآن از واقعیّات تلخ و شیرین و از صمیم حقایق سرچشمه می‌گیرد و محتویات آنها یک رشته واقعیاتی است که جامه لفظی و یا کتبی به تن کرده است.

قرآن کریم در برخی از موارد به این نکته اشاره می‌کند مثلا آنجا که داستان یوسف را شرح می‌دهد در پایان داستان می‌فرماید: ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری وَ لکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ «۱».

یعنی: «این سخنی نیست که ساخته باشند بلکه تصدیق کتابهایی است که از پیش از قرآن بوده است».

اگر تاریخ، بزرگترین آزمایشگاه زندگی باشد، داستانهای راستین قرآن مؤثرترین و مطمئن‌ترین لابراتوار زندگی است که ما را به نتایج قطعی کردار و رفتار ملل جهان آشنا می‌سازد.

۲- متانت بیان و محتوای داستانهای قرآن

چنانکه می‌دانید قرآن در نقل داستانهای خود اهداف عالی را تعقیب می‌کند و از این طریق می‌خواهد جامعه بشری را با عوامل صلاح و رستگاری و یا شقاوت و بدبختی آشنا سازد و این حقیقت از بررسی اجمالی داستانهای قرآن به خوبی به دست می‌آید.
نخستین داستان قرآن از نظر قدمت زمان، سرگذشت شیطان و استنکاف او از سجده بر آدم است، نکات آموزنده این داستان بر کسی پوشیده نیست و آخرین داستان قرآن از نظر زمان، داستان سپاه پیل است که حاوی نکات برجسته اجتماعی و اعتقادی می‌باشد و اگر یک داستان در قرآن به مناسبتهایی تکرار می‌شود بخاطر نکات تازه‌ای است که در تکرار وجود دارد و یا بخاطر مناسبتی است که ایجاب (۱) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۷

می‌نماید که بار دیگر آن سخن بازگو شود. و در هر حال، این کتاب آسمانی در طرح زندگی پیشینیان و یا بازگو نمودن مبارزه پیامبران یک رشته اهداف انسانی و اجتماعی را تعقیب می‌کند که با اندک توجهی روشن می‌گردد.
قرآن از طرح داستانهای عشقی، پلیسی و جنایی و ... به شدت پرهیز می‌کند و آنچنان عفت بیان دارد که اگر سخن به مسائل جنسی و عشقی برسد گفتنی‌ها را می‌گوید، اما کوچکترین انحرافی از اصول عفت پیدا نمی‌کند در حالی که نویسندگان حرفه‌ای امروز می‌کوشند فصل مشبعی درباره زیبائی چهره، کجی ابرو و ستبری سینه قهرمانان داستان، سخن بگویند و در داستانهای پلیسی و جنایی کوشش می‌شود که به طرف، راه فرار از قانون و اینکه در دام پلیس نیفتد آموخته شود و جنایت خود را آنچنان لوث کند که اثری از آن باقی نماند، حاشا که قرآن گرد این مباحث بچرخد و در آن اشاره‌ای به بد آموزیها باشد:
به عنوان نمونه دقت در مضمون آیه ذیل ما را به متانت و عفت بیان قرآن آشنا می‌سازد: وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «۱».
یعنی: «بانویی که یوسف در خانه او بود از وی تقاضا و خواهش مصرّانه کرد و تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیّا شده است، یوسف گفت: از این کار به خدا پناه می‌برم، زیرا او مرا مقامی منزه و نیکو عطا کرده و خداوند هرگز ستمکاران را رستگار نسازد».
اینک نکات این آیه را یاد آور می‌شویم:
الف- لفظ «راود» در لغت عرب به معنای درخواست اصرار آمیز است، این لفظ حاکی است که همسر عزیز مصر در درخواست خود بسیار مصرّ بوده است، اما قرآن بخاطر عفّت بیان از بازگویی موارد اصرار که همان کامگیری است، خودداری کرده (۱) سوره یوسف، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۸

است.
ب- هرگز نام اصرار کننده را نمی‌برد و نمی‌گوید زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مصرّانه کرد بلکه او را با جمله: «الّتی هو فی بیتها» معرفی می‌کند یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و از طریق تسلّط اصرار کننده بر یوسف و اینکه او پیوسته در چنگال آن زن بود به استقامت فوق العاده یوسف اشاره می‌کند.
ج- جمله: «و غلّقت الأبواب، درها را بست»، ترسیم کننده خلوتگاه عشق است ولی نه به صورت صریح و آشکار.

د- جمله: «قالت هیت لک، بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیّا شده است»، آخرین سخنی است که بانویی برای رسیدن به وصال، به یوسف می گوید اما چقدر سنگین و پرمتانت بی‌آنکه در آن تحریک باشد.
و همچنین است دیگر جمله‌های این آیه و دیگر آیه‌های این سوره که در تمام مواقع از متانت در بیان و عفت در سخن، کاملا برخوردار است.

۳- معرفی الگوهای بزرگ در داستانهای قرآن

قرآن کریم در هر موضوعی که سخن می گوید، سعی دارد بزرگترین قهرمان آن موضوع را معرفی کند، قهرمانی که می‌تواند برای آن موضوع بهترین مدل و الگو باشد، از باب نمونه:
- آنجا که قرآن می‌خواهد درباره بزرگترین جباران جهان و ستمگران دوران، سخن بگوید و اینکه چگونه خداوند بینی این گروه را به خاک مذلت مالید و آنان را محو و نابود ساخت، از قدرتمندترین ستمگران جهان سخن می گوید و زندگی فرعون و نمرود را در قلمرو بحث قرار می‌دهد، «اولی» خدائی می‌فروخت و می گفت: أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی «۱» و کودکان پسر را سر می‌برید و زنان را زنده نگه (۱) سوره نازعات، آیه ۲۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۸۹

داشته به اسیری می گرفت «۱»، و پیوسته با داشتن سرزمین وسیع مصر و آبهای جاری و گنجها و خزائن فراوان، افتخار می‌ورزید و قوم خود و پیروانش را به استعمار فکری می کشید «۲».
و «دوّمی» ادعای الوهیّت داشت و تصور می کرد که می‌تواند زنده کند و بمیراند «۳» و به نقل تواریخ، پیامبر خدا (ابراهیم) را در دل آتش افکند.
- هنگامی که قرآن در کشمکشهای عقل و نفس، سخن می گوید و صحنه مبارزه این دو نیروی انسانی را ترسیم می کند، داستان یوسف و زلیخا را مطرح می‌سازد که بزرگترین نمونه بارز برای مبارزه عقل و نفس است.
- آنجا که قرآن می‌خواهد نمونه بارزی از بانوان مترقی و پرهیزکار را نشان دهد، به شرح زندگانی دختر عمران «مریم» که زیر نظر پیامبر عظیم الشأنی مانند زکریا «۴» پرورش یافته بود، می‌پردازد و در نقاط مختلفی از قرآن، به فضائل انسانی و سجایای اخلاقی وی اعتراف می کند و او را برترین زنان عصر خود می‌خواند «۵» و سوره‌ای به نام او نامگذاری می‌شود «۶».
- قرآن برای سوق دادن جامعه زنان به فداکاری و جانبازی در راه دین و چشم پوشی از مظاهر فریبنده زندگی و پشت پا زدن به جاه و جلال، ترسیمی کوتاه ولی پرمغز، از زندگی یک زن فداکار به عمل آورده که در راه معنویّت و ایده مذهبی از همه چیز صرف نظر نموده و مرگ را در راه هدف مقدس، سهل و آسان شمرد و آن زن فداکار همان ملکه مصر «آسیه» است که در دیار و سرزمین فراعنه، جلال و شکوه (۱) سوره قصص، آیه ۴.

(۲) سوره زخرف، آیه ۵۱- ۵۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۵۸.

(۴) سوره آل عمران، آیه ۳۷.

(۵) سوره آل عمران، آیه ۴۲.

(۶) سوره مریم، نوزدهمین سوره قرآن.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۰

عظیمی داشت ولی چون شکوه مادی خود را با ایده مقدس خود (خدا پرستی) سازگار ندید، حاضر شد همه آنها را رها سازد و از

خداوند بخواهد برای او به جای کاخهای آسمان خراش و سر به فلک کشیده مصر، خانه‌ای در بهشت بسازد و او را از کردار زشت فرعون و کار گردانان ستمگر او رهایی بخشد «۱».

– آنجا که قرآن می‌خواهد نمونه‌ای از زنان با درایت و کفایت را نشان دهد سرگذشت «ملکه سبا» را عنوان کرده و می‌فرماید: وی زنی بود که از تمام نعمتهای مادی و معنوی برخوردار بوده «۲» و گواه درایت او این است که پاسخ نامه سلیمان را به شور و مشورت گذارد و به طور مستبّدانه به پاسخ مبادرت نورزید و در جمعی که شخصیتهای بزرگ در آنجا گرد آمده بودند به این نکته تصریح کرد و گفت: من درباره هیچ موضوعی بدون شور و مشورت و تصدیق و گواهی شما تصمیم نمی‌گیرم «۳».

– قرآن برای نمایاندن نتایج تربیتهای غلط و معاشرت با افراد بد دو نمونه از زنان گمراه تاریخ را معرفی می‌کند «۴» که سرانجام به قهر و خشم الهی دچار گردیدند، با اینکه افتخار همسری رسولان خدا را داشتند اما بر اثر تربیتهای غلط و معاشرت با افراد ناباب و گمراه، نور نبوت که محیط زندگی آنها را روشن ساخته بود نتوانست خانه قلب آنها را روشن سازد و آنان را از اسارت شهوت و بردگی هوای و هوس برهاند و سرانجام کار آنها به جایی رسید که به شوهران خود خیانت ورزیدند و در آتش خیانت خود سوختند «۵».

به هر حال، قرآن با طرح زندگی چنین نمونه‌های مختلف و متضاد می‌خواهد برساند این نه تنها طبیعت زن است که به این مقام شامخ انسانی نایل می‌اید و یا در (۱) سوره تحریم، آیه ۱۴.

(۲) سوره نمل، آیه ۲۳.

(۳) سوره نحل، آیه ۳۲.

(۴) همسران نوح و لوط.

(۵) سوره تحریم، آیه ۱۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۱

چنین درّه‌های مهیب سقوط می‌کند بلکه نتیجه پرورشهای صحیح و یا اثر تربیتهای غلط و معاشرتهاست که از این مواد و عناصر، چنین شخصیتهای مختلفی به وجود می‌آید.

و در نتیجه از این رهگذر به مربیان و مسؤلان جامعه انسانی هشدار می‌دهد که در هر زمان و مکانی و در هر شرایط و اوضاعی، می‌توان از طبقه زن، افراد زبده و پرهیزکار و فداکار و با تدبیر و درایت، تحویل اجتماع داد و رکن دوّم جامعه انسانی حالت نهایت ناپذیری دارد که می‌توان از آن شخصیتهای مختلف ساخت.

۴- مقایسه عهدین با قرآن در نقل داستان

تاریخ پیامبران و اقوام پیشین در کتابهای عهد جدید و قدیم با یک رشته تحریفهای روشن و اغلاط واضحی همراه است و رویارویی قصص قرآن با آنچه در عهدین وارد شده است، می‌تواند روشنگر اشتباهات و خطاهای کتب پیشینیان گردد و سرانجام گواه روشن بر آسمانی بودن خود باشد.

در جهان امروز فقهی به نام «فقه مقارن» و حقوقی به نام «حقوق تطبیقی» داریم، در اینجا شیوه بحث، مقایسه فقهی با فقه دیگر و رویارویی حقوقی است با حقوق دیگر، در این مقایسه و تطبیق، به نقاط ضعف و قوت مکتبها به خوبی می‌توان پی برد و هر دو را با موازین صحیح ارزیابی نمود.

اگر دو مکتب فقهی و حقوقی با یکدیگر فاصله زمانی داشته باشند، می‌توان تأثیر و عدم تأثیر آن را در یکدیگر به خوبی به دست آورد. اگر یک دانشمند حقوقی، حقوق اسلام را با حقوق رایج آن زمان در ایران و روم مقایسه کند، می‌تواند به روشنی داوری

کند که قوانین اسلام از قوانین رایج جامعه‌های یاد شده متأثر نگردیده و از آنها چیزی نگرفته است، زیرا آنچنان فاصله میان این دو نوع تشریع، وجود دارد که به زحمت می‌توان قدر مشترکهایی میان دو نوع حقوق اندیشید.

عین این مقایسه را می‌توان درباره قصص قرآن و سرگذشتهای امم پیشین در

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۲

عهدین انجام داد، در این مقایسه و رویارویی خواهیم دید که قرآن محتویات خود را درباره پیامبران و امم گذشته از عهدین نگرفته است، زیرا آن چنان اختلاف عظیم و تباین در محتوا، بالأخص در بیان صفات پیامبران، میان آنها وجود دارد که هرگز نمی‌توان یکی را اصل و دیگری را فرع و کپیه آن دانست و اگر می‌بینید داستانهای قرآن ریشه‌هایی در عهدین دارد بخاطر این است که هر دو از موضوع واحدی سخن می‌گویند قهرا باید ریشه‌های مشترکی داشته باشند.

گذشته بر این، تورات و انجیل و ... از کتابهای آسمانی است که تحریف به تمام محتویات آن راه نیافته است بلکه بخاطر خیانت احبار فقط تحریف، به گونه‌ای در برخی از محتویات آنها راه یافته است، از این جهت باید میان این دو نوع کتاب هم قدر مشترک و هم جهات ممیّزه‌ای وجود داشته باشد، جهات مشترک معلوم است، جهات ممیّزه همان پیراستگی از افسانه‌ها و خرافات است که عهدین را پر کرده است و در قرآن اثری از آن نیست.

به راستی یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن، قصص و داستانهای آن است، زیرا یک فرد امّی و درس نخوانده در محیطی که در آن از این قصص و داستانها خبر و اثری نبود و خود افراد محیط وی با این مطالب آشنا نبودند، بدون یک مدد غیبی نمی‌توان سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین را به صورت خرد پسند که شایسته مقام پیامبران است بی‌آنکه به خرافه و افسانه آلوده گردد، تنظیم کند و آنها را به عنوان «احسن القصص» و یا «حدیث دیگران» بازگو کند.

اینکه گفتیم بی‌آنکه به خرافه و افسانه آلوده گردد بخاطر این است که عهدین در بیان سرگذشت پیامبران و توصیف آنان، آنچنان دچار افسانه‌گویی شده است که هرگز به حکم عقل و خرد، نمی‌توان آنها را به بندگان برگزیده خدا نسبت داد.

کافی است که شما سرگذشت آدم و نوح و ابراهیم و لوط و یعقوب و داوود و سلیمان را در عهد عتیق مطالعه بفرمایید و آنچه را که قرآن درباره آنان گفته است رویاروی آن قرار دهید، سپس داوری کنید که کدام کتاب می‌تواند کتاب آسمانی باشد

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۳

و محتویات کدام با حکم عقل و خرد مطابق است.

خداوند در تورات در داستان آدم- نعوذ باللّه- یک فرد دروغگو! و نوح یک فرد شرابخوار! ابراهیم یک فرد بی‌تفاوت نسبت به همسر! لوط آلوده به گناه با دختر خود! یعقوب یک فرد مکار و حیله گر! داوود یک انسان سفاک و خونریز که بخاطر تجاوز به همسر دیگری، او را می‌کشد! سلیمان یک انسان بت پرست! معرفی شده‌اند، در حالی که قرآن این گروه را انسانهای زبده و افراد معصوم و پیراسته از گناه که دارای صفات برجسته انسانی و فضائل اخلاقی بوده‌اند معرفی می‌نماید «۱».

برای توضیح بیشتر و آگاهی کاملتر در این موضوع به درس «۲۵» مقایسه معارف قرآن با تورات و انجیل، مراجعه کنید که در آن درس، عبارات تورات با آدرس دقیق آورده شده و سپس نظر قرآن مطرح شده است.

۵- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن

چنانکه گفته شد، نقل قصه و داستان انبیا و امم گذشته در قرآن، صرفا بخاطر خود قصه و یا سرگرمی نبوده است بلکه از آن اهدافی را تعقیب می‌کنند، از جمله آن اهداف، توجه مردم به مسائل فکری و عقیدتی است که با دقت در داستانهای قرآن به روشنی قابل درک است که مبدأ و معاد و راه بین مبدأ و معاد یعنی رسالت انبیا از همین داستانها ثابت می‌شوند که ما به عنوان نمونه به برخی از

آنها اشاره می کنیم:

– در بعـد توحیـد و توجه به مبدأ متعالی، از همه داسـتانها این اثر به خوبی قابل درک است، مثلا در داسـتان سـلیمان، پس از قدرت نمائی «عاصف بن برخیا» و آوردن عرش ملکه سـبا، سـلیمان نه تنها مغرور نگشته و همانند سلاطین و قدرتمندان دنیایی فخر فروشی نکرده بلکه گفت: هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ ... «۲». (۱) منشور جاوید، ج ۱، ص ۴- ۲۹۲.

(۲) سوره نمل، آیه ۴۰.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۴

و در داستان یوسف در مقابل درخواست زلیخا موضوع مَعاذَ اللَّهِ و یا: إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی مطرح می‌شود و در زندان در مقام نصیحت به همبندان خود می گوید:

أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ «۱».

و در داسـتان ذو القرنین وقتی به او پیشـنهاد مزد برای کـار سـد سازی می‌دهنـد، می گویـد: ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ ... «۲» و یـا پس از سـاختن سـد و آگـاهی از اسـتحکام آن و اینکه یأجوج و مأجوج توان نفوذ در آن را نداشـتند، گفت: هـذا رَحْمَـةٌ مِنْ رَبِّی ... «۳» و همچنین داستانهای دیگر قرآن که در همه آنها گرایش به خدا و توجه به مبدأ متعالی از شاخصه‌های روشن آن داستانها است.

– و در بعد نبوت، نقل داسـتانهای انبیای پیشـین بدون آنکه مردم سـرزمین حجاز از آنها از قبل آشنایی داشته باشند و بدون آنکه از کتب پیشـینان گرفته شـده باشـد بـا توجه به امّی بودن پیامبر اسـلام، خود بهترین گواه بر رسالت او است، زیرا اگر او پیامبر نبود و از سوی خداوند این داستانها بر او وحی نمی‌شد، او از کجا می‌توانست چنین داستانهایی را به طور صحیح نقل کند.

– و در بعد معاد و عالم پس از مرگ، داستان عزیر «۴» و ابراهیم «۵» به روشنی مثبت معاد و امکان حیات پس از مرگ است، البته از داسـتانهای دیگر از قبیل داستان فرار بنی اسرائیل از مرگ «۶» و ماجرای مقتول بنی اسرائیل «۷» و ... هم می‌توان مسئله معاد را ثابت کرد ولی مـا در اینجـا در مقـام اسـتقصا و بررسـی کامل نیستیم، تنها مقصود این است که به آثار فکری و عقیـدتی داسـتانهای قرآن اشاره کرده و در هر بعدی نمونه‌ای (۱) سوره یوسف، آیه ۳۹.

(۲) سوره کهف، آیه ۹۵.

(۳) سوره کهف، آیه ۹۸.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۹۵.

(۵) سوره بقره، آیه ۲۶۰.

(۶) سوره بقره، آیه ۲۴۳.

(۷) سوره بقره، آیه ۷۲ و ۷۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۵

ارائه دهیم و همین مقدار ما را بس است.

۶- آثار تربیتی داستانهای قرآن

اشاره

اهمیت قصه و داستان و نقش مؤثر و غیر قابل انکار آن، در تربیت بشر، از عواملی است که باعث شده در قرآن کریم مکرّرا به ذکر داستانها و حکایتها پرداخته و از آثار شگفت انگیز آن بهترین بهره‌ها لحاظ شده باشد.

و از آنجا کـه قرآن کریم نقش سازنـده و تربیـتی قصـص را کاملاـ در نظر داشـته (نه صـرف داستانسـرایی و قصه که فقـط مـوجب سرگرمی و وقت گذرانی گوینده و شـنوند می‌شود) از داسـتانهای تاریخی و وقایع واقعی و سـرگذشت عبرت انگیز پیشینیان استفاده نموده است و در بعضی از آیات کریمه صریحا به انگیزه ذکر داستانها اشار کرده و می‌فرماید:

– فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۱».

یعنی: «این داستانها را برای مردم بازگو! شاید بیندیشند».

– لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ «۲».

یعنی: «در داستانها و سرگذشت پیشینیان، درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است».

از این نوع آیـات اسـتفاده می‌شود که قرآن، از ذکر داسـتان و حکـایت گذشـتگان هـدفی جز هـدایت و ارشـاد مردم و متنبّه ساختن غافلان ندارد.

در همین زمینه حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام در بیانی رسا و گویا فرموده‌اند: «در حالات گذشتگان نظر کنید و بنگرید که آنها چگونه در خوشـی و سـختیها زیسـتند و چه برخوردی با بلاها و گرفتاریها داشـتند، بنگرید بر اثر دو دسـتگی و پراکندگی (۱) سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

(۲) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۶

قلبهـا و اختلاـف کلمـه و تفرقـه، چـه بر سـر آنهـا آمـد و چگـونه خداونـد لبـاس کرامـت و بزرگی و عزت از تنشـان بیرون آورد و نعمتهایش را از آنها گرفت. آری داستان زندگی آنها در بین شما باقی است تا مایه عبرت برای عبرت گیران شود» «۱».

و در کلاـمی دیگر فرمود: «قرآن را بیاموزیـد که بهترین سـخنهاست و به نور آن تمسـک جوییـد که شـفای قلبهاست و آن را خوب تلاوت کنید که پر سودترین داستانها و سرگذشتهاست» «۲».

به هر حـال، از اینکه قرآن داسـتانها و قصـص را صـرفا برای داستانسـرایی و سـرگرمی نقـل نکرده بلکه از آن اهـداف عالی از جمله هـدف تربیتی را تعقیب می‌کرد، بر کسـی پوشـیده نیست و ما نیز در اینجا هدفی جز این نداشـته، لذا به بررسـی برخی از آثار تربیتی برخی از قصه‌هـا اشـاره می‌کنیم، گر چه در تمـامی داسـتانها این اثر به چشم می‌خود لکن مقصود ما بررسـی همه آنها نیست، زیرا با بررسی بعضی از داستانها به هدفمان می‌رسیم:

الف– داستان یوسف

در داسـتان یوسف، درسهای عبرت انگیز بسیاری است که حتی بعضیها گفته‌اند در این داستان، چهل درس عبرت است «۳»، ولی ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

دقت در این سـرگذشت قبـل از هر چیز مـا را به یـک اصـل حسـاس و مهم که از هر نظر مـایه اعتبار است رهبری می‌کنـد و روشـن می‌سازد که اراده الهی بالاتر و برتر از تمام نقشه‌های شیطانی بشری است تا آنجا که وسیله‌ای را که انسانی برای نابودی همنوع خود فراهم می‌کند، خداوند آن را وسیله ترقی او قرار می‌دهد. (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

(۳) قصص قرآن، بلاغی، ص ۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۷

برادران یوسف او را به چاه افکندنـد و او را در برابر چند درهم فروختند «۱»، ولی همین کار، پل پیروزی او گردیده و سبب شد که

در مهد عزت و در آغوش نعمت و در میان قصرهای بزرگ عزیز مصر، قرار گیرد.

زلیخا او را متهم کرد و او را به زندان انداخت، ولی همین زندان برای او وسیله ترفیع مقام گردیده و سرانجام امین ملک فراعنه مصر شد «۲».

برادران یوسف پیراهن خون آلود وی را برای پدر آوردند و او از دیدن این منظره سخت متأثر گردید و آنچنان در دریای غم فرو رفت که بینائی خود را از دست داد «۳»، ولی بار دیگر پیراهم یوسف مایه بازگشت بینائی یعقوب گشت «۴». تو گویی وسائل مادی جهان بسان سکّه دو رویه است که اگر اهریمن صفتان از یک روی آن استفاده کنند، اراده الهی اثر آن را خنثی ساخته و رویه دیگر آن را ظاهر می‌سازد.

به هر حال، داستان یوسف بسیار عبرت آمیز است چرا که نباشد، انسانی که به صورت ظاهر در حضیض ذلّت قرار دارد (بردگی و سپس سیاهچال زندان) بخاطر مبارزه با نفس و پاکدامنی و توجه به خدا، به اوج عزت (مقام نبوت و سلطنت ملک فراعنه) می‌رسد اگر چنین داستانی عبرت انگیز نباشد، پس کدام داستان می‌تواند درس عبرت باشد؟

و یا برادرانی که باید پشتوانه انسان باشند، دشمن شوند و او را به چاه اندازند و همین برادران روزی دیگر در برابر او از در عجز بیرون آمده و عذر خواهی نمایند، اینها همه عبرت است. (۱) سوره یوسف، آیه ۱۵ و ۲۰.

(۲) سوره یوسف، آیه ۵۴ و ۵۶.

(۳) سوره یوسف، آیه ۸۴.

(۴) سوره یوسف، آیه ۹۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۸

ب- داستان ذو القرنین

نکات آموزنده داستان ذو القرنین که در سوره کهف «۱» آمده است، بسیار است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- نخستین درسی را که به ما می‌آموزد این است که در جهان، هیچ کاری بدون توسل به اسباب امکان ندارد، لذا خداوند برای پیشرفت کار ذو القرنین، «اسباب» پیشرفت و پیروزی را به او داد: وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً «۲» و او هم به خوبی از این اسباب بهره گرفت «فأتبع سببا» بنابر این، آنها که انتظار دارند بدون تهیه اسباب لازم به پیروزی برسند به جایی نخواهند رسید حتی اگر ذو القرنین باشند.

۲- هیچ حکومتی نمی‌تواند بدون تشویق خادمان و مجازات و کیفر خطاکاران به پیروزی برسد، این همان اصلی است که ذو القرنین از آن به خوبی استفاده کرده و گفت: أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ... وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی ... «۳».

یعنی: «آنها که ظلم و ستم کرده‌اند، مجازات خواهیم کرد ... و آنها که ایمان و عمل صالح دارند را به نحوی شایسته و نیکو پاداش خواهیم داد».

علی علیه السّلام نیز در فرمان معروفش به مالک اشتر که یک دستور العمل جامع کشور داری است می‌فرماید: «و لا یکوننّ المحسن و المسی عندک بمنزلهٔ سواء، فانّ ذلک تزهیدا لأهل الإحسان فی الأحسان و تدریبا لأهل الاساءهٔ علی الاساءهٔ» «۴».

یعنی: «هیچگاه نباید نیکوکار و بد کار در نظر تو یکسان باشند، زیرا این امر سبب می‌شود که نیکوکاران به کار خود بی‌رغبت شوند و بدکاران جسور و بی‌پروا». (۱) سوره کهف، آیه ۸۳- ۹۸.

(۲) سوره کهف، آیه ۸۴.

(۳) سوره کهف، آیه ۸۷- ۸۸.

(۴) نهج البلاغه، نامه ۵۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۴۹۹

۳- یک حکومت فراگیر نمی‌تواند نسبت به تفاوت و تنوع زندگی مردم و شرایط مختلف آنها بی‌اعتنا باشد، به همین دلیل «ذو القرنین» که صاحب یک حکومت الهی بود به هنگام برخورد با اقوام گوناگون که هر کدام زندگی مخصوص به خود داشتند، متناسب با آن رفتار کرد و همه را زیر بال و پر خود گرفت.

۴- یک رهبر الهی باید به مادیات و مال بی‌اعتنا باشد و به آنچه خدا در اختیارش قرار داده قناعت کند، لذا می‌بینیم ذو القرنین بر خلاف روش سلاطین که حرص و ولع عجیب به اندوختن اموال از هر جا و هر کس دارند، هنگامی که پیشنهاد اموالی به او شد، نپذیرفت و گفت: «ما مکّنّی فیه ربّی خیر».

در قرآن کریم کرارا در داستان انبیا می‌خوانیم که آنها یکی از اساسی‌ترین سخنهایشان این بود که ما در برابر دعوت خود، هرگز اجر و پاداش مالی از شما مطالبه نمی‌کنیم، در یازده مورد از قرآن مجید، این مطلب در مورد پیامبران و پیامبر اسلام آمده است، تنها در رابطه با پیامبر اسلام، مودّت ذوی القربی و دوستی اهل بیت علیهم السّلام به آن ضمیمه شده است: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «۱».

۵- انسان هر قدر قوی و نیرومند و متمکن و صاحب قدرت شود و از عهده انجام کارهای بزرگ بر آید، باز هرگز نباید به خود ببالد و مغرور گردد، این همان درس دیگری است که ذو القرنین به همگان تعلیم می‌دهد، زیرا در همه جا به قدرت پروردگار تکیه می‌کرد، بعد از اتمام «سد» گفت: هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی و به هنگام پیشنهاد مال به او بابت اجر و مزد او در ساختن «سد» می‌گوید: ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ و بالأخره هنگامی که از فنا و زوال این سد محکم سخن می‌گوید: باز تکیه گاه او وعده پروردگارش می‌باشد.

۶- همه چیز زایل شدنی است و محکمترین بناهای این جهان سرانجام خلل (۱) سوره شوری، آیه ۲۳.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۰

خواهد یافت هر چند از آهن و فولاد یک پارچه باشد، این آخرین درس در این داستان است، درسی که برای همه آنها که عملا دنیا را جاودانی می‌دانند و آنچنان در جمع مال و کسب مقام، بی‌قید و شرط و حریصانه می‌کوشند که گویی هرگز مرگ و فنایی وجود ندارد، با اینکه سد ذو القرنین که سهل است خورشید با آن عظمتش نیز سرانجام فانی و خاموش می‌شود و کوهها با تمام صلابتی که دارند، متلاشی می‌گردند و از هم می‌پاشند، آیا اندیشه در این واقعیتها کافی نیست که جلو این خودکامگیها را بگیرد؟ «۱».

در داستان ذو القرنین نکات آموزنده دیگری نیز هست که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر شد.

ج- داستان موسی و خضر

اشاره

در داستان موسی و خضر که در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف آمده است نکات آموزنده بسیاری است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- «پیدا کردن رهبر دانشمند»:

پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولو العظمی همچون موسای کلیم، این همه راه به دنبال او می‌رود و این سرمشقی است برای همه انسانها در هر حدّ و پایه‌ای از علم و در هر شرایط از سن و سال که باشند.

۲- «علم نشأت گرفته از بندگی»:

جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنانکه در آیات مربوط به این داستان می‌خوانیم: عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً.

۳- «علم باید برای عمل باشد»:

همواره علم را باید برای عمل آموخت چنانکه حضرت موسی به خضر می‌گوید: هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً (۱) به تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۷- ۵۴۱ مراجعه کنید که مجموعا دوازده نکته بیان کرده است.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۱

، مقصود موسی از این تقاضا این است که به من دانشی بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد، یعنی من دانش را صرفا برای خود دانش نمی‌خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

۴- «چهره ظاهر و باطن حوادث»:

یکی از نکات مهم این داستان توجه به چهره ظاهر و باطن اشیاء و حوادث است، این داستان به ما می‌آموزد که نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی‌مان پیدا می‌شود، عجولانه قضاوت کنیم چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم، اما بعدا معلوم می‌شود که از الطاف خفیّه الهیّه بوده است، این همان است که قرآن کریم در جای دیگر می‌گوید: عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ «۱».

یعنی: «ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

توجه به این واقعیت سبب می‌شود که انسان با بروز حوادث ناگوار، فورا مأیوس نشود. در اینجا حدیث جالبی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم که امام به فرزند رزاره فرمود:

به پدرت از قول من سلام برسان و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می‌کنم بخاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبّت می‌کنیم تا او را بخاطر محبتی که ما به او داریم، مورد آزار قرار دهند و به عکس، اگر ما از کسی مذمت کنیم آنها از او ستایش می‌کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می‌کنم بخاطر آن است که تو در میان مردم به ولایت و محبّت ما مشهور شده‌ای و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می‌کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شرّ آنها شود. آنچنانکه خداوند از زبان دوست عالم موسی می‌فرماید: (۱) سوره بقره، آیه ۱۲۲.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۲

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً ....

این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند تو محبوبترین مردم نزد من هستی و محبوبترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان توئی، تو برترین کشتیهای این دریای خروشانی و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقا مراقب عبور کشتیهای سالمی است که از این اقیانوس هدایت می‌گذرد تا آنها را غضب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات! «۱».

۵- «آثار ایمان پدران برای فرزندان»:

در این داستان آمده است که خضر بخاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می‌توانست، بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادتمند شود و نتیجه نیک آن عاید فرزند او هم بشود، در پاره‌ای از روایات می‌خوانیم آن مرد صالح پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می‌شد «۲».

۶- «کوتاهی عمر بخاطر آزار پدر و مادر»:

جایی که فرزندی بخاطر آنکه در آینده پدر و مادر خویش را آزار می‌دهد و در برابر آنها طغیان و کفران می‌کند و یا آنها را از راه الهی به در می‌برد، مستحق مرگ باشد، چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است، آنها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند. و در روایات اسلامی پیوند نزدیکی میان کوتاهی عمر و ترک صله رحم (مخصوصا آزار پدر و مادر) ذکر شده است.

۷- «مردم دشمن آن هستند که نمی‌دانند»:

بسیار می‌شود که کسی درباره ما نیکی می‌کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می‌پنداریم و آشفته (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۱۸ به نقل از معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۲۷.

(۲) نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۸۹.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۳

می‌شویم، مخصوصا در برابر آنچه نمی‌دانیم کم صبر و بی‌حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک روی یا یک زاویه آن را می‌بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق به ما می‌گوید نباید در قضاوت عجله و شتاب کرد بلکه باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

البته حضرت موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چرا که او می‌دید در این سه حادثه تقریبا بخش اعظم شریعت به خطر افتاد: در حادثه اول: مصونیت اموال مردم و در حادثه دوم، مصونیت جان مردم و در حادثه سوم، مسائل حقوقی و یا به تعبیر دیگر، برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابر این، تعجب ندارد که آنقدر ناراحت شود که پیمان مؤکّد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همینکه از باطن امر آگاه شد، آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است، لذا علی علیه السّلام فرمود: «مردم دشمن آنند که نمی‌دانند» «۱»، بنابر این، هر قدر سطح آگاهی مردم بالا برود، برخورد آنها با مسائل منطقی‌تر خواهد شد و به تعبیر دیگر: زیر بنای صبر، آگاهی است.

در این داستان نکات دیگری نیز هست که آموزنده باشد بویژه نکته مراعات ادب شاگرد در مقابل استاد و امور دیگر که برای

آگاهی به آنها به کتب تفسیری مخصوصا تفسیر نمونه، جلد ۱۲ از صفحه ۵۱۷ به بعد مراجعه نمایید.

د- داستان اصحاب کهف

داستان اصحاب کهف در قرآن «۲» مملو از نکات سازنده تربیتی است که به نحو اختصار ذیلا به آنها اشاره می‌شود:

۱- اولین نکته همان شکستن سد تقلید و جدا شدن از همرنگی با محیط فاسد (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

(۲) سوره کهف، آیه ۹- ۲۶.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۴

است، جوانمردان اصحاب کهف همانگونه که در آیات آمده است، استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط، از دست ندادند و همین امر سبب نجات و رستگاریشان شد.

اصولا انسان باید سازنده محیط باشد نه سازشکار با محیط و به عکس آنچه سست عنصران فاقد شخصیت می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»، افراد با ایمان و صاحبان افکار مستقل می‌گویند: «همرنگ جماعت شدنت رسوایی است».

۲- هجرت از محیطهای آلوده درس دیگری است از این ماجرای عبرت انگیز، آنها خانه‌های شاهانه و مرفه و مملو از نعمتهای مادی را رها کردند و به انواع محرومیتها در غاری که فاقد همه چیز بود تن در دادند تا ایمان خود را حفظ کنند و تقویت دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک ننمایند.

۳- تقیه، به معنای سازنده‌اش درس دیگر این داستان است، آنها اصرار داشتند که وضعشان برای مردم شهر روشن نشود و همچنان در پرده اسرار بماند، مبادا بیهوده جانشان را از دست بدهند و یا به اجبار آنها را به همان محیط فاسد باز گردانند و می‌دانیم که تقیه چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جایی که افشاگری بی‌نتیجه است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای موقع مبارزه و ضربه زدن بر دشمن حفظ کند.

۴- امدادهای شگفت آور الهی به هنگام بروز بحرانها، نتیجه دیگری است که به ما می‌آموزد، دیدیم که چگونه خداوند، اصحاب کهف را برای نجات از آن شرایط نامطلوب اجتماعی، سالها در خواب عمیق فرو برد و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آنها به عنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند و نیز دیدیم که چگونه در این مدت بدنهای آنها را از گزند حوادث حفظ کرد و رعب و وحشت را سپری برای محافظت آنها در مقابل مهاجمین قرار داد.

۵- آنها در این داستان درس «پاکی تغذیه» را حتی در سخت‌ترین شرایط به ما

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۵

آموختند، چرا که غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک انسان را از راه خدا و تقوا دور می‌سازد.

۶- و بالأخره مسئله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسانها به زندگی مجدد به هنگام رستاخیز، آخرین درس این داستان است که به ما می‌آموزد «۱». البته نکات آموزنده داستان اصحاب کهف، منحصر به همین چند نکته نیست، ولی هر یک از این نکات به تنهایی برای نقل چنین داستانی در قرآن کافی بود و شما خوانندگان عزیز برای آگاهی به اصل قصه، به خود آیات مربوطه و تفاسیر مفصله مراجعه نمایید.

با دقت در داستانهای قرآن، معلوم می‌گردد که همه آنها حاوی نکات آموزنده هستند که بخاطر همان نکات، آن داستانها در قرآن نقل شده است و چون بنای ما بر اختصار است به همین چند داستان و ذکر چند نکته تربیتی در آنها اکتفا می‌کنیم و شما خوانندگان عزیز را به خدا می‌سپاریم.

در پایان، تـذکر یک قضیّه اتفاقیه را که به نظر نگارنـده، مایه خوشـحالی و نویـد بخش رحمت الهی است مفید می‌دانم و آن اینکه بدون توجه و قصد و عمدی شروع نوشتن این کتاب (درسهایی از علوم قرآنی) در سال ۷۳، روز ولادت امام هادی علیه السّلام بوده و پایان آن روز شـهادت امام جواد علیه السّلام در سال ۷۴ واقع شـده است و نگارنده این اتفاق را به فال نیک گرفته و برای همیشـه تمسک به قرآن و عترت را از خدای منان خواستارم.

خداوندا! قلوب ما را به نور قرآن و عترت، منور فرما.

خداوندا! ما را مشمول شفاعت قرآن و عترت، قرار ده.

خداوندا! ما را به هدایت قرآن و عترت، هدایت فرما.

خداوندا! برای این زحمت قلیل، اجری جزیل مقرر فرما.

خداوندا! در خامه این بنده ناچیزت، برکت عنایت فرما. (۱) تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۰۱- ۴۰۴.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۶

خداونـدا! ثواب این تألیف را برای آن دو امام همام (امام هادی و امام جواد علیهما السّـلام) و پـدرم «شـیخ حسـین طاهری» که معلم قرآن من و دهها بنده دیگر تو بود، مقرر فرما، «اللّهم آمین». الحمد للّه اولا و آخرا.

قم مقدسه- حبیب اللّه طاهری شب اوّل ذیحجهٔ الحرام ۱۴۱۵ برابر با: ۱۱/ ۲/ ۱۳۷۴

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۷

سؤالات:

۱- به طور خلاصه هدف از نقل داستان و قصص را در قرآن بیان کنید.

۲- امتیاز اساسی داستانهای قرآن را از سایر داستانها و رمانها توضیح دهید.

۳- متانت بیان و عظمت محتوای داستانهای قرآن را توضیح دهید.

۴- چند نمونه از الگوهای بزرگ معرفی شده در داستانهای قرآن را با توجه به آیات مربوطه بیان کنید.

۵- نکات مثبت داستانهای قرآن را در مقایسه با عهدین بیان کنید.

۶- آثار فکری و عقیدتی داستانهای قرآن را در زمینه‌های توحید، نبوت و معاد، توضیح دهید.

۷- آثار تربیتی داستانهای قرآن را بیان کنید.

۸- برخی از آثار تربیتی و نکات آموزنده داستان یوسف علیه السّلام را بیان کنید.

۹- بعضی از نکات آموزنده داستان «ذو القرنین» را توضیح دهید.

۱۰- بعضی از نکات تربیتی و آموزنده داستان موسی و خضر علیهما السّلام را بیان کنید.

۱۱- به برخی از نکات سازنده و آموزنده داستان اصحاب کهف اشاره کنید.

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۸

فهرست منابع

اسامی کتب/ مؤلف الف:

المیزان، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰/ علامه سید محمد حسین طباطبائی البیان/ آیت اللّه العظمی خوئی البرهان فی علوم القرآن، ج ۱ و ۲/ محمـد بن عبد اللّه زرکشـی المنار، ج ۳/ سـید محمد رشـید رضا الإتقان فی علوم القرآن، ج ۱ و ۲/ جلال الـدین عبد الرحمن

سیوطی آلاء الرحمن، ج ۱/ محمد جواد بلاغی المصاحف/ ابن اشته المصاحف/ ابن ابی داوود سجستانی اسباب النزول/ ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری اسباب النزول/ دکتر سید محمد باقر حجتی النشر فی القرائات العشر/ ابن جوزی احتجاج، ج ۱/ طبرسی آشنائی با قرآن/ واحد آموزش عقیدتی- سیاسی سپاه آموزش قرآن، ج ۱ و ۲/ ترجمه التمهید از ابو محمد وکیلی الغدیر، ج ۳/ علّامه امینی انجیل و مسیح/ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۰۹

ترجمه خسرو شاهی اشارات، ج ۳/ ابو علی سینا امثال القرآن/ دکتر اسماعیل اسماعیلی التفسیر و المفسرون، ج ۱/ ذهبی اسد الغابه فی معرفهٔ الصحابه، ج ۳/ ابن اثیر التبصیر فی الدین/ ابو المظفر اسفرائینی اعیان الشیعه، ج ۱/ سید محسن امین التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ۲ و ۳/ محمد هادی معرفت ب:

بحار الأنوار، ج ۱، ۲، ۳، ۹۲، ۹۳/ علامه مجلسی پ:

پژوهشی در تاریخ قرآن کریم/ دکتر سید محمد باقر حجتی ت:

تفسیر عیاشی، ج ۱ تفسیر صافی، ج ۱ و ۲/ مولی محسن فیض کاشانی تفسیر نمونه، ج ۱ تا ۲۷/ مکارم شیرازی تفسیر نوین/ محمد تقی شریعتی تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱ تفسیر شبّر/ سید عبد اللّه شبّر تفسیر طبری، ج ۱- ۵ و ۱۷ تبیان، ج ۱ و ۱۰/ شیخ طوسی تفسیر برهان، ج ۱/ سید هاشم بحرانی تاریخ طبری، ج ۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۱۰

تاریخ القرآن/ ابو عبد اللّه الزنجانی تحریر الوسیله/ امام خمینی تفسیر مرآت الانوار/ ابو الحسن بن محمد طاهری تفسیر القرآن الکریم/ منسوب به محی الدین العربی تفسیر الجواهر، ج ۲۵/ طنطاوی ج:

جواهر الکلام، ج ۳۴/ محمد حسن جهان شناسی/ استاد مصباح یزدی جزوه تفسیر به رأی/ آیت اللّه مکارم شیرازی خ:

خلاصهٔ الأقوال/ علّامه حلّی خزینهٔ الجواهر/ نهاوندی د:

درّ المنثور، ج ۲ و ۳ و ۴/ جلال الدین سیوطی دلائل الإعجاز/ عبد القاهر جرجانی، ترجمه محمد راد منش دائرهٔ المعارف الإسلامیّه، ج ۵ ر:

رسائل/ شیخ مرتضی انصاری روح المعانی، ج ۲۹/ آلوسی روح البیان، ج ۹/ شیخ اسماعیل حقی اسلامبولی ریحانهٔ الأدب، ج ۱ و ۳ و ۵ و ۸/ محمد علی تبریزی مدرسی رسائل اخوان الصّفا، ج ۳ س:

سفینهٔ البحار، ج ۱- ۲/ محدث قمی

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۱۱

سه مقاله در تفسیر و نحو/ دکتر محمد باقر حجتی سنن ترمذی، ج ۳ سوگندهای قرآن/ شهید ابو القاسم رزاقی سیره ابن هشام، ج ۱ ش:

شرح لمعه، ج ۲/ شهید ثانی شناخت قرآن/ علی کمالی دزفولی شرح نهج البلاغه، ج ۳/ ابن ابی الحدید شرح جامی ص:

صحیح بخاری، ج ۶ صحیح مسلم، ج ۴ ط:

طبقات، ج ۲/ ابن سعد ع:

عبقات الانوار/ میر حامد حسین ف:

فتوحات مکیه، ج ۱/ محی الدین العربی فصوص الحکم/ محی الدین العربی فجر الاسلام فوائد الرضویه/ محدث قمی فرهنگ عقاید و قوانین اسلامی، ج ۱ فتح الباری، ج ۹

درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۱۲

ق:
قرآن کریم/ کلام اللّه قرآن در اسلام/ علامه طباطبائی قرآن و آخرین پیامبر/ آیت اللّه مکارم شیرازی قاموس کتاب مقدس/ مترجم: مستر هاکس قرآن و کتابهای دیگر آسمانی/ شهید سید عبد الکریم هاشمی نژاد قرآن و علم روز/ عبد الغنی الخطیب، ترجمه از دکتر اسد اللّه مبشری قصص قرآن/ صدر الدین بلاغی ک:
کافی، ج ۱ و ۲/ کلینی کامل، ج ۳/ ابن اثیر کشاف، ج ۲ و ۴/ جار اللّه زمخشری کتاب مقدس (تورات و انجیل)/ چاپ لندن، سال ۱۹۰۱ الکاشف، ج ۷/ محمد جواد مغنیه گ:
گزیده رسائل اخوان الصفا/ علی اصغر حلبی م:
مبانی و روشهای تفسیر قرآن/ عباسعلی عمید زنجانی مجمع البیان، ج ۱- ۱۰/ طبرسی مناقب، ج ۲- ۳/ ابن شهر آشوب مستدرک، ج ۳/ حاکم مناهل العرفان، ج ۱- ۲/ عبد العظیم زرقانی مباحث فی علوم القرآن/ صبحی صالح مفردات القرآن/ راغب اصفهانی درسهایی از علوم قرآنی(طاهری)، ج۲، ص: ۵۱۳
مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۴/ فخر رازی مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم/ دکتر بوکای،/ مترجم مهندس ذبیح اللّه دبیر منهج الصادقین، ج ۱۰/ ملا فتح اللّه کاشانی میزان الحکمه، ج ۸/ محمدی ری شهری منشور جاوید، ج ۱/ استاد جعفر سبحانی منتهی المقال/ ابو علی مقدمهٔ الجامعهٔ المحرر/ ابن عطیّه مقدمهٔ التفسیر/ مراغی مقدمهٔ فی اصول التفسیر/ ابن تیمیه مقدمهٔ التفسیر/ ابن کثیر مقالات الاسلامیین، ج ۱/ اشعری مجله مکتب اسلام مقدمه تفسیر منهج الصادقین/ ابو الحسن شعرانی ن:
نهج البلاغه/ سید رضی نور الثقلین، ج ۱- ۴/ شیخ عبد علی جمعه حویزی نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن/ علی کریمی جهرمی و:
وسائل الشیعه، ج ۴- ۱۸/ شیخ حر عاملی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹